



اوضاع ایران در جنگ اول

یا
تاریخ رضائی
بقلم: محمد تمدن

از انتشارات کتابفروشی اسلامیّه
تهران خیابان بوذرجمهری - تلفن ۲۱۹۶۶

مؤسسه مطبوعاتی تمدن

ارزش ۲۵۰

اشعاع ایران جنگ اول

بیان رخ رضایه

بقلم: محمد تمدن

مؤسسه مطبوعاتی تمدن

اضاع ایران جنگ اول

یا

تایخ رضایه

بقلم: محمد مدن

حق چاپ محفوظ است

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیّه

مؤسسه مطبوعاتی مدّن

تهران - خیابان بوذرجمهری

رضایه - ارومیه

تلفن ۲۱۹۶۶

چاپ اسلامیّه

۱۳۵۰ شمسی - سال کوروش کبیر

بنام خدا

کلیاتی از وضع طبیعی و جغرافیائی رضائیه

اوضاع طبیعی رضائیه

رضائیه، ارومیه سابق که در عهد باستانی چیچست نام داشته، در قسمت غربی آذربایجان، در جلگه ای بطول ۸۰ و بعرض ۴۰ کیلومتر و بارتفاع ۱۴۴۳ متر (۴۴۰۰ فوت) از سطح دریا و بامختصات ۳۷/۳۴ عرض شمالی و ۴۵/۴ بطول شرقی از نصف النهار رصدخانه گیرینویچ روی زمینی تپه مانند در دامنه کوه سیرقرار گرفته و ۷۸۷ قریه آباد دارد، یکی از آبادترین و حاصل خیزترین و درعین حال از پر حادثه ترین شهرهای تاریخی ایران میباشد.

جلوه گاه رضائیه

[وفور آب و چشمه ها و رودها و کثرت گل و سبزی و زیادی مزارع و باغات میوه بویژه تاکستانهای خرم و سبز و وجود دریاچه چیچست در قسمت شرقی شهر؛ و منظره کوه های اطراف آن، و اعتدال آب و هوایش، آثار و ابنیه کهن و تاریخی، بندر کشتیرانی، این شهر باستانی را در نظر هر محقق و مستشرق و توریست ها، بصورت يك دیدگاه تحسین آفرین متجلی میسازد]

حدود طبیعی رضائیه

رضائیه در بین دریاچه چیچست و شهرستانهای: شاهپور (سلماس قدیم) و مهاباد (ساوجبلاغ) و میاندوآب، و در حصارى از: قفقاز - ارمنستان شوروى و ترکیه (عثمانى سابق) و بغداد (بین النهرین) و کردستان واقع، و از این لحاظ اهمیت سیاسى و نظامى خاصى دارد.

نفوس رضائیه

جمعیت آن برابر سرشماری که در سال ۱۳۳۵ بعمل آمد با توابع مربوطه اش ۲۴۱۵۰۸ نفر بود که از آن مقدار ۱۲۴۴۵۰ نفر مرد و ۱۱۷۰۵۸ نفر زن بوده و جمعیت داخله شهر ۶۷۵۷۰ نفر محاسبه شده است.

و در سرشماری سال ۱۳۴۵ جمعیت آن بقرار زیر بود:

کل جمعیت رضائیه با توابع آن ۸۳۶/۲۹۱ نفر سرشماری شد که تعداد ۷۴۹/۱۱۰ نفر در خود شهر رضائیه ساکن شده اند و از این عده ۲۷۱/۱۳۹ نفر زن و ۵۶۵/۱۵۲ نفر مرد بوده اند.

شهرهای تابعه رضائیه (مرکز استان آذربایجان غربی):

از آنجا که رضائیه مرکز استان آذربایجان غربی میباشد، لذا شهرهای تابعه ۹ گانه آن عبارتند از:

شاهپور - خوی - ماکو - نقده - مهاباد - میاندوآب - خانه (پیرانشهر) -

سیردشت و شهرهای مزبور که در آذربایجان غربی قرار گرفته اند [و آذربایجان غربی نیز در طی قرون دایم با حوادث گوناگون روبرو بوده است] هر يك بنوبه خود، دارای اوضاع و احوال پرحادثه ای هستند.

بخش های تابعه آذربایجان غربی :

بخش های تابعه این استان عبارتند از : سیلوانا - صومای برادوست - حومه
رضائیه - بوکان - اشنویه - تکاب - شاهندژ - شاهپور - چایپاره (سیاه چشمه) .

کوه های رضائیه :

کوه های اطراف رضائیه عبارتند از :

کوه سیر - کوه جهودان - کوه بزو - کوه الله اکبر - کوه های
قوشچی .

کوه های سرحدی رضائیه:

سمت غربی حومه رضائیه بکوه های سرحدی (بین ایران - عراق - ترکیه)
اتصال دارد که مهمترین آن کوه ها عبارتند از : کوه دالامبر - کوه بینار - کوه کاراشین
کوه قطول - کوه کان کبوتر - کوه مور شهیدان - کوه هالانه



حومه و توابع رضائیه

حومه شهر رضائیه از ۱۲ بلوک که در حدود ۷۸۷ پارچه آبادی دارد تشکیل شده است :

محال صومای برادوست مساحت ۸۴ به کیلومتر مربع و شامل ۱۵۱ پارچه آبادی

»	مرگور - ترگور	»	۳۶	»	۷۹	»
»	اطراف شهر	»	۱۲	»	۳۴	»
»	انزل	»	۴۸	»	۳۸	»
»	روضه	»	۱۲	»	۳۳	»
»	بکشلو	»	۳۶	»	۵۳	»
»	نازلو	»	۹۶	»	۱۴۶	»
»	باراندوز	»	۵۴	»	۱۰۵	»
»	دول	»	۱۲	»	۲۲	»
»	دشت بیل	»	۱۲	»	۱۷	»
»	سلدوز	»	۷۲	»	۸۷	»
»	اشنویه	»	۶۶	»	۵۶	»

دهات واقع در جاده رضائیه - شاهپور :

۱ - قریه حسنلو ۲ - قریه قزل عاشق ۳ - قریه گرد آباد ۴ - قریه عسگر آباد
 ۵ - قریه عربلو ۶ - قریه اوزرلو ۷ - قریه چنقرالو ۸ - قریه ساعتلو ۹ - قریه کریم
 آباد ۱۰ - قریه قولونجی ۱۱ - قریه گولان ۱۲ - قریه جمال آباد ۱۳ - خان تختی
 ۱۴ - شاهپور

دهات واقعہ در جادہ حیدر آباد = رضائیه :

- ۱ - قریہ حیدر آباد در ۶۸ کیلو متری رضائیه
- ۲ - » چولبر » ۵۵ »
- ۳ - » داش آغل » ۴۲ »
- ۴ - » دولاما » ۲۶ »
- ۵ - » بالانج » ۱۷ »
- ۶ - » ساعتلو » ۱۵ »
- ۷ - » سارالان » ۱۳ »
- ۸ - » شیرین بولاغ » ۶۲ »
- ۹ - » کرکن » ۴۶ »
- ۱۰ - » رشگان » ۳۵ »
- ۱۱ - » قریب آباد » ۲۵ »
- ۱۲ - » تولکان » ۱۶ »
- ۱۳ - » قرہ لر » ۱۴ »
- ۱۴ - » قرہ آغاج » ۸ »

جادہ ہائی ارتباطی رضائیه

شہرستان رضائیه از طریق دریاچہ رضائیه و ہم از طریق جادہ های خاکی با سایر شہرہا مربوط میشود .

۱ - جادہ رضائیه - ارس :

این جادہ عبارت است از مسیر رضائیه ← شاپور ← خوی ← ماکو ← ارس (تا ماکو ۲۷۶ کیلومتر)

۲ - جادہ رضائیه - بازرگان : رضائیه ← شاپور ← خوی ← ماکو ← بازرگان ۲۹۸ کیلومتر

- ۳ - جاده آبی رضائیه - تبریز : رضائیه ← بندر گلخانه - شرفخانه - تبریز .
- ۴ - جاده خاکی رضائیه - تبریز : رضائیه - شاهپور ← خوی ← مرند ← صوفیان ← تبریز ۲۸۵ کیلومتر
- ۵ - جاده خاکی رضائیه - تبریز : رضائیه - مهاباد ← میاندوآب - آذر شهر ← تبریز (۳۶۱ کیلومتر)
- ۶ - جاده رضائیه - سنندج : رضائیه - مهاباد ← بوکان - سقز ← سنندج .
- ۷ - جاده رضائیه - تبریز از راه شبستر : رضائیه - شاهپور - طسوج - بندر شرفخانه - شبستر ← صوفیان ← تبریز (۲۶۷ کیلومتر)
- ۸ - جاده رضائیه - مراغه : رضائیه ← بندر حیدر آباد - مهاباد - میاندوآب - بناب - مراغه ۲۵۶ کیلومتر
- ۹ - جاده هوایی رضائیه - تهران : که مسافری در هفته چهار روز ایاب و ذهاب با هواپیما به تهران پرواز میکنند .
- ۱۰ - جاده سرو که از رضائیه تا مرز ترکیه میباشد در دست اقدام است و در آینده راه تجارتي آبرومندی از این راه بین ایران و ترکیه خواهد شد : سرو - رضائیه - مهاباد ← سقز - بیجار - سنندج - قزوین - تهران

بنادر کشتیرانی دریاچه چیت (رضائیه)

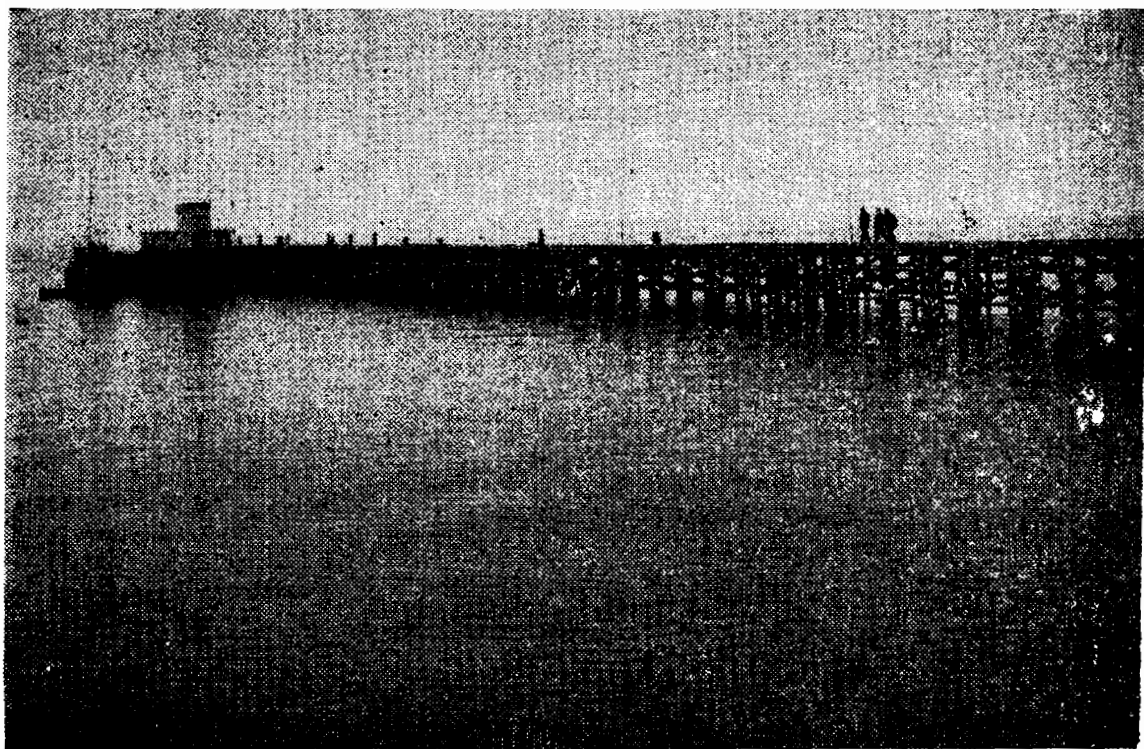
بنادر دریاچه رضائیه که وسیله ارتباط آذربایجان غربی و شرقی است از لحاظ موقعیت نظامی هم دارای اهمیت میباشد عبارتند از بندر گلخانه (بندر رضائیه) بندر دانالو (بندر رحمانلو - مراغه) بندر شرفخانه (بندر و ایستگاه را آهن : تبریز) بندر حیدر آباد (بندر سلدوز) و بندر سفیدگنبد .

آب و هوای رضائیه

آذربایجان غربی، کلاً دارای آب و هوای معتدل میباشد و درجه حرارت آن کم و نسبت بسایر شهرستانهای تابعه متغیر و به ندرت درجه سردی آن به ۲۰ درجه زیر صفر میرسد و آب و هوای خود شهر اغلب ملایم و معتدل و بعلت قرار گرفتن درکنار دریاچه چیچست، هوایش مرطوب است برودت هوای رضائیه در فصل زمستان نسبت به هوای تبریز در آن فصل ملایمتری در فصل تابستان هوای رضائیه از هوای تبریز، اندکی گرم تر است.

اگرچه آبهای زینه دار در شهرستان رضائیه زیاد میباشد ولی مولد مالاریای زیاد نیستند.

و در این اواخر، بر اثر رسیدگی هایی که از طرف بهداشت استان بعمل آمده مالاریای رضائیه و آذربایجان تقریباً معدوم شده است.



بندر گلخانه

دریاچه رضائیه با نامهای تاریخی آن

دریاچه فعلی رضائیه از اعصار بسیار قدیمی تا امروز بنامهای مختلفی در کتب و آثار مورخین ذکر شده است که ما جهت اجتناب از اطاله کلام فهرست وار، و گاهاً بامختصر توضیح بذکر آنها می‌پردازیم:

۱- **فردوسی** در شاهنامه خود. آنرا خنجست و اکثراً چیچست خوانده است:

در این آب چیچست پنهان شده است بگفتم بتو راز چو نانکه هست

۲- **حمدالله مستوفی** هم آنرا چیچست نامیده است: بحر چیچست بولایت آذربایجان که آنرا دریای شور گویند بلاد (ارومیه - اشنویه - دهخوارگان - طسوج - سلماس) در ساحل او است و در میانش جزیره‌ای و در آنجا کوهی است که مدفن شاهان مغول و دورش (محیطش) ۴۴ فرسنگ است.

۳- **زند و اوستا** نیز این دریاچه را بنام چیچست خوانده است.

۴- **تقویم البلدان** هم از دریاچه رضائیه بنام دریاچه چیچست نام می‌برد: ارومیه، از اقلیم چهارم شهری است بزرگ که محیطش ۱۲۰۰ قدم و در کنار دریاچه چیچست واقع شده هوایش گرم و آبش از چشمه‌های جبال بر می‌خیزد.

۵- **مادها** هم این دریاچه را بنام چیکاست و شیکاست نامیده اند.

۶- **نزهت القلوب** در این کتاب هم اسم دریاچه رضائیه را چیچست گفته‌اند بطوریکه در بند (۲ - فوق) اشاره شد.

۷- **مسعودی**^۱ (در قرن ۴ هجری) این دریاچه را با کلمه کبودان معرفی کرده است.

۸- **ابن حوقل**^۲ نیز این دریاچه را بنام کبودان (بحیره کبودان) خوانده است.

۹- **ابوریحان بیرونی** هم این دریاچه را کبودان نامیده است.

۱۰- **استرابوزان** (متولد ۵۰ قبل از میلاد و هم‌عصر سلاطین اشکانی) از

۱- در حدود ۴ قرن بعد از هجرت ۲- ۳۳۱ - ۳۳۱ هجری (۹۳۱ میلادی)

اهالی یونان چنین مینویسد: درمدی (ماد) کوچک دریاچه ای است موسوم به استوعا ویاکاپوتا (کبودان) که آبش شور و همیشه روی آن نمک می بندد و اگر کسی عضوی از بدنش را با آن نمک بشوید خارش شدیدی در آن عضو پیدا میشود که علاجش مالیدن روغن است روی آن عضو و اگر پارچه ولباسی درآب آن دریاچه فرو برند میپوسد مگر آنکه مکرر باآب شیرین بشویند.

۱۱- اصطخری^۱ در کتاب مسالك وممالك آنرا دریاچه ارومیه نامیده است.

۱۲- جغرافیای حدود العالم^۲ هم این دریاچه را دریاچه ارومیه خوانده است در آن دریا تنگ دریائی هست که آنرا دریای ارومیه خوانند آبی شور دارد و هیچ جانوری در آن نباشد و تمام سواحل آن آباد است اگر چوبی را درآب آن دریا به خیسانند سخت محکم میشود و درازی آن دریا ۵۰ فرسنگ و عرضش ۳۰ فرسنگ و در وسط آن دهی است که آنرا کبودان می گویند و این دریا را هم بنام آن ده (کبودان^۳) خوانند اطرافش آباد و در آن هیچ جانوری نباشد.

۱۳- ابن مسکویه در جائیکه حوادث زمان متوکل (نوه هارون الرشید) را نقل می کند این دریاچه را دریای شرات (یعنی دریائی که عده ای از مخالفین حکومت در آن مأمن کرده اند) می نامد.

۱۴- نزهت القلوب: در این کتاب اسم رضائیه را طبارما و دریاچه را تلا نام برده اند.

۱۵- حافظ ابرو هم این دریاچه را با کلمه تلا ذکر می نماید.

۱۶- برخی از مورخین و نویسندگان، اغلب این دریاچه را بنام آبادیهای واقع در کنار آن نامیده اند: دریاچه ارومیه- دریاچه اشنویه- دریاچه بسوه (پسوه) و دریاچه طسوج و دریاچه سلماس و مهاباد.

۱-۲ اصطخری و نویسنده حدود العالم در تاریخ تقریبی (۳۲۲-۳۴۶ هجری) وهم-

عصر بوده اند.

۳- کبودان يك لفظ ارمنی است که اصل آن (قابوید - کاپوید) و معنای آن کبود میباشد.

۱۷- برخی نیز آنرا بنام دریاچه شاهی یعنی بنام جزیره مشهور شاهی در این دریاچه، خوانده اند البته اگر بخواهیم باز در این مورد بمدارك و منابع مراجعه کنیم، مجبور خواهیم شد کتاب قطوری فقط در باره اسم دریاچه رضائیه، بنویسیم که ما را از تعقیب مقصودمان مانع خواهد شد در هر حال این دریاچه بنام های :

دریاچه چیچست- شراة- شور- تلا- کبودان- دریاچه ارومیه -
کاپوتا- دریاچه شاهی معروف است

و دریاچه نمك و دریاچه شور- دریاچه درخشان و دریاچه اسپوتا نیز نامیده اند.

حدود و مساحت دریاچه رضائیه

دریاچه رضائیه فعلی آن دریاچه ارومیه یا چیچست سابق نیست بلکه از وسعت آن کاسته شده است در آن موقع اطراف این دریاچه پوشیده از جنگل بوده و تاتیریز و مراغه و قسمت زیادی از سلدوز کشیده میشده است، بعد از آنکه جنگلها از بین رفته و چشمه های اطراف خشکیده و از مقدار باران کاسته گردیده، این دریاچه هم در زیر اشعه سوزان خورشید، نتوانسته وسعت و عظمت خود را حفظ نماید مانند بچه بیصاحبی پرمرده و از رشد افتاده است.

حدود دریاچه رضائیه عبارتست از رضائیه و شاهپور (سلماس) دامنه کوه های سهپند و صوفیان سلدوز... که در شرق رضائیه واقع شده و طول آن (از شمال بجنوب) ۱۳۰ کیلومتر^۱ و پهنای آن در حدود ۳۵ کیلومتر میباشد و عمیقی آن حداکثر ۱۶ متر و عمق متوسط آن ۶ متر میباشد و مساحت آن در فصول متناسب به ۶۰۰۰ کیلومتر ولی در فصل تابستان به ۴۵۰۰ و ۵۰۰۰ کیلومتر میرسد و مقدار آب آن در حدود ۱۲ میلیارد متر مکعب است در مواقعی که برف و باران زیاد باشد، بوسعت و حجم آن افزوده میشود و در سالهای خشکسالی از مقدار حجم آن کاسته می گردد و بواسطه داشتن نمك های گوناگون

۱- در منابع قدیم طول آنرا از شمال بجنوب ۷۵ میل و از شرق بمغرب ۲۵ میل نوشته اند.

آب آن هرگز در فصل زمستان یخ نمی‌زند و بواسطه شوری آبش ، هیچ نوع نرم‌تنی و جانوری در آن وجود ندارد آب این دریاچه که مقادیری نمک معدنی (کلرورها- سلفاتها- مواد جامد) دارد از طرف اهالی رضائیه و اطراف و سایر شهرستانها ، نوعی معالجات امراض رطوبی و جلدی محسوب شده و مورد استفاده درمانی قرار می‌گیرد .
در این دریاچه در اعصار قبلی جزایر سبز و خرمی وجود داشته و آباد و پراز سکنه بوده اند .

جاده زیر دریائی دریاچه رضائیه

بعضی از معمرین حکایت می‌کردند که در زمان قدیم آب دریاچه رضائیه باین اندازه نبوده و از وسط دریا (که فعلاً زیر آب مانده است) جاده‌ای خاکی وجود داشته و مردم و کسبه کالای خود را از این جاده به شبه جزیره شاهی (از جزایر دریاچه) می‌رسانند و از این شوسه ایاب و نهاب انجام می‌گرفت .

این اظهار عقیده محققاً صحیح است زیرا در سال ۱۸۰۰ که اگراد از این شهر عزیمت می‌کرده‌اند ، از همان شوسه که فعلاً در ۳ متری زیر آب دریاچه مانده است عبور نموده‌اند و در آن موقع آب دریاچه در اطراف آن شوسه بیش از ۷۵ سانتیمتر نبوده و نویسنده میتواند در صحت این نظریه بازار بناب و میاندو آب را که روزهای چهارشنبه هر هفته دایر میشود مثال آورد :

بازار مزبور (هفته بازار) در آنجا بنام افشارا گلدی [روز آمدن سوداگران افشار] هنوز هم معروف است معلوم میشود کسبه افشار برای عرضه کالاهای خود و تقاضای متاع مورد نیاز از شوسه مزبور به بناب و میاندو آب میرفته‌اند و بعد از اتمام کار مجدداً از آن جاده برضائیه بر میگشته‌اند.

نمکهای موجود در آب دریاچه

احتمال میرود در قرون گذشته ، شوری آب این دریاچه کمتر بوده و انواع ماهی‌ها در آن می‌زیسته‌اند و بعدها بعثت زیاد شدن مقدار شوری ، از بین رفته یابه رودخانه‌های مجاور پناهنده شده‌اند در حال حاضر بندرت انواع مخصوص: دستور ژن (خاویار) بآبهای تلخ و شور مصب رودها فرود می‌آیند از طرفی، قبل از رسیدن فصل بارندگی بهاری، آب دریاچه سرد و غلیظ و خمیر مانند میشود و سنگینی آن بعدی میرسد که شدید ترین طوفانها کمتر بتموج آن موفق میشوند حتی حرکت کشتی‌ها بسبب اینکه آب دریاچه غلیظ شده است کند می‌گردد و مقدار زیادی نمک روی پروانه کشتی‌ها می‌نشیند که مجبور میشوند آن نمک‌ها را از دور و بر پروانه کشتی ، پاک و جدا سازند .

وجود نمکهای مختلف در آب دریاچه رضائیه ، ناشی از ریختن آب عده‌ای از رودخانه‌ها در این دریاچه‌اند ، زیرا آب خود آن رودها ، مقادیری املاح و مواد معدنی دارند و نمک دریاچه رضائیه از لحاظ دارا بودن ترکیب زیادی از عناصر شیمیائی در دنیا بی نظیر میباشد و شوری آن از شوری نمکهای معدنی شورتر است و هرگز آلوده با گرد و غبار و خاک نیست. و خاصیت ضد عفونی دارد چنانکه زردشت که حکیم و دانشمند بوده و از خواص آب این دریاچه آگاهی داشته بیماران را برای شستن گناه خود (امراض خود) باین دریاچه میفرستاده است :

بگفتار و خشنود خود راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)
(زردشت- بروید با آب چیچست گناهان) (امراض) خود را پاک نمائید ،) و از اینرو

این دریاچه مقام مقدسی در پیش مردم آن زمان و ادوار بعدی داشته است .
و برابر تجزیه‌ایکه وسیله آقای دکتر و ، گک . خلوپین از آب دریاچه بعمل آمده در هر گرم لیتر آب دریاچه مواد زیر وجود دارند:

محل برداشت آب	کلروردو کلسیم	کلرور سدیم	کلرور منیزیم	کربنات منیزیم	سلفات منیزیم	سلفات کلسیم	مواد جامد
در نزدیکی قوشچی	۰/۳۶۶	۳۴/۰۲۹	۲/۲۶۰	۱۷۵٪	۱/۵۴۳	۳۰۳٪	۳۸/۷۵۴
در ساحل خود							
دریاچه در	۲/۴۶۰	۱۶۰/۰۳	۷/۹۳۱	۲۱۴/	۹/۲۳۱	۲/۴۱۶	۱۸۸/۴۰۰
در نزدیکی قوشچی							

بطوریکه آقای دکتر مقدم استاد دانشگاه تهران اظهار کرده اند آب دریاچه رضائیه حاوی مقادیر زیادی اشعه رادیوم است.

بطور کلی آب دریاچه دارای مواد کلرور سدیم ۸۶/۳۷ گرم - کلرور منیزیم ۶/۹۴ گرم و سولفات دوشو ۳۴/ گرم و سولفات دو منیزی ۰۸/۶ گرم و کلرور کلسیم ۲۰/ و مقادیری سولفات دوفر - سلفات پتاسیوم وید - فسفور - رادیوم و نمک طعام ، می باشد و مقدار سدیم در آب دریاچه زیاد و مقدار بروم بسیار کم و وزن مخصوص آب دریاچه در بین ۱/۶ و ۱/۸ می باشد و در مواقعی که سطح آب پائین می رود وزن مخصوص آب آن به ۱/۱۵۵ گرم و در مواقعی که سطح آب بالا باشد به ۱/۵۵ گرم می رسد و وزن مخصوص آب دریاچه در شهریور ماه ۱/۱۷۵ گرم است .

تهیه نمک طعام از آب دریاچه رضائیه

آب دریاچه رضائیه شوری اش زیاد و غلظت شوری آن ۲۲ درصد است از این لحاظ نسبت به آب بحرالمیت (که غلظت آن ۲۸ درصد میباشد) در درجه دوم قرار می گیرد و با توجه باینکه مقدار نمک آب دریاچه رضائیه برابر تجزیه مان لی ۸۶۲۰۳ درصد است، برای تهیه نمک طعام کاملاً مناسب میباشد.

و با توجه بوزن مخصوص آب دریاچه معلوم میشود که در مواقع خشکسالی از هر مترمکعب آن میتوان در حدود ۱۴۰ کیلوگرم و در مواقع وفور آب از هر مترمکعب آب آن ۱۰۰ کیلوگرم نمک طعام بدست آورد و اگر وزن مخصوص آنرا ۱/۵۵ گرم فرض کنیم در ایام خشکسالی ۱۵۵ کیلوگرم و در اوقات کثرت آب به ۳/۱۱۰ کیلوگرم نمک طعام بدست خواهد آمد.

اهالی رضائیه برای بدست آوردن نمک طعام از آب دریاچه، گودالهایی حفر می کنند و آب دریاچه را در آن گودالها وارد مینمایند و مجرای بین گودال و دریاچه را می بندند، این آب در عرض چند روز متبلور و تبدیل به نمک میشود و نمکی که بدین طریق در اطراف قوشچی و قره باغ بدست می آید شوری و غلظتش از آب سایر سواحل دریاچه بیشتر است^۱ و نمک طعام حاصله از آب دریاچه رضائیه را به عراق صادر می نمایند و در دهات و اطراف شهر نیز مصرف میشود.

۱- نگارنده شخصاً این موضوع را آزموده ام.

رودخانه هائیکه بدریاچه میریزند

مهمترین رودهائیکه بدریاچه میریزند عبارتند از :

۱- آجی چای (تلخ رود) که از کوه های سبلان و بوزقوش داغی سرا زیر شده و از کنار تبریز عبور نموده و در زمین های هموار واقع در بین شبه جزیره شاهی و سهند وارد دریاچه میشود .

۲- باراندوز چای که از کوه سرحدی جمال الدین سرچشمه گرفته و در جیرانلار بدریاچه میریزد .

۳- (چهارچای) که از کوه های کردستان سرازیر و از شاهپور عبور نموده و در دماغه شمالی وارد دریاچه میگردد .

۴- نازلوچای که از سمت غربی شهر می گذرد و در جنوب دماغه حصار بدریاچه میریزد .

۵- قادرچای- شهرچائی از کوه کان کبوتر بار ارتفاع ۳۲۷۱ متر سرچشمه گرفته از برسير^۱ و گردنه کله شین فرود آمده ، از کنار شهر رضائیه عبور می کند و رود های مهم دیگر عبارتند از رود های : زرينه رود (جغتو)- تاتارچائی- رود دهخوارقان- مروی رود- زولورود- صافی رود تنها این رود ها نیستند که بدریاچه سرازیر و مقدار آب آنرا بحال تعادل در آورده اند بلکه چشمه های زیر دریاچه نیز با فوران خودشان ، دریاچه را تقویت می نمایند مثلا در دو نقطه این دریاچه (در حومه گورچین قلعه) و در خط بندر حیدر آباد، در دو قوز پله لر (نه پله ها) آب شیرین بصورت آرتزین و با فشاری زیاد و بار تفاع یکمتر از ته دریاچه فوران مینمایند و حجم می گیرند و مهمترین این چشمه ها معروف به (چشمه های مرمر) است که تاکنون وسیله شاردن شناخته شده اند و ۱۸ درجه گرما دارند حاوی مقادیر زیادی کربنات دوشو هستند که با گذشت زمان بصورت توفهای زمخت و تراورتن ته نشین شده اند.

سابقاً اثر آنها بسیار شدید بوده و اصلاً از آهکهای نرم متبلور و عمودی معروف به مرمر تبریز میباشند که در مابین سلماس (شاهپور) و رضائیه استخراج میشوند .

مرمرهای آذربایجان

بعضاً در حوالی دریاچه رضائیه قیروزفت دیده میشود محتمل است اگر تحقیقات علمی در این مورد انجام گیرد نتایج سودمندی بدست آید . مرمرهای آذربایجان بسیار زیبا هستند و نزدیک ارومیه و سلماس و در کنار جاده تبریز - مراغه از این مرمرها فراوان وجود دارد و تا حال خوب بهره برداری نشده اند. این مرمرها نرم و برنگهای سفید شیری - قرمز - سبز وجود دارند و در نزدیکی های اشنویه طبقات ضخیم مرمر سفید غیر شفاف موجود است ولی هیچگونه استفاده منطقی از آنها نمیشود بلکه گاه گاهی اهالی برای تفنن ، از مرمرهای مزبور پایه چراغ و فنجان و سرقلیان - چوب سیکاری و برخی چیزهای بی اهمیت میسازند .



آبهای معدنی رضائیه

در این شهر آبهای معدنی قابل استفاده زیاد است و برخی از آنها بدریا میریزد و برخی نیز از خود دریاچه فوران میکند و باین سبب انواع مواد معدنی را وارد دریاچه میکنند و مهمترین این آب معدنی ها عبارتند از :

۱ - آب گرم قوشچی این آب در دیهی بنام ایستی سو (آب گرم) در جاده بین رضائیه و شاهپور جنب علی قهوه سی پائین گردنه کوه قوشچی واقع است . آبش گرم و دارای گوگرد میباشد (نویسنده مقداری از گوگرد زرد رنگ آن محل را شخصاً آزمایش کرد که در مقابل شعله آتش مانند شمع میسوخست) و آهنگران نیز از تنکار موجود در مسیر آب این معدن در کارهای جوش دادن فلزات استفاده مینمایند . این آب گرم در حال حاضر مرجع تداوی مردم میباشد .

۲ - آب گرم محال باراندوز این معدن در نزدیکی قریه هفت آباد واقع شده و مردم برای علاج امراض جلدی به آنجا رفته و در آب آن حمام میکنند (نظیر آب گرم قوشچی) .

۳ - آب معدنی کوه زنبل این معدن که در کوه زنبل (در چهار فرسخی شهر وکنار دریاچه) واقع شده با فشار و گاز عجیب و پرسر و صدا فوران مینماید و انواع سلفات ها را دارد و بقدر يك سنگ آسیاب رضائیه از قله کوه سر چشمه گرفته است و بدریاچه می ریزد و علایمی وجود دارد که نشان میدهد درازمنه قدیم در محل مزبور آسیابی وجود داشته و با همین آب کار میکرده و احتیاجات آن ناحیه را رفع می نموده است

۴ - آب معدنی چهریق این آب از جمله آبهای خیلی گوارا میباشد و از آثار و علائم آن پیدا است که دارای گاز و مواد آهنی زیاد است و شاید روزی متوجه شوند که آب مزبور مصرف طبی و تجارتی دارد.

۵ - آب معدنی بخشی قلعه این معدن بصورت چشمه ای در دامنه کوه بخشی قلعه واقع است یعنی در سه فرسخی شهر که ظاهر و جاری میباشد .

جزایر دریاچه رضائیه

دریاچه رضائیه در عین حال که رضائیه را از این راه به بندر شرفخانه و از راه آهنی شرفخانه به تبریز و جلفا مربوط می سازد ، بلکه رضائیه را بجزایر واقع در خود دریاچه نیز هدایت می کند و کشتی ها در مواقع لزوم در آن جزایر لنگر می اندازند .

۱ - جزیره شاهی :

از عمده ترین جزایر دریاچه رضائیه جزیره شاهی است که در آن ۶ قریه آباد وجود دارد ولی اصطخری از چهار دهگده در جزیره مزبور اسم میبرد. چند جزیره سرسبز و خرم علاوه بر جزیره شاهی در آن واقع شده اند از جمله جزیره «اسپیر» جزیره «آرزو» جزیره «ایشک داغی» : (کوه یا صخره الاغ) و جزیره «قویون داغی» : (کوه گوسفند) و «آرپاداغی» (کوه جو) البته با علائمی که فعلا در جزیره های ایشک داغی و قویون داغی مانده ، احتمال میرود که زمانی آن محل ها آباد و لااقل سکنه ای داشته اند و در جزایر اخیر الذکر شکار فراوان وجود دارد و جنگل سرسبز و انبوهی را داراست و در اثر عدم توجه دولت در سابق لااقل یکدهم سطح آن از بین رفته است و جزایر «تلا» - «آدا» - «اسپیر» - «آرزو» - «قویون داغی» غیر مسکونند جنگل این جزیره ها درازمنه سابق پر از درختان پسته و سقز و سایر اشجار میوه بوده و در حال حاضر مقدار بسیار کمی از آنها باقی مانده اند که گاهگاهی دست تجاوز یغماگران بسوی آن درختان دراز میشود و از آنها برای تهیه ذغال استفاده کرده و اشجار نارس را هم گوسفندانی که اهالی آن جا نگهداری مینمایند تلف کرده و از بین می برند و در جریان جنگ اول جهانی (۱۴ - ۱۹۱۸) و در انقلابات رضائیه نیز این جزایر و جنگل آسیب دیده و پریشان شده بودند . در حال حاضر در جزیره شاهی شش قریه بنام های : آق گنبد - تیمورلو - گمیچی - قبیچاق - سرای و بورچالو که عده سکنه آنها در حدود ۲۰۰۰ نفر است وجود دارد .

۲ - سنگ کاظم خان

سنگ کاظم خان امروزی ، صخره ای است با محوطه دیدنی که بصورت يك شبه جزیره ، در عمیق ترین نقطه دریاچه واقع شده و موقعیت مهمی دارد و این محل در سابق بنام قرخلار (محل سکونت چهل نفر) و در قدیم بنام قلعه بکدر مشهور بوده است .

ابوالفدا و خواجه رشیدالدین از مورخین نامی ، چنین نوشته اند : خزاین و دفاین هلاکو خان در آن جزیره بوده و شاید قسمتی از آن دفاین در جزایر شاهی هم بوده اند .

خود نویسنده در سالهای غائله سمیتقو که مجبور بفرار شده و میخواستیم به تبریز رفته و در حجره ای که در سرای خامنه مراغه داشتیم مشغول بشوم ، ناچاراً با یکی دو نفر نوکرو بلدچی شبانه از شهر خارج و با هزار مصیبت و ترس به این محل آمدم و در آن موقع کاظم خان از [افراد غیور قوشچی] عده ای از جوانان قراء قوشچی - قره باغ - گورچین قلعه را در این محل جمعآوری و صخره مزبور را بصورت درجنگی در آورده ، و در دامنه کوه مزبور نیز دهی موقتی احداث کرده بود که از تهاجم اشرار سمیتقو در امان بمانند و نویسنده چند روزی مهمان کاظم خان شد و توانست از الطاف نام برده بهره مند و از تمام اوضاع و زوایای این شبه جزیره ، از نزدیک آشنا شود . (در این باره در صفحات بعدی از مشاهدات خود صحبت کرده ام)^۱ در این شبه جزیره شوسه مانندی بعرض ۶۰ متر و طول تقریباً ۵۰۰ متر از وسط دریاچه میگذرد که بدامنه کوه میرسد و دهگده موقتی را در کنار دامنه ای همان کوه بنا نموده بودند و دامنه آن جاده بطور طبیعی بطرف بالا ساخته شده و معلوم نیست ساخته دست بشر است یا اثر شگفت انگیز طبیعت . در هر حال این جاده سنگی هر قدر بسمت فوقانی کوه میرود کم عرض میشود بطوریکه عرض آن در بالای کوه به ۶ متر میرسد .

۱ - مراجعه شود به سنگ کاظم خان و استحکامات شبه جزیره قرخلار .

موقعیت خود این صخره عظیم و شبه جزیره اعجاب انگیز بسیار قابل تعمق و تأمل است :

۱ - در همین محل وقتی بیالای کوه نگاه کنیم ، سنگ بزرگ کاملاً صاف و هموار به بلندی ۲۰۰ متر که عمودی بالا رفته است دیده میشود و اگر به سمت پائین کوه نگاه کنیم باز هم يك سنگ صاف و یکپارچه را می بینیم که در ۲۰۰ متری دریاچه قرار گرفته است .

۲ - در دالان این قلعه که به جاده ۶ متری مکعبی شکل بر میخوریم که بطول ۲۰۰ متر عمق بدریا منتهی شده و یکبار ه مسدود میشود و روی همین جاده ۶ متری بدستور کاظم خان پل انداخته بودند بطوری که اگر آن پل وتخته را بر میداشتند ارتباط با صخره مزبور امکان ناپذیر میشد عرض و طول آيا کنده شده و یا از شاهکارهای طبیعت است .

۳ - در صخره کاظم خان در همین محل از ایام قدیم قراول خانه محکمی درست کرده و درب قراولخانه را در وسط دو پایه سنگی از مرمر سفید قرار داده بودند و روی یکی از پایه های مرمری مزبور عبارت : (ابونصر حسین بهادر خان حکمران^۱) و روی پایه دیگر نیز عبارت : الظفر علی الله السلطان الاعظم المطاع الحسين^۲) را با خط زیبای نسخ حک کرده بودند .

۴ - در قلعه مزبور آثار عمارت و ساختمان های متعدد از سنگهای بزرگ و تراشیده (درپی و بنا) بچشم میخورد و معلوم می نمود که در گذشته عمارات باشکوه و با منظره ای در آن جاها وجود داشته که بعداً از بین رفته اند .

۵ - عده ای از سنگهای مرمر سفید براق و مخصوص سنگ قبر را ، در دو محل قلعه دیدم که روی آن سنگها عباراتی بخط نسخ خیلی زیبا حک شده بود و من آن روزها که شرایط و احوال مناسب و مساعد نبودند نتوانستم آن نوشته هارا

۱ و ۲ بقیه عبارت ها بواسطه شکسته شدن پایه ها معدوم شده بودند .

یاد داشت گنم و بعدها در سال ۱۳۴۹ شمسی که برای عکس برداری ، به آنجا رفتم از سنگهای مزبور اثری ندیدم و وقتی از اهالی قریه های مجاور تحقیق کردم معلوم شد سنگهای مرمرین حکاکی شده را خارجیها از آن محل خارج کرده و برده اند و حتی میگفتند سنك نوشته شده یکی از پایه های درب قراولخانه که باقی مانده بود در حین حمل در همانجا به دریاچه افتاد و اکنون در ته دریاچه است

۶ - در قلعه مزبور چاهی وجود دارد که در قله کوه واقع شده و عرض آن ۲/۵ متر و طول آن ۲/۵ و عمق آن ۷ و ۸ متری طوری تسطیح کرده بودند که در مواقع بارش باران و برف ، آب لازم در آن جمع گردد .

۷ - غاری را دیدم که بشکل گنبد حمام های قدیم در سمت غربی همان کوه قرار گرفته بود وسط آن از سنگ کنده شده (حجاری شده) و آب زلال قطره قطره از وسط طاق آن چکیده و در حوض داخل آن وارد میگردد و وقتی حوض پر می شد ، آب اضافی ، از مجرائی بدریا ریخته میشد بزرگی غار بقدری بود که ۲۰۰ نفر براحتی میتوانستند جا بجا بشوند .

۸ - مرحوم کاظم خان در این قلعه ساختمانی دوطبقه ساخته و خود خانواده اش در آنجا مقیم گردیده بود این ساختمان در اوضاع طبیعی آن قلعه ، انسان را بیاد قصور افسانه می انداخت و کسی را اجازه ورود به آنجا نمیدادند و کاظم خان در این قلعه حداد خانه - تعمیرگاه - قایق سازی دایر کرده و بساختن توب سرپر و باروت و فشنگ و غیره میپرداختند و بعضی از سنگهای مزاحم را بدستور کاظم خان با دینامیت و باروت ، از بین برده بودند و حتی روی بعضی سنگها خراشهایی وارد شده بود - در آن موقع این قلعه مرجع و پناهگاه وطن پرستان و مهاجرین بود و قبلا نیز مردم اطراف ، این قلعه را بمثابه زیارت گاهی ، مقدس شمرده و شمع و نذری می آوردند .

کاظم خان يك گلوله آهنی بمن نشان داد که از زیر زمین در آورده بودند و این میرسانید که در زمان (وجناء بن رواد و محمد بیعت) در زمان خلفای عباسی و یا بعد از

آن ، قلعه مزبور بصورت دژی محکم و آباد بوده و مهاجمین آن را بگلوله و توپ بسته اند .

۹- در انقلابات مسیحیان واکراد سمیتقومردم این ناحیه با استفاده از قایقهای کاظم خان آذوقه و وسایل لازم خود و دیگران را ، از بندر شرفخانه تأمین کرده و اغلب فراریانی را که جانشان درخطر بود بوسیله این قایق ها به تبریز میرسانیدند .

۱۰- نکته جالب : قلعه کاظم خان همان صخره مزبور که از يك پارچه سنگ های کلفت بوجود آمده فقط یکدرب دارد که بجاده سنگی که تعریفش را کردیم باز میشود و غیر از این درب ، درب دیگری ندارد

طبری ضمن نقل حوادث سالهای ۲۲۰ - ۲۲۲ چنین مینویسد :
محمد بن بعیث درکنار دریاچه دو قلعه دارد یکی قلعه شاهی (جزیره شاهی) و دیگری قلعه یکدر^۱

(يك درب - يك دروازه ای) و این گفته طبری درباره قلعه کاظم خان صدق میکند زیرا قلعه مزبور چنانکه گفتیم فقط یکدر دارد و باز معلوم میشود که این قلعه سابقاً در تصرف محمد بن بعیث بوده است که زمانی هم قرخلار نامیده شده و باز محتمل است که قسمتی از خزاین هلاکورا در این قلعه پنهان نموده و قسمتی را هم در قلعه تلا (جزیره شاهی = شاهوتلا) دفن کرده بودند .

ابوالقاسم فردوسی حماسه سرای نامی ایران هم در موضوع پنهان شدن افراسیاب در یکی از غارهای دریاچه چیچست ، ما را وادار به تحقیق محل مخفی گاه افراسیاب میکند و در این دریاچه غیر از قلعه کاظم خان ، مخفی گاه و پناه گاه محکم وجود ندارد پس معلوم می شود افراسیاب در همین قلعه پنهان شده بود که بوسیله هوم (مرد پارسا) دستگیر و به دلاوران کیخسرو و شاه ایران خبر کرده و آنها نیز ، افراسیاب را با تمهید يك نقشه گرفته و بمجازات میرسانند .

۱- محمد بن بعیث این قلعه (قلعه یکدر) را از وجناء بن رواد گرفته بود .

طبق نوشته طبری و ابن مسکویه ، حتی قبل از ۲۲۰ هجری شخصی بنام وجنا پسر رواد این قلعه را مالک بوده و بعداً قلعه مزبور بدست محمد بن بعیث افتاده است و در اینمورد درموضوع جنگهای بابک چنین گفته اند و قتیکه افشین (از ایرانیان که قبلاً با بابک همکار بوده و بعد از گرفتار شدن بدست قشون خلیفه برای نجات خود از مرگ، از افشین بریده و جزو مهاجمین خلیفه سفاک درآمده بود، و با نیروئی از طرف خلیفه بجنگ بابک آمده و او را بخدعه دستگیر کرده است) به آذربایجان آمد عصمت (فرمانده قشون بابک) بدروازه حصار شاهی (قلعه = جزیره شاهی) رسید در این هنگام محمد بن بعیث کوتوال (قلعه بان) آن حصار بود و بنا بعاذتی که داشت برای قشون عصمت آذوقه و علوفه فرستاد و ۱۰ تن از سران قشون عصمت را مهمان نمود و شب از نیمه می گذشت وقتی آثار مستی در آن ۱۰ تن پدید آمد بدستور محمد بن بعیث آنها را گرفته و هر ۱۰ تن را سر بریدند .

یاقوت حموی نیز از عده ای از قایقرانان این قلعه (شبه جزیره) اسم میبرد و مینویسد:

..... فی جبلها قلعة حصينة مشهورة ، أهلها عصاة علی ولاية آذربایجان فی اکثر اوقاتها و ربما خرجوا فی سفینتهم و قطعوا علی السابلة و عادوا الی حصینتهم فلا یکون علیهم سبیل و قدرأیت هذا للقلعة من بعد عند اجتيازی بهذا البحيرة قاصداً الی الخراسان فی سنة ۶۱۷^۱

از اینجا معلوم میشود که یاقوت حموی از سمت سلماس آمده و بقوشچی رسیده و از آنجا که روبرو با سنگ کاظم خان است ، این قلعه را دیده (و به تحقیق

۱- ترجمه: در کوه آن دریاچه قلعه ای محکمی وجود دارد مشهور و معروف سکنه آنجا بر علیه حکام آذربایجان اکثر اوقات قیام و عصیان می کنند و بعضی اوقات از محل خودشان خارج میشوند قافله هارا غارت می کنند و بعد به قلعه و مأمن خودشان میروند و دسترسی بآنان وجود ندارد و من این قلعه را و قتیکه روبرو محاذی آنجا شدم از دور محل مزبور را دیدم در آن موقعیکه در سال ۶۱۷ میخواستم بخراسان عازم شوم .

اوضاع آن پرداخته) و بارومیه رهسپار شده است بنابر این سنگ کاظم خان (قلعه یاقریه قرخلار - قلعه یا جزیره یکدر) همان قلعه یکدر میباشد.

ابن مسکویه باز هم در جائیکه از حوادث دوران خلافت متوکل (نوه هرون الرشید) صحبت می کند از دو قلعه بنام شاها = (شاهو - شاهی - شاهوتلا) اسم می برد که گویا در تصرف سرکرده های اطراف دریاچه شراه (دریای ارومیه) بوده است.

هلاکو خان در قرن ۷ هجری دستور داد قلعه قرخلار را که بصورت مخروبه درآمده بود تجدید بنانمایند و پس از آنکه قلعه ساخته و پرداخته و آماده شد، دستور داد کلیه خزاین او را که از عراق و سایر کشورهای بغارت جمع آوری شده بودند بقلعه شاها انتقال و در جای امنی پنهان نمودند و اتفاقاً همین قلعه مدفن او گردید و از اینجا است که این قلعه بنام **گور قلعه** مشهور شد.

حاجی خلیفه در کتاب جهان نما از سعید مغربی (متوفی در سال ۶۷۳ هجری) محل دفاین هلاکو خان مغول را در قلعه ای بنام **قلعه تلا** در محلی به مختصات ۷۲ درجه طول شرقی از جزایر **خالدات** که در ۳۹ درجه و نیم عرض شمالی واقع شده، تعیین مینماید. شمس الدین احمد کاشی درباره دستور هلاکو خان [بساختن قلعه و مخفی کردن خزاینش در آن جا] در شاهنامه چنگیزی چنین گفته است:

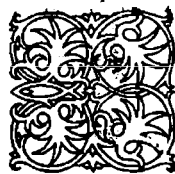
هم از کوه کردان برون کرده بود	ز درها هر آن چند کاورده بود
بهم بر نهادند صد کوه زر	ز بغداد و روم و بلاد دگر
به محفوظ جائی در انداختند	وزان بالش ^۱ بیکران ساختند
گزیدند يك جایگاه بلند	بفرمان آن پادشاه بلند
به نزدیک سلماس وارمن دیار	نهادند اساسی ^۲ بدریا کنار
ز دریا و را باروئی ساختند	ز کوه آن عمارت برافراختند

۱- بالش یعنی شمش طلا

۲- اشاره باین است که ساختمانی ساختند.

زرد سیم درین جای والا نهاد	زرد جا بیاورد و يك جا نهاد
بدورش نبود احتیاجی بدان	از آن باز بردند زرها بکان
چو در دامن کوه بالش فتاد	که از بالش زر ثباتش فتاد

حافظ نیز از قلعه‌ای بنام شاهلو و شاها که محل دفاین خزاین هلاکو بوده اسم میبرد.



گردشگاه‌های رضائیه

از آنجا که سرتاسر جلگه رضائیه ، سرسبز و خرم و پر از گل و ریاحین بوده و نواحی و مناطق آن مملو از باغ و چمن و بیشه‌زار و تاکستان‌های باصفا و توستانها و جویبارها و رودخانه‌ها و درختان پراز میوه میباشند از لحاظ زیباشناسی، سرچشمه حظ و نشاط و الهام بوده و هریک را در مقابل آن همه شکوه و جلال و حسن و طراوت خود ، وادار به تحسین و تمجید مینماید .

اگر از قله کوه سیر یا از بالای جبال قوشچی ، بهنگام طلوع و یا غروب خورشید به جلگه این شهر نگاه کرده و تماشا نمائیم چنان منظره دلپذیری را جلوی چشم خود خواهیم یافت که بدون مقاومت در لحظات يك خلسه شیرین، اسیر وهم و خیال شاعرانه خواهیم شد همگان در این نظریه موافقند که طبیعت زیبای جلگه این شهر، در دل و مغز و اعصاب مردم و تماشاگران، نوعی آرامش خاطر و سکون مملو از نشئه و نشاط ایجاد می نماید .. با همه این، باز هم محل‌هائی وجود دارند که محل گردش عمومی بوده و آن‌ها عبارتند از :

۱- اطراف رودخانه باراندوز چائی که پراز چمن و درختان و نهالان

شاخ و برگ و سبزی است.

۲- ساحل رودخانه نازلوچای که قریب ۱۲ فرسخ (۷۲ کیلومتر) تا مصب

رودخانه پراز سبزی و نشاط و خرمی بوده و در تابستان و اوائل پائیز و بخصوص در بهاران ، گردشگاه اهالی میباشد .

۳- بند و شهر چائی : رودخانه شهر چائی که از کوه‌های کردستان و حدود

ترکیه سرچشمه گرفته و در قریه بند به شعبات مختلفی تقسیم میشود . منظره بسیار دلچسب و بدیع داشته روزهای جمعه و ایام تابستان و بهار و پائیز بهترین گردشگاه مردم شهر محسوب میشود .

۴- دهات مجاور شهر : برخی از دسته‌جات مردم که علاقه دارند کمی از

شهر دور رفته و بتفریح بپردازند اغلب بقریه‌های سیر- گوی تپه- دیزه تپه- گرد آباد و . . . غیره میروند و از فضای سرسبز آنها استفاده می‌کنند .

۵- ساحل دریاچه رضائیه

مردم رضائیه از سالیان دراز ، هم برای منظره بندر گلخانه (ساحل دریاچه) و هم برای شنا کردن و استفاده بردن از خاصیت آب دریاچه و هم برای چند ساعتی تفریح و وقت گذرانی ، وعده‌ای هم برای خوابیدن در لجن و گل دریاچه که در امراض جلدی و عصبی و در رفع رماتیسم و سیاتیک و بعضی آلام معجزه می‌نماید ، بساحل دریا میروند و هر سال در روزهای معینی ، عده‌ای از مرضا، از رضائیه و اطراف آن و از سایر شهرها و حتی در این اواخر عده زیادی از توریست و خارجی که برای دیدن رضائیه می‌آیند، بساحل دریاچه آمده و از منظره اجتماع مردم در کنار بستر دریاچه حظ کرده و عکس‌ها برداشته و با خاطره شیرین برگشته بودند با همه اینها در چند سال پیش ، محلی برای آرمیدن مردم و یاجائی برای خواب و استراحت در ساحل دریا ، و یا محلی برای شستشو و حمام کردن وجود نداشت و اغلب مسافرین که با نجامی آمدند عصری ، مجبور بمراجعت شده و بر رضائیه بر می‌گشتند و عده زیادی از مردم رضائیه که هر سال بلب دریاچه می‌شتابند اکثر از چادر و سایبان که می‌افراشتند استفاده مینمودند و هنوز هم بوقت فصل دریا از این چادرها و آلاچیق‌ها و سایبان‌ها در روی شنهای کنار دریا زیاد دیده میشود و از آنها برای استراحت شخصی یا کرایه دادن بسایرین ، یافروش میوه و نان و سبزی و غیره (بجای مغازه) یا دایر کردن بساط چائی و آب نوشیدنی ، استفاده مینمایند .

۶- پلاژ تمدن

قبلا راجع بوجود نمکهای مختلف و مواد معدنی موجود در آب دریاچه رضائیه و تجزیه آب آن از طرف دانشمندان و متخصصین علم شیمی و تعیین مقادیر آنها صحبت کردم اکنون بمسئله‌ای که انگیزه آن معلوم شدن خواص درمانی آب دریاچه ، و مراجعه عده زیادی بهمین منظور و یا بقصد تفریح و شنا،

بدریاچه مزبور ، میباشد میپردازم :

وقتی دانستم که آب ولجن و گل دریاچه رضائیه در تسکین و شفای امراض جلدی و عصبی و رماتیسم و انواع آن و سیاتیک و دردهای قاعدگی زنانه و دردهایچه مؤثر می باشد درصدد برآمدم که برای خدمت بهموطنان عزیز و مرضای زیادی که باین مکان روی می آورند و همچنین در زمینه تهیه وسایل راحتی و استحمام برای کلیه مسافرین ایندریاچه؛ باحداث حمام طبی و پلاژ اقدام کنم .

در همین زمینه بامتخصصین امر، تماس و مذاکره کردم وبانظر استادان فن محلی را در نظر گرفتم ... ومدت ۱۴ سال مداوم برای تبدیل خاک آن (که مملو ازمواد آهکی و نمکی بود) به زمین قابل کشت زحمت کشیده ومتحمل هزینه سنگینی شدم تا اینکه محوطه مزبور که شوره زاری بیش نبود تبدیل بزمینی شد که مستعد هرگونه کشت ودرخت و گل و چمن گردید و بعد آنرا بشکل



عکس پلاژ تمدن

پلاژی قابل استفاده در آوردن که امروز بنام پلاژ تمدن (باسم نویسنده) معروف شده است .

این پلاژ دارای ۱۲ نمره حمام طبی و آب شیرین میباشد. بعد از احداث حمام طبی و آب شیرین، زمینی را بمساحت ۲۳۰۰۰ مترمربع برای ایجاد باغ و گلکاری و چمنکاری و تفرج بوجود آوردن بطوریکه امروز قسمت نسبتاً قابل توجهی از ساحل لم یزرع سابق را، رونق و جلا بخشیده و آنرا آباد و باصفا کرده است .

۷- پلاژ شهرداری

در سال ۱۳۴۵ شمسی که آقای فتوره چی شهردار رضائیه و آقای مهندس همایونفر استاندار آذربایجان غربی بود پلاژی بنام پلاژ شهرداری در ساحل دریاچه بوجود آوردند که تأسیسات آن عبارتند از چند ساختمان کوچک و مدور و زیبا که هر حیث قابل توجه که بامخارج گزاف ساخته شده است ولی متأسفانه در انتخاب محل آن دقت نشده و در محلی کم ارتفاع و شوره زار احداث شده چنانکه در سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ قسمت اعظم آنجا را آب دریا فرا گرفته و خساراتی وارد آورده است.

پلاژ آرتش

این پلاژ که بعد از پلاژ شهرداری احداث شده در دامنه کوه و در محل مناسب و نزدیک و مشرف بدریا میباشد سالن آن بمناسبت واقع شدن در جای مرتفع منظر دزبیا و خاصی دارد افسوس که بعضی جاهای خصوصی آنرا نیز آب دریا فرا گرفته است .

آثار باستانی و ابنیه تاریخی در رضائیه

۱- آثار باستانی : سنگ کاظم خان - تپه حسنلو - خان تختی - بخشی قلعه - قلعه بانکه - بردوک قلعه دم دم (دیم دیم) .

۲ - ابنیه تاریخی : سه گنبد - آتشکده آذرگشسب - مسجد جامع - آتشکده تمر - کلیسای ننه مریم - مسجد سردار - عمارت چهار برج .

یادآوری : آذربایجان غربی گهواره اولین حکومت قانونی ایران (اقوام ماد) وزادگاه زرتشت - مدفن مادر زرتشت - بازداشتگاه افراسیاب تورانی - محل تاخت و تاز اعراب - مولد پزشک مخصوص عمر خلیفه ثانی ، لشکرگاه بابک حزم دین - ومهرداد ولشکرگاه اعراب (ولید بن عقبه - سلمان بن ربیعہ باهلی - که سلمان فارسی نقش آتاشه را بازی کرده است) و نبردگاه سلطان جلال الدین خوارزمشاه علیه مغولان - محل تاخت و تاز مغول - ومحل خزانه های مغول و مدفن مغول - محل پیشواز از نادر ومحل تاج گذاری آقا محمد خان قاجار و که با اینهمه اشخاص برجسته تاریخی وبا آنهمه رویدادهای نظامی واجتماعی روبرو شده ، استحقاق آنرا دارد که مرکز بهترین آثار تاریخی و اسناد و مدارک گرانبها باشد بطوریکه شاید در هر کیلومتر زمین آن يك واقعه تاریخی مهم نهفته باشد که اگر تحقیقات فنی وحفریات علمی در این استان بعمل آید ، نشانه های زیادی کشف خواهند گردید .

۱ - سنگ کاظم خان

مادر باره آن در صفحات قبل مفصلا صحبت کرده ایم ودر این جا باید اضافه کرد که در مورد این قلعه دریائی حفریات علمی انجام نگرفته وآثار باقیه آن تحقیق نشده اند .

۲ - تپه حسنلو

این تپه ، در سه کیلومتری جاده بخش سلدوز ودر جنوب غربی دریاچه رضائیه نقده قرار گرفته وبه نای آن ۲۷۰ متر وبلندی آن ۲۰ متر میباشد که جزو متعلقات

ملکی آقای محمد تقی خان احمدلو (فرزند پاشا خان رئیس ایل بوز چلو و قره پاپاق) است اولین بار در تاریخ ۱۳۱۳ شمسی بنا بقضای خان مرحوم فرهادی (کارمند دخانیات رضائیه) که علاقه زیادی بآثار باستانی داشت وبا اجازه وزارت فرهنگ و زیر نظر آقای محمود راد (بازرس فنی باستانشناسی) بکاوش سطحی در تپه حسنلو اقدام شد وظروف و ابزارهای مربوط به قرون قدیمه کشف گردید و بر اثر گزارش آقای راد دایر بوجود آثار تمدن باستانی در تپه مزبور ، کاوش های مجددی در سالها ۲۶ - ۱۳۲۸ شمسی معمول گردید و آثار مکشوفه در این دوره حفاری ، قدمت آن را که به ۳۰۰ سال قبل از آثار مکشوفه در تخت جمشید مربوط می کرد ، ارزش باستانی تپه را بالا برد وبهین سبب در سال ۱۳۳۷ شمسی از طرف دکتر رنی (مدیر موزه دانشگاه پنسیلوانیا) دومین کاوش علمی وفنی بعمل آمد .

کاوش این هیئت ایران وامریکائی، منجر به کشف جام طلائی (از طلای خالص) مزین بنقوش گردید و چون خود نقوش نیز نمایاننده حوادث باستانی بود ، لذا در تمام مطبوعات جهان منعکس شد بلندی این جام ۲۱ سانتیمتر و محیط دهانه اش ۶۰ سانتی متر و وزن آن ۹۵۰ گرم و ارزش آن از لحاظ ارزش طلائی عادل / ۲۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ تخمین شده بوه ، مسلم است که ارزش هنری و باستانی آن بمبلغ بس هنگفتی خواهد رسید .

و در اثر این کاوش ، دروازه اصلی يك قلعه محکم و چهار برج دفاعی آن وبی بنای مستحکم دیوارهای قلعه مکشوف شد و در پشت برجهای چهارگانه آن ویرانه ساختمان دوطبقه ای ظاهر گردید و درون این بنا ظروف سفالی واسلحه مفرغی وآهنی و قلابهای سفالی دیواری بدست آمد و قلعه مکشوفه ۶ متر بلندی داشت و در درون ساختمان دوطبقه خارج برجها جسد سه تن کشف گردید و در دست یکی از آنها ، همان جام طلائی قرار گرفته بود و قسمتی از چوب و اشیاء سوخته و ذغال شده نیز همانجا بدست آمد ..

پیدا شدن این سه جسد ، و این که یکی از آنها جام طلائی را در دست داشته

و همان جا مرده و افتاده و کشف آثار سوختگی و ذغال و اسلحه و ظروف حکایت از داستان جنگی و دفاعی میکرد و محققین اظهار نظر کردند که :

در حدود ۸۰۰ یا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد قلعه مزبور آباد و آن سه تن کشته شده مأمورین دفاع قلعه و جام طلائی در آن دوره با توجه بنقوش روی ، جنبه مقدسی داشته و این قلعه مربوط باستحکامات مادها بوده است . و قشون آن آشور در حمله خود بمادها به این قلعه حمله کرده اند و چون از فتح آن بعلت موقعیت



نقوش یکطرف جام طلائی کشف شده از تپه حسنلو

مستحکمش و مدافعین دلیر سه‌گانه ، عاجز آمده اند ، بناچار قلعه و ساختمان دوطبقه خارجی آن را با آتش کشیده اند و بر اثر حریق سقف و اتاقها دچار آتش شده و سقف اتاق روی سه تن مرد دلیر که هم حفاظت قلعه و هم صیانت جام طلائی را عهده دار بوده اند فرود آمده و آن سه تن زیر آوار مانده اند و قشون آشور از پیدا کردن جام طلائی مأیوس شده و برگشته‌اند . بعدها نیز تمام ساختمان فرو ریخته و مدافعین قلعه و جام طلائی رازیرتنه سنگین خود مخفی ساخته‌است .



نقوش طرف دیگر جام طلائی کشف شده از تپه حسنلو

۳- خان تختی :

در جاده رضائیه - شاهپور واقع و از قراء انزل در ۸۰ کیلومتری شمال رضائیه و در ۱۲ کیلومتری شاهپور واقع و عکس حجاری شده پادشاه ایران که والرین امپراطور روم را اسیر کرده است در کوه نزدیک قریه خان تختی موجود است و این کوه را بنام (صورت بورنی) خوانند ضمناً در حوالی شاهپور (کوه شکم پاره) موسوم به قارنی یا روق داغ دالانها و اطاقهای گوناگون مربوط به سلطنت شاهپور پادشاه ایران، هنوز هم باقیمانده است. فعلاً یک پاسگاه ژاندارمری نیز در قلعه خان تختی مستقر میباشد.

۴- بخشی قلعه :

کوه تقریباً مخروطی که در دو کیلومتری سمت جنوب غربی و نزدیک ساحل دریاچه رضائیه مشرف به جلگه سبز و خرم واقع شده است در سطح آن کوه در کاوشی که از این محل بعمل آمد مقادیری ظروف سفالی و ااثات و آلات مفرغی و مسی کشف شدند و در قسمت شرقی تپه مزبور سنگی بطول ۸۰/۱ متر و بعرض یکمتر وجود دارد که در سطح خارجی آن خطوطی شبیه خط ایلامی بچشم میخورد ولی تا امروز موفق بخواندن آن خطوط نشده اند.

در بعضی از قسمتهای این تپه خمره - کوزه های بزرگ لعابی بدست آمد که گویا مردم آن عصر مردگان خود را در آن خمره (بجای تابوت) ها جای میدادند. در قسمت فوقانی بعد از استیلاى عرب، کلمه الله را نوشته اند.

این قلعه زمانی هم در اختیار اوزبك ابن پهلوان بوده یعنی در حدود سالهای ۶۱۷ هجری چون اطراف آن قلعه زینه جار بوده که از زیر همان کوه (بخشی قلعه) آب هائی تراوش مینماید لذا اوزبك پهلوان جاده های اطراف آن کوه و قلعه را زیر سازی نموده است و در نزدیکی آن قلعه نهري جریان دارد و پلی هم روی آن احداث

نموده است که معروف به (اوزبك كورپسى) پل اوزبك میباشد و هنوز هم سالم مانده است مورد استفاده محال نازلوچای میباشد .

۵ - قلعه وشهر بانك- بردوك :

این قلعه در محال صومای - برادوست بصورت قلعه‌ای چهار طبقه که در بالای کوه مخروطی شکل احداث شده ، واقع است فرندا سیون (پی ریزی) آن مانند سنگ یکپارچه ایست که با آهن و نعل اسب و آهک و ریگ (ماسه) ساخته شده و بشکل عمودی چند طبقه درآمده است در این مخروبه آثار يك شهر مخروبه بنام بانكه (در زبان کردی بمعنای تك خانوار) نامیده میشود احتمال دارد که در موقع کاوش اشیاء و خطوط زیادی بدست آید .

نویسنده پس از تحقیق دانست که صاحب اصلی آن قلعه میر صوما نامی بوده است

۶ - قلعه دم دم :

این قلعه در ۱۸ کیلومتری رضائیه نزدیک کردستان واقع شده و جنبه باستانی ندارد بلکه دارای ماجرای تاریخی است و این قلعه در سال ۱۰۱۸ هجری بنابه پیشنهاد امیرخان یکدست (امیر بیگ بخشدار و از سران اکراد صومای برادوست) و با اجازه شاه عباس کبیر ساخته شد و امیرخان آن قلعه را بشکل دژی محکم و مجهز درآورده و پس از آنکه آذوقه و سلاح لازم را در آن قلعه جمع آورد علیه قوای دولتی قیام نمود (در این موقع امیرخان بسبب رشادتی که در جنگ با عثمانیها نشان داده بود مورد توجه شاه عباس واقع شده و فرمانداری رضائیه را داشته است) و چون این خبر به شاه عباس رسید دستور سرکوبی او را صادر کرد و اعتمادالدوله (حاتم بیگ) مأمور سرکوبی او گردید و بانیروی کافی بقلعه دم دم (دیم دیم) نزدیک شد (۱۰۱۸ هجری ماه رجب) و پس از ۶ ماه محاصره قلعه، حاتم بیگ وفات کرده و شاه عباس کبیر فرزند اعتمادالدوله (میرزا ابوطالب) را بفرماندهی نیروی اعزامی بدم دم تعیین مینماید و این دفعه نیز قلعه ۶ ماه دیگر در محاصره می ماند ولی بارسیدن نیروی

کمکی بفرماندهی بیگ بیگی کار محصورین آشفته شده و تقاضای تامین از بیگ -
 بیگی می نمایند و تعدادی از آنان از قلعه خارج در میان اردوی دولتی مهمان
 سرداران دولتی شده و ۲۰۰ نفر دیگر از آنان، در قلعه مانده و نگهبانی می کنند
 در نتیجه يك سوء تفاهمی الیاس خلیفه میزبان بدست چند نفر از تسلیم شدگان مسلح
 کشته میشود و این ماجرا سبب حمله غازیان قزلباش (قوای دولتی) بیاران امیرخان
 می گردد و امیرخان یکدست نیز با عده ای از اکراد و جلالی ها کشته میشود ۱۰۱۹
 هجری (۱۶۱۰ میلادی) و یکی دو سال بعد برادر امیرخان یکدست بنام **الوح بیگ**
 سران اکراد سلدوز و مهاباد را جمع آوری و قلعه دم دم را مجدداً مستحکم و قیام
 مینمایند ولی قبان خان فرماندار رضائیه آنها را سرکوب و متفرق میسازد قلعه دم دم از
 ۵ قلعه بنام اصل قلعه - قلعه تحتانی و قلعه آبخانه - قلعه مخصوص یخ - قلعه بیرونی
 تشکیل میشده است احتمال میرود که باقی اولی این قلعه متعلق بازمنه ی قدیم
 بوده که بعداً امیرخان یکدست روی بنای اولی استحکاماتی بنا نموده است .

۷- بنای تاریخی سه گنبد :

برج تاریخی سه گنبد ، عبارت از سکوی بلندی است که بشکل استوانه و مدور
 ساخته شده و دارای دخمه ای است که قسمت فوقانی آنرا بوسیله آجر تبدیل به بنائی
 شامل طاق- مقبره کرده اند و مدخل آن در يك قاب معماری پر نقش و نگار محاط
 شده است که در بدنه استوانه ای برج تعبیه گردیده و درگاهی ورودی آن ، در میان
 طاق نمای مسطحی واقع و از لحاظ معماری - سبك - زینت زیبائی خاصی بآن بخشیده
 است .

وجه تسمیه آن (سه گنبد) هنوز معلوم نشده شاید همین برج موجود که از
 دو طبقه ساخته شده در سابق طبقه سومی را هم داشته که بر اثر مرور زمان از بین رفته
 است ، و آثار طاق فوقانی را نویسندگان معاینه نموده است قسمتی که باقی مانده بود
 یعنی در سال ۱۳۰۰ شمسی حتی يك قطعه گچ مخلوط با آهك و ريك مسلح که از جا
 کنده شده بود برای معاینه و آزمایش بمنزل آوردند .



عکس سه گنبد

و شاید ، در يك مخروطه بسیار وسیعی سه باب گنبد (برج) ساخته بودند که فقط یکی از آنها مانده و جای ۲ برج دیگر نامعلوم می باشد و شاید آن دو برج نیز وجود داشته که معدوم شده اند و بعضی ها جای دو برج دیگر را یکی در کنار شاهپور و دیگری را در مراغه میدانند .

سه گنبد در زمینی که اطرافش را قبور زیادی اشغال نموده است ساخته شده و محتمل زمین مزبور صحن آن بوده که عده ای را پس از مرگ بلحاظ قدسیت محل در آنجا دفن کرده اند در این صورت قبور یکی که در صحن مزبور وجود دارند مربوط ب طبقه ممتاز روحانیون - سرداران - و تجار و اشراف ، خواهند بود ولی این آثار از بین رفته در حین شیار دیده شده است .

در جلو خان سه گنبد کتیبه ای بخط کوفی قدیم دیده میشود که با سنگ چیده اند و روی آن تاریخ ۵۸۰ هجری نوشته شده که مربوط به دوران سلطنت سلجوقیان میشود و برخی را عقیده بر اینست که این برج متعلق به زرتشتیان میباشد که پس از استیلای عرب رونق خود را از دست داده و مخروبه شده است ، این نظریه چندان معین نیست احتمال می رود صحن آن که در حال حاضر بصورت مزرعه غیر محصور میباشد در سابق دیوار داشته و از طرفی هنوز هم در گوشه این صحن مقبره ای وجود دارد در هر حال سبک معماری و نقش و نگار های موجود آنرا بزمان قبل از مغول میرسانند

۸ - آتشکده آذرگشسب ۱ :

بنا بگفته هائی ، این آتشکده در محلی واقع شده بود که فاصله آن از رضائیه و همدان مساوی میشد و گویا به خرابه های تخت سلیمان معروف میباشد .

این آتشکده محل زیارت و مرجع شور و رهنمائی شاهان ایران بوده که در مواقعی بحرانی و سختی نذر ها و نیازها باین آتشکده ارسال و ابراز میشده چنانکه بهرام پنجم جواهرات خود و تاج زینش را که از خاقان گرفته بود در برابر نذری که کرده بوده ، باین

۱- آتشکده آذرگشسب طبق آثار و قرائن . شاید مسجد جامع رضائیه باشد به شرح

مسجد جامع مراجعه شود ص ۴۵ .

آتشگده فرستاد و خسرو اول نیز سنگهای قیمتی زیادی را بآنجا اعطا نمود و خسرو دوم نیز نذر کرد که اگر به بهرام چوبین چیره شود زرو سیم بآن مکان مقدس بفرستد و پس از پیروزی بوعده خود وفا نمود مسعودی (در قرن ۱۲ هجری) آثار باقیه این آتشگده را در شهر شیز (گنجك) دیده و چنین مینویسد: امروز در آن شهر (گنجك - شیز) آثار عجیبی از بناها و نقشها وجود دارد که کرات آسمانی و ماه و ستارگان و عوالم بر و بحر و زمینهای مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد، شاهان ایران آتشگدهای در این شهر داشته اند بنام آذرگشسب یا آذرخوش، که نزد همه مردم مقدس بوده و شاهنشاهان بهنگام رسیدن به پادشاهی، با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرهای می کردند و هدیه ها میدادند.

آتشگده آذرگشسب (آذرخوش) علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و مظهر ساسانیان بشمار میرفت که بواسطه اتحاد بادیانت قدرت می گرفت و برخلاف اشکانیان که هر يك از شاهانشان، معبد مخصوص بخویش داشتند. در کتابخانه ملی پاریس مهری وجود دارد که صورت و نام شخصی موسوم به (یافرگ را) که مغان مغ آذرگشسب بوده است بر آن حك کرده اند.

بطوریکه گفتیم آمده ای از مورخین محل این آتشگده را، در گنجك - شیز نوشته اند و بعضی هم محل آنرا در کزنا - جنیزه آورده اند با توجه باینکه در حال حاضر در دهات رضائیه محل هائی بنام كزنك كزنا و كزنق وجود دارد که مسکون میباشند و همه این محلهها هم در کنار دریاچه واقع شده اند در این صورت میتوان گفت که آتشگده آذرگشسب یا آذر خوش و یا بگفته صاحب برهان آتشگده درخش (تابناك) در مجاورت دریاچه رضائیه و حتماً در خود شهر رضائیه بوده است و بنا بنوشته صاحب برهان این آتشگده رایکی از حواریون زرتشت رأس البغل بنا نموده است در نامگیهای زاداسپرم فر کرد ۶ پاره ۲۲ چنین آمده است:

از دریا دو چشمه بروی زمین گشوده شد: یکی از آنها چیچست نام دارد دریاچه ایکه در آن باد سرد نیست و آذرگشسب پیروزمند در کرانه او است.

در ژند بهمن یشت فرگرد ۲ پاره ۱۰ در باره چیچست چنین نوشته شده :
آذرگشسب در کرانه دریاچه ژرف واقعه شده که آبش گرم و بر زیانکاران
ناسازگار باشد .

از این دو منبع باستانی و تاریخی هم صراحتاً معلوم می گردد که آتشکده آذر =
گشسب در کرانه دریاچه چیچست واقع شده است .

داستان افراسیاب که فرار کرده و در یکی از مخفیگاه دریاچه چیچست پنهان
شده بوده که هوم مرد پارسا از دودمان فریدون شاه ایران که در آن جزیره بعبادت
مشغول بوده و افراسیاب رادیده و او را دستگیر ساخته و میخواست تحویل کیخسرو شاه
ایران بدهد و افراسیاب بحیله از دست وی فرار و خود را بدریا انداخته و خود را مخفی
کرده و در این میان گیو و گودرز (از سران قشون کیخسرو) از آنجا عبور می کرده اند
و هوم رادیده و از جریان با خبر شده اند و گودرز فوراً بسوی آذرگشسب رفته تا کیخسرو را
مطلع سازد و طولی نکشیده که کیخسرو بشنیدن این خبر مهم از آذرگشسب خارج
شده و بساحل دریاچه آمده و هوم را همچنان مشغول جستجوی افراسیاب دیده اند و در
آنجا شور کرده ، و تصمیم گرفته میشود که (گرسیوز) برادر دیگر افراسیاب را که در
زندان ایرانیان بوده بکنار دریاچه آورند . آنوقت پالهننگ بگردن گرسیوز گذاشته
آزار و شکنجه اش میدهند تا افراسیاب بشنیدن ناله و فریاد گرسیوز از مخفیگاه خود
بیرون آید و همین نقشه مفید واقع شده یعنی افراسیاب تاب تحمل شکنجه و آزار
گرسیوز را نیاورده و از مخفیگاه بیرون آمده و خود را تسلیم کرده و ایرانیان نیز این دو
برادر جنگ افروز را گرفته و کشته اند (شاهنامه فردوسی)

مادر این داستان بنکات زیر بر میخوریم

۱ - بطوریکه قبلاً در موضوع سنگ کاظم خان آوردیم در دریاچه رضائیه
مخفیگاه محکمی غیر از قلعه کاظم خان که بنام های قرخلار - تلا معروف است نبوده
و معلوم میشود که افراسیاب در این قلعه مخفی شده بود ..

۲ - تاگودر زبه نزد کیخسرو رفته و جریان را گفته و برگشته اند هوم راهم چنان مشغول جستجوی افراسیاب دیده اند ؛ از اینجا معلوم میشود که کیخسرو که برای راز و نیاز به آتشگده آذرگشسب آمده بود (تا آهورمزدا ویرا موفق بدستگیر کردن افراسیاب سازد) فاصله زیادی با دریاچه نداشته است یعنی آتشگده آذرگشسب در نزدیکی های دریاچه بوده است .

راجع بمنظور کیخسرو از رفتن به آذرگشسب ، در پاره های ۲۱ و ۲۲ چنین میخوانیم :

از برای او [برای درد آسب] فدیہ آورد ، یل کشور های ایران ، استوار سازنده شهر یاری ، خسرو ، روبروی دریاچه چیچست ، ژرف و فراخ ، صداسب ، هزار گاو ، ده هزار گوسفند و آب زور (درخواست) :

این کامیابی بمن ده ، ای نیک ، ای توانا ترین (درد آسب) که من افراسیاب بزهکار تورانی را در کنار دریاچه ژرف و فراخ بکشم . من پسر کین خواه سیاوش نامور که به نیرنگ کشته شد و از برای کین خواهی اغریث (برادر نیکوکار افراسیاب) دلیر .

و کیخسرو در این موقع بوسیله گودرز از جریان افراسیاب که خود را بدریاچه انداخته بود ، با خبر میشود و از بر آورد شدن حاجت خود ، وسیله آهورمزدا ، شادگشته و به نیایش آتش (نماز برای تشکر) پرداخته و بعد سوار اسبها شده و بسوی دریاچه شتافته اند تا افراسیاب را دستگیر کنند و در این مورد فردوسی چنین گوید :

نخستین بر آتش نیایش گرفت	جهان آفرین را ستایش گرفت
بپردخت و بگشاد راز نهفت	همه دیده با شهریاران بگفت
هم آنگه نشستند شادان براسب	برفتند از ایوان آذرگشسب

در زنداوستا این آتشگده بنام آذرگشسب آمده و در فرکرد ۱۲ پاره ۳۶ چنین گفته شده کوه اسپروج (ایسپر) ازوز (دریاچه) چیچست تا به پارس کشیده شده . و در فرکرد ۱۷ پاره ۷ صریحاً نوشته شده که : آذرگشسب تا دوره کیخسرو ، همواره

پشتیبان جهان بود وقتی گیمخسرو اوزوس چار (بتخانه) چیچسترا ویران کرد آن [آذر] به بش [یال] اسب فرونشست و تاریکی و تم (تیرگی) را بزود و روشنی پدید آورد تا این که بتخانه برافتاد ، در همانجا برکوه اسنونت آذرگشسب را در داتگاس (دادگاه آتشکده) فرو نهاد از شاهنامه فردوسی چنین برمیآید که افراسیاب بعد از فرار کردن که مدتی سرگردان بوده بالاخره در بالای کوهی نزدیک بردع (برزخه) = پرتو (درغاری مخفی شد ، از اینجاست که سنگ کاظم خان فعلی شاید در آن دوره بنام بردع مشهور بوده است .

از طرفی ، باسواهدیکه ، ذکر شدند ، ما باید این آتشکده بزرگ و مهم و معروف آن دوره را در مجاورت دریاچه رضائیه جستجو و محل آن را تعیین نمائیم .

ولی در این مورد هیچ بنای تاریخی و آتشکده معروف که تا امروز مانده باشد جز بنای تاریخی مسجد جامع رضائیه نخواهد بود (در این باره در معرفی این مسجد تاریخی سخن خواهیم گفت) برای ارائه يك دليل بارز گفته رشیدالدین محمد بن علی ابن شهر آشوب را میآوریم .

این مورخ در کتاب مناقب خود که در ۵۰۰ هجری تألیف کرده ، در باره معجزات حضرت رسول در باره حوادث آینده خبر داده ، چنین مینویسد :

عنقریب ارومیه فتح خواهد شد - و معبدی که در شهر ارومیه واقع شده ، آنرا تبدیل بمسجد نمائید . !! در پایان این حدیث ، ابن شهر آشوب چنین افزوده است :

بطوریکه می بینم ، معبد مزبور تبدیل بمسجد شده است . اظهارات ابن شهر آشوب میرساند که در آن زمان نیز ، مردم از معبد بودن مسجد جامع در سابق ، و تبدیل شدن آن بمسجد ، با اطلاع بوده اند . و از نقطه نظر تاریخی ، نوشته ابن شهر آب قابل توجه و تعمق میباشد .

خوانندگان محترم توجه دارند که اسامی جزایر این دریاچه با اصطلاحات امروز

معروف است از قبیل جزیره گوسفند، جزیره خر و جزیره جو - جزیره آرزو فقط يك جزیره آن نام قدیمی را حفظ نموده است آنها جزیره اسپرو اسپروز است و خواننده محترم عنایت دارند که این اسم نه ترکی آذري بوده و نه اسم فارسی معمولی بطوری که درزند آوستا در دوماحل از این جزیره نام میبرد اسپرو یا اسپروج که کیخسرو بت خانه آنجا را ویران کرد همان جزیره اسپروز اسپروج همان اسم قدیمی وباستانی است .

موضوع که باز قابل توجه است که دریاچه چیچست یعنی روشن ، درخشن ، نام معبد یعنی اسم قدیمی مسجد جامع ارومیه درخش بوده (که در این باره در صفحات آئی بحث شده) و حتی کلمه آذر در آذرگشسب که آنها با همدیگر از حیث معنی و مفهوم چندان بی ارتباط نیستند . -



بنای تاریخی مسجد جامع رضائیه

مسجد جامع ارومیه (رضائیه فعلی) یکی از آثار باستانی ایران میباشد که از قرون زیاد باینطرف، در کمال رزانت و ثبات، در پیشگاه انظار، عرض اندام نموده و برای عبرت اخلاف، ابهت و عظمت و پایه قابلیت اسلاف را بالسان حال حکایت کرده و میگوید:

هان! بادیده عبرت در من نگرید، من دست نشاندۀ آن ملت قابل و لایق هستم که مرور دهور و اعصار، دست هادم و مخرب روزگار، نتوانسته است در قلب و بنای من، که سرچشمه عدل و انصاف، دوستی و الطاف است خللی وارد آورد.

این مسجد در وسط شهر (درین بازار و خیابان اقبالی) واقع شده است و تیکه نور چراغهای برق برگنبد آن منعکس میشوند، عظمت آنرا چند برابر نموده و از مسافت دور آنرا مینمایانند و در موقع طلوع آفتاب که اشعه زرین خورشید بروی گنبد آن میتابد درخشندگی و شکوه خاصی بآن میبخشد.

وسه ستون فرعی ساختمان این مسجد از نظرفن معماری، بسیار جالب و قابل توجه است زیرا اساس بنای آن روی چهار ستون اصلی محکم قرار گرفته، و روی ستونهای اصلی بطاق هلالی شکل، بهم وصل شده و پس از آن ستونهای مزبور مجدداً بالا رفته بطبقه دوم رسیده و در طبقه دوم باز هم روی ستونهای اصلی بطاق هلالی شکل طبقه وصل شده است که پس از مختصر معماری ساختمان گنبد را بوجود آورده اند ضمناً بین طاقهای فوقانی دریچه هائی گذارده اند، سپس محل ها اضافی کنار دریچه (یعنی آفشقه ها) را با آجر وصله و مسدود کرده اند اگر دقت و توجه شود آثار این وصله ها مسلم میشود.

این هنر معماری طوری انجام یافته که مسجد چهار ضلعی، در قسمت فوقانی بطور غیر محسوس مدور شده است.

در موقع ساختمان اولیه این بنای تاریخی ، بین اضلاع طبقه اول و دوم را آزادگذارده‌اند تا هوای پاک در آن جریان کرده و هوای کثیف بیرون برود و دود حاصله از افروختن آتش در این معبد ، تهویه گردد .

بعدها که دو باب مسجد در طرفین شرق و غرب معبد مزبور احداث شده ، و ما بین آنها فعلا آزاد بوده و مسدود نشده است ولی از طرف شمال برای طلاب دینی ، مدرسه و صحن ایجاد کرده‌اند و در آن موقع طرف شمال معبد مسدود گردیده و هنوز نشانه الحاق آن ، کاملاً روشن و معلوم است .



بعضی ها عقیده دارند که این ساختمان ، قبلاً کلیسا بوده است . و اما اگر اینجا کلیسا بوده باشد باید محرابی (روبرغ) داشته باشد در حالیکه محل محراب باز و آزاد میباشد یعنی اثری از محراب نیست .

برخی ها عقیده دارند که اینجا از اول ، مسجد بوده است ، در این صورت هم باید دارای محرابی باشد ، که آنهم نیست حتی درب ورود هم ندارد و جای محراب فعلی محل درب این معبد بوده « خود نویسنده در اینباره کاوش کرده و درب حقیقی معبد را در دو متری زیر زمین پیدا کرده است » .

محلّی که این معبد ساخته شده ، بمرور زمان ، با اندازه ۲ و یا ۲/۵ متر پر شده و درب حقیقی آن زیر خاک مانده ، و با توجه باینکه کلیه معابد و ساختمان خانه ها و کلیساهای این شهر از سطح کوچه ها و خیابانها بلند میباشند معلوم میشود که محل فعلی از نقطه نظر طبقات الارضی پر شده است .

بطوریکه اگر از سمت بازار و یا از کوچه بین بازار و خیابان اقبالی و یا از هر سمتی که بخواهند وارد صحن این ساختمان بشوند ؛ با اندازه سه یا چهار پله باید سرازیر شوند و حالا هم صحن آن از سطح بازار پائین تر است ، در عین حال خود مسجد نیز

پُر شده ، و با همه اینها بلندی طاق آن ۱۸ متر میباشد و از پشت دیوار محراب فعلی آثار درب واقعی آن بچشم میخورد که در سمت چپ درب مزبور (درب اولی) بطول ۱/۵ متر و عرض ۲۰ سانتیمتر مکعب و بعمق ۲۰ سانتی متر مکعب بصورت گودالی موجود است و در این محل سنگی نصب شده بود که با خط میخی یا پهلوی، حجاری و منقوش شده بود متأسفانه در بین سالهای ۱۲۲۹ شمسی مستشرقین یا میسیون خارجی اندک وجهی بصاحب خانه واقعه در پشت معبد مزبور داده و آن سنگ را کنده و برده اند ، و هنوز هم محل سنگ مزبور بهمان شکل خالی باقیمانده است جالب اینکه در حال حاضر هم ساختمان همین مسجد درب ورودی ندارد سبک معماری این بنا نشان میدهد که در گذشته دور ، نه مسجد بوده و نه کلیسا بلکه آتشکده ای بوده با عظمت و شکوه و معتبر ، که تا امروز بدون عیب و نقصی ، بیادگار مانده است.

اطراف محراب فعلی و قسمت فوقانی آن ، زیباترین وجهی با گل و بوته گچ بری شده و در این باره واقعاً مهارت عجیبی بکار برده اند . قسمتی از گچ بری محراب خراب شده بود نویسنده در آن قسمت دقیق شد و معلوم گردید که چندین دفعه آن را تعمیر و سفید کاری کرده اند زیرا لای هر دفعه گچ کاری بالایه های بعدی ، بطور وضوح دیده میشوند و در تعمیر آخری عبارت زیر را با خط زیبا و برجسته حک کرده اند :

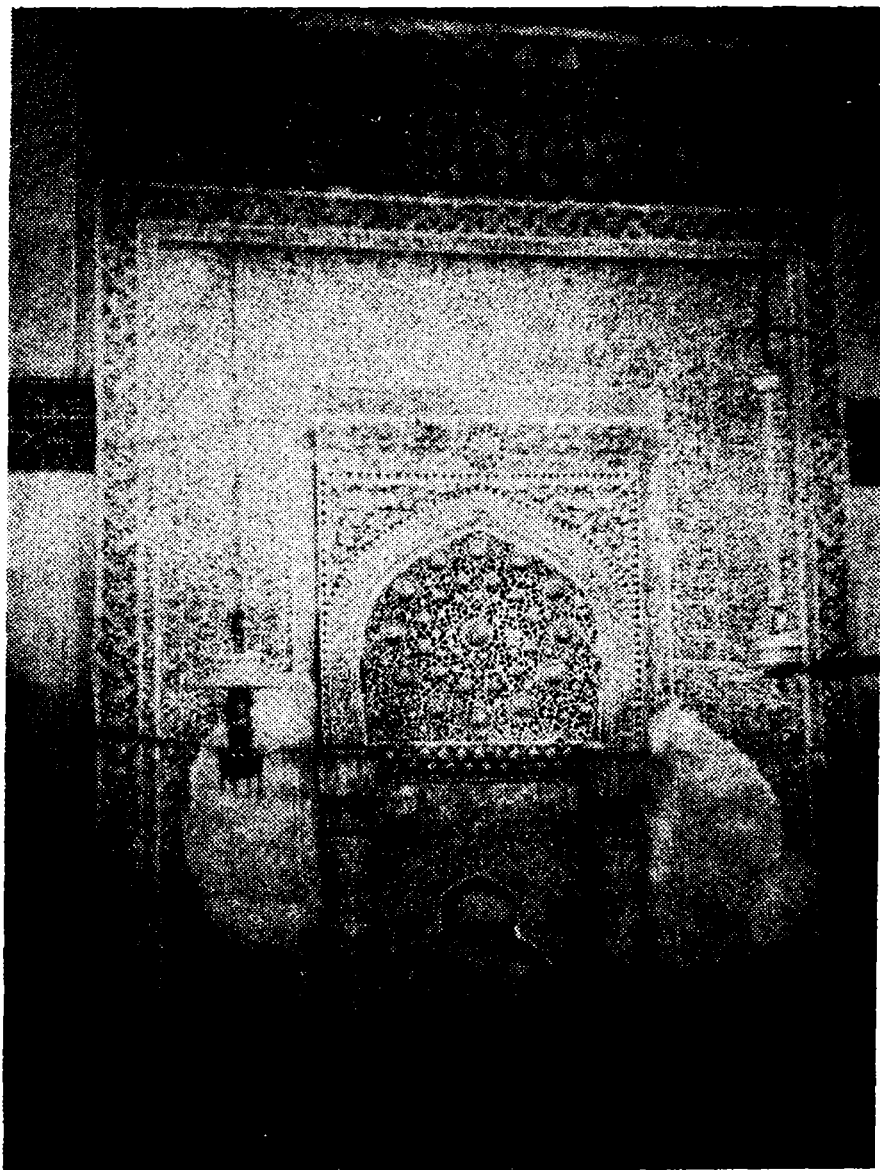
عمل عبدالؤمن ابن شرف شاه ، نقاش تبریزی ، شهر ربیع الآخر سنه سته سبعین ستمائة (۶۷۶) .

ولی افسوس که در موقع تعمیرات، خطوط کوفی و پهلوی آن از بین رفته و فقط یکدور خط کوفی ، در خارج از دسترس در بالای طبقه دوم دورگنبد باقی مانده است . در اطراف محراب و بالای آن با خط کوفی خیلی زیبا در میان گل و بوته سوره

انا فتحنا لك فتحاً مبیناً درج شده است .

در سطح خارجی گنبد این معبد ، و خیارکهای مارپیچی عمیق ، از یکنوع ماده
و مصالح ساختمانی که شاید تا امروز ماهیت آن معلوم نگردیده ، برنگ چهره وجود
داشت که این خط و خیارکهای مارپیچی به استحکام و دوام ساختمان آن کمک
شایان توجه فنی میکرد .

و در بالای گنبد این معبد پری بشکل آفتاب نصب شده که این پری با حرکت



محراب مسجد جامع

خورشید تغییر جهت میداده است ولی بهنگام بلوای مسیحیان ، این پر هدف گلوله قرار گرفته و از کار افتاده است

تعمیرات آن :

این معبد که بعداً تبدیل به مسجد و مشهور بمسجد جامع شده است چندین بار از طرف سلاطین و اشخاص بزرگوار ، تعمیر گردیده است :

در سال ۱۱۸۴ هجری از طرف رضا قلیخان بیگلربیگی (از سرکردگان ایل - افشار) در جنبین گنبد مزبور شبستان بسیار محکمی ساخته شده و صحن وسیعی بآن اضافه گردیده و در چهار سمت آن حجره (سلول) هائی بوجود آورده اند که در اختیار طلاب مدرسه قرار گرفته است .

ولی به بنای گنبد و سطح خارجی آن دست نزده اند و خطوط پهلوی در داخله گنبد که از موقع بنای اولیه منقوش بوده و خطوط برجسته کوفی قدیم که در دفعه اول تعمیر نقش کرده اند کماکان بجای خود باقی هستند فقط بعدها خطوط پهلوی در تعمیرات بعدی از بین رفته اند در ۱۲۸۷ هجری بدستورشجاع الدوله افشار حاکم (فرماندار) ارومیه گنبد آنرا تعمیر کرده اند و در این تعمیر است که باصول فنی خیارکهای مارپیچی سطح خارجی گنبد صدمه وارد شده است .

استاد عبدالعلی معمار را مأمور کاشی کردن سطح خارجی گنبد می کنند و معمار مزبور که از فن مواد بکاررفته در خطوط و خیارکهای مارپیچی ، اطلاعی نداشته است ، بکندن آن خیارکها میپردازد و با هزاران سختی و مشکلی و با هزینه گزاف آن خیارکها را ذره ذره کرده دور میریزند .

یکی از معمرین رضائیه به نویسنده نقل میکرد که : در موقع کندن خیارکهای سطح خارجی گنبد حاضر بودم و با چشم خود دیدم که چگونه بازحات زیاد و سنگین آن خیارکها را می کنند تا بجای تسطیح شده آنها کاشی کاری نمایند و باز میگفت : کاشی هائیکه روی گنبد چیدند بیش از ۴۰ سال دوام نکرد و کم کم کاشی ها ریختند و چون کاشی ها را به پهنای (عرض) چیده بودند ، دوام پیدا نکرد و مجبور شدند سطح

گنبد را کاهگلی نمایند معمار مزبور به این وسیله سبب گردید شاهکار
واققدار معماران و هنرمندان گذشته که تا آنروز جزئی شکاف و رخنه بخود ندیده بود ،
ناقص شود .

بالأخره در دوره (آیت الله عرب باغی) ایشان دستور دادند کاهگل را کنند و با
اصول فنی کاشی کردند و پس از دو سال متوجه شدند که بار گنبد را خیلی سنگین نموده اند
این بود که آن کاشیها را کنده ، با قالب مخصوص کاشی تهیه و گنبد را از نو کاشی
کردند .

ضمناً صحن مدرسه را که خیلی مخروبه شده بود تعمیر و سنگفرش نموده و باغچه
بندی کرده و سلولهای طلاب را تعمیر نمودند و برای خود مسجد نیز فرش و مستخدم
تعیین و بدینوسیله گنبد و مسجد و صحن و حجرات طلاب را از وضع پریشان سابق بیرون
آورده و آباد کردند مرحوم محیط این اقدام خیر خواهانه آقای مجتهد عرب باغی را ،
در يك قصیده خود توصیف و تقدیر و در آخر مدیحه ماده تاریخ آنرا با این بیت
نشان داده است .

زد بتاریخش رقم كلك گهر بار (محیط) هست این گنبد بزیرقبه فیروزه طاق
(۱۳۴۷ قمری)

تاریخ محراب فعلی (۶۷۶ هجری) مسجد جامع در مقایسه با تاریخ محراب
مسجد الجایتو در اصفهان (۷۱۰ هجری) آثار دوره مغول را نشان میدهد

تاریخ بنای این معبد را کسی معاوم نکرده است و بطوریکه در صفحات قبل آوردیم
ابن شهر آشوب^۱ در کتاب مناقب بیکی از حدیثهای حضرت رسول اکرم اشاره، پیشگوئی
آنحضرت را در باره معبد ارومیه نقل و بعد نیز اظهار عقیده کرده که : بطوریکه می بینیم
معبد مزبور (طبق فرموده حضرت رسول) به مسجد تبدیل شده است . از بیان وی معلوم
میشود که مردم آن زمان نیز میدانسته اند که معبد بزرگ و تاریخی ، تبدیل به مسجد

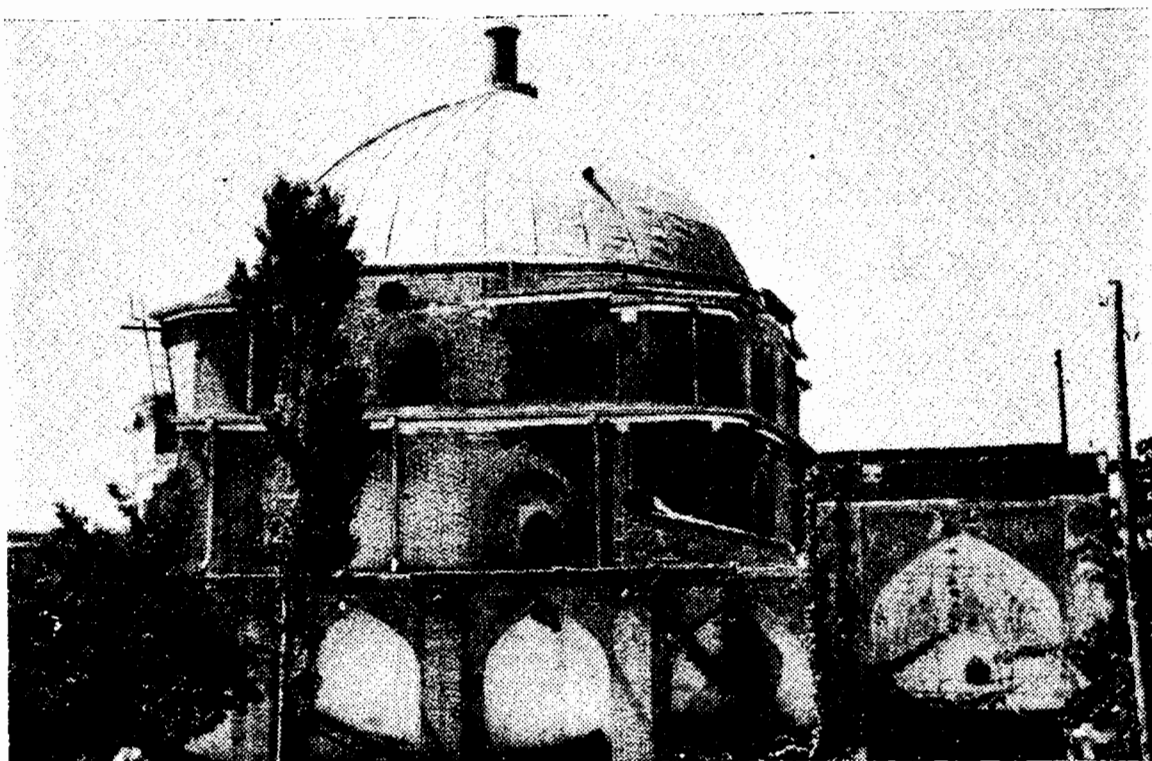
۱- رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب المتوفی سنة ثمان و ثمانین و خمسمائة ۵۸۸
هجری المدفون بظاهر مدینة الحلب .

گردیده است .

در این مورد ، نوشته ابن شهر آشوب ، از نقطه نظر تاریخی ، اهمیت خاصی کسب می کند . یاقوت حموی که در سالهای ۶۱۷ هجری بارومیه (رضائیه) آمده چنین می نویسد: مسجد جامع ارومیه که در راسته بزازان واقع شده است . و دیگر حرفی نمی زند و یا عقیده ای درباره قدمت و بنای آن ابراز نمی کند .

صاحب برهان- این معبد را بنام درخش خوانده و مینویسد که یکی از حواریون زردشت بنام راس البغل آنرا بنا نموده است .

اکنون خواننده میتواند با عطف توجه و دقت در مورد آتشگده آذرگشسب (صفحه ۳۹) و گفتارهای مادر باره مسجد جامع فعلی ، دریابد که این مسجد همان آتشگده آذرگشسب (آذرخوش - ادرخش - درخش) میباشد . از طرفی معلوم میشود که این آتشگده بسبب جنبه مقدس دریاچه چیچست در نزد مردم آن زمان ، در این شهر ساخته شده است .



عکس مسجد جامع

۱۰- آتشکده تمر :

آتشکده تمر در دو کیلو متری قریه تمر (تماره) از محال انزل (بخش حومه رضائیه) بصورت آثار مخروبه در بالای تپه‌ای قرار دارد که مربوط به دوره سلاطین هخامنشی (۵۵۰-۵۳۰ قبل از میلاد) میباشد .
خود قریه تمر، در ۱۸ کیلومتری در سمت غربی جاده رضائیه- شاهپور قرار گرفته و در حدود ۱۱۰۰ نفر سکنه دارد .

۱۱- کلیسای ننه مریم :

این کلیسا در خیابان خیام در چند قدمی سینما تخت جمشید واقع شده و قدمت تاریخی دارد و قبل از احداث خیابان خیام ، حیاط وسیعی داشت ، و در آن حیاط درخت نارون بزرگ و قطوری بود که در اعصار بسیار قدیم وسیله زردشتیها کاشته شده و تا چند سال اخیر باقی مانده بود ، در قسمتی از حیاط مزبور در حفاریها چند قبر مشاهده گردید، و در داخله ساختمان کلیسا نیز قبوری چند وجود دارد و از تاریخ بنای آن اطلاعی در دست نیست .

در سالهای ۴۲ و ۱۳۴۳ شمسی برجی جدید ساخته شد و بنای خود کلیسا تعمیر گردید و ناقوس آن نیز مرمت شد و این اقدامات از طرف پروتستانها معمول و صلیبی از نئون سفید در بالای برج سه طبقه جدید الاحداث نصب گردید که شبها از فاصله دور دیده میشود .

۱۲ = مسجد سردار

این مسجد در خیابای پهلوی، روبروی راسته غلامخان واقع شده و از بناهای زیبای شهر و یادگار مرحوم عبدالصمد خان (پدر آقا خان) وجد* بابا خان (عظیم السلطنه سردار) میباشد .

در سال ۱۳۳۰ قمری عظیم السلطنه سردار، آنرا تعمیر اساسی نمود و بعد، ساعتی نیز از کشور فرانسه خریداری و برضائیه حمل و در بالای سردرب مسجد مزبور نصب



۹۸ سال قبل ساخته شد

عکس مسجد سردار

کردند که صدای زنگ آن در تمام نقاط شهر شنیده میشد و مرحوم نشاطی در اینباره

ماده تاریخی سروده است :

معلی مسجد کرسی مکان است	که شد تعمیر آن مقصود سردار
اساسش در زمانه یادگار است	ز جد امجد مسعود سردار
رقم زده‌بر تاریخش (نشاطی)	که مسجد تازه شد از جود سردار

(۱۳۳۰ هجری قمری)

دوره محراب مسجد بخط محمد تقی اعتماد الاسلام (محقق) میباشد و معماری آن بدست کربلا نجف فرزند آقا بیگ ، و تعمیر و کاشی کاری آن بوسیله آقای قلی شیشه‌گر (متخصص شیشه سازی و کاشی سازی آن عصر) انجام گرفته است .
افسوس که مرحوم قلی شیشه‌گر ، از فرط خست در حرفه خود ، از یاد دادن رموز شیشه‌گری و کاشی سازی بشاگردان ، و حتی فرزند خود ، خود داری و خود نیز از این جهان دستخالی رفت !
با اینکه از طرف اشخاص مبرز و محترم به محمد قلی توصیه نمودند که بفرزند خود رموز کاشی سازی و شیشه‌گری باو تعلیم دهد باز نتیجه حاصل نشد .

۱۳ - عمارت چهار برج :

عمارت چهار برج که بدستور مرحوم رضاقلیخان بیگلربیگی (فرزند محمد موسی خان) بنا شده ، ساختمانی بود بزرگ که در چهار گوشه آن چهار برج ساخته و آن بنا را بصورت قلعه ای مجهز بوسایل دفاعی در آورده بودند .
عمارت چهار برج دارای اطاقهای مزین متعدد با قسمتهای اندرونی و بیرونی و حمام و غیره بوده که چند خانواده براحتی می توانسته اند در آن سکونت نمایند .
کریم خان زند ، و بسیاری از رجال بزرگ ایران در این عمارت پذیرائی شده اند سید علی محمد باب نیز ، چند روزی ، در این عمارت ، دوران باز داشت خود را گذرانده و بهمین سبب این عمارت در نزد بهائیان جنبه تقدیس پیدا کرده و در حال حاضر نیز يك قسمت عمارت مزبور (واقعه در کوچه زندان و بیمارستان) درید تصرف بهائیان میباشد .

خاك و امور زراعتی رضائيه

زمین رضائيه برای کشت انواع محصولات تابستانی و پائیزی و بهاره استعداد خاصی دارد حبوبات و غلات ، صیفی جات و انواع میوه ها (سیب - گلابی - فندق - زردالو - توت - بادام و انگور . . .) و سایر محصولات (توتون - چغندر - برنج . . .) بوفور ، در این شهر کاشته و بهره برداری میشود - تاکستانهای رضائيه خود فصلی را برای گردش و اقامت مردم در باغها بوجود آورده و توت زارهای رضائيه محل گردش و تفرج و استراحت عده زیادی از مردم شهراند.

کارشناسان آمریکائی اظهار نظر کرده اند که زردالوي رضائيه بهترین زردالوي آسیا است ۴۲ نوع انگور از خاك زمین رضائيه بدست می آید که علاوه بر رفع نیاز خود مردم رضائيه قسمت اعظم آن بصورت کشمش و سبزه بخارج از کشور صادر میشود .

توتون رضائيه نیز مرغوب تشخیص داده شده و در این اواخر انبارهای وسیعی برای جمعآوری توتون ساخته شده که برای ساختن انواع سیگار ، بکارخانه و مؤسسه تهران حمل میشود چغندر رضائيه نیز ، در مقیاس مناسبی کاشته میشود و برای تبدیل بقند مقادیر کافی بکارخانه قند رضائيه حمل میگردد .

رضائيه با نامهای مختلف

در کتب مورخین نامی ، رضائيه را با نام های مختلف خوانده و یا نوشته اند و مهمترین این نامها عبارتند از [ارميه - اروميه ، ارمن - ارمنیه صغری ، ارومی - ارم - روميه - چیچست - بنارس - طبارما - فارس] و منسوبین به شهر اروميه را :

ارموی - ارمجی - ارمیاجی نامیده اند .

بطلمیوس این شهر را از اقلیم چهارگانه دانسته و آن را از اقلیم چهارم و بنام ارمن و ارمنیه صغرا خوانده است .

تاریخ آئینه اسنکدری کلمه ارومی را لغت رومی دانسته و چنین نوشته است :

هراکیلوس (حرقل) امپراطور روم هنگام جنگ با خسرو پرویز ، بارومی تاخته و پس از غارت جواهرات آتشگده آذرگشسب آنجا را آتش زده (۶۲۴ میلادی) سپس خود در دامن کوه سیراقامت افکنده زیبایی شهر سرسبز ارومی خیره شده بود، چنان مجذوب زیبایی این شهر گردید که از عمل خودپشیمان شده و شهر فارس را ارومی (که معنای آن بلاتینی سوخته من است) یاد کرد یعنی من آنرا آتش زدم فردوسی در باره این جنگ چنین گفته است :

سپاهی گزین کرد از آزادگان	بیامد سوی آذر آبادگان
دو هفته بر آمد بفرمان شاه	دمادم به لشکر که آمد سپاه
سوی چیچست بنهاد روی	همیراند پیچاندل و راهجوی

خواننده ، اگر از بالای کوه سیر ، بوقت بهاران جلگه این شهر را تماشا کند علاوه بر شهرچائی که مانند نواری رنگین بسوی دریاچه اتصال مییابد و دورنمای درخشنده آبی رنگ دریاچه ، بهنگام تابش اشعه خورشید ، وتلؤلؤئی که از آن برمیخیزد و یا موقع طلوع ماه در شب وانعکاس آن در سینه فراخ دریاچه ، و از طرفی منظره باغات و درختان تبریزی و آزاد قراء و قصبات ، که با نظم مخصوصی سر به آسمان کشیده و اوراق سبز فام آنها ، جلوه خاص باین مناظر زیبا و رنگین طبیعت داده و منظره کوه های بلند و پشت سر هم و ... را نظاره کند ، چنان مجذوب این مناظر با شکوه و مظاهر سحر طبیعت میگردد که بی اختیار خواهد گفت ، هراکیلوس امپراطور روم و هر کس دیگری که این زیبایی و شکوه را پایمال سازد ، باید اعتراف کند که : ارومی (سوخته من) .

مرآت البلدان مینویسد که در ۱۲۱۰ هجری آقامحمد شاه قاجار ، تاج سلطنت را

در این شهر میان رزم آوران افشار بر نهاد و چنین گفت :

حالاکه مایل شدید من تاج بر سر گذارم بدانید که زحمات شما بعد از این روز افزون خواهد بود چونکه تاج سلطنت ایران را که بر سر میگذارم باید آنقدر بکوشم که بر جمیع سلاطین ماضیه ایران ، از حیث اقتدار مزیت یابم .
بعدها باردیل آمده شمشیری که بالای مقبره شیخ صفی بود برداشته بکمر بست یعنی در راه دین و رواج مذهب ، این شمشیر را بکار خواهم بست .

باقوت حموی در سالهای ۶۱۷ هجری از ارومیه دیدن کرده و پس از تعریف آب و هوا و میوه جات و انگور حلو قی ارومیه ، میگوید : این شهر تنها عیبی که دارد اینست که از بک^۱ (ابن پهلوان) حکمران او است که توجهی بشهر نمیکند و با این گفتار خود ، تأثر خود را نسبت بشهر زیبای ارومی و انتقاد خود را از حکمران آن جا ، ابراز مینماید .

برخی بر این عقیده اند که وقتی انوشیروان ، شامات و انطاکیه را مسخر شد ، دستور داد اِهاالی (شاید اسیران) آنجا را بخاک ایران انتقال دهند و بعد این جماعت را در کنار دریاچه ارومیه اسکان دادند و شهر ، بنام آن عده رومی نامیده شد یعنی رومیه (سرزمین رومیان) و بعدها کلمه رومیه به کلمه ارومیه تبدیل شده است !!

ترهت القلوب این شهر را بنام طبارما (در زمان قدیم) نوشته است .

فردوسی : در شاهنامه خود ، از این شهر بنام چیچست یاد کرده است .

بعضیها چنین تصور میکنند که کلمه ارومیه ، يك اسم مرکب آشوری است و می گویند لفظ رومیه در اصل اورمیه و اورمیه بوده که از دو کلمه اور (شهر) و میاه (آب) تشکیل و معنای آن (شهر آب) است .

ولی این نظریه صحیح نیست زیرا علاوه بر کاوشهای علمی که آثار و خطوط آشور و کلد را در این سرزمین نشان نمی دهد بلکه از قومیت و ملیت این اقوام ، (در

۱ - اتفاقاً از از بک ابن پهلوان آثار عمرانی زیادی در کنار کوه بخشی قلمه ، بیادگار مانده اند .

اعصار قبل از اسلام) در ایران و آذربایجان اثری بدست نیامده است و چه بسا که کوچ این ها بعد از اسلام عملی شده و در این ناحیه پراکنده شده اند که در جای علیحدہ درج شده است .

بطوریکه قبلاً هم اشاره شده است که نام ارومیه قبل از اسلام و بعد از اسلام تا قرن اول هجرت در کتب مدونه عرب و عجم مسلم و مجر زاست و این نام اخیر الذکر بفورم اورشلیم : اورمیا از مخترعات لروکزین ها میباشد.

راجع به قدمت این شهر نظر سر اورل استین انگلیسی که با هیئتی در سال ۱۳۱۴ شمسی (در زمان وزارت فرهنگ آقای علی اصغر حکمت) برضائیه آمده بودند این است که رضائیه از قدیم ترین بلاد ایران ، و از روی آثار و وسایل مکشوفه در اشنه یه و تپه حسنلو و قبوریکه در سلدوز کشف گردیدند ، قدمت آن مربوطه به ۴۰۰۰ سال قبل میشود^۱ .

آرامگاه مادر زرتشت

در سالهای ۴۳- ۱۳۴۴ قمری روزنامه وزین جبل المتین درباره اطلاعات عمیق يك پرفسور زردشتی خیلی تعریف و تمجید نموده و ضمناً نوشته بود که شرق شناس مزبور برای مطالعه بایران سفر خواهد کرد مع الأسف اسم شرق شناس مزبور را فراهم نمودام معزی الیه در سال ۱۳۳۴ قمری بارومیه آمده و دوسه روز در دارالحکومه (زمان حکمرانی فرمانداری حاج سطوت السلطنه) اقامت نموده و بدقیریه انبی - امی رفته و قبر مادر زرتشت را زیارت نمود . بعد به کلیسای کهنه نه نه مریم رفته و در آنجا دو تاقیر را نشان داد که آنها از حواریون شت زردشت بوده که در اینجا دفن شده اند و حتی خود مسیحیان ارومیه نیز همچو داستانی تقریباً در تأیید این مطلب میگویند که دو نفر از ارومیه و ایران خبر دارند که حضرت مسیح تولد و مبعوث شده است بزیارت آنحضرت رهسپار فلسطین میشوند ، توضیح اینکه یکی از قراء ارومیه که در

۱ - خود نویسنده آثار مکشوفه و باستانی در دست دارد که قدمت این شهر را در حدود ۴۰۰۰ سال قبل نشان میدهند .

دو فرسخی شهر واقع شده و معروف به انبی میباشد گویا پس از استیلای اعراب بمناسبت مقبره مادر زردشت قریه مزبور، امی نامیده شده نزد بعضی عوام ها انبی نیز تلفظ میکنند .

داستان عجیب آنست در سالهای اخیر برای مطالعه و بازدید به قریه مزبور رفتیم اثری از مقبره مزبور دیده نشد از مالک آنجا که یکی از بیک زادگان عشایر موسوم به نوری بیک ، استفسار و تحقیق نمودیم بالأخره اقرار نمود ، که بنا بدستور یکی از مأمورین دولتی، آنجا را خراب و از سنگهای آن استفاده نموده و این عمارت را برای خود ساخته ام چون اصرار نمودیم اظهار نمود که آقای حاج سطوت السلطنه حکمران وقت (که خیلی خشکه مقدس بود) بمن گفتند (یعنی به نوری بیک) بهتر است از سنگهای آنجا استفاده نمائید تا آن آثار از بین برود و پای خارجی و کفار باینجاها نرسد و مزاحمت ایجاد نکنند من فقط بدستور حکومت، عمل نموده و اطاعت کرده ام این است اطلاعات و کردانی و سیاست مآبی مأمورین سابق ما ! !



خرابه‌ها و تپه‌های تاریخی

جهان امروزی ما این حقیقت مسلم را اذعان دارند که شهر رضائیه (ارومیه سابق) سالیان متمادی که ماقبل تاریخ در جوار دریاچه رضائیه (چی‌چست) پابرجا بوده و قدمت تاریخی خود را حفظ نموده است و سواى از آثار و ابنیه موجوده که شرح آن گذشت خرابه‌های بزرگ و تپه‌هایی از بقایای ماقبل تاریخ میباشد که بدتصدیق صاحب نظران و متخصصین و باستان‌شناسان نیز رسیده چون آنها در حومه آبادیها و قراء ارومیه واقع شده و مردم بجهت سوختگی و خاکستری بودن آنها بعنوان کود آنجا را میکنند و بمزارع خود میبردند و در حین حفاری بعضی ظروف و مجسمه‌های نفیس و پیرارزش بدست آورده میفروختند و در عمل میکشند ، تا اینکه بنا بفرمان شاهنشاه آریامهر حفاظت آثار باستانی که نمایانند قدرت خلافت و وسعت فکر و استعداد آن ملت میباشد و جلوگیری از تجاوز و عملیات کورکورانه آنان ، انجام یابد و نگهداری آثار و ابنیه موجوده نهایت مراقبت بعمل آید ، لذا جمعیت حفظ آثار باستانی که اینجانب نیز عضو آن هیئت میباشم با جدیت و فعالیت اداره فرهنگ و هنر که آثار مزبور در اطراف ارومیه پراکنده و در دسترس مردم بی اطلاع قرار گرفته بود ، معین ، و حدود آنها مشخص گردید و همه آنها رسماً به ثبت رسیده و از مداخلات ناروای مردم جداً جلوگیری گردید تا بتدریج زیر نظر باستانشناسان بطریق علمی و فنی کاوش بعمل آید اینک اسامی و محل‌های نامبرده را یادآوری مینماید:

اسامی خرابه‌ها و تپه‌ها

- ۱- تپه سرگر واقع در محال ترگور
- ۲- تپه سبزعلی در محال باراندوز
- ۳- توپوزآباد » »
- ۴- تپه بیات (تپه محلل) »
- ۵- تپه بالانج (لیلی تپه) *
- ۶- تپه ترکمان (تپه تریان) محال باراندوز
- ۷- سومباتیا (سمباتان) »
- ۸- تپه نیژگی در محال ترگور
- ۹- تپه خانبایا (در محال دول)
- ۱۰- قلعه خرابه (در محال دول)
- ۱۱- تپه شیطان آباد » »
- ۱۲- تپه ثمرتو » »
- ۱۳- تپه قلاع » »
- ۱۴- کرد ملا احمد در اشنویه
- ۱۵- سوجسا) » »
- ۱۶- کرد کیرا (تپه بزرگ)
- ۱۷- کرد چویکا (تپه کوچک)
- ۱۸- کرد حسنعلی بانو
- ۱۹- کرد حسن آباد واقع در محال دول
- ۲۰- کرد کندونه (کردتوران) محال دول
- ۲۱- تپه موزا (کرد موزا) »
- ۲۲- کرد دینخواه »

۲۳ - تپه زرآباد (در محال مرکور)

۲۴ - تپه سارالان (سارالان) در محال باراندوز (۴)

اواخر دوره کالکولتیک

۲۵ - تپه باستانی شریت تپه هزاره اول قبل از میلاد

۲۶ - غار گرفتو (غارهاییکه قسمتی از آنها ساختگی

دارای کتیبه دوازده کیلومتری دهستان گرفتو

۵ - ۲۷ - كوك تپه کنار ماقبل تاریخ .

۶ - ۲۸ - تپه باستانی نازلوچای

۲۹ - تپه بغا در محال چنقرا لوی یکان

۷ - ۳۰ - عسکر آباد محال نازلو

۳۱ - بوزلو »

۳۲ - یالو در حومه رضائیه

۳۳ - لولهام محال نازلو

۸ - ۳۴ - نخجوان (تپه گچلر نازلو)

۹ - ۳۵ - تپه ساعتلو نازلو

۳۶ - نوربالاجو (نازلو)

۳۷ - تپه کردلر در محال (بیگشلو)

۱۰ - ۳۸ - تپه انگنه در محال نازلو

۳۹ - تپه بوزوه بگشلو

۴۰ - تپه ربط در محال برادوست

۴۱ - تپه هنگوان در محال برادوست

مقدمه تاریخ رضائیه

با اجازه خوانندگان ، می‌خواهم قبل از ورود به حریم حوادث تاریخی رضائیه ، از سلسله عللی که آن حوادث را در این شهر بوجود آوردند باختصار یاد آوری و اندکی باوضاع کلی ایران در آن زمان اشاره و نظری به سیاست دنیای خارج از ایران که جبراً در اوضاع کلی این کشور مؤثر بوده اند نمایم تا خوانندگان بعد از اطلاع از اوضاع سیاسی آنروزگار ، در خارج و در داخل ایران بتوانند ریشه ماهیت غائله‌ها و انقلابات این شهر تاریخی را ، دریافته و بدانند که آنهمه خسارت مادی و معنوی و آنهمه کشت و کشتار که در این منطقه بسکنه زحمتکش تحمیل گردیده مولود همان سیاست‌های خارجی و ثمره دستگاه بیکفایت زمامداران آنروز ایران بوده است .

ایران امروز ، اگرچه آن کشور باستانی و نیرومند دوران نادر و نوشروان و کوروش و سیروس نیست ، و از آن وضع مقتدر اسبق خیلی دور افتاده است ، لیکن باز هم در میان ممالک آسیائی ، صاحب نام و شهرت بوده و یکی از کشورهای مهم و تاریخی این قاره عظیم بشمار میرود .

در دوران گذشته (عهد سلطه قاجاریان) شاه ، فرمانفرمای مطلق و فعال مایشاء بود که لفظاً خود را ظل الله ، و شاه شاهان جهان تصور می‌کرد و گمان می‌برد که ملت و سکنه این آب و خاک برده زر خرید او بوده و این قدرت از آسمان ، برای او تفویض گردیده و اوحق دارد سرنوشت بد یا خوب برای این ملت ساکن در این خطه از جهان ، تعیین مینماید ، بی‌گراف ، شاه هم قانونگذار بود و هم قاضی و هم متصدی و مأمور اجرای قانون !!

در مدت سلطنت طولانی ناصرالدین شاه ، حکومت ایران عموماً شکل قرون وسطائی را داشت و فشار ناشی از رژیم‌های قرون وسطی ، مردم را کم‌کم بسوی بیداری

وقیام دعوت می‌کرد و علت‌های بیداری ایرانیان زیاد، واهم آنها عبارت بودند از :

۱ - احداث سیم و خطوط تلگرافی هند و اروپائی که يك خطوط سیم در سال ۱۲۶۷ برای آزمایش بین قصر گلستان و باغ لاله‌زار کشیده شد و دو سال بعد شبکه های آن در اصفهان - تبریز - رشت - شیراز دایر گردید و در همان ایام باجه های پستی نیز ایجاد شدند.

۲ - ورود مبلغین عیسوی (آمریکائی - انگلیسی - فرانسوی - روسی . . .) بایران بود این عناصر جد و جهد می‌کردند از طریق ایجاد مدارس - مریضخانه، رسوم و آداب خود را ب مردم ایران تزریق و مقاصد نهانی خود را، اجرا نمایند . طبقه جوان که زود تحت تاثیر قرار میگيرد سریعاً بطرف آنها جذب شدند ، مخصوصاً جوانان طبقه ممتاز و خانواده‌های سرشمار بمیدان فعالیت این مبلغین و میسیونرها کشیده شدند و درعین از اوضاع عالم مستحضر شدند . و بعدها توانستند باصل مقاصد آنان پی ببرند و نتیجه‌گیری کنند .

۳ - رفت و آمد جهانگردان ، پیداشدن مطبوعات و نشریه های خبری و سیاسی و کتب چاپی متعدد مانند روزنامه‌های عروة الوثقی که تحت نظر سید جمال الدین اسدآبادی در پاریس منتشر میشد و روزنامه پرورش چاپ مصر و روزنامه حبل المتین که بوسیله سید جلال الدین (مؤید الاسلام) در کلکته هند انتشار می یافت و کتب طالبوف (با چاپ مصر و اسلامبول) و سیاحت نامه ابراهیم بيك و کتاب جنگ روس و ژاپون (در دو جلد با تصاویر) چاپ سنگی ، دست بدست مردم باسواد می‌گشتند و مردم باعلاقه فراوان به تحلیل و تجزیه اخبار و اطلاعات و نظریات مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی میپرداختند .

و کتب و روزنامه های مزبور به مقیاس وسیع در بین مردم طرف دار پیدا کرده و کتب سابق (از قبیل امیر ارسلان رومی و حسین کُرد - هزار یکشب و چهل طوطی . .) را از صف خارج نموده بودند .

۴ - اوضاع آشفته داخلی و خارجی ایران ، نا امنی راه ها و شهرها ، دزدیها

و قتل‌ها و فقدان عدالت فردی و اجتماعی ، استبداد مطلق العنان ؛ ظلم و ستم حکم رانها والی‌ها، مردم را وادار بپیدار شدن و قیام کردن و خود را آزاد ساختن ، می نمود .

۵ - وجود قراردادهائی که امتیازاتی را به انگلستان و روسیه تزار و اگذار می کرد مثلاً یکنفر بنام پالیاکوف از اهالی روسیه که شغل سوداگری داشت امتیاز تأسیس بانگ استقراضی را از ایران گرفته و علناً بنفع تزار روس کاومیکرد و بانگ وی ، تعلیمات خود را از تزار دریافت و طبق دستور تزار اقدام می نمود .

و یادرسال ۱۸۸۹ میلادی (۱۲۶۹ شمسی) انگلستان امتیاز بانگ شاهنشاهی را از ایران اخذ نمود این بانگ هم مانند بانگ پالیاکوف ، دولت ایران نبود و عملاً وضع پول را بضرر مردم ایران تمام میکرد : زیرا روی اسکناسهایش عبارت زیر را نوشته بودند :

این اسکناس فقط در تهران [یا مثلاً در رشت یا در فلان شهر] نادیده خواهد شد . خود این عبارت ، وضع معاملاتی را بهم زده و مردم را بزحمت انداخته و دچار خسارت می نمود .

ضرب سکه که بعد از سال‌های ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۹۴ قمری) توسط ماشین انجام می گرفت اغلب سیستم اعتباری مناسبی نداشت ، بنابراین از یکنفر آلمانی بنام پکاد خواستند که بایران آمده و سکه ضرب کند و پول رایج را که قران (ریال امروزی) بود بهمان ارزش سابق خود ، بصورت ماشینی ، درآورد یعنی قران‌های موجود را تجدید نماید و آنها را بصورت زیبا و نو درآورد!! پکاد که آدم باشرف و درستکار بود اعلام کرد که یا باید کلیه مسکوکات اعم از طلا و نقره و مس را به سیستم اعتباری ضرب نماید و یا اینکه باو اجازه بدهند بکشور خود برگردد . دولت ایران شقاول پیشنهاد او را نپذیرفت و او هم بوطن خود رفت و ماشین‌هایی که بدستور پکاد دایر شده بودند از طرف دولت ایران به آقای امین‌الضرب ، اجازه داده شدند و بوسیله این ماشینها عده زیادی سکه مسی ، بدون کنترل خزانه‌داری ضرب و بی‌آزار وارد گشتند و سبب

ورشکستی و افلاس عده‌ای از تجار شدند و مابه‌التفاوت آن نیز به جیب شاه سرازیر میشد و مردم که از وضع باخبر شدند ، از عمل شاه و دولت سخت منزجر و متنفر گشتند.

۶- وجود بریگاد قزاق در ایران : در ۱۸۷۹ میلادی (۱۲۵۸ شمسی) بتقاضای شاه ایران از تزار روس ، بریگاد قزاق روسی ، جهت محافظت دربار ناصرالدین شاه و قصر سلطنتی و هم برای ایجاد امنیت برای زمامداران ایران و هم برای سرکوبی معترضین و هم برای جلوگیری از اشراوارد ایران شد. فعال مایشائی بریگاد ، سبب دیگری برای ایجاد و عدم رضایت مردم از دولت گردید .

۷- شخصیت سنت خود شاه که خود را بخارجیه‌افروخته و منابع ثروت کشور را در اختیار اجانب گذارده ، و قرض‌های کمر شکن با بهره‌های سنگین اخذ نموده، و مردم را زیر این قرض‌های بی‌ثمر [که اغلب وسیله شاه در مسافرت‌های بی‌خودش در پاریس زیرپای یک‌عده زن و سوگلی ریخته و پیشکش‌های هنگفتی که باطرافیان می‌بخشید] فشار میداد و باین طرز ، عده‌ای از اجامر و اوباش نیز بارشا و ارتشاء، مقام‌های حساس را در دست گرفته ؛ بچاپیدن و غارت مردم ایران پرداخته و باین وسیله شاه و دولتش عالماً و عامداً سرنوشت شومی را برای خود و برای ملت تعیین مینمودند .

بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه که مظفرالدین شاه بجای وی نشست کوچکترین تغییر و تحولی در اوضاع جاری کشور پدید نیامد باز همان آش بود و همان کاسه . مظفرالدین شاه هم وقت خود را به عیاشی و خوشگذرانی و بطالت و سستی مصروف میکرد و کم‌کم صحت جسمانی و وضع اخلاقی‌اش نیز کهنه و فرسوده میشد و همه اینها سبب گردیده بودند که بی‌نظمی و بی‌امنی و بیعدالتیها و ظلم و ستم حکام و فراشباشی‌ها و بلوا و آشوب اشرا و کشور را در لب پرتگاه نگاهدارد.

مردم ایران بچشم خود ، این اوضاع را میدیدند و مسافرت‌های بی‌ثمر شاه و رجال را مشاهده و بحیف و میل شدن بودجه و عوائد، ناظر بودند و چون دادرسی در بین نبود ، مردم بلا تکلیف و مأیوس مانده بودند، از طرفی هم صدر اعظم کهنه پرست و خرافاتی،

مظفرالدین شاه را فریفته خود ساخته ، و بوسیله اعمال بیرویه خود ، شکاف موجود بین مردم و شاه را عمیق تر میساخت این وزیر ، روزی را که منافع نامشروع و سود نامطلوبش تامین نمی گردید ، جزو ایام تباه شد عمرش حساب می کرد و ملول میشد و خوی سبانه اش در جهت ایذاء اطرافیان ، و مردم تشدید میشد .

در آن موقع برای عزل اتابك (عین الدوله) و عزل علاءالدوله (فرماندار تهران) از طرف مردم اقداماتی بعمل آمد که بدنبال آن دكاكین و بازار تهران بسته شدند و علما و سادات و بزرگان و تجار و کسبه اغلب در مساجد، و در شاه عبدالعظیم بعنوان پروتست^۱ و مطالبه فرمان عزل دو نفر مزبور، بست نشستند .

نخست وزیر وقت ، امام جمعه را تحریک کرد که مردم را از مساجد بیرون کند ، مردم نیز از مساجد خارج و در شاه عبدالعظیم گرد آمدند و اعتراضها تشدید شد و مردم عملاً دولت را تهدید کردند و کار بجائی رسید که شاه از جریان تحصن مردم و دست کشیدن افراد از کارها ، مرعوب و تسلیم شد و با عزل وزیر خود موافقت نمود و وعده داد که کار اصلاحات اداره کشور را بدست خود مردم بسپارد و از آنجمله اصلاح عدالتخانه را به مردم واگذارد این اقدام و وعده سبب شد که مردم دست از تحصن و اعتصاب برداشته و بسرکار خود رفتند و بازار و دكاكین باز شدند و حیات طبیعی مجدداً بگردش افتاد .

در آن موقع که مردم امضاء فرمان مشروطه را از شاه طلب می کردند، و شاه هم طفره میرفت و مردم نیز از وعده و وعیدهای شاهانه چیزی ندیده بودند ، و اوضاع کشور باز آشفته و نامطلوب شده بود ، دست با اقدام دیگری زدند : عده ای از رجال طرفدار ملت در سفارت انگلیس (در تهران) تحصن اختیار نمودند و شاه از عواقب این امر هراسناک شده ، دل بدریا زد و در بستر مرگ فرمان مشروطه را صادر و اصل بیان نامه قانون مشروطیت را علی رغم میل باطنی اش امضا و دستخط زیر را ، مجبوراً بمضمون زیر به صدر اعظم خود صادر کرد :

۱- پروتست **proteste** - اعتراض.

دستخط مظفرالدین شاه از روزنامه حبل المتین :

جناب اشرف صدر اعظم

از آنجا که حضرت باری تعالی ، جل شانہ ، سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف باکفایت ماسپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفته که برای رفاه و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت ، اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجراء گذارده شود ، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء قاجاریه ، واعیان و اشراف ، ملاکین و تجار و اصناف ، بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران ، تشکیل و تنظیم شود که در مهم امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را بعمل آورند و به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت ، بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصره مبارکه بموقع اجرا گذارده شود بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک ، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضاء منتخبین ، از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که بصره ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و باصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میفرمائیم که مواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمائید تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما ، که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی باشند . .

در قصر صاحبقرانیه ۱۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما .
وقتی این دستخط صادر شد و نسخه ای از آن بتوسط جناب آقای حاج محمد حسین امین الضرب و حاجی آقا محمد (معین التجار) و یکی از غیرتمندان دیگر (افسوس که



اسمش نامعلوم است) منتشر و در سفارتخانه (انگلیس) بدست متحصنین رسید،
 اهالی خوش حال و موفق ، از سفارتخانه خارج شدند .
 (جبل‌المتین)

سیاستهای ریائی و ضد ایرانی

۱ - سیاست انگلیس در ایران

سیاست انگلستان در ایران ، ظاهراً تأمین احترام استقلال و تمامی ارضی کشور ایران و تقویت آن بود، زیرا کشور ایران که بین هندوستان و روسیه واقع شده ، مدتها بر اصل همین وضع جغرافیائی برای دولت انگلیس سودمند افتاده است و ایران نیز از موازنه سیاست و رقابت بین دو دولت بزرگ (انگلیس و روس) استفاده کرده بود زیرا کشور ایران مرکز آسیا محسوب و از نقطه نظر موقعیت دارای اهمیتی بزرگ ، برای دولتی مزبور تا امروز میباشد و می توان برای نشان دادن این اهمیت و موقعیت مهم ایران ، فعالیت دامنه دار دولت انگلستان را که از سالیان دراز در منطقه خلیج فارس ، بمنظور بدست آوردن نفوذ اقتصادی و سیاسی ، انجام داده مثال آورد .

مخصوصاً تشویش دولت انگلستان ، در دوران بعد از سقوط تزارسم روسیه و روی کار آمدن رژیم کارگری در سال ۱۹۱۷ میلادی در مورد مسائل مستعمراتی و از آن جمله هندوستان که دایم وجود داشته ، مثالهای فراوانی زد و در صفحات بعدی بسیاری از فعالیتها و رقابتها و سیاستهای ضد منافع ایرانی ، ارائه خواهند شد .

۲ - سیاست روسیه تزاری در ایران

سیاست روسها در ایران غیر از سیاست انگلستان در این کشور بود، وزراء تزار بمواظبت و مراقبت مأمورین و صاحب منصبان خود ، اهتمامی نداشتند . قونسولها و سیاستمداران روس در ایران بفکر الحاق ایالات شمالی ایران بخاک روسیه بودند . محض نمونه و گواه مدعا میتوان اغتشاش سال ۱۹۱۲ میلادی را بیان کرد که از یکسوم بلیقین و ناطقان خود را به مشهد روانه و زوار بیگناه را که جهت ادای فرایض مذهبی به آن جا آمده بودند دچار هیجان نمودند و انگلیسها نیز دامنه این اغتشاش را از هر سو وسعت داده و آتش این انقلاب را دامن میزدند .

وازشوی دیگر روسها، آن اغتشاش را بهانه کرده ، به بهانه حفظ جان و اموال
أتباع خود درخواست اعزام نیرو کرده و گنبد مطهر حضرت امام رضا را بتوب بستند
و آشوب طلبان را که روسها ، بهنگام شب به آن جا آورده و جای داده بودند
متفرق نمودند .

در دنیا هیچ معبدی تا کنون ، باین خبیث و ملعنت و بی انصافی ، حتی از طرف
وحشی ترین قبایل ، موردتهاجم قرار نگرفته بود .

اتحاد روس و انگلیس

شکست خوردن روسها از ژاپون باعث شد که اذهان ملل شرقی متوجه این
حقیقت گردید که دول غرب نیز مغلوب شدنی و شکست پذیرند ، روسها نیز بعد از آن
شکست ، کبر و برودت خود را از دست دادند و بناچار با دولت انگلیس سازش کردند
و باقرار دادی که در ۳۱ اوت ۱۹۱۵ میلادی (۲۱ رجب ۱۳۳۳ قمری) بین دولت
انگلیس و تزار درسن پترزبورغ (لنین گراد) بامضاء رسید ، از تمام مناقشات
و نگرانیهای موجود بین آندو دولت ، آسوده خاطر شدند .

و در مورد ایران نیز هر یک منطقه نفوذ خود را مشخص و معلوم کردند ، در این تقسیم ،
ایالات شمالی و وسطی ایران به روسها و قسمت جنوبی به انگلستان واگذار گردید .
گویا قسمت مرکزی ایران را بین خود بیطرف اعلام کردند .

بحکم طبیعت ایران از این قرارداد کاملاً ضدایرانی باخبر ، و منفعل و مضمثر
گردید زیرا یگانه مشی سیاسی ایران ، استفاده از رقابت و اختلاف تمایل این دو دولت
بود ، حال آنکه این دو دولت باقرار دادی بین خودشان سازش کرده بودند ، دیگر حفظ
موازنه سیاست امکان پذیر نبود و این قرارداد علناً و عملاً ایران را بین دو دولت استعمارگر
و نیرومند تقسیم و استقلال همه جانبه آن را از بین میبرد - بعضی از ساده دلان اتحاد
روس و انگلیس را محال تصور می کردند ! ولی هر چه بود ایران در خطر تقسیم و تجزیه
حتمی قرار گرفته بود .

اگرچه این قرارداد احتمال جنگ ، در زمینه برتری سیاست را ، در آینده بر مسائل آسیائی ، بین دو دولت ، از بین رفته اعلام می کرد ، ولی از سوی دیگر سبب رنجش و نگرانی و تنفر احساسات مردم ایران به ویژه در باره دولت انگلیس می شد .

از آغاز قرارداد دولتی که مدت ۷ سال دوام نمود تا آغاز جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ میلادی) مأمورین سیاسی و نظامی تزار می کوشیدند تا منطقه نفوذ خودشان را بخاک و حدود کشور روسیه ملحق نمایند و در این باره با اقدامات بیمزه متوسل میشدند ، از جمله باتباع و محبان خودشان سپرده بودند که مالیات خود را به خزانه ایران نداده و آن را به سفارت یا کونسولگریهای روس پرداخت کنند ، و یا این که املاک ایرانیان را به جبر و تهدید ، بابهای نازلی خریداری کرده و مهاجرین روسیه را در آن جاها می نشاندند یعنی باین ترتیب ، برای خودشان مستملکه درست می کردند و یا این که باتباع و هواداران خود در خاک ایران ، مخصوصاً مسیحیان که بیشتر مورد توجه روسها بودند ، دستور داده بودند که هر قدر میتوانند زمین و خانه در خاک ایران خریداری کنند . وعده ای از این هواداران و مسیحیان نیز ، از دستورات آنان پیروی ، و برای خریدن املاک مسلمانان بقیمت نازله ، در صدد انواع تخریب و تهدید از قبیل نابود کردن اشجار اراضی مسلمانان و ایجاد نا امنی ، و غیره برآمدند و بین خود و مسلمانان (هموطنان مهربان و دیرینه اقلیت) تفرقه و دو تیرگی انداختند .



اسناد سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی

بعد از جنگ بین الملل اول (۱۴ - ۱۹۱۸) بدستور دولت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی ، يك سری کتاب بنام اسناد سیاست خارجی اتحاد شوروی که در سال ۱۹۵۰ ، چهار جلد اول این سری تدوین وزیر چاب رفت و در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۶۱ انتشار یافت که مخنوی مطالب و مدارك بسیار گرانبهایی درباره روابط ایران و شوروی در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۲۱ بود وعده زیادی از آن مدارك و مطالب برای اولین بار منتشر میشدند .

حوادث سیاسی و نظامی سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ در ایران بطور غیر قابل انفکاکي باحوادث بخش آسیائی امپراطوری عثمانی سابق و سیاست دول بزرگ در مورد ترکیه در زمان جنگ مربوط است .

بنابر این اسناد و مدارك مربوط بترکیه ، در خور توجه و دقت شایان دانشمندان و محققین میباشد یکی از منابع پر ارزش ، برای بررسی سیاست دول بزرگ در مورد ترکیه در سالهای (۱۷ - ۱۹۱۸) مجموعه اسناد و مدارك سری است که وزارت امور خارجه اتحاد شوروی تحت عنوان : (تقسیم ترکیه آسیائی)

منتشر نمود این مجموعه نفیس بوسیله ۱۰۱. آداموف گرد آوری و تنظیم شده که محتوی مکاتبات دیپلماتیک بین دیپلماتهای انگلیسی - روسی - فرانسوی و دیگر سیاستمدارانی که در امور ترکیه مداخله داشته اند میباشد ، در این کتاب مدارك تقسیم رسمی ایران بین بریتانیا و روسیه در آغاز سال ۱۹۱۵ میلادی دیده میشود ، که بموجب آن دولت روسیه در ازاء وعده انگلستان ، دایر با انتقال بغاز سفر بآن دولت پس از جنگ جهانی منطقه « بیطرف » ایران را به دولت بریتانیا واگذار نموده .

ما مشروح این قضیه را در وقایع پس از جنگ و اواخر جنگ جهانی شرح خواهیم داد که چگونه روس و انگلیس ، ایران را بین خود تقسیم ، و قسمت کوچکی از ایران را بنام منطقه بیطرف اعلام کردند که در حین محاربه ، روس ها آن قسمت با اصطلاح بیطرف را هم بدولت انگلستان واگذار کردند .

مشکلات اقتصادی ایران

مشکل اقتصادی ایران ، بمثابة ناخوشی مزمن است ، امری جدید و موقتی نیست ، ازسالیان درازشاهان ایران زمامداران و اعیان و اشراف ، همیشه منابع ثروت ایرانرا مانند گاو دوشیدنی ، دوشیده و برده اند در آن هنگام خزانه دولت خالی و ملت فقیر و تهی دست ایران ، مبلغ هنگفتی مقروض بود .

مداخل مملکت ، بندرت صرف احتیاجات ضروری میشد ، علی الاکثر رندان همه عواید را بحیب و کیسه خود و اقوام و بدآت و دسته شان ریخته در عوض برای دولت صورت حسابهای مطول و خرج تراشهای بسیار ، تنظیم میکردند !

اگر عواید و مالیات برای کارهای سودمند صرف میشد ، ایران و ملت آن ، دچار فقر و فاقه نمیگردید ولی شاه حصه بزرگی از این عواید را ، برای مصارف گزاف آرزوهای شخصی و عیماشی ها و خوشگذرانیهای خود در داخل و خارج ایران ، به خود اختصاص میداد ، بقیه راهم وزرا و اجامرو او باش برای ایجاد باغ و قصر و پارک شخصی ، مصرف می کردند ، دیگر چیزی برای نیازمندیهای ضروری نمی ماند و باین سبب ایران ، از لحاظ اقتصادی و سیاسی دائماً ناتوان و در فشار بود در آغار جنگ جهانی اول قرض دولتی ایران بالغ بر ۷۰۰۰۰۰۰۰ لیره یعنی معادل ۱۵۴ میلیون تومان ، و بهره پرداختی بابت وامهای دولتی با يك سوم تمام در آمد سالانه کشور برابری میکرد .

انگلستان و روسیه از طلبکاران عمده و اصلی ایران بودند و باین جهت دایره نفوذشان نیز در این کشور ، زیاد و وسیع میبود ، انگلیس امتیاز بهره برداری از منابع نفت جنوب ایران و خطوط تلگرافی و کشتیرانی در رود کارون و خلیج فارس را در دست داشت و سرمایه اش در بانگ شاهنشاهی تمام حیات مالی ملت ایران را زیر کنترل خود می

گرفت . این بانک نرخ ارز را تعیین و عوارض گمرکی و مالیاتهای داخلی را کنترل و
میکرد .

روسیه تزاری نیز بادر دست داشتن امتیاز بانک استقراضی که بمثابه ابزار کنترل
مالی و اقتصادی ایران بود و با امتیازهای دیگرش ، ساختن جاده ها - خطوط تلگرافی
و شیلات و کشتیرانی بحر خزر و دریاچه ارومیه را تصاحب کرده و اختیار ثروت سکنه
این منطقه ها را در دست خود گرفته بود .

این دو امپراطوری بزرگ ، و سرمایه داران غول آسا ، در واقع صاحبان
زندگی اقتصادی و سیاسی ایران بودند .

بیخود نیست که ایلچ ۱ ایران آن روز را يك نیمه مستعمره یا کشوری که
از لحاظ سیاسی ، رسماً مستقل ولی عملاً گرفتار دام و تله های اقتصادی و سیاسی
امپریالیسم است ، مینامید .

مورگان شوستر آمریکائی

بعد از آنکه ملت ایران توانستند مشروطه بدست آورند و از رژیم استبدادی مطلق، رهایی یابند عفا و دوراندیشان، در صدد برآمدند که بوضع آشفته و نابسامان مالیات و مالیه ایران خاتمه داده و يك وزارت دارائی بر اصول صحیح و فنی مانند دارائی سایر دول متمدنی بوجود آورند و تصمیم گرفتند حتی الامكان از گرفتن وام خارجی خود داری و در صورت ناچاری از آمریکا استفاده نمایند و در زمینه اصلاح مالیه در تاریخ ۱۲۸۹ شمسی (۱۹۱۱ میلادی) از دولت آمریکا تقاضای اعزام متخصص امور مالی کردند.

بعد از چندی مورگان شوستر آمریکائی با چند نفر از همکاران خود وارد ایران شدند و بمطالعه و بررسی و اصلاح وضع مالیات و مالیه ایران پرداختند. شوستر بعد از مطالعه دقیق در این مورد، بخوبی پی برد که کار بسیار دشواری را بگردن گرفتند و تا دارای اختیارات کامل نباشد راجع بتصفیه امور مالی، قادر بانجام هیچ اقدام مثبت نخواهد بود.

مجلس شورای ملی ایران، بلافاصله بدرخواستهای شوستر جواب موافق داد و شوستر با علاقه قابل تحسینی شروع بکار کرد.

بدبختانه شوستر از نفوذ اجنبی و از مقامات ایرانی فروخته شده بخارجیه، اطلاعاتی نداشت و اصولاً نمیدانست که موفقیت او، باشکست دشمنان ایران برابر است زیرا هر قدم مثبت او در اصلاح وضع مالی ایران، به نگرانی و خصومت روس و انگلیس میافزود، عده ای از دوراندیشان، این موضوع را بوی خاطر نشان کردند ولی شوستر بیش از پیش بفعالیت خود میافزود و میکوشید برای دخل و خرج کشور و برای مالیات های معوقه و وصول نشده جداً اقدام ثمر بخش بنماید در این راه، خزانه خالی ایران را جاروب کرد و از مشاهده شش فقره قروض مهم ایران با بهره های زیاد که هر يك با شرایط عجیب تحمیل شده بودند و عواید کشور را (یعنی شیلات شمال و گمرکات جنوب

و ادارات تلگراف خانه (۰۰۰) می بلعیدند و از همه بدتعهد، ایران در قبال روسیه ، که بدون اجازه دولت روس حق اخذ وام از خارجه ندارد و غیره ۰۰۰۰ به هیچ وجه خود را نباخت بلکه در تصمیم خود راسخ و پایدار ماند .

زمینه طرد شوستر

روس ها بدنبال بهانه می گشتند تا شوسترا از ایران بیرون کنند اتفاقاً این بهانه بدست آنها افتاد ، شوستر در مورد یکی از شاهزاده ها که نمی خواست مالیات مطلوبه را پرداخت نماید ، مراجعه بقوه ژاندارمری کرده و اموال و املاک شاهزاده مزبور را ضبط و مصادره نمود ، شاهزاده نیز به کونسول روس متوسل شد .

ژنرال کونسول روس (پوخاتینوف) هم به بهانه این که شاهزاده از اتباع روس پول گرفته و بآنها مقروض است ، چند نفر قزاق بدرب منزل شاهزاده فرستاده ژاندارمهای شوسترا توقیف نمود !!

شوستر بجای اعتراض بعمل ناشایست کونسول روس ، عده دیگری از ژاندارمها را برای مقابله بمثل محل معرکه اعزام و قزاقهای روس را قهراً عقب راند و همین عمل شوستر سبب شد که سرادوار دگری (از سیاسیون انگلیس) برای تأمین منافع سیاسی بریطانیا روسها را تحریک نمود و روسها نیز بدولت ایران اولتیماتوم دادند . اگرچه ملت ایران چند روزی باشعار زنده باد شوستر ، استقلال ! یامریک از شوستر دفاع کردند ولی انگلیسیها به وثوق الدوله قبولانیدند . که شوستر از ایران برود ، دولت ایران نیز اولتیماتوم را پذیرفت و عذر شوستر را خواستند بدین وسیله آرزوی روس و انگلیس که حاضر نبودند ، وضع مشکل اقتصادی ایران ، حل گردد برآورده شد .

شوستر با تأسف تمام ایران را ترک گفت و بعدها داستان وقایع زمان مأموریت خود را در کتاب **اختناق ایران** با تأثر و تلهف شرح داد . چون این کتاب حاوی مطالب مفید می باشد مطالعه آن ، بهر فرد ایرانی لازم و ترجمه فارسی آن در بمبئی چاپ شده است .

جنگ بین الملل اول

۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی

جنگ بین الملل اول که در سال ۱۹۱۴ اتفاق افتاد باعث کشمکش های طولانی شد. در این موقع ایران که از لحاظ اقتصادی - سیاسی - نظامی یگانگی داخلی کاملاً ناتوان و درمانده بود ناچاراً خود را بیطرف اعلام کرد، اما خود بیطرف ماندن نیز مستلزم قدرت نظامی و ... بود که ایران در آن زمان، قدرت مزبور را نداشت و بطوریکه خواهیم دید نتوانست بیطرفی و امنیت خود را حراست نماید.

دولت آلمان از مدتی پیش نقشه خود را دایر بدست یابی آلمان بهندوستان (همانگونه که ناپلیون یکم عصر قبل، بعزم تسخیر هندوستان دل بسته بود) طرح کرده بود که بدین طریق ضربتی کاری به تسلط اقتصادی و سیاسی و نظامی انگلستان، در هند وارد آورد و بهمین منظور سفرای اطریش و آلمان می کوشیدند تا شاه جوان و بی تجربه ایران را از طهران به اصفهان تغییر مکان دهند ولی این کوششها بجائی نرسید و بی ثمر ماندند.

روسها که در قسمتهای شمالی ایران تسلط داشتند میتوانند، فقط منافع خود را حفظ نمایند تنها کاری که کردند تحریک شدگان (قسمتی از سربازان و داوطلبان ایرانی که بتحریک آلمانیها علیه روس اقداماتی نمودند) را بوسیله قزاقان خود سرکوب کردند.

انگلستان با اینکه قسمت اعظمی از نیروهای خود را وارد میدانهای جنگ اروپا کرده و بزد و خورد مشغول بود، قسمتی از قشون خود را نیز، به عراق اعزام کرده و جلو آلمانیها و عثمانیها را که قصد حرکت بسوی هندوستان داشتند، گرفته بود عثمانیها نیز در چنان موقعیت حساس با آلمان متحد شده از اعزام ۱۰ هزار نفر از سربازان خود به هرات و استفاده از احساسات مذهبی مسلمانان آن حدودها، غافل مانده

بودند و باین وسیله عثمانی نتوانست از احساسات داوطلبان ایرانی بهره برداری و امیر افغان را نیز متوجه تعصبات مذهبی کرده و او را از بیطرفی ، بمیدان کمک بجهان مسلمین بکشد . اگر دولت عثمانی همچون نقشی را بازی میکرد می توانست از خطه مهمی چون هندوستان استفاده کند تا ادامه این احساسات و تعصبات به مسلمانان جاوه و استرالیا و چین سرایت نماید و کشورهای اسلامی را مقتدر و موفق ، و حتی سیمای سیاسی جهان را بنفع ممالک شرقی ، تغییر دهد .

عده ای از متخصصین و واردین مطلعین باه و رسیاسی معتقدند که اگر دولت عثمانی و آلمان در حله اول به چنین وسیله ای متوسل میشدند ، عرصه برای تجاوز انگلیس در ایران و ترکیه و عراق و هند تنگتر میشد و انگلستان در آن حال که اعظم نیروهای سرگرم زد و خورد در میدانهای حرب اروپا بود در برابر عثمانیها - آلمانیهها ، تاب مقاومت نیاورده و شکست میخورد .



آلمانیه در ایران

آلمانیه از سال ۱۹۱۵ میلادی (۱۳۳۴ قمری) در ایران شروع بفعالیت نمودند و هیئت مخصوصی تحت ریاست صاحب منصبان خود ، بایران فرستادند (عده زیادی از آنان قبلا به ایران مسافرت کرده بودند) این هیئت با تجهیزات کامل جنگی و پول کافی ، از راه بغداد ، با شورانیدن ایلات بوسیله پول ، وارد ایران شد و با عده ای از بزرگان ایران و سران عشایر اتحاد کرد و آنوقت شروع با اقدامات و فعالیت های عده در نقاط مرزی و داخلی ایران نمود . این فعالیت و اقدامات در فارس - کرمانشاه - و برخی از شهرهای دیگر ، منجر به ترور کونسولهای انگلیس و دستیابی آلمانیه بمدارک و اسناد مهمه سیاسی گردید که آن مدارک مهم را در کتابی بنام کشف تبلیس در برلین چاپ و منتشر ساختند که حاوی نکات باریک و آنتریکهای سیاسی دولت بریطانیا و مطالب مهمه میباشد .

بالاخره آلمانها با فعاليتهاي پي گير خود، ادارات تلگراف و تلفن و بانگهاي انگليس را متصرف و پول آنها را ضبط کردند و اين شهادت و كارداني آلمانها، در مردم و دولت ايران و عالم اسلامي بسيار مؤثر واقع شد و ايران و ممالك اسلامي كه مدت ها زير فشار دولتهاي انگليس و روسيه تزارى زجر ديده بودند بمشاهده عمليات آلمانها: قويدل گشتند و محبت آلمانها را بدل گرفته وبا انواع طرق و وسايل آلمانها را كمك نمودند بخصوص از واسموس آلماني سخت تكريم بعمل آوردند و همين كمكها سبب گرديد كه آلمانها در پايان سال ۱۹۱۵ ميخواستند تمام مامورين انگليسي و روسي و نيروهاي آنان را از خطه هاي جنوبي و شمالي ايران بيرون كنند.

آلمانها صاحب منصبان سوئدي مقيم ايران را هم، با خود همدست كردند و اين عمل به پيشرفت آلمانها كمك زيادي نمود، زيرا ژاندارمهاي ايران، زير نظر افسران سوئدي بودند و پس از آنكه آلماني ها از طرف افسران سوئدي خاطر جمع شدند، با عزمي قوي تا يزد - كرمان - شيراز پيش رفتند و مامورين رسمي ايران در يك چنين شرايطي فقط به كلمه بي طرفي چسبيده و بصورت تماشاچي در آمده بودند.

در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ شمسي) عثمانها توانستند كوت الاماره را متصرف شوند در اين جريان انگلستان مغلوب و نيرويش فرار كرد عده زيادي از قشون انگليس بدست عثمانها اسير شدند و اين شكست براي انگلستان ضربه كمرشكني بود، زيرا قشون عثماني، بيدرنك از راه ايران، بسوي افغانستان (بمنظور تسلط بر هند) سرازير شد و قشون روس در وهله اول توانسته بود جلوقشون عثماني را بگيرد ولي ايندفعه قادر بجلوگيري نشد زيرا قشون عثماني كه پيروز شده بود با تجهيزات كاملا كافي و باتوپهاي سنگين به عمليات نظامي خود پرداخته بود. در اين مورد مير شينكوف محقق روسي علت شكست انگليس را تلويحاً چنين توضيح ميدهد:

فرمانده سپاه اعزامي روس از همان آغاز عمليات نظامي، بفرمانده قشون انگليس پيشنهاده عمليات مشترك شديدي را براي قلع و قمع نيروهاي اصلي عثماني مي كند و به ژنرال ويليانر (نماينده نظامي برطانيا) خاطر نشان مي سازد كه اوضاع

ایران و فعالیت آلمانیها در ایران، اقدام مشترك روس و انگلیس را ایجاب مینماید و تاکید میکند که عملیات باید هم آهنگ شده و جنبه تهاجمی بخود بگیرد و برای این عمل نیروی کافی وارد عمل گردد و باید حمله تعرضی مشترك قشونهای روس انگلیس ، از ناحیه اهواز- شوشتر به کرمانشاه انجام گیرد و پس از فراهم آمدن این تاکتیک باید حمله تعرضی متمرکزی، بادو آرتش ، بطرف بغداد حمله آغاز شود . اما همانطور که ژنرال ن- کورسوم مینویسد ، این نقشه فرماندهی روس ، در عملیات بریتانیا منعکس نگردید ، شاید انگلیسیها بادر نظر گرفتن موقعیت بینالنهرین بمثابة يك جايزه نظامی علاقمند بشرکت روسها در جایزه مزبور نبوده اند .

فقدان هماهنگی در بین قشونهای روس و انگلیس نیز مولود تناقضات امپریالیستی بود که بطور مخالف در جریان عملیات نظامی در صحنه ایران- بینالنهرین اثر میگذاشت و یکی از نتایج آن اسارت گروه ژنرال تانشتند بدست عثمانیها بود که بعدها همان نتایج تلخ نصیب روسها گردید ، بعضیها هم معتقدند که شکست انگلیس و اسارت عدهای از سربازان آن، عمدی بود تاروسها بطرف بغداد نروند .

روسها تا جائیکه امکان داشت بدشمن فرصت دادند و همه جاعقب نشستند تا اینکه بالاخره رحل اقامت را در قزوین انداختند ، آلمانیها هرگز بفکر قشون کشی بتهران و تسخیر آن نبودند اما در این موقع قوای عظیمی برای کمک به نیروهای انگلیسی ، وارد عراق گردید و از آغاز پائیز همان سال ۱۹۱۶ میلادی اوضاع جنگ و مسیر آن عوض و دگرگونه شد .

تجاوز عثمانیها بایران

پس از شکست روس‌ها از ژاپون و وجود تغییرات حاد سیاسی جهانی، عثمانیها نیز بیپایانه اختلاف حدود بمرزهای ایران تجاوز مینمودند و در این باره مدتی بود در بین نمایندگان ایران و عثمانیها بحث و گفتگو وجود داشت از طرفی نهضت آزادیخواهی و مشروطه طلبی و کشمکش مردم با دولت مرکزی در ایران شروع شده بود و عثمانیها از این جریانهای داخلی ایران، بنفع خود استفاده و در سال ۱۲۸۴ شمسی (۱۳۲۳ قمری) یکدسته از قشون خود را، از طرف عراق به پشتکوه وعده‌ایرا نیز از سمت کردستان به آذربایجان وارد کردند، برای جلوگیری از این تجاوز، والی پشتکوه از یکطرف، و قشون اعزامی تبریز از طرف دیگر، دست‌بعملیات نظامی گشودند ولی نمایندگان روس و انگلیس در تهران و اسلامبول به میانجی‌گری برخاستند و موافقت نمودند که کمیسیونی برای تحدید حدود ایران و عثمانی با حضور نماینده دولتین: روس و انگلیس، در منطقه سرحدی تشکیل شود.

ولی از این گفت‌و شنودها نتیجه‌ای حاصل نشد، بلکه عثمانیها اگراد مرز نشین را تحریک کردند و عشایر نیز با بادیها و دهات ارومیه و اطراف دست‌اندازی کردند و به قتل و غارت و ایجاد خسارت پرداختند. ناله وزاری ارومیه، و ساوجبلاغ (مهاباد) و تلگرافهای شکوائیه‌ای، به تبریز و تهران سرازیر گشت و انجمن انقلابی و ملی تبریز مقداری اسلحه و قورخانه بارومیه رسانید و مجدالسلطنه (از سرداران افشار ارومیه) به تهیه قشون پرداخت وعده‌ای داوطلب فراهم آورد و خود را برای تنبیه عشایر یاغی و متجاسر، آماده نمود و در چند فرسخی شهرچادرها زده و اردوی خود را آراسته و آماده وارد کردن ضربه باشار شد اما ناگهان در ۹ مرداد ۱۲۸۸ (۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری) بوقت صبح قشون عثمانی از بالای کوه‌ها نمایان،

و بلافاصله قشون مجد السلطنه را زیر آتش گلوله توپهای خود گرفت و جنگ بین متجاوزین عثمانی و عشایر یاغی بامدافعین ارومیه شروع شد از آنجا که مجد السلطنه گمان نمی کرد که عثمانیها رسماً مداخله مسلحانه نمایند لذا برای رعایت مقررات یکنفر بقشون عثمانی فرستاده و پیغام داد که ما با آنها (عثمانیها) جنگی نداریم ، ولی فرمانده قشون عثمانی جواب داده بود که : آنها باما جنگ ندارند ولی ما با آنها جنگ داریم و اگر میخواهید جنگ نشود ، در عرض دو ساعت قشون خود را برداشته و مراجعت کنید وقتی این جواب به مجد السلطنه رسید دستور داد شیپور بازگشت زدند و بشهر مراجعت نمود و جنگ را موقوف ساخت .

عشایر وقتی مراجعت قشون مجد السلطنه را دیدند به تعاقب پرداختند و بداهات تجاوز کردند و به قتل و غارت شروع نمودند [در همین ایام اگرادسیمتقو نیز بیرحمانه مرتکب اعمال فجیع می شدند] ۲۹ مرداد ۱۲۸۸ شمسی (۱۱ رجب ۱۳۲۷ قمری) مردم ارومی تلگرافات پراز شکایت و تظلم به تهران و تبریز مخابره کردند ولی افسوس در آن موقع که دولت سرگرم نقشه های ضد ملت بود، هیچ جوابی بتظلمات ارومیه نداد .

سرانجام حاجی محتشم السلطنه را با عده ای از قبیل ناظم الملك - صادق الملك و آصف الملك - و مهندس بغاوی مامور مذاکره و حل اختلافات حدودی کردند و این عده توانستند با گفتگو و مذاکره اختلاف موجود را حل نمایند ، حاج محتشم السلطنه پس از حل اختلافات سرحدی حکمران (فرماندار) ارومیه گردید .

تجاوز قشون عثمانی با ذربایجان

در صفحه قبل راجع بیاگیری عشایر تحریک شده بوسیله عثمانیها و تصمیم مجدالسلطنه برای اسکات آن یاغیان و دخالت مسلحانه قشون عثمانی بطرفداری از عشایر یاغی و علیه قشون مجدالسلطنه را شرح دادیم اینک باید اضافه کنیم که عثمانیها فقط با آن مقدار مداخله خود کفایت نکردند بلکه در دهات ارومیه سنیها را بسوی خود جلب و آنها را علیه شیعیان برانگیختند و حتی در دهات خارج از شهر، و در دهات سنتی نشین، یکی دوفتر از عساکر خود را تعیین و جاداده و در بعضی دهات پرچم عثمانی نصب کردند و عدهای از سنتیها را وادار نمودند تا دخالت عثمانیها را مطالبه نمایند یعنی خود را تبعه عثمانی بشمارند و هر کس که به عثمانیها دخالت میداد (یعنی تبعه میشد) از گزند دزدان و اکراد و یاغیان در امان میماند.

در اینموقع کونسول عثمانی شخصی بود بنام **پطرس الیاس**. که خیلی خوشرقصی برای عثمانیها می کرد، از آنجمله دستور داده بود، درقریه بلو مدرسه ای داین نمایند و شاگردان آن مدرسه را بفرم و لباس و کلاه قرمز (فینه عثمانی) درآورده، و آموزگاری هم از اسلامبول خواسته بود که آنهم وارد شده و برنامه تحصیلی نیز بزبان وادیات عثمانی هم تدریس می کردند.

باز کردن مدرسه کار خوبی بود، ولی مجبور کردن شاگردان به تغییر لباس و کلاه و برنامه ترکی عثمانی نوعی دخالت غیر مجاز بشمار میرفت و اینعمل آقا پطرس از نظر اهالی ارومی و ایران مطرود و محکوم میشد.

يك عمل مذموم دیگر کونسول عثمانی:

در مرحله سنتی نشین ارومیه، مسجد مخروطیه ای (دیوار بدیوار خانه آخوند ملا عبدالکریم مؤمن) وجود داشت و سنتیهای ارومیه، در گذشته از این مسجد

استفاده میکرده‌اند و گویا يك قسمت بسیار جزئی از زمین مسجد مزبور، ضمیمه‌یگی از محوطه، خانه‌های آخوند مذکور بوده (و نامبرده آن قسمت جزئی و مخروبه را برای حفظ خانه خود از شر دزدان و اشرار دیوار زده بود) معلوم نیست چه کسی سنّی‌ها را وادار کرد که بفکر تعمیر و ساختمان مجدد این مسجد ویرانه بیفتند!! و یا چه کسی کونسول عثمانی را که يك مسیحی (از جیلوهای عثمانی) بود تحریک نمود که در امر ساختمان یا تعمیر مسجد مزبور مداخله نماید!! در هر حال یکروز از طرف شهرداری (کونسولگری عثمانی) باخوند ملا عبدالکریم اطلاع میدهند که مادر صدد هستیم که مسجدی نو، در محل همان مسجد مخروبه بسازیم! آخوند جواب میدهد که زمین مزبور حاضر است هر وقت بخواهند میتوانند اقدام بساختن مسجد بنمایند.

جواب آخوند، بهانه‌ای بدست آقا بطرس الیاس نمیدهد و آقا بطرس موضوع دیگری را به پیش می‌کشد و بریش سفیدان محله سنّی نشین، سفارش میدهد که یکنفر خبره معین کنند تا حدود مسجد را معلوم نماید!

آن خبره!! هم پس از تناقض گوئی، حدود مسجد سابق را بقدری وسیع معین می‌کند که حتی از دیوار خانه اندرونی آخوند ملا عبدالکریم هم یکمتر وارد زمین مسجد می‌گردد آخوند بعمل آن خبره اعتراض، و مسّاحی او را تجاوز عمدی میخواند در قبال این اعتراض ۲۰۰ نفر عسکر با اسلحه و زرق و برق و شیپور زنان از طرف کونسولگری به عمارت داخلی خانه آخوند داخل شده و آنجا را محاصره مینمایند آخوند ناچار میشود، و آن خانه را که اندرون و بیرون و محل طویله و انبار بود ترك مینماید و سنّی‌ها بدستور شهندر (کونسول) آن خانه را ضمیمه حیاط مسجد میسازند! بعدها مقداری وجه جهت اخذ رضایت و قباله مسجد پرداخت مینمایند بالاخره مسجد را از نو ساخته و مناری نیز بآن افزودند.

باینکه این اقدام کونسول عثمانی سبب گردید مسجدی ساخته شد و خرابه

قبل از بین رفت ولی طرز رفتار کونسول بایک آخوند آنهم از طریق اعزام عسکر مسلح وقوه قهریه وتجاوز عمدی به حدوداشخاص، يك مداخله ناروا، و زمینه نفاق وتیرگی روابط شیعه وسنی ازطرفی، وایرانی وعثمانی ازطرف دیگر بود، ما بعدها باچهره های گوناگون آقا پطرس الیاسی در این تاریخچه روبرو خواهیم شد آخوند عبدالکریم پس از ساخته شدن مسجد، برای آنکه نماز در مسجد مزبور، اشکال شرعی نداشته باشد يك قسمت حقوق از دست رفته خود را وقف، و قلباً آن را بذل و اهداء نمود.



ورود روس‌ها به ارومیه = وجود میسیونرها

بطوریکه در خصوص بیداری ایرانیان و گرفتن فرمان مشروطه بطور اجمال ذکر گردید، دولت تزار با مشاهده گرفتاریهای ملت و دولت ایران از نتایج انقلاب معقول مردم ایران نگران شده و موقع را برای برچیدن بساط آزادیخواهی در این کشور مناسب دیده قشون خود را به حدود ایران فرستاد و بعدها عده‌ای را باذربایجان اعزام نمود، مردم ایران و مخصوصاً آذربایجان جسته و گریخته اخبار مربوط به تمرکز قشون تزار در سحدات شمالغرب ایران راشنیده و نگران آینده بودند - تا اینکه در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۲۸۸ شمسی (۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ قمری) عده‌ای از سالداتهای روسی باتوپ و تفنگ وارد تبریز شدند در آن موقع عده مختصری نیز از سواره نظام (قزاق روسی) به ارومیه آمدند.

بهنگام ورود این سواره نظام روسی صحنه عجیبی بوجود آمد:

عده‌ای از آسوریها و ارامنه ارومیه، زنان و اطفال، به استقبال این سواره نظام رفتند و آنها را در حالیکه احاطه کرده بودند، شادیکنان و پایکوبان بشهر آوردند!! چندی بعد، عده دیگری از سالدات (پیاده نظام روسی) ها به ارومیه آمدند در این موقع هم جمعی از زن و بچه آسوریها و ارامنه دهات و شهر ارومیه، آنها را پیشواز کردند و این پیاده نظام را در حالیکه سرود مارش میخواندند، احاطه کرده هلهله‌کنان بشهر وارد کردند!!

اهالی ارومیه از این طرز رفتار مسیحیان ارومیه با اجنبیان، سخت در شگفت شدند زیرا اینان بعملی بیسابقه دست زده بودند، در حالیکه نه دولت و نه خطبای اسلامی درباره میهن دوستی و دولت خواهی، نه بمسیحیان و نه بمسلمانان حرفی نزده بودند و این رفتار مبتکرانه آسوریها و ارامنه را، فقط میسیونرهای خارجی مقیم ارومیه سالهای پیشین متدرجاً بآنها تزریق کرده بودند.

رفتار روس‌ها با مجاهدین

در جنبش آزادیخواهان که از سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۴ قمری) در ایران شروع گردید در تمام شهرهای آذربایجان (و بعد در بسیاری از شهرهای ایران) روشنفکران و آزادیخواهان هم‌صدا شده و انجمنهائی تشکیل داده بودند. طبقات مردم ارومی نیز در صحن توپخانه (که محل وسیعی بود) هر طبقه برای خود چادری زده بودند و با تلگرافهائی که بطهران و تبریز مخابره میکردند همدردی و پشتیبانی خود را از روشنفکران تمام شهرها ابراز میداشتند و برای خودشان انجمن ملی تشکیل داده و برای شهرنیز انجمن بلدی از روی انتخاب اعضاء صالح، ترتیب میدادند.

از جمله فدائیان و پیشقدمان حقیقی که جانبازیها و فداکاریهایشان فراموش نشدنی است آقایان مشهدی باقر خان- و مشهدی اسماعیل خان بودند که در صف مجاهدین واقعی مقام شایسته‌ای داشتند و از روحانیان ارومیه، آقای میرزا علی عسکرآبادی^۱ که از خطبای چیره دست و بانفوذ که در بین روشنفکران مقام اجتهاد را داشت در تنویر افکار و تهذیب اخلاق و تکامل روح انسان دوستی و وطنپرستی، سخنرانیهای جالبی توأم با بیان شرع انور و تطبیق آن با هدفهای ترقیخواهانه، ایراد می‌کرد که خدماتش درباره بیداری اذهان عامه شایان تقدیر و جنبه یادگاری داشتند. متأسفانه بعد از ورود سربازان تزاری به آذربایجان اوضاع و احوال این منطقه بکلی آشفته گردید مأمورین روسی که از جنبه امپریالیستی تزاریسم پیروی می‌کردند و از طرف تزار مأموریت سرکوبی آزادیخواهان و انقلابیون ایرانی را داشتند، بمجرد ورود به تبریز و ارومیه نیت خود را آشکار کردند، در تبریز عده‌ای از

۱- آقای میرزا علی عسکرآبادی از شاگردان مبرز شادروان شیخ هادی تهرانی بود که

تاریخ حیات معزی‌الیه در کتاب بزرگان آذربایجان غربی چاپ نموده‌ایم

روحانیون و ترقیخواهان از آنجمله مرحوم ثقة الاسلام را دربند کشیده و روز عاشورا ۱۳۳۰ قمری (۱۰ دی ماه ۱۲۹۰ شمسی) بدار زدند و بخانه عده‌ای از روشنفکران و مخالفین دربار و شاه ریخته غارت کردند و بارعاب و ایذاء و قتل و غارت پرداختند صمدخان مراغه‌ای یکی از عمال و منصوبان دولت تزاری، آنچه که از دستش برمی‌آمد، در شکنجه و قتل و آزار آزاد مردان تبریز و اطراف مضایقه نمی‌کرد.

دامنه این تجاوز علنی و دخالت خصمانه مأمورین روسی، کم‌کم بارومیه نیز کشیده شد و عملیات ددمنشانه صمدخان مراغه‌ای، درباره مجاهدین و ترقیخواهان ارومیه نیز از طرف جلادان تزاری، بمعرض نمایش گذاشته شد و مأمورین روسی در این شهر، چند نفر از محترمین و فعالین و از جمله حاج مؤیدالتجار - حاج عباسقلی خان - میرزا ابوطالب علیزاده و حاج وکیل‌التجار و مشهدی اسماعیل، را بنام آزادیخواهی، بازداشت و زندانی کردند، پس از آنکه چند روزی آنان را سخت زجر و شکنجه دادند، آزاد کردند ولی مشهدی اسماعیل را همچنان در حبس نگهداشتند.

مشهدی اسماعیل از مجاهدین سرسخت و مؤمن بهدفع آزادیخواهان، و فردی صادق و بیباک بود روسها، این مرد غیور را در زندان دولتی (توپخانه) که در وسط شهر واقع بود بازنجیر سنگین وزن مغلول کرده بودند و بعد آن مرد رشید جانباز را در محوطه زندان که درختان توت درختان بزرگ بوده و آب جاری از کنار آنها می‌گذشت، از درخت توت حلق آویز کردند و بحیات این قهرمان ملی و محلی، ناجوانمردانه، خاتمه دادند.

در آن موقع بود که عده‌ای از آزادیخواهان و هواداران ترقی و تکامل شئون اجتماعی کشور، از ترس مأمورین تزار به کونسولگری عثمانی در ارومیه پناهنده شده و چند روز بعد از آنجا خارج و خود را بنقاط امن تر رساندند و عده‌ای نیز ترك وطن کرده و بخارج مهاجرت نمودند مأمورین تزار، ابتدا بدنبال بهانه و دستاویز می‌گشتند ولی وقتی از طرف روشنفکران و انقلابیون بهانه‌ای بدست نیاوردند علناً شروع بکارهای

برخلاف اصول و انسانیت در باره مردم آذربایجان ، کردند از آنجمله فاجعه هولناك
آبادی بلو را بوجود آوردند :



تصویر آقای عسکر آبادی ومشهدی اسماعیل ومشهدی ابوطالب دريك
عكس دسته جمعی باعدهای از مجاهدین

چند نفر از بزرگان و معتمدان قریه بلو که شافعی مذهب بودند ، در اثر تجارت توتون ثروت قابل توجهی بدست آورده و با کمال سلیم النفسی و نیکوکاری در قریه مزبور اقامت داشتند ، ثروت آنان ، خارجشم بعضی از همسایگان و اشرار شده بود تا اینکه حاجی های مزبور کاملاً بیطرف و هرگز با مجاهدین روابطی نداشتند ولی بغلت شافعی بودن و از سنتی ها محسوب شدن ، و بسبب کینه روسها از عثمانی ها (که سنتی میباشند) در مظان تهمت قرار گرفتند !! این بیچارگان قبلاً در دوره حکمرانی اعتماد الدوله از هستی ساقط شده بودند و بدستور و اشاره روسها تمام ثروت خود را از دست دادند ، ولی باز هم دچار آتش کینه روسها قرار گرفتند و یکروز ناگهان در قریه بلو دستگیر و بدون هیچگونه دلیل و عمای اعدام شدند .



هپسیون کاتولیک فرانسه (در ارومیه)

شکست مقتضایانه فتحعلیشاه از روس که منجر بقرار داد مشهور گلستان (که بعداً باسم ترکمانچای نامیده شد) گردید ، علاوه بر این که ملت ایران را سخت داغدار ساخت و قسمتی از ایالات ایران ب خاک روسیه ملحق شد بلکه عباس میرزا نیز شرمنده گردید معلوم است که شاه و پسرش از طرفی و ملت ایران از طرف دیگر سخت علاقمند بودند که جبران مافات بشود .

صیت آوازه فتوح ناپلیون^۱ در جهان آنروز ، بسمع دولت و ملت ایران نیز رسیده بود فتحعلیشاه تصمیم گرفت با ناپلیون طرح دوستی ریخته و با ملت فرانسه روابط دیپلماتیک ایجاد نموده و شاید از این راه ، در مقاصد آینده موفق شود ! در این زمینه بود که فتحعلیشاه نامه ای بوسیله عسکر خان افشار ارومیه به ناپلیون نوشت و دوستی او را خواستار شد .

يك نکته تاریخی و قابل توجه و در عین حال این نامه فتحعلی شاه بوسیله سفارت یکی از صاحبمنصبان افشار ارومی (عسکر خان افشار) انجام یافته که با هدایای نفیس و با جلال و جبروت تام و تمام عازم فرانسه شده است که این وقایع را در تاریخ افشار اغراق آمیز و افسانه مانند ، شاخ و برگ داده ولی صاحب تاریخ فارسنامه میرزا حسن نواده سید علیخان معروف که شرح صحیفه سجادیه نوشته است در سال هزار و دوست و هیجده که محمدخان شیرازی مأمور سفارت هندوستان گشت و در ضمن معاهدات با دولت بهیه انگلیس از فرمانفرمای هندوستان درخواست نمود که یکی از شرایط معاهده دولت ایران و انگلیس آنست اگر دولت روس بخواهد مداخلتی در حدود قدیمی کند دولت انگلیس بقدر قوه از مال و رجال خود دریغ ندارد چون آن زمان عقد

معاهده دوستی میان روس و انگلیس مستحکم بود فرمانفرمای هندوستان در قبول و اجابت این مطلب مساهله و مسامحه نمود و بعد از اطلاع امنای دولت ایران از تسامح فرمانفرمای هندوستان بنای مراودت را با دولت فرانسه گذاشتند و بعد از آمدن جنرال کاردن مطالب او را قبول نمودند و معاهده نامه را نگاشتند که خلاصه آن اینست: که ناپلیون امپراطور فرانسه سپاه روسیه را از تفلیس و محال گورجستان و نواحی آذربایجان بجنک و یا با صلح اخراج نماید معلم و مهندس و اسباب جنگ همه ساله بقدر ضرورت بدولت علیه ایران داده و هر وقت لشگری برای دفع دشمن از خارج و داخل ضرور گردد پادشاه فرانسه بی مضایقه ایفاء دارد مشروط بر این که اولیاء دولت ایران موافقت با دولت انگلیس را موقوف دارند و بعد از اخراج روسیه از گرجستان و نواحی ایران لشکر فرانسه را اذن داده که از راه ایران عبور نموده، از جانب خراسان همت به تسخیر هندوستان گمارند. چون این عهدنامه مقرون بصلاح بود پادشاه کامکار فتحعلیشاه تمامی مطالب آنرا قبول و امضای آنرا بخط میرزا رضاقلی منشی الممالک مرقوم داشته و بمهر جناب میرزا شفیع صدراعظم و حاج حسینخان مستوفی الممالک امین الدوله اصفهانی مختوم نموده و برای اطلاع آن عسکرخان افشارارومی را بسفارت دولت فرانسه مأمور داشتند و هدایای بی کران و نامه همایون روانه فرمودند و هم در این سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون در لشکر ایران نظمی تازه بنا نهادند و فرمان صادر گردید، در همه سپاه بقانون فرانکستان بنظمی مخصوص پیاده جنگ کنند بیشتر توپ و تفنگ بکار برند الخ

ناپلیون که بقصد تسخیر هندوستان، در پی راه حلی می گشت، نامه فتحعلیشاه را بمنزله کمک غیر مترقبه تلقی، و نمایندگان حامل نامه را سخت عزت و احترام کرد و یکی از محارمین خود را به ایران فرستاد تا درباره اوضاع طبیعی و جغرافیائی و اقتصادی و سیاسی ایران تحقیق نتیجه را مجرمانه به ناپلیون گزارش نماید.

ژبر^۱ نماینده، ناپلیون، مجرمانه وارد ایران شد و بتحقیق پرداخت و گزارش

لازم رانیه و بناپلیون ارسال کرد، ناپلیون پس از دریافت این گزارش هیئت را بسر پرستی ژنرال گاردان^۱ بایران اعزام کرد .

باین ترتیب هیئت کاتولیک فرانسوی تحت ریاست ژنرال گاردان در تاریخ ژوئن ۱۸۰۷ میلادی (ربیع الاول ۱۲۲۲ قمری) مرکب از متخصصین نظامی- پزشکی- مهندسی و دونفر از روحانیون ژوئیت ها^۲ وارد ایران شد .

ماعت حسن استقبال ناپلیون را از نامه فتحعلیشاه گفتیم ولی باید اضافه کنیم که مقصود ناپلیون از اعزام هیئت کاتولیک فرانسوی بایران ، همانا مخالفت با روسیه و انگلستان و خنثی کردن فعالیت های سیاسی این امپریالیست های قوی ، در آسیا بود .^۳

وامامیسیون کاتولیک فرانسوی ، بمجرد ورود بارومیه بنای مراوده را با مردم مخصوصاً بانسطوریان آغاز کردند و پس از آنکه اثر نفوذ خود در میان مسیحیان ارومیه مطالعه کردند ؛ بتأسیس مدارس پرداختند مثلاً در سال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۲۰ شمسی) دو باب مدرسه پسرانه و دخترانه و یکدستگاه چاپخانه باوسایل حروف ریزی ، و یک باب کتابخانه و قرائتخانه تأسیس نمودند و بعد ۳۵ باب مدرسه (در دهات ارومیه) از طرف میسیون مزبور تأسیس و دایر شدند در این مدارس ، زبان فرانسه ، تعلیمات مذهبی تدریس میشدند و در مدارس داخله شهر ، برای علاقمندان ، برنامه تدریس زبان و ادبیات فارسی نیز تنظیم نمودند .

معلوم است کسانی که علاقه داشتند فرزندان شان فرانسه یاد بگیرند باین مدارس مراجعه میکردند .

۱ - G·Gardan

۲ - Jesuites فرقه متعصب و سیاسی و سودجو و مرتجع و طرفدار سیاست پاپ و پادشاهان کاتولیک اروپا که بعدها زیر نظر سرهنک اینیاس Ignasse فعالیت تخریبی می کردند .

۳ - در این باره بیاد داشتهای ژنرال گاردان مراجعه شود.

یاد آوری : سفارت واتیکان، بجای آنکه در تهران اقامت نماید، در ارومیه شروع بکار نمود بهمین لحاظ ، سایر مؤسسات کاتولیکی ایران ، دستورات لازمه را از میسیون کاتولیک ارومیه دریافت میکردند .

در زمان رضاشاه در جریان سال ۱۳۱۲ شمسی مدارس خارجی ها ، از جمله فرانسویان ، در ارومیه تعطیل شدند و سایر تأسیسات آنان نیز متوقف گردیدند ولی بعدها یکباب پرورشگاه یتیمان در ارومیه احداث شد که در آنجا زبان فارسی هم تدریس میشود و این پرورشگاه بعدها بنام مدرسه پیشداد نامیده شد .
و این مدرسه هنوز هم در محله مهدی القدم ، از طرف خلیفه گری کاتولیکها اداره میشود .

ضمناً یکباب مدرسه دخترانه نیز بنام فرحناز در این اواخر احداث شده که از طرف کاتولیکهای فرانسوی مون پیر اداره میشود و تا امروز پابرجا است و این دبستان نیز در محله مهدی القدم کوچه کلیسا واقع میباشد .

میسون آمریکانیا (در ارومیه)

وقتیکه دولت انگلیس ، از مفاد قرار داد ناپلیون با فتح‌علیشاه مطلع و از ورود و فعالیت میسیون کاتولیک فرانسوی بارومیه با خبر گردید و بمقاصد نهانی ناپلیون پی میبرد در صدد برآمد که با همکاری آمریکا ، میسونی بایران اعزام و در ارومیه ، بمنظور مقابله با فرانسویان ، تأسیسات مورد نظر را ایجاد نماید ، بطوریکه مسترویلیام^۱ نویسنده خاطرات دکتر پاکارد^۲ مینگارد در سال ۱۸۳۵ میلادی (۱۲۵۱ قمری) اولین دسته آمریکائی بشهر ارومیه (رضائیه فعلی) وارد و بطرح الفت و معاشرت و مودت با مردم ارومیه پرداختند و اولین آنها دکتر گرانت^۳ بود که بامستر ژوستین پرکینز^۴ به ایران آمد و در ارومیه اقامت کرد دکتر گرانت مدت‌ها در ارومیه (در بلاد حکاری) بسر میبرد و پس از او دکتر رایت^۵ آمد و چند سالی در رضائیه ساکن شد و بعد از وی دکتر و . ن اورن و دکتر هلمیز^۶ آمدند و هلمیز بعدها اسم و شهرتی پیدا کرد و در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ قمری ۱۲۵۷ شمسی) دکتر کاگران^۷ برای اکمال اعمال و فعالیت آمریکائیان وارد ارومیه شده و شروع بکار نمود (دکتر کاگران بواسطه آنکه پدر و مادرش جزو میسیون آمریکائی مقیم رضائیه بودند در رضائیه متولد و تحصیلات ابتدائی را در این شهر انجام داده و برای تکمیل معلومات و ادامه تحصیلاتش به امریکا رفته و سپس در سال ۱۸۷۸ دوباره بارومیه برگشت) .

Williamx - ۱

Dr. packard - ۲

Dr .Grant - ۳

M. perkins - ۴

Dr. Wright - ۵

Dr .Helmez - ۶

Dr. Josephe Cackran - ۷

دکتر کاران چون زبان ترکی آذربایجان و فارسی را خوب بلد بود و بر سوم و آداب ملت ایران آشنائی داشت ، محبوب مردم ارومیه شد و بعد از آنکه از آمریکا برگشت ، بیمارستانی در ارومیه تأسیس نمود . در این موقع مستر پرکینز (اولین رئیس میسیون آمریکائی در رضائیه) با استفاده از تجارب پیشینیان ، رسم و آداب و معاشرت آسوریها و کلدانی ها را یاد گرفته و توانست در آنها نفوذ کرده و اطمینان آنان را به سوی خود جلب نماید و بعدها هم سایر میسیونرهای آمریکائی از مستر پرکینز تقلید و بمنازل مردم رفته و مجالس خانوادگی ترتیب میدادند - ولی بیسوادی مردم ، بزرگترین سد راه موفقیت سریع میسیونرها بود .

کلیه کتاب های درسی به زبان قدیم کلدانیها نوشته شده و مردم عادی از درك آن زبان عاجز بودند مخصوصاً گرامر مفصل زبان قدیم کلدانی ، که اصولاً قابل درك نبود .

پرکینز تصمیم گرفت ، يك چاپخانه تأسیس کند و از هیئت مرکزی در آمریکا تقاضای ارسال چاپخانه نمود و این چاپخانه در سال ۱۸۴۰ بارومیه وارد شد ، و یکنفر هم با چاپخانه وارد شد و اولین کتاب تحت عنوان (پیرامون لزوم قلب) در این مطبعه چاپ گردید .

پرکینز ، پس از دوماه و رودش بارومیه ، اولین آموزشگاه را ، در یکی از اطاقهای خود ترتیب داد و لوازم آن را خودش تهیه کرده بود و این مؤسسه ، اولین آموزشگاه ایران ، در ارومیه بود که در سال ۱۸۳۶ با هفت نفر دانش آموزگشایش یافت و بتدریج به عده کلدیهای آن اضافه گردید و جوانان که اکثر آنها روستائی بودند در این مدارس مشغول تحصیل شدند و با مظاهر فرهنگ و تمدن جدید آشنا گشتند .

بعد از مدتی ، در دهات مجاور ، مدارس پسرانه تأسیس گردید .

در سال ۱۸۳۹ میلادی در ۱۲ دهکده دیگر نیز آموزشگاه تأسیس شد .

و در سال ۱۸۴۰ میلادی در ۷۰ دهکده روستائی ، آموزشگاه دایر گردید

بطوریکه در سال ۱۸۴۷ عده مدارس ۸۱ . . . باب و تعداد شادگردان آن ۵۳۰ نفر و در سال ۱۸۹۵ عده مدارس ۱۱۷ و عده محصلین به ۳۴۱۰ نفر رسیده بود .

اولین پزشك میسیونر آمریکائی در ایران مستردکتر گرانث نام داشت که در سال ۱۸۳۵ میلادی بارومیه وارد شده بود. این پزشك از روز اول ورود به رضائیه شروع بمعالجه مرضا کرد و هر روز عده زیادی باو رجوع میکردند ، کم کم عده ای مراجعین زیادتربود و دکتر گرانث که بمرضای شهر میپرداخت مجبور شد معلولین و مریضان اطراف وقصبات ارومیه رانیز ، معالجه نماید .
در این موقع همکاران دکتر وارد شدند ، و دامنه قدرت کار او توسعه یافت .

در سال ۱۸۴۸ بیماری طاعون کوچک ، در اطراف ارومیه شایع شد، این پزشك خدماتی انجام داد و بیماران را کمک کرد ، این بیماری ده روز، در شهر شیوع داشت و تخمین زده شد که در یک روز ۴۰۰ نفر و جمعاً در ده روز ۴۰۰۰ نفر از ۲۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت ارومیه تلف شدند .

پزشکان آمریکائی ، بعدها به یکنفر جراح احتیاج پیدا کردند و در سال ۱۸۷۸ دکتر جوزف کاگران پس از تکمیل تحصیلات خود در آمریکا ، بایران مراجعت نمود و مدت ۲۷ سال در معالجه مردم ارومیه و اطراف آن کوشید و چون احساس کرد که برای بستری کردن بیماران احتیاج بیمارستان است ، پس در سال ۱۸۷۹ ، از طرف میسیون آمریکا ، محلی برای احداث بیمارستان در نظر گرفته شد و کمکهای نیز برای پیشرفت کار دکتر کاگران از آمریکا میرسید .

دکتر کاگران بغیر از مداوای مرضای خود ، برای تربیت جوانان ایرانی به پزشکی همت گماشت ، باوظایف سنگینی ، در سال ۱۹۰۵ میلادی درحالی که بمرض تیفوس مبتلا شده بود در ۵۰ سالگی وفات یافت، و قبر او در قریه سیر در چند کیلومتری ارومیه در دامنه کوه باصفائی واقع شده است .



مسیو ژستین پرکینز اولین مسیون آمریکائی در ارومی

پس از پایان جنگ اول، فعالیت های مسیونرهای آمریکائی محدود گردید، دکتر کاکران می نویسد در سال ۱۸۹۴ تاکنون ۲۷ نفر پسر و یک دختر، در ارومیه به آموختن پزشکی کرده و از آن ۴ نفر باخذگواهی پزشکی نایل آمده اند.

در سال ۱۹۳۱ بیمارستان جدیدی بنام بیمارستان یادگاری دکتر کاکران ساخته شد - و آموزشگاه پرستاری این شهر را دوشیزه و یلمائیز بعهدہ گرفت و فقط از این دانش آموزان پزشکی آنچه من در نظر دارم پنج نفر مسلمان و بقیه آسوری بوده اند :

ملك الكتاب که فارغ التحصیل نشد - میرزا باقر خان سراج (برادر میرزا علی اصغر خان طبیب نظام) و سه نفر دیگر (. بقیه آسوری بودند که در شهر طبابت می کردند و مسلمانان با نهایت سرافکندگی و خاضعانه بدرب خانه آنان رفته استمداد معالجه و تقاضای مداوای مرضای خودشان را می کردند . آن موقع در این شهر فقط سه نفر طبیب محلی وجود داشت و بقیه خارجی و مسیحی بودند و سه نفر طبیب محلی عبارت بودند از میرزا عبدالله خان که کلیمی بود و میرزا داود کلیمی (هر دو نفر از پزشکان قدیمی بودند) و یکنفر مسلمان بنام موثق الحکما طبیب ، و دو نفر طبیب کلیمی مزبور هم اغلب مرضا را بامداوای طرز قدیمی و دادن حبوبات و سبزی جات معالجه میکردند .

فارغ التحصیلانی که در ۱۹۰۴ میلادی از دانشکده ارومیه بیرون آمدند :

اولین دسته این دانشکده که در ۱۸۸۳ (۱۳۰۲ قمری) موفق باخذ دیپلم دکتری گردیدند . عبارت اند از :

دکتر اوشناخان - دکتر اسرائیل - دکتر شموئیل - دکتر یوحنا و دکتر عیسا (عیشو)

در دوره دوم (هر دوره ۵ سال بود) در سال ۱۸۹۰ (۱۳۰۵ قمری) فارغ

التحصیلان عبارت بودند از : دکتر دانیل شمعون و دکتر داود (که به لندن رفت) .

فارغ التحصیلان دوره سوم که در ۱۸۹۴ میلادی باخذ دیپلم نایل آمدند

عبارت به‌دند از :

دکتر افشلیم خان - دکتر شلیمون - دکتر آلکساندروس - دکتر آغاسی -
دکتر داود قره حسنلو - دکتريونانان [که یکسال دیرتر از رفقای خود فارغ التحصیل
شد] و دکتر باقر خان .

فارغ التحصیلان دوره چهارم عبارتند از : اشخاص زیر که در ۱۹۰۳

فارغ التحصیل شدند :

دکتر پیره - دکتر انویه - دکتر لوتر - دکتر ابراهیم - دکتر میرزا هاشم خان
خوئی - دکتر میرزا علی خوئی - دکتر الخاص .

فارغ التحصیلان دوره پنجم :

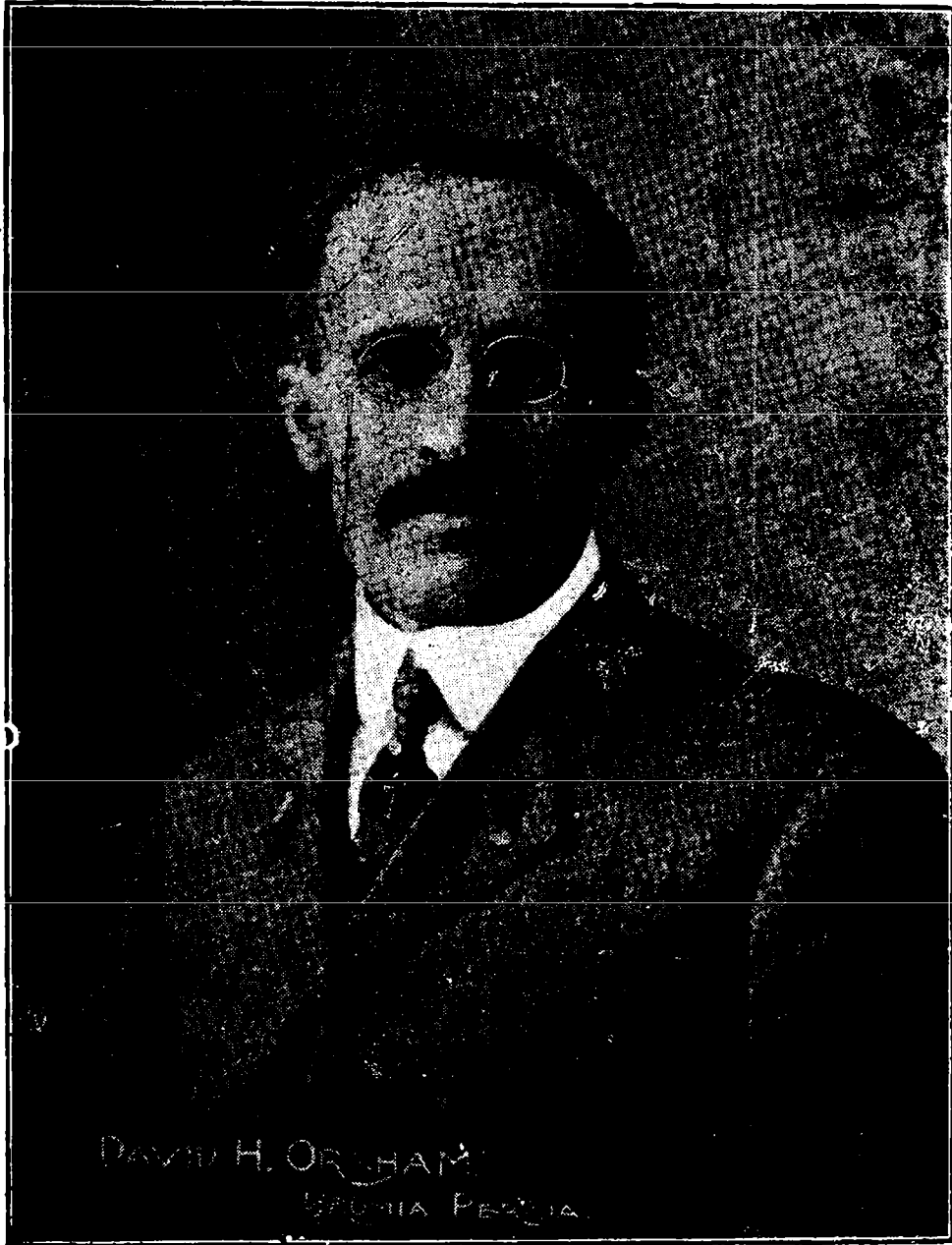
دکتر شموئیل - دکتر به به - دکتر میرصادق خوئی - دکتر بابا خان خوئی -

خانم میلر .



برنامه تدریسی دانشکده ارومیه

در دوره های ۵ ساله دانشکده ارومیه مواد زیر تدریس میشدند :
فیزیولوژی - آناتومی (تشریح) - امراض داخلی - امراض قلبی - جراحی



ح . اوراهام که بامعیت پرکینز به ارومیه آمده اند

مامائی و تشخیص امراض - شکسته بندی (که شکسته بندی را دکتر کاکران ، از ایرانیان یادگرفته بود) .

و در مدارس انگلیسی و کاتولیکی - ارتودوکس ، برای محصلین هر مدرسه پروگرام آن مدرسه تدریس میشد ، و چون در میان مسلمانان مدارس ملی و دولتی (پسرانه یا دخترانه) وجود نداشت و مردم نیز احتیاج به تحصیل داشتند ، ناچاراً پسران و دختران مسلمان نیز در آن مدارس تحصیل و برابر برنامه آن مدارس تربیت و تعلیم میدیدند و خود این امر ، بمقاصد میسیونرهای خارجی کمک می کرد زیرا این عده علاوه بر تحصیل در مدارس آنان ، تحت تأثیر کنفرانسها و تأثرها و نشریات آنها نیز قرار می گرفتند .

سالیان دراز ، روزنامه و مجلات بزبان آسوری ، در ارومیه طبع و نشر میشد چاپخانه های کاتولیک ها و آمریکائیان ، و ارتودوکسها ، نسطوری های قدیم ، مشغول چاپ و انتشار کتابهای مذهبی و سیاسی و بعضاً کتب درسی به زبان آسوری بودند ، کلیه اوراق و اعلانات دوایر دولتی نیز در مطابع آنها به چاپ می رسید در آن زمان مسلمانان و اکثریت اهالی ارومیه فاقد مدرسه و کتاب و چاپخانه بودند .

روزنامه های ارومیه

اولین روزنامه در ایران ، در ارومیه منتشر شده و جریده مزبور (زاریری دی باهرا) (یعنی شعاع روشنائی) نام داشت که بزبان کلدانی ، از طرف میسیون آمریکائی از روز چهارشنبه ۲۷ صفر ۱۲۶۷ مطابق اول ژانویه ۱۸۵۱ میلادی تا آخر انقلابات ارومیه بلا انقطاع منتشر میشد .

روزنامه **کخوا** (کوکب) که هر ۱۵ روز یک دفعه منتشر میشد بزبان کلدانی و به مدیریت رابی یوخنان موسی و با اشتراك ۷ نفر نویسند آسوری ، در ۱۹۰۶ منتشر میشد .

روزنامه **فالتشرار** (صدای درستی) از طرف آسوریان کاتولیکهای فرانسوی
 در سالهای ۱۸۹۶ چاپ و توزیع میگردد.
 و روزنامه **اورتودوکساتا** از طرف روحانیون میسیون ارتودوکس در ۱۹۰۷
 منتشر میشد .

سرفصل

مسترویلیام در خاطرات دکتر کاکران مینویسد: زحمات و صدمات واقعه در بلاد
 عثمانی در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۳۱۳ هجری قمری) هزاران نفر از پناهندگان را از
 آن ولایت به ایران آورد و مبالغ هنگفتی اعانه از آمریکا و انگلستان دریافت کرده
 صرف مخارج آن پناهندگان، بابت رختخواب و تختخواب و آذوقه و بذروگاه و وسایل
 شخم و غیره نمود مسیحیان ارومیه نیز در مهمان نوازی آن عده شرکت و برای آنان
 جا و مسکن تهیه کردند .

در آن موقع عده ای از مسیحیان در اطراف کوهستانهای عثمانی زندگی میکردند
 و با اکراد آن حدود مراوده داشتند، وی (کاکران) بآن حدود سفرها کرد و مشقتها
 کشید و در آن سفرها بود که با مارشیمون (بطریق) خلیفه کلیسای نسطوری ملاقات
 و اورا حمایت میکرد البته نه از طریق طبی (پزشکی) بلکه بانصایح و مصالح عاقلانه
 و درامورات خود نیز کمک مینمود .

در سال ۱۸۸۰ میلادی (۱۲۹۷ قمری) شیخ عبیدالله سعی و کوشش مینمود که
 برای غصب جزئی از آذربایجان که قشونی در حدود ۱۱ هزار نفر فراهم کرده و باین
 حدود هجوم آورده بود، در چنین موقعی دکتر کاکران بکار آمد و سبب نجات
 میسیونرهای رفقای خود و امنیت شد جمع کثیری در حدود ۵۰۰ نفر مسیحی و مسلمان که
 در عمارت میسیونرها پناهنده شده بودند گردید، پناهندگان و شهرها مدت ۹ روز در
 محاصره اکراد بودند در همان موقع دکتر کاکران با مشاهده اینکه شهر در محاصره

اكراد قرار گرفته ، تصميم گرفت و پيغام اهالي را بشيخ عبيدالله برده و توانست كاري كند كه با اهالي شهر و مردم خوش رفتاري و مدارا بنمايند و از اين راه خدمت بزرگي در راه امنيت مردم انجام داد .

در ماه آوريل ۱۸۸۰ (۱۲۹۶ قمری) شيخ عبيدالله ناخوش بود و مرا (كاكران) بعيادت خود خواسته بود ، من پيش او رفتم و يك هفته نزد او ماندم و از معالجه كه من براي او كردم فايده زياد برد .

و در ماه جولای ۱۸۸۰ (۱۲۹۶) شيخ عبدالقادر پسر شيخ عبيدالله كه كاري در حكومت خانه داشت ، برضائيه آمد ، يك روز عصر ، براي تجديد دوستي و مودتي كه در نوچه (محلي در بين ايران و تركيه) بوجود آمده بود ، شيخ عبدالقادر را به منزل خودمان در قريه سير برديم و پذيرائي كرديم . پس از آن به وان رفتم ، او ايل پائيز (دوم اكتوبر) مراجعت كردم و در همان روز مستر ابات (ژنرال كونسول انگليس) كه مقيم تبريز بود به ارومي رسيد تا اين وقت احدي خيال نميكرده كه اكراد در صدد حمله بوده باشند ، مقارن اين ايام بر سر ساوجبلاغ (مهايداد امروزي) ريختند ، ولي نه حكومت اين واقعه را باور مي كرد و نه ژنرال كونسول و نه ما در ۱۵ اكتوبر اكراد به دشت اروميه وارد شدند ، مسلمانان و مسيحيان به نزد من آمدند ، تقاضا كردند كه من از شيخ عبيدالله بخواهم تا بامورين و ضابطين خود دستور دهد كه افراد غير مسلح (غير محارب) را نكشند و دست بغارت و قتل اهالي نزنند .

من اين درخواست را بشيخ نوشتم ، بيستم اكتوبر جوابش رسيد ، من مفاد نامه را ، فوراً به حكومت اطلاع دادم و عين نامه را هم بحاكم ارائه كردم

پس از اين قضايي ، و آمدن كونسول تبريز بارومي ، و مداخلات ايشان در اين امر ، و تردد دكتور كاكران به نوچه - قصبه محاليست (محلي بين ايران و تركيه) و بحدود عثماني سبب شده كه ساكنين اروميه نسبت به كاكران ظنين شوند و كم كم ابراز مخالفت و انزجار نمودند (ما اين موضوع را كه در ضميمه تاريخ افشار آمده و وقايع

شیخ عبیدالله را از قول علیخان^۱ که یاد داشت نموده بود ، پس از حک و اصلاح نشر نموده ایم) و چاپ هم نموده ایم روی این اصل دکتر کا کران از احساسات اهالی نگران شده و با مأمورین دولت تماس گرفته بود ، تارفع شبهه شود ، و شاهزاده ملک قاسم میرزا (امیر تومان) پس از این تماس نامه ای به ناصرالدین شاه (عموی شاهزاده امام قلی میرزا) نوشت و در آن نامه از عمویش تقاضا کرد ، که از میسیونهای آمریکائی تشویق به عمل آید و مورد حمایت دولت قرار گیرند (نقل از مجله اطلاعات : مفهوم نامه) .



دکتر کا کران^۲ با شیخ عبدالقادر

(۱) علیخان از صاحب منصبان ملی و محلی که در جنگ با شیخ عبیدالله حضور

داشت .

مسیونرهای خارجی و تأثیر آنها

در مدت یکصد و اندی سال که خارجیها در ارومیه مؤسسات تبلیغاتی دایر نموده بودند، توانستند قسمتی از آسوریهارا بمذهب کاتولیک و قسمت دیگری از آنها را به پروتستان دعوت نمایند و عده ای نیز از سبک ارتودوکسها پیروی کرده بودند فقط تعداد کمی از آنها (آسوری ها) در این مدت توانستند در مذهب سابق خود (نسطوری) باقی بمانند.

• میتوان گفت که مسیحیان ارومیه از حیث مذهب تقریباً تابع مسیونرها شده بودند حتی خود را نیز تابع مسیونرها (هیئت های خارجی) میدانستند، بطوریکه در موقع انتخابات مجلس شورای ملی ایران، مداخله نمیکردند، در حالیکه در قانون انتخابات برای ملت کلدانی یک نفر نماینده، در نظر گرفته شده بود. ولی آنها در فکر انتخاب نماینده برای خود در مجلس شورای ملی نبودند، بلکه متفقاً با ارامنه نماینده انتخاب میکردند.^۱

همه اینها نشانی از تأثیر تبلیغاب خارجی و حمایت آنان از اقلیت و مداخله شان در امور داخلی ایران بود و این تحفه خطرناک نیز از موالید کاپیتولاسیون بود که اقلیت را طوری تبلیغات کرده بودند که آنها تقریباً خود را تابع قوانین ایران و مربوط باین آب و خاک نمی دانستند.

فقط عده کمی از آسوریان که از اخلاق و عادات مسلمانان و همسایگان مسلم خود اطلاعاتی داشتند، خود را ایرانی محض میدانستند و بعضی ها نیز از لحاظ وطن (ایران) پرستی تعصب خاصی نشان میدادند.

از طرفی یک عده از اهالی آذربایجان همه ساله بر اثر نبودن کار و درآمد، به

۱ - فقط در این اواخر آسوریهای کثرت نماینده به مجلس شورای ملی میفرستند.

قفقاز و روسیه میرفتند و در آن جا ، با شرایط سخت مشغول کار میشدند و اندوخته‌ای درست میکردند و از آن راه ، ثروت مختصری بدست آورده و بایران برمیگشتند و پس از ورود بوطن خود ، ملك و ائاث میخریدند و ازدواج میکردند .

عده ای نیز ، از ظلم و ستم مأمورین دولتی و حکام جابرایرانی ، به تنگ آمده و ترك وطن کرده و به روسیه مهاجرت میکردند و در آنجا پس از مدتی اقامت زبان روس و رسم و عادات و تمدن آنها را فرا گرفته و سپس بایران می آمدند و روسی مآب میشدند .

و عده کثیری (در حدود چند میلیون نفر) از اهالی ایران و ارومیه (مسیحی و مسلمان) بروسیه رفته و در آنجا تأهل کرده و صاحب اولاد و زندگی شده بودند بطوریکه اولادشان زبان فارسی مادری را فراموش کرده حتی زبان آذربایجانی را نیز نشناخته فقط زبان روسی یاد گرفته بودند و از وطن اصلی خود ایران ، بی اطلاع مانده بودند .

نکته قابل توجه اینست که تعداد ارامنه نسبت به آسوریها خیلی کم بود فقط در شهر و سه دهکده اطراف شهر ارامنه سکونت داشتند و تعلیمات مذهبی میسیونرها در آنان کمتر مؤثر بوده است زیرا در بین آنها کسانی که به مذهب کاتولیک و پروتستان گرویده باشند بسیار کم بود .

آنچه که از میسیونهای خارجی گفتیم و آنچه که درباره چند تیره شدن آسوریها یاد کردیم و از علت مهاجرت موقتی و یا دایمی ایرانیان و آذربایجانیان اعم از مسیحی و مسلمان به روسیه سخن رانیدیم ، همه این ها از موارد اختلاف و تیرگی روابط و از علت های نفاق بین مسلمانان و مسیحیان می باشد و این اختلافات خصمانه بهنگامیکه عثمانیها با آذربایجان وارد شدند ؛ و یا موقعیکه روسها بایران آمدند ، و یا زمانی که روسها از ایران میرفتند ، بشدت آشکار شدند و تولید دشمنی و قتل و غارت و هرج و مرج کردند ، محرکین خارجی نیز در دامن زدن باین عداوتها هرگز کوتاهی نکرده اند .

کارگزارها در ایران

با اینکه مدت‌ها بود اختلافات و مراعات ارامنه و آسوری‌ها در کارگزارخانه‌های ارومیه قطع و فصل می‌شدند ولی در این روزهای اخیر (پس از وقوع جنگ بین‌الملل اول و آمدن عثمانی‌ها و روس‌های تزاری بارومیه) این اختلافات و شکایات فقط در کمیسیون متشکله از مسلمانان و مسیحیان مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. کارگزارها پس از غلبه روس‌ها در جنگ معروف روس و ایران که منجر به معاهده گلستان و ترکمان‌چای شد، یکی از مواد معاهده این بود که: اتباع دولت فخمیه روس در محاکمات حقوقی، باید، در کنسولگری‌های روس مورد رسیدگی قرار گیرد و در آنجا حل و فصل شود گنج‌انیدن این ماده شوم در معاهده مزبور، علاوه بر آنکه سبب خفت ایران می‌شد بلکه بعداً که ایران با هر دولت دیگر معاهده بسته، از آن کلمه کامله‌الوداد که معمولاً در معاهدات دوستی قید می‌شود استفاده نموده‌اند.

اگرچه ایران با دول دیگر معاهده کاپیتولاسیونی نداشت ولی هر دولت کوچک و بزرگ که بعدها با ایران معاهده دوستی برقرار می‌نمود، از همان کلمه کامله‌الوداد که در قرارداد روس‌ها مندرج شده بود استفاده می‌کرد، و نسبت به اتباع خود طبق اصول کاپیتولاسیون معمول و رسیدگی و رفتار می‌نمودند....

این بود که دولت ایران، خود بخود، با کلیه دولتی که معاهده روابط حسنه برقرار کرده و با پیمان تجارتهی بسته، ماده کاپیتولاسیون را قبول می‌نموده است چنانکه امور مسیحیان ایران را نیز، کارگزارها رسیدگی می‌کردند!

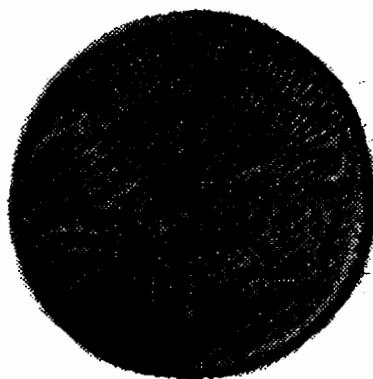
کارگزارهای ارومیه بعثت زیاد بودن تعداد اقلیت در این شهر، دارای اهمیت بیشتر بوده، زیرا ۱۲ هزار خانوار اقلیت در ارومیه سکونت داشته و پس از ورود

روس‌ها بایران ، وواقع شدن جنگ بین‌الملل‌اول وبواسطه مراجعت آن‌نده ازایرانی که سالها از ایران دور ودر روسیه اقامت داشتند بایران و ورود ۳۰،۰۰۰ خانوار جیلوهای عثمانی بآذربایجان غربی بالاخره اجتماع اینهمه اقلیت در ارومیه و سایر اتباع روسها ، در این شهر ، اهمیت کارگزاریهای ارومیه‌را، نشان میدهند .

کارگزار ارومیه دارای فراش - فراشباشی - آشپز - آبدارخانه ، چوب و فلکه، تفنگدار ودر حدود ۶۰ نفر اجزاء جزو بود ویک حکمرانی مستقل وعلیحده بشمار میرفت از آنجاکه کارگزاری در اثر مغلوبیت یک دولت ضعیف بوجود آمده بود ، لذا مارك مراسلات رسمی آن اداره (شیر و خورشید) خوابیده و بدون شمشیر بود !!

ولی این موضوع برای اینجانب روشن نگردید که آیا این آرم کارگزاریرا وزارت امور خارجه ابداع کرده یا اینکه آرم شیر و خورشید ، باشکل شیر خوابیده و بدون شمشیر به تقاضا یا بدستور دول خارجی مرسوم شده است ؟ یا اینکه از اختراعات و خوش رقصی‌های وزارت خارجه ایران بوده است ؟

بهر حال کارگزاری طرف توجه بود اعیان و مالکین بآن اهمیت زیادی قائل بودند زیرا بطوریکه گفته شد اختلافات مسیحیان در کارگزاریها حل و فصل میشد و چون مالکین دهات مسیحی نشین، مسلمان بودند و می‌ترسیدند که کارگزارها روی این مسئله که خود از مسیحیان جانبداری مینمایند در مواقع اختلاف به حق آنان (مسلمانان) تجاوز و اجحاف شود .



عکس آرم شیر خوابیده

مأموریت حاج محتشم السلطنه اسفندیاری

قبلا چنانچه در صفحه ۸۲ یادآور شده ایم ، اختلافات مرزی و سرحدی بین ایران و عثمانی ، در تهران مطرح و مورد بحث و گفتگو بود ولی ناامنی و چپاول عشایر بتحریر عثمانیها ، در ارومیه ادامه داشت دولت ایران ، برای اینکه بهانه جوئی عثمانیها را (که میخواستند با استفاده از گرفتاریهای داخلی ایران ، و کشمکش مشروطه طلبان با استبداد ، قسمتی از آذربایجان را از ایران جدا سازند) مهار کند ، وبه اختلافات مرزی رسیدگی و رفع غائله نماید ناچار هیئتی را مامور حل این بهانه و معضل کرد و در اینجا قرعه فال بنام آقای حاج محتشم السلطنه اسفندیاری اصابت نمود و مشارالیه در رأس هیئتی (مرکب از فضلا و کارمندان عالیرتبه) و بنام رئیس کمیسیون سرحدی و تحدید حدود و حکومت ولایات اربعه وارد ارومیه شد ، ولی با کشمکش های آزادیخواهان و مشروطه طلبان مواجه گردید .

اگرچه از شدت تعدیات عشایر وابسته به عثمانیها و از شدت تحریکات عثمانی اندکی کاسته شده بود ، اما اشرار این حدود از این موقعیت که ملت و دولت دست بگریبان شده بودند ، استفاده نموده ، در اطراف و حومه ارومیه ایجاد ناامنی می کردند ، حاج محتشم السلطنه مأموریت داشت تا نظم را برقرار سازد و او در اجرای مأموریت خود ، سرگرم اعاده نظم و ترتیب بود و برای اینکه از اوضاع آنروزی این ناحیه باخبر شویم اینک بدرج یکی از آن نامه های تاریخی که در جواب نامه بیکی از مالکین صاحب نفوذ محال قره باغ انزل یعنی به آقای حاج ناظم نوشته اند مبادرت می ورزیم و نامه دیگری را که از طرف محتشم السلطنه به صارم نظام نوشته و صادر گشته است در اینجا می آوریم :

نامه محترم السلطنه به آقای حاج ناظم

غره ذیقعدہ ۱۲۲۶ قمری

جناب عمدة الاعظم حاج ناظم زید مجده

مشروحه جوابیه مورخه ۲۸ شهرشوال شمارسید و از سلامت مزاج بهاج شما خیلی خوشوقت شدم شرحی از مراقبت خودتان و اخبارات خوی و سلماس اشعار داشته بودید موجب مزید استحضارم گردید بهمین زمینه از جاهای دیگر هم را پورت داده بودند بطوریکه سابقاً هم نوشتیم باز تجدید میکنم که باید طوری در امنیت و آسایش آن صفحات اقدام و اهتمام بکنید که مردم از هر جهت آسوده شده در فکر شورش و هیجان نباشند .

مسلم است هر نوع اقدامی را هم که برای امنیت راه و حفظ آسایش و رفاه حال اهالی از طرف من صلاح و مقتضی بدانید مشروحاً اطلاع دهید تا اقدام شود مخصوصاً از شما متوقعم که زایداً علی ماسبق ، مراقبت و اهتمام داشته باشید که خدا نکرده اتفاق ناگواری ظهور نکند در خصوص ساخلوراه هم انشاءالله همین چندروزه ترتیب صحیحی داده میشود که آسوده بشوید .

از خدمات خان باباخان سرتیپ و صارم نظام خیلی ممنون و کمال محبت را نسبت بآنها داشته و دارم . بدیهی است قدر این خدمات آنها هیچ وقت از نظر منحو نمیشود و نتیجه اش را هر وقت باشد خواهند دید و لذتش را خواهند برد . همیشه از سلامتی حالات خودتان و اخبارات صحیحه آنجاها مرقوم و مستحضرم بدارید زیاده زحمت نبود

مهر حاج محترم السلطنه

نامه محتشم السلطنه به صارم نظام

۴ شهر ذیقعدہ ۱۲۲۶ قمری

مقرب الخاقان صارم نظام زید مجده

راپورت مورخ ۲۸ شوال شمارا که بجناب جلالتمآب حاجی عزیزخان امیر تومان زید مجده الولی نوشته بودید دیدم و از شرحیکه دائر باوضاع و قایع سلماس و ترتیب راه نگاشته بودید . مستحضر شدم .

الحق والانصاف از زحمات و خدمات شما در این مدت و موافقت و همراهیهای جناب حاج ناظم خیلی راضی و ممنونم از مثل شما صاحب منصب کافی و آزموده و قابلی بیشتر از اینها باید متوقع بود ، بطوریکه سابقاً هم نوشته ام کمال محبت را نسبت بشما دارم مسلم است قدر خدمتگزاری شما هیچوقت فراموش نخواهد شد در باب جیره عمماً قریب شما را آسوده خواهم کرد در مسئله برات که بده شما حواله شده بجناب صدیق دفتر سپردم قدغن فرمائید متعرض نشوند آسوده باشید ، خودتان هم مرخصی خواسته بودید هنوز موقعش نیست چند روزی تأمل نمائید تا مسئله ترتیب راه که در دست اقدام است انجام بیابد ، آنوقت تکلیف شما و سایرین معلوم میشود ، اینقدر می نویسم که کمال مراقبت را در خصوص انتظام راه داشته باشید حوادث آن طرفها را زود زود بطور صحیح همه وقت راپورت بدهید زیاده چه نگارد

در پشت صفحه در آخر نامه - مهر (محتشم السلطنه)

در ذیل همین نامه با خط خود حاج محتشم مینویسد :

از قول من به معتمد السلطان خان بابا خان سرتیب احوال پرسی کنید هر روز منتظر سیلامت احوال مشارالیه و شما و خبر نظم راه و اطلاعات آن طرف هستم مرتب هم مرایی خبر نگذارید از سلماس هم هر خبری دارید باز زود اطلاع دهید .

(آمدن قشون روس به ایران)

بطوریکه قبلاً یاد کردیم توده مردم برای بدست آوردن آزادی، بادیولت مرکزی در کشمکش بود اختلافات - دشمنی - دودستگی، در جامعه ایرانی بعد اعلان رسیده بود روس‌ها موقع را از هر حیث مناسب دیده (با این که کونسول روس و انگلیس متفقاً نوشته بودند ورود قشون روس فقط بعنوان حمایت و حفظ اتباع خود میباشد که بمحض رفع اختلاف و اعاده امنیت قشون خود را از ایران خارج خواهد کرد) قشون خود را به تبریز وارد نموده پس از ورود بایران، بلافاصله در امور داخلی ایران مداخله کرد مثلاً در تبریز، آزادیخواهان را گرفته و روز عاشورا در میدان توپخانه بدارزده و سایرین را نیز به تدریج گرفتار و خانه آنان را تاراج و سپس بادینامیت ویران و خود آنها را به جوار رحمت ثقة الاسلام فقید میفرستادند همچنین حاجی صمدخان شجاع الدوله را نیز به فرمانفرمائی آذربایجان منصوب نمودند و او نیز به شهرهای آذربایجان، حاکم (فرماندار) معین و اعزام می‌کرد، از جمله اعتماد الدوله را برضائیه اعزام نمود و اعتماد الدوله حکمرانی ارومیه را در دست گرفت.



(عکس اعتماد الدوله و یاران)

دولت روس نظر بقرارداد و امتیازنامه‌ایکه در دوره نخست‌وزیری
علاءالدوله (۱۳۳۱ قمری) ۲۷ بهمن ۱۲۹۱ برای کشیدن راه‌آهن جلفا و تبریز
تحصیل نموده بود از (سال ۱۳۳۴) ۱۹۰۶ میلادی بکشیدن راه شوسه که تبریز را
بمرز روسیه یعنی جلفا، آخرین ایستگاه راه‌آهن روس متصل می‌کرد پرداخت
ولی شرکتی که امتیاز این راه را از دولت ایران گرفته بود فوراً این شوسه را
براه‌آهن مبدل کرد و در اوایل ماه مه ۱۹۰۶ این راه برای تجارت آماده بهره‌برداری
شد، این راه دارای ۱۳۰ کیلومتر طول بود و يك خط فرعی نیز بطول ۴۰ کیلومتراز
صوفیان تا ساحل دریاچه ارومیه دارد اولین خط آهن مرزی ایران است.

در خلال این ایام که روس‌ها چندسالی در ایران بودند و اوضاع بحال عادی
برگشته بود در صدد برآمدند که پایه‌های خود را مستحکم تر سازند، در ارومیه
سرباز خانه‌ای را برای قشون روس، در جنوب شهر که خارج شهر و محل باصفا و در
منطقه دلگشای توتسنان حاجی مشیرالتجار واقع بود انتخاب کردند و بساختن آن
پرداختند و یکباب اشگول (مدرسه) نیز در خیابان شهرچائی معین و آنرا ساختمان
کردند (محل مزبور در حال حاضر در اختیار هنگ ژاندارمری میباشد) و مخارج
ساختمان مدرسه را هم از اهالی ارومیه گرفتند فزونی افراد روس در ایران از لحاظ
اقتصادی و نظامی حائز اهمیت بود، یکی امنیت راه‌های تجارتي روس و ایران از راه
جلفا، علی‌الخصوص پس از اتمام راه‌آهن و سهولت حمل و نقل اموال تجارتي از
راه‌آهن و کشتیرانی دریاچه ارومیه و وارد کردن کشتی‌های جدید و تعمیر بنادر متعدد
آن، از نقطه نظر سوق الجیشی حائز اهمیت بود، و سعی داشتند حداکثر استفاده
تجارتي و نظامی را از راه‌آهن و کشتیرانی بنادر دریاچه ارومیه بنمایند.

از طرف دیگر بطوریکه از اوضاع و احوال اروپا فهمیده میشد، در زیر پرده
آرامش ظاهری تجهیزات کابلی در حال تکوین بوده و آمادگی‌هائی انجام می‌گرفت
و يك جنگ بزرگ و عالمگیر از پشت این پرده‌ها خبر میداد که انفجار بزرگی روی
خواهد داد.

روس - سرب - انگلیس - فرانسه - ژاپن از یکطرف . آلمان - اتریش - عثمانی از طرف دیگر در تهیه تسلیحات بودند ، همچنین معلوم بود که آلمان ، از احساسات مذهبی اکراد عثمانی و ایران ، بلکه از تحریک و ترغیب عرق اسلامیت سایر ایالات ایران آسوده نخواهد نشست و از این تحریکات برای بدست گرفتن دروازه های افغان و هند ، نتیجه های گرانبها و پرازش بدست آورند و این مسئله نیز مسلم بود که روس ها نیز از نکات مزبور و آرزوهای آنان بی اطلاع نبوده و میدانستند که این کار سبب و علائم کشمکشهای خانه برانداز در خاک ایران خواهد شد - و هر دو طرف برای پیش بردن مقاصد و نظریات خود لااقل يك دودولشگر طرف را در این منطقه معطل خواهد نمود .



(وقوع جنگ عمومی در اروپا)

بطوریکه قبلا اشاره شد ، جهانیان منتظر این طوفان جهانسوز بودند ، که یکمرتبه از استار بیرون جهید یعنی در روز ششم تیرماه ۱۲۹۳ شمسی (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ میلادی) در شهر **سراجوا** و **لیعهد اطریش** توسط یکی از شورشیان سربی کشته شد و آتش جنگ شعلدور گردید و دولت عثمانی داخل جنگ شد ، و در تمامی مرزهای ایران ، شور و غوغا برخاست ، از یکطرف مجاهدین و مهاجرین بزنگ برخواستند و از طرفی یکدسته از ساوجبلاغ (مهاباد) و دیگری از راه قطور بااکراد و ایلات آن حدود که همیشه چشم براه و مترصد این اوضاع بودند برای تاخت و تاز ، و یا بعنوان جهاد پا بمیدان گذاشتند .

بطوریکه قبلا گفته شد سپاه عثمانی بحدود ایران رسیده ، عشایر انجام گسیخته را تجهیز نموده و بآبادیهای ارومیه تجاوز کرد آسوریها و ارامنه که نوعی رقابت و همچشمی باهموطنان خود داشتند و روسها نیز آنان را مسلح کرده بودند و در این بین عدهای از عثمانیها از راه بانه و ساوجبلاغ و از راه بازرگان و ارومیه ، بااکراد و مجاهدین و مهاجرین ایران ، قدم بقدم پیش میآمدند در ساوجبلاغ و میاندوآب ، سپاه عثمانی با سپاه صمدخان و روسها جنگ کرده و شکست خوردند و از طرف ارومیه تا قریه انهر و کوه معروف جهودلر (یهودیان) که قبرستان یهودیها است ، پیش آمدند و روسها از برج شهر ، کوه جهودلر را بتوپ میبستند ، مدتی در حدود یکماه این وضع گاه در نزدیکی شهر ، و گاه در خارج شهر ، تجدید میشد تا اینکه خبر رسید که یک سپاه قوی در ساری قمیش به سپاه روسها برخورد و پس از يك جنگ شدید سپاه روس شکست خورده و عقب نشسته و عثمانیها پیشرفت زیادی کرده اند . روسها از این پیشآمد سخت متوحش شدند و دستور دادند که شهرهای تبریز و ارومید را تخلیه نمایند که مبادا قشون و اتباع آنان در محاصره عثمانیها واقع شوند این بود

که در یازدهم و دوازدهم دیماه (۱۶ صفر ۱۳۳۳ قمری) دسامبر ۱۹۱۴ شهر ارومیه را ناگهان تخلیه نمودند .

ارامنه و آسوریها که عنان خود را بدست روسها داده بودند، از این اتفاق سخت هراسان شدند و عده‌ای از آنان در آن سرهای زمستان بدون مقدمه و با نبودن وسایل ، باهمراهی روسها و مامورین دولتی و خود اعتمادالدوله که از دست نشانندگان روس بود، از شهر خارج شدند .

صدمات زیادی در این مهاجرت باسوری و ارمنی‌ها رسید . قبلا گفتیم که آسوریها و ارامنه بهنگام ورود روسها چقدر شاد شدند و چگونه بعدها روسها آنها را مسلح کردند و چگونه این اقلیت بعد از ورود روسها نسبت به مسلمانان نامهربان شدند و چگونه مدارس و تعلیمات میسیونرهای سبب تحریک اینان شده و چگونه این اقلیت خود را چندان تابع ایران در محاکمات نمی‌دانست آری ، حالا که روسها میرفتند اینها از ترس خود ، و از ترس اینکه بعد از رفتن روسها گرفتار عثمانیها و محاکمه شوند مجبور شدند که دست اهل و عیال خود را گرفته و اثاث قیمتی خود را برداشته و از ایران خارج شوند .

البته در آن موقع باز هم عده‌ای از مسیحیان شهر و روستاها ، بخانه آن عده از مسلمانان که از سابق دوستی داشتند پناهنده شدند، آنها نیز بی مضایقه از پناهندگان حمایت کردند جمعی از مسیحیان که مجال فرار پیدا نکرده بودند ، به ساختمانهای میسیونرهای فرانسه و آمریکا روی آورده و مقیم شدند .

پس از دوروز که از فرار روسها می‌گذشت، داوطلبان و عساکر جته (چریک) عثمانی وارد شده بتاخت و تاراج پرداختند و بخانه‌های اهالی که در آن جاها گمان و یاسراغ وجود اموال مسیحیان می‌رفت وارد شده و آن خانه را غارت می‌کردند بعنوان اینکه صاحبان آن منازل مسیحیان را بخانه خود راه داده یا اموال بعضی از آنها را در منزل مسلمانان بامانت گذارده بودند ، مورد تهاجم عسکرهای عثمانی

وغارت واقع شدند چون اعتمادالدوله حکمران ارومیه نیز فرار کرده بود شهر بلا صاحب مانده و کسی هم نبود تا جلو این تاراج و غارت را بگیرد تا اینکه بعد از سه روز رشید بیگ فرمانده عثمانی با عده خود رسیده و از غارت و آشوب چته (چریک) و عساکر و اکراد ، جداً جلوگیری نمود و آرامشی در شهر بوجود آمد.

در اینموقع، قریب ۲۰،۰۰۰ نفر در عمارت آمریکائیان پناهنده شده بودند و مرض تیفوئید و تیفوس ظاهر گردیده و عده‌ای از آنان تلف شدند و در خود شهر نیز بین مردم سرایت نموده و صدمات جانی زیادی بآن بیچاره‌ها و بمردم وارد شد .



(رسیدن سپاه خلیل بیگ)

چنانچه گفته شد روسها و حکمران ارومیه (اعتمادالدوله) شهر را تخلیه و فرار کردند و در خوی مستقر شدند و مترصد اوضاع جنگ در ساری قمیش بودند تا اینکه پس از ۲۰ روز وضع جنگ ساری قمیش به نفع روسها برگشت و به (چرنزوف^۱) دستور رسید که به تعقیب نقشه خود بپردازد لذا بطرف تبریز برگشته و عثمانیها را از تبریز بیرون راند ولی سپاه خوی همچنان در آنجا مانده و بجنگ عثمانیها نرفته و باستحکامات خود مشغول بود.

روز نهم بهمن از راه صوفیان، قوای امدادی میرسد و با عثمانیها جنگ تجدید میشود و دیلمقان را بتصرف میآورند و باستحکامات آنجا میپردازند، در خوی - جلفا - دیلمقان (دیلمان - شاهپور فعلی) سالدات و قزاق باستحکامات مواضع خود مشغول بودند و از طرف دیگر نیز قشون روس آنطرف تبریز - مراغه - میاندوآب کنار دریاچه ارومیه را اشغال می نماید فقط ارومیه و اطراف آن و قسمتی از اکراد و عثمانیها، در مهاباد سکنی و اقامت می نمایند.

اول ماه جمادی اول ۱۳۳۳ برابر با ۲۷ اسفند ۱۲۹۴ لشکر بزرگی بفرماندهی خلیل بیگ بارومیه رسیدند تصادفاً آب و هوای اسفند ماه آن سال، بسیار ملایم و معتدل بود، اکثر درختها شکوفه داده و صحرا منظره باطراوت خاصی داشت، اهالی شادی کنان به پیشواز آمده بودند، سپاهیان خلیل بیگ، برخلاف سایرین با ادب و باتربیت بودند و تحصیلاتی داشتند و بانزاکت رفتار می کردند مثلاً هر گروهان و گردان که به پیشوایان نزدیک میشد، سلام داده و مرحبا افندی می گفتند و اهالی نیز فریاد میزدند: زنده باد قشون اسلام، شعف و شادی مردم از آن جهت بود که مدتی قشون تزار خاک آنها را خصمانه اشغال کرده و زحمت مردم را فراهم نموده بود

و آزادیخواهان و میهن پرستان را آزار رسانده و موجب مهاجرت و از بین رفتن بعضی از هموطنان شده بودند .

مامورین و اتباع روسها نیز از مردم پولها گرفته و اخاذیها نموده اند و بازار مردم پرداخته و بکشورشان تجاوز کرده و هموطنان مسیحی را اغوا و گمراه نموده بودند بدین لحاظ اظهار مسرت می کردند ولی اکنون دشمن منکوب شده و سپاه اسلام فاتح آمده است بعلاوه باورود سپاه منظم و باتریت عثمانی ، دست یاغیان و عشایر و عساکر چپاولگر کوتاه شده بود همان اندازه که مردم از روسها بیزار شده بودند بهمان اندازه بدقشون عثمانی خوشبین و مهربان می بودند .

باورود سپاه عثمانی و ورود رشید بیگ ، تیرباران کردن دُسه نفر از افراد شرور وضع شهر اندکی خوب و بحال عادی برگشته بود ولی پس از رفتن ایشان به جبهه سلماس که راغب بیگ و نوری بیگ را بجای خود نصب کرده بودند ، آنان دست بغارت و تاراج اموال مسلمین و مسیحیان زدند و بقتل و جرح پرداختند . این عمل بنوبه خود که نفاق و دشمنی بین مسلمین و مسیحیان را تشدید می کرد و باعث خرابی کشور میشد مردم را سخت ناراضی و دلخور نمود بطوریکه عثمانی ها تا اندازه ای با اهالی خصمانه رفتار می کردند و سردار مکرری فرماندار مکرری (ساوجبلاغ) را و مظفر السلطنه فرماندار بانه را و بعضی مامورین دولت ایران را تیرباران نمودند .

ولی حالا که سپاه خلیل بیگ ، وارد شده و با مردم بمهربانی رفتار می کردند مردم بسیار خوشحال شده بودند که آن اوضاع آشفته برچیده خواهد شد و بمحض انتشار خبر ورود سپاه خلیل بیگ وضع و رفتار عسکرها ی سابق عثمانی در ارومیه ، نیز تغییر کرد و با مردم خوش رفتاری کردند چونکه خلیل بیگ از زن^۱ ترکها بوده و در موقع انقلاب عثمانی خدمتها و جانفشانیها کرده و به میهن پرستی معروف شده بود . سپاه خلیل بیگ با سازو برگ و تجهیزات کامل نظامی به شهر وارد و در کنار شهر ،

۱- Gent = نژاد با کلمه Gene که بمعنای شکنجه است اشتباه نشود.

در چمن معروف خاتون جان چادرها زده و چند روزی در آنجا اطراق و استراحت نمودند .

در همان هنگام يك اتفاق عجيب و شنیدنی واقع شد ، قبلا گفتیم که سپاه مزبور سه روز بعید نوروز مانده (۲۷ اسفند) وارد شهر شده و در چمن خاتون جان اردو زده بودند که دو ساعت از شب گذشته ، سال نو تحویل میشد ، و اینست آن اتفاق عجیب ! .

بمحض این که سال نو تحویل گردید شليك و شادمانی از طرف اهالی شهر برخاست که کاملاً بی سابقه بود ، این شليك ده دقیقه طول کشید و در هر دقیقه هزاران تیر خالی میشد و صدای تیرها چنان بهم قاطی شده بود که تشخیص صدا غیر ممکن بود حتی خلیل بیگ با آنهمه اطمینان که از اهالی شهر داشت باهمه این از تیراندازی نگران و مضطرب گردیده بود که مبادا اهالی به مخالفت برخاسته باشند ، فوراً دستور آماده باش داده بود ولی بعداً معلوم میکنند که اهالی بواسطه حلول سال جدید جشن گرفته اند و این تیراندازی بعنوان شادمانی و برای جشن نوروزی میباشد

«مراجعت روسها و عزیمت عثمانیها»

در اواخر اردیبهشت ناگهان قشون عثمانی ارومیه را ترك نموده و بخاك خودشان عودت نمودند و قتیكه این اوضاع مسلم شد آسوری و جیلو و ارمنی ها از پناه گاه های خود بیرون آمدند و كینه اكرا د و عثمانیها را از اهالی ارومیه گرفتند و دردهات مسلمان نشین شروع به اغتشاش و هرج و مرج و غارت و قتل كردند و در شهر نیز دست به چپاول و آزار مردم زدند چند روزی ، ورود قشون روس بطول انجامید . در آن میان شهر و دهات در میان آشوب بود و پس از یك هفته ، دسته ای از قزاقان روسی و بعضی از مهاجرین آسوری و جیلو وارد شهر شدند و يك آرامش نسبی در شهر بوجود آمد .

بعداً سپاه بزرگی تحت فرماندهی (شاربانتیه) سالدات و قزاق بایران وارد گردید و این گونه نمایش بیسابقه بود . از صوفیان گرفته تا تبریز - میاندوآب - ساوجبلاغ « مهاباد » قزاقهای معروف (دراگن^۱) که اکثر آنان نیزه دار و گویا از اهالی سیبری بودند همه جارا اشغال كردند . و بمحض ورود به ساوجبلاغ ، آن جارا قتل عام نمودند .

و در ۲۲ ماه مه اكرا د اشنویه را نیز گوشمالی سخت و بیرحمانه دادند بطوریکه اشنویه تا چند سال دیگر نتوانست قد علم کند .

سوار نظام مرکب از لشگر قفقاز و بریکاد^۲ قزاق ماوراء بایکال بود که ۳۶۱ اسکادران و ۱۲ توپ داشت و پس از چندی سپاه مزبور مراجعت و فقط ساخلو باقیماند .

۱ - دراگون Dragon سرباز سوار نظام

۲ - Brigade تیپ مرکب از دو هنگ

«جمع آوری اسلحه شهر»

چنانکه گفتیم سپاه دراگن (قشون نیزه دار) بانهایت تبختر، باتوپ وتوپ - خانه ، پس از قتل عام ساوجبلاغ ، در اول ماه ژوئن وارد ارومیه شد و برای تظاهر و خودنمایی از وسط شهر عبور نموده بطرف سلماس و خوی (که عده قلیلی عثمانی در آن حوالی مانده بود) عزیمت کردند و در همان روز عده ای از علما و تجار را به سرباز خانه (قازارما) جلب و بازداشت نمودند و با اهالی نیز اخطار کردند که در آن روز هیچکس از منزل خود خارج نشود بلکه باید دم درب منزل خود باشند و هرگونه اسلحه ای که دارند حاضر نمایند تا وقتی مأمورین جمع آوری اسلحه بدرب خانه شان رسیدند ، بلا درنگ اسلحه خود را بمأمورین تحویل دهند این حکم از سپیده دم در هر محله و کوچه و شهر در ساعت معینی شروع و اجرا گردید و ساعت يك بعد از ظهر خاتمه یافت .

و دو روز قبل به اتباع روسها (که مسلمان بودند) پرچم مخصوص و ورقه رسمی داده بودند تا پرچم را بالای منزل خود نصب نمایند و از این جریان اکثر مردم بخوبی حدس زده و بلکه یقین کردند که در ساعت يك بعد از ظهر، در ارومیه (مانند ساوجبلاغ) قتل عام خواهد شد و سخت وحشت زده شدند .

تصادفاً کمی قبل از ساعت يك ، تگرگی محیر العقول و عجیب بمدت يك ساعت باریدن گرفت بطوریکه قزاقهای مأمور جمع آوری اسلحه در کوچه ها ، اجباراً پراکنده شده و فرار کردند و ذیروحی در کوچه ها دیده نمیشد و این تگرگ و بارانی که در آن وقت از آسمان بارید مدت نیم ساعت ضرب الاجل قتل عام را پایان رسانید و این قضیه يك كمك آسمانی بود که مردم را از مرگ و غارت نجات داد

ناگفته نماند که در آن اوقات بمناسبت عزیمت عثمانیها و مراجعت روس ها ، عده ای از معاریف علما - تجار شهر از راه صاین قلعه بواسطه وحشت از روس ها فرار و به طهران رفته و مقیم شده بودند تا به بیند عاقبت این جریانات بکجا خواهد رسید.

حکومت عظیم السلطنه

قبلاً یاد آور شدیم که در ۱۶ صفرماه ۱۳۳۳ قمری روسها ناگهان ارومیه را تخلیه کردند و اعتمادالدوله نیز بدنبال آنها فرار کرد و قسمتی از سکنه مسیحی نیز با روسها رفتند و در آن فصل زمستان با مشقت زیاد ، با تحمل مصائب شدید دست زن و بچه خود را گرفته و از ترس انتقام مردم ارومیه اغلب با وسایل آنروزی (شتر - اسب - استر) بروسیه رفتند و قسمتی از این فراریان با اعتمادالدوله بخوی شتافتند و در بیرون شهر خوی سکونت اختیار کردند و اعتمادالدوله نیز با عده ای از روسها که در خوی ماندگار شده بودند ، در آن شهر مقیم گردید .

در همین ایام عده ای از چریکهای عثمانی وارد ارومیه شدند و با اکراد عثمانی دست بهرج و مرج زدند . در برخی دهات مسیحی نشین ، مسیحی ها بخانه مسلمانان پناهنده شده بودند و مسلمانان نیز از جان و ناموس و اموال آنان مدافعه و حمایت می کردند مثلاً در دهکده طلاتپه در حدود ۵۰۰ نفر از آسوریها ، در منزل و حومه منزل آقای صدرالفضلا نوطن نموده و در تحت حمایت معظم له بودند .

در دهکده حیدر لوی نازلو چای ، در حدود ۲۵۰ نفر از آسوری ها تحت حمایت صارم نظام قرار گرفته و از لحاظ اعاشه و امنیت کاملاً آسوده خاطر شده بودند .

در چنین وضعی عظیم السلطنه حکمرانی ارومیه و مسئولیت تأمین امنیت این منطقه را به عهده گرفته و شب و روز در ترفیه حال و ترضیه خاطر مسلمانان و آسوری ها که نرفته و در ارومیه مانده بودند ، و سایر تیره های مذهبی مقیم این شهر ، کوشش میکرد .

ولی بعد از آنکه عثمانیها عزیمت کردند ، و روسها مجدداً بارومیه آمدند ، و آسوریهای فراری بارومیه برگشتند ، ورق برگشت و اوضاع دو باره آشفته گردید ، قتل و غارت و هرج و مرج و نا امنی گریبان گیر مردم ارومیه شد آسوری ها

و ارامنه یخه مسلمانان را چسبیده خسارات وارده در مدت مهاجرت و فرار خود را مطالبه میکردند و بادلگرمی از روسهای تزاری ، در تمام دهات و داخله شهر به هر گونه عمل پستی دست زدند اینک برای آنکه خوانندگان ، بتوانند اوضاع آن روزها را خوب مجسم و درك نمایند بدرج چند فقره مکاتباتی که روشن کننده حقایق و دارای اهمیت تاریخی اند مبادرت میورزیم این نامه ها بین حکومت وقت (عظیم السلطنه) و نایب الحکومه حومه شهر (صارم نظام) مبادله شده اند .

نامه اول

عمدة الامراء صارم نظام زید مجده

ياك فقره اعلانی دایر بنظم و امنیت شهر و اطراف ، طبع و نشر شده ، ده طغرا از اعلان های مزبور ارسال شد البته لازم است قدغن نمائید در محال نازلوچای هم (اعلان) بچسبانند که اهالی آن صفحات از مدلول آن مستحضر باشند .

۳ شهر رجب ۱۳۳۳ عظیم السلطنه

نامه دوم

بعد العنوان ... راجع به مسیحی و مسلمان اعلانی از طرف حکومت نشر و توزیع شده است چند ورقه از اعلانهای مزبور ارسال گردید البته لازم است قدغن نمائید بمواقع لازمه ابلاغ نمایند که اهالی از اهمیت مدلول آن مستحضر باشند .

۱۷ شهر رجب ۱۳۳۳ عظیم السلطنه

قبل از درج نامه سوم بتوضیح مختصری میپردازیم :

در آن موقع بعضی مسیحیان بیپانه این که خانه او را فلائی غارت کرده ، بمقام مطالبه اموال آمده و شکایت میکردند و دامنه این گونه بیپانه ها وسعت میگرفت در اینجا مجبوریم از یک نفر آسوری شریر بنام شمشه پیره نام ببریم این شخص ماجراجو ساکن دهکده چمکی از دهات نازلوچای بود ، و بزور و قلدری از مردم آن دهات پول میگرفت و باتهدید و ارباب اخاذی ها میکرد اینک نامه هائی را که صارم نظام در آن

شمه‌ای از حرکات این مردی باغی و جانی را به عظیم السلطنه گزارش کرده و عظیم السلطنه نیز دستورات لازم را جواباً صادر نموده اند ، در اینجاست آوریم :

نامه سوم

۲۱ رجب ۱۳۳۳

عمدة الامر اصرارم نظام زید مجده

راپورت های امروزی شمارسیده از تفصیلات مستحضر شدم در خصوص شمشه پیره و سوار نوشته بودید که در دهات شرارت و هرزگی مینمایند فوراً آنها را با اعزام مأمور بشهر احضار نموده و جوهائیکه از دهات گرفته است حالا مطالبه میشود میرزا خدایار را هم مأمور فرستاده میشود بشهر بیاورند ، در مسئله پل چیزی ننوشته بودید که در پل کزنق چه شد تمام کرده اند یا خیر ، باز صاحب منصبان [افسران روس] در این خصوص تأکید و شکایت مینمایند ، بابو الحسن خان هم تأکید نمائید خیلی زود راه را تعمیر کرده تمام نماید باعث رنجش حضرات نشود ، چنانکه مکرر نوشته ام بدعات مسیحی و آسودگی آنها خیلی مراقبت نمائید که از هر جهت آسوده باشند البته در خصوص پل و راه لازم است مراقبت بعمل آورند زیاده مطلبی نیست .

۲۱ رجب ۱۳۳۳ عظیم السلطنه

اینک بدرج نامه دوم حکمران درباره شمشه پیره مبادرت می ورزیم و از فحوای این نامه چنین بنظر میرسد که شمشه پیره با اتکاء به روسها از قبول دستور نایب الحکومه سرباز زده و تمرد کرده است و حکمران (عظیم السلطنه) ناچاراً برای جلوگیری از عملیات غیر قانونی شمشه پیره مأمور ویژه اعزام و دستور جلب شمشه را صادر نموده است .

نامه چهارم

(نامه دوم درباره شمشه پیره)

۲۶ رجب ۱۳۳۳

۱ - این شخص کی بوده و در کدام دهکده سکونت داشت ندانستم

عمدة الامراء صارم نظام زید مجده

مشروحہ نمبر ۵۹ شما ملاحظہ واینک جواباً مینویسم پیرہ را امروز میفرستم بشهر
بیاورند کہ پس از تحقیقات لازمہ التزام سخت گرفته شود کہ من بعد مرتکب این قبیل
حرکات نشود رفتن مسیحیان شاید بواسطہ حرکت عدہ ای از قشون باشد باز آنہارا وحشت
گرفته میخوانند بروند شما حتی الامکان اطمینان دادہ خاطر جمع نمائید کہ بیجہت
داغون و متوحش نشوند ، ہمہ اخبار و حوادث آن حدود را بضمیمہ معلومات خودتان
اعلام دارید زیادہ مطلبی نیست .

۲۶ رجب عظیم السلطنہ



عکس عبدالصمد خان عظیم السلطنہ (سردار)

برای این که بهانه های بنی اسرائیلی شمشه پیره روشن شوند به یکی از جریان های رسیدگی بشکایت شمشه پیره و گفتار بارون رستم شاهگلدیان (از اراهنه بانفوذ شهرارومیه در آن روز) اشاره میکنیم .

شمشه پیره شکایتی کرده و اظهار داشته است که اهالی ۸ دهکده (۱ - سکنه ساعتلوی علیا ۲ - سکنه ساعتلوی سفلی ۳ - اهالی دهکده لك ۴ - اهالی دهکده پر ۵ - ساکنین حصار بهرامخان ۶ - اهالی دهکده عسکر آباد ۷ - اهالی دهکده لول فر اموالش را غارت کرده اند و خواسته بود که حکومت ، اموال غارت شده او را جمعآوری و مسترد دارد . . .

در روزیکه شکایت مزبور در حضور اسماعیل خان (نایب الحکومه نازلوچای) مطرح بوده . بارون رستم شاهگلدیان هم که بعد از مسافرت مجد السلطنه یکی از اعیان و سرداران ارومیه باسلامبول ، به املاک مجد السلطنه رسیدگی می کرد ، اصالتاً و کالتاً در محاکمه مزبور حاضر شده بود ، چنین میگوید :

آقای نایب الحکومه ، بعقیده من ، باید از جناب شمشه که شکایت از اهالی دهات ۸ گانه کرده است ، سؤال شود که هریک از این دهگده ها حداقل ۸۰۰ یا ۹۰۰ نفر سکنه دارد که جمعاً ۶۴۰۰ نفر میشود و یا ۷۰۰۰ نفر در اینصورت آبادر منزل آقای شمشه چقدر اشیاء قابل حمل موجود بوده که هر نفری از ۷۰۰۰ نفر یکی از آن اشیاء را غارت کرده و برده است و باز معلوم شود که فعلاً چقدر از اشیاء در خانه شمشه موجود می باشد ، در اینصورت لازم است که آقای شمشه صورت ریز اشیاء غارت شده را تهیه و اسامی هریک از اجناس را قید کند تا معلوم شود این ۷۰۰۰ نوع جنس ، چه بوده اند ، که ایشان از ۷۰۰۰ نفر شکایت کرده اند !!

البته دهات ۸ گانه فوق در اختیار شاهگلدیان بوده و شمشه نیز از رعایای شاهگلدیان شکایت کرده بود ، و در آن ایام و در آن شرایط ، اگر طرف شمشه از مسلمانان بود نمی توانست مانند شاهگلدیان جواب دندان شکنی به شمشه پیره بدهد اکثر شکایاتی که مسیحیان فراری ایرانی مطرح می کردند ، از قماش و نوع شکوائیه شمشه بودند .

آمدن یمین الدوله به حکمرانی ارومیه

دولت مرکزی ایران، در چنان وضع آشفته ارومیه، عظیم السلطنه را برداشته و بجای آنکه یک فرد میهن پرست و مقتدر و کاردان، بارومیه بفرستد، یمین الدوله را که فردی سست عنصر و درویش مآب بود بحکمرانی ارومیه منصوب نمود امیرمحتشم نیز معاونت او را داشت.

یمین الدوله نیز وقت خود را، اغلب برای رسیدگی به شکایات واهی آسوریها و ارامنه فراری که مجدداً برگشته و علیه مسلمانان شکایت کرده و مطالبه خسارت و اموال غارتی را می کردند، مشغول بود و در تمام این رسیدگیها، یمین الدوله سرسپردگی خود را به روسها نشان میداد و بدستور یمین الدوله اموال مسلمانان بر اثر يك شکایت واهی از طرف آسوریها و ارامنه ضبط و عده زیادی را نیز روانه زندان کردند بطوریکه محبسها گنجایش محبوسین را کفایت نمی کرد متجاوز از ۲۰۰۰ نفر در زندانها بسر میبردند و مسیحیان از رفتار یمین الدوله سوء استفاده کرده، اغلب به منازل مسلمانان داخل شده، آنها را تفتیش می کردند و هر چه را که می پسندیدند، از خانه مسلمانان برداشته و بیپایانه اینک این جنس مال من است، یا این چیز شبیه فلان جنس از اشیاء من میباشد، تصرف کرده و می بردند.

یمین الدوله و امیر محتشم نیز این اجحافات را نادیده می گرفتند، لااقل عرضه این را هم نداشتند که باروسها تماس گرفته برای چنان اوضاع اسف انگیز راه حل مناسبی پیدا نمایند.

ناگفته نماند که در آن روزها، سوء استفاده شخصی حکام و دار و دسته شان، بیش از هر وقت دیگر بود، فراشباشیها- فراشها نیز بی آنکه در فکر وطن و ابنای آن باشند، در فکر تهیه سوده های شخصی بودند - زیرا سالها سال، مناصب دولتی داد و ستد میشد و ماموریت ها جزو تجارت محسوب می گردید.

و انواع طرق تامین درآمد را از آن راه ها جایز و مشروع قلمداد می کردند و اغلب القاب و مشاغل و مناسب را بعنوان پیشکش ، بوسیله پول از دربار قاجار می خریدند و سربار جامعه میشدند حتی ، این ماموریت ها ، بعضاً از طریق اعلام مزایده بحراجی گذاشته میشدند و بدین طریق مقام ها- ماموریت ها- مناصب ها ، بدون در نظر گرفتن لیاقت- کاردانی- پاکدامنی . خرید و فروش می گردیدند .

وضع آنروز طوری آشفته ، و تجاوزات در دهات و شهر بقدری علنی و زیاد شده بود که خواب راحت بچشم مردم نمیرفت .

از سوی دیگر عده ای از مهاجرین ارامنه قفقاز ، باسم قاجاق ، هر چند شبی بیکی از دهات ارومیه ریخته و نقدینه و طلا و اشیاء قیمتی مردم آن ده را بزور گرفته و بعضاً نیز بغارت دست زده و اشخاص مقاوم و مستنکف را هم بقتل میرساندند و دامنه این اوضاع آشفته رفته رفته وسیعتر میشد تا اینکه در آن روز ، مجلسی در حکومت تشکیل یافت و کمیسیونی از ارامنه و آسوریها و مسلمانان تعیین کردند که بدعاوی شاکیان رسیدگی نمایند و کمیسیون مزبور اجرای مواد زیر را خواستار گردید :

- ۱- مسلمانان اموال غارت شده مسیحیان را باید بصاحبان آنان تسلیم نمایند .
- ۲- دخترانی که بعقد مسلمانان آمده و در خانه مسلمانان بسر میبرند باید در میسیون روسها آن دختران ، بخانواده شان تسلیم و تحویل گردند .
- ۳- اهالی باید غرامت خسارات وارده به مسیحیان را که مهاجرت کرده بودند عهده دار شده و پرداخت نمایند .

مسلم بود که حل مسائل فوق ، بسیار مشکل و بلکه غیر قابل حل بود .
اولا اموال غارت شده صورتی نداشت و در ثانی غارت کننده مشخص و معین نبود ثالثاً معلوم نبود غارت کننده از مسلمانان بود یا از اکراد ، یا چریکهای عثمانی ، یا شخص دیگر **در مورد دختران مسیحی** که بعقد مسلمانان درآمده بودند ، نیز حل مسئله مشکل بود زیرا اگر آن دختران ، به جبر بعقد مسلمانان درآمده اند ، در زمان حال که مسیحیان فعال مایشاء شده بودند ، آن دختران می توانستند از خانه

شوهران مسلمان بیرون آمده و هستی شوهران خود را ، بعنوان مهریه تصاحب نمایند و آزادانه بخانه پدر و مادر یا اقوام خودشان بروند، و اگر این عقدها از روی میل طبیعی و علاقه قلبی بوده است ، که در اینصورت نمی توان زن کسی را باجبار از دستش گرفت و یا او را بزور وادار بدمتار که نمود علی الخصوص که عده زیادی از این دختران . از شوهران مسلمان خود حامله و یا اطفالی داشتند .

در مورد سوم موضوع پرداخت غرامت نیز مسئله مشکلی بود ، زیرا

مهاجرت مسیحیان را مسلمانان سبب نشده بودند بلکه خود مسیحیان از ترس سپاه عثمانی مهاجرت کرده بودند از طرفی پرداخت غرامت و خسارت ، آن هم بمیزان غیر معین در واقع از جمله محالات میبود .

آری، اینهمه مشکلات و گرفتاریها را ، بعضی از زعمای ملت مسیحی برای مسلمانان فراهم می آوردند ، و اگر کسی در کمیسیونهای رسیدگی ، از تندرویها و یا از روشهای نامعقول آنان انتقاد می کرد ، فوراً مورد تهمت مسیحیان قرار گرفته و باشداید روبرو میشد چنانچه دکتر شموئیل ابراهیمی (عمید الحکماء) را بروسیه تبعید کردند - وی مدتها بعد بارومیه برگشت ولی مسیحیان سالها ، با چشم و نظربد او را می نگریستند در حالیکه این شخص يك آسوری عاقل و وطن پرست و نسبت بملت آسوری هم بی اندازه متعصب بود، متعصبی بود که از جهل و گمراهی آسوریان و از اینکه میدید آنها هرگز دوراندیشی نداشته و بارفتار خصمانه خود، عاقبت اسف آوری را تهیه می بینند رنج میبرد و آنها را نصیحت می کرد و راه دوستی و صلح را نشان میداد و بهمین علتها از طرف میسیون روسها و کمیسیون آسوری ها و ارامنه ، تبعید شد .

موضوع منات روسی

در آن زمان ، اکثر معاملات آذربایجان (شرقی- غربی) با روسیه بود ، و روسها بهترین مشتری مواد خام و خشکبار و غیره بودند و این کالاها از طریق جلفا به روسیه صادر می شد ولی وقوع جنگ باعث شده بود که اجناس خارجی گران شوند و کمیاب گردند و صادرات نیز به علت ناامنی راه ها کاهش یافته بود از طرفی وسایل نقلیه و قطارهای شرف خانه و جلفا به حمل و نقل سالداتهای روسی و تجهیزات جنگی انحصار یافته و تجارت نیز از خرید کالاهای صادراتی ترس داشتند زیرا اطمینانی در این باره ، وجود نداشت و نتیجتاً دادوستد در حال رکود بسر میبرد از طرفی نیز اکثر وجوه نقدی مردم بمنات روسی تبدیل شده بود و منات روسی نیز ، روز بروز تنزل میکرد .

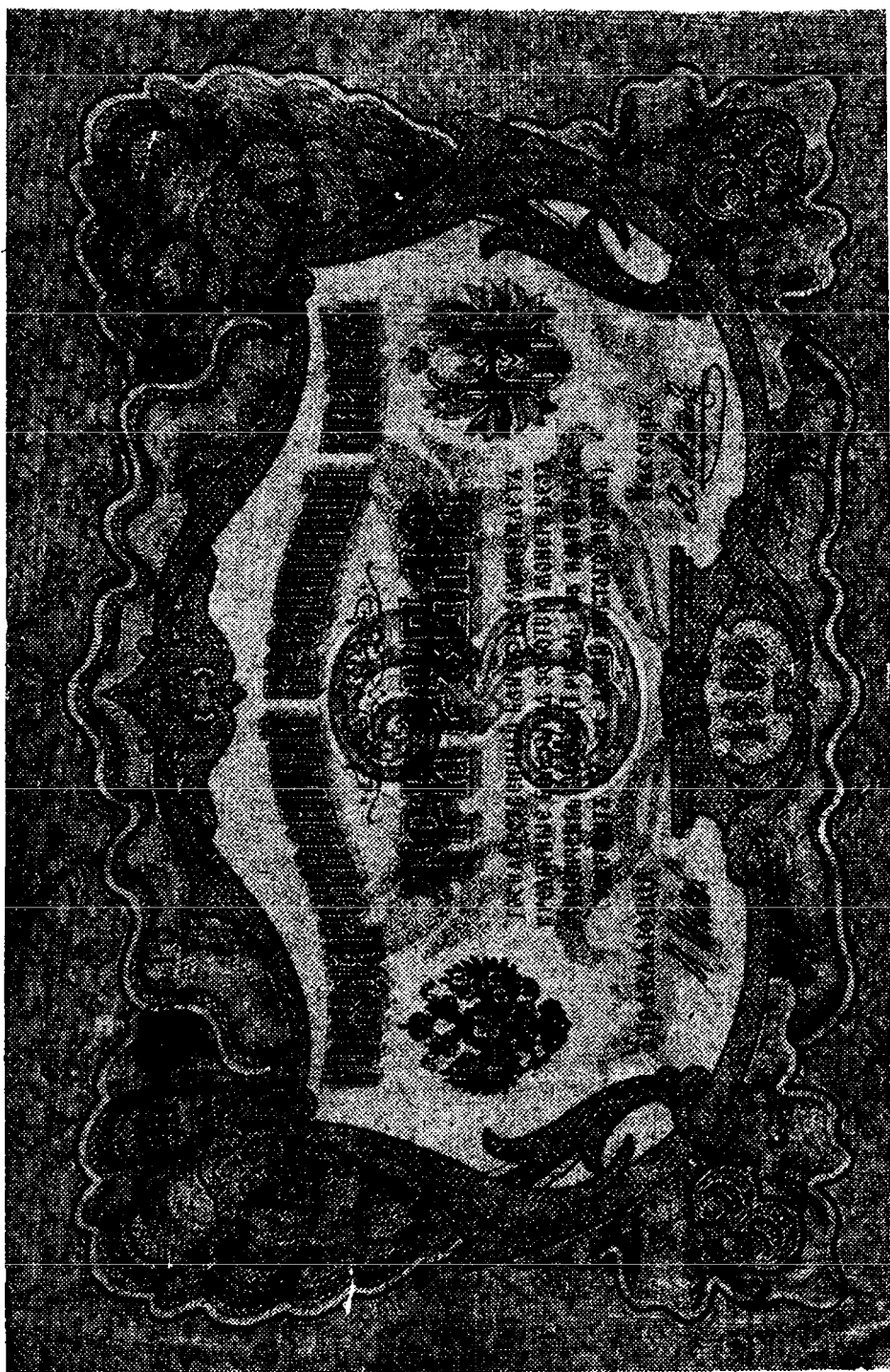
موضوع منات و معامله آن در آن روزها جنبه عمومی بخود گرفته بود گاه ترقی می کرد و گاه تنزل مینمود .

وضع جنگ و جبهه های محاربه و میدانهای رزم اروپا نیز در تعیین نرخ منات و سیر نزولی و صعودی آن بی تأثیر نبودند بلکه دخالت مستقیم داشتند تجار و صرافان ذیعلاقه ، همه روز در باره قیمت منات تلگرافها مخابره میکردند و از این جا میتوان فهمید که موضوع منات ، وضع عجیبی را بوجود آورده و برای عامه مردم گرفتاریهای را ایجاد کرده بود مثلاً بجای دادوستد کالا ، مردم در بازار به خرید و فروش منات میپرداختند یکی منات میخرید آن دیگری منات میفروخت دلالهای کوچک هم منات را جمع کرده به صرافان بزرگ میفروختند حتی در یکی از راسته ها (در سرای شجاع الدوله) که فقط اختصاص بدادوستد منات یافته بود منات روسی را از طریق حراج کردن می فروختند و یا از راه حراجی میخریدند .

شخصی که منات میخواست بفروشد ، در راسته مزبور ، بصدای بلند اعلام می کرد و مثلاً چنین میگفت من ده هزار منات دارم و هر منات را از قرار دوقران و ده

شاهی میفروشم و خریداران نیز پیشنهادهایی میکردند، مثلاً یکی میگفت من هر منات را
از قرار دو قران و نه شاهی میخرم .

همه روزه مردم سرگرم خرید و فروش منات بودند و چون قیمت منات همه



منات تزار

روژه تغییر میکرد نتیجتاً یکی نفع میبرد و دیگری متضرر میشد. در واقع دادوستد منات بصورت نوعی قمار بین تجار و صرافان و دلالان و مردم رواج داشت مثلاً برخی بامیدای آنکه جنگ نزدیک با تمام است و صلح نزدیک میشود منات جمع میکردند، تا يك روز آنرا بقیمت اصلی اش (۵ یا ۶ ریال) بفروشد.

برخی نیز بعلت پیشرفت متفقین در جبهه های جنگ گمان میکرد که منات ترقی خواهد کرد و بعضی عقب نشینی را در تنزل منات دخیل میدانست. بهر حال دادوستد منات روسی، باعث ورشکستگی اکثر مردم آذربایجان گردید و مقادیر زیادی منات، در انبار و صندوقها انباشته شده بود که بعداً بصورت کاغذ باطله درآمده و صاحبان آنها را با فلاس و بدبختی کشانید.

روزنامه مصور و انتقادی و فکاهی ملانصیرالدین که در قفقاز منتشر و به بیداری فکر مسلمانان و ایرانیان کمک میکرد و با مطالب بسیار عالی و شیرین و پرمغز که در لباس فکاهی نوشته میشد و راه و چاه را بمردم نشان میداد، متوجه بازار آذربایجان شده و برای آن که مردم را از خرید و فروش منات باز دارد چنین نوشته بود:

يك نفر پول نقره آورد بود و آنرا بشخص نشان میداد و میگفت آفابینید آیا این پولها سالم اند یا قلب (تقلبی - جعلی - مصنوعی) میباشند؟ (در زمانی که پول نقره در بازار رایج بود، مردم برای آن که بدانند پول مزبور سالم است یا تقلبی، آنرا بصدا در میآوردند و از صدای آن، درستی و نادرستی جنس آنرا تشخیص میدادند) لذا شخص مخاطب چنین جواب میدهد:

عموجان، آن پول را بزمن بیانداز، و بین اگر صدا کرد که حتماً اصیل و سالم است و اگر صدا نکرد مسلماً قلب و بدل بوده و ارزش ندارد روزنامه، با این شیوه گفتار بمردم حالی میکرد که منات (پول کاغذی) اگر بزمن افتد هرگز مانند طلا و نقره صدا نخواهد کرد، یعنی اعتباری ندارد و عاقبت خوشی هم نداشته و بالاخره از اعتبار خواهد افتاد پس در جمع کردن آن نكوشید...

مراجعت اعتماد الدوله باروميه

قبلا گفتيم وقتيکه روسها اروميه را تخلیه کردند، اعتماد الدوله حکمران اروميه و ابواب جمعی اش و آسوريها نیز همراه روسها، ناگهان از اروميه خارج و بخوی رفتند اکثر مهاجرین نیز از طریق خوی - جلفا عازم شدند، و اعتماد الدوله باعده ای از روسها در خوی ماند، پس از چند ماه که از این قضیه گذشت و یمین الدوله معزول شد آن وقت اعتماد الدوله، از خوی باروميه برگشت و حکمرانی این شهر را بدست گرفت.

از آنجائی که اعتماد الدوله شخصاً فردی مقتدر و کاردان بود در اندک مدتی باوضاع آشفته و هرج و مرج اروميه خاتمه داد و اعمال نفوذ میسیون ارتودوکس (آرغاماندر) را که خیلی تندروی میکرد تعدیل نمود و از کسانی که علیه مسلمانان شکایت میکردند مدرک و شاهد میخواست و توصیه های میسیون ها و کارگزاران و دیگران را بدون مدرک و مأخذ و دلیل، تا اندازه ای اجرا نمیکرد و دعاوی بدون مدرک و دلیل را تقریباً مردود میدانست.

و همین رفتار اعتماد الدوله سبب گردید که آشوب طلبان و ماجراجویان، تا حدودی دست از شرارت برداشتند و اهالی نیز توانستند نفس راحتی بکشند.

خدمات اعتماد الدوله در اروميه :

اعتماد الدوله در دوره حکمرانی اش در اروميه، در آبادی و نظافت شهر قدمهای مؤثری برداشت، اداره ای بنام بلديه (شهرداری) که سابقه داشت بوجود آورد و در حدود ۸۰۰ چراغ نفتی جهت تأمین روشنائی شهر تهیه کرد و آنها را بدیوارها

در کوچه و محلات نصب میکردند و مردم از زحمت تردد در ظلمت شبها آسوده شدند ، همچنین به سنگفرش کوچه‌ها پرداخت و دو نفر از محترمین و معتمدین صالحترین شهر را بنظارت دقیق و اجرای سریع امر سنگفرش تعیین نموده بود و این دو نفر عبارت از حاج تمجید و دیگری غلامخان بوده که هنوز هم راسته غلامخان بنام وی باقیمانده است .

ناودانهای عمارات که بسمت کوچه‌ها بودند ، بفرمان اعتمادالدوله تغییر جهت داده شدند اعتمادالدوله در امر درختکاری هم اقدام می کرد از جمله خیابانی که از نوگچر شروع و به شهر چائی متصل میشود ، کنار خندق قرار گرفته بود بدستور اعتمادالدوله درختکاری شد و از طرف بلدیه (شهرداری) هم در کنار آن محجر شش گوشه و رنگ آمیزی شده نصب گردید تا عیب خندق مستور و پوشیده شود وزینتی بآن خیابان به بخشد و بعدها در این محلها ساختمانهای مدرن بوجود آمدند .

احداث دروازه نوگچر نیز از یادگارهای اعتمادالدوله می باشد . اعتمادالدوله اگرچه از اوامر و احکام سن پترز بورغ (لنین گراد فعلی) اطاعت می کرد، ولی طوری با فرماندهان روس مماشات و رفتار می نمود که بنفع شهروا هالی شهر تمام میشد و یا با استفاده از نفوذ خود جلوس بسیاری از خود سربها را گرفته ، اشرار و یاغیان را بجای خود نشاند ، و از طرفی نیز بآبادی شهر و تهیه روشنائی و آب و نظافت محلات می پرداخت ، در آن ایام کسی از ترس اعتمادالدوله قادر نبود آب شهر را آلوده سازد زیرا مردم بیشتر از آب جویها که در کوچه‌ها و خیابانها بودند استفاده می کردند .

قصاب و میوه فروش و بقال و غیره روی مواد غذائی را میپوشاندند تا از گرد و غبار محفوظ بمانند و یا مگس و پشه و زنبور و غیره روی آنها نه نشینند بدینوسیله رعایت بهداشت میشد .

از طرفی کسبه قادر به گرانفروشی و یا کمفروشی و یا عمل قاچاق و تقلبات نبودند زیرا مرتکب بلافاصله ، شدیداً تنبیه میشد .

قصیده خوانی در اویش در کوچه و بازار موقوف شده بود و از مارگیر و معرکه طلب نیز شدیداً جلوگیری میشد .

تا نیکولای دوم (تزاروس) بر سر کار بود از اعتماد الدوله طرفداری میشد ولی وقتی انقلاب بلشویکی پیش آمد دودمان رومانوفها را درهم نوردید، دیگر روسها چندان از اعتماد الدوله حمایت نمی کردند ، اگرچه یکی دو فقره از عزل او جلوگیری کرده بودند ، اما وقتی سیاست جدید در روسیه پیش آمد ، روسها دیگر در حمایت اعتماد الدوله نکوشیدند تا اینکه اعتماد الدوله معزول شد و بجای وی معزالدوله معین وارد اروپا گردید .



شمه‌ای از اوضاع مرزی ایران

در ماه مارس ۱۹۱۷ (۱۳۳۵ قمری) که بغداد بدست اردوی انگلیس افتاد سقوط عراق تأثیرات زیاد در اوضاع ایران بخشید، روس‌ها پیروزی انگلیس را در عراق جشن گرفتند و در ارومیه چراغانی کردند و شادی‌ها نمودند.

عساکر عثمانی و صاحب‌منصبان (افسران) آلمانی که در کرمانشاه و همدان بودند بناچار عقب‌نشینی کردند و از افتادن بدست روس و انگلیس نجات یافتند زیرا اگر عقب‌نشینی نمی‌کردند از طرف روس‌ها در ایران و از سوی انگلیسی‌ها در عراق تحت تعقیب قرار گرفته و در میان آتش متقاطع خصم افتاده متحمل صدمات سنگینی میشدند این بود که با استفاده از فرصت و شرایط خاص جبهات و پیش از آنکه در میان دو آتش افتاده باشند، ایران ترك و بقوای عقب‌نشسته خودشان ملحق شدند انگلیسی‌ها ششصد نفر مرکب از سپاهیان هند را، از راه بندرعباس بداخله ایران روانه نمودند و آلمانی‌ها بمجرد اطلاع از این امر، بسوی شیراز گریختند اما بواسطه بندر بسته، فراریان آلمانی، در پائیز همان سال گرفتار و بدست افسران انگلیس سپرده شدند.

در همان اوقات که اردوی انگلیس بغداد را ضبط کرد، میان اردوی روس هرج و مرج افتاد و دیسپلین نظامی بین سالدات‌ها و صاحب‌منصبان روس از بین رفت بطوریکه سربازان روس از دادن سلام نظامی بمافوق خودداری می‌کردند و نوعی آشفتگی در میان اردوی روس بوجود آمد و قوای روس که وظیفه داشت در قسمت شمالی ایران و در قفقاز از توسعه پیشرفت آلمانی‌ها جلوگیری کند، یکدفعه متفرق و پراکنده گردید در سال ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ (۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ شمسی) سربازان روس سنگرهای خود را ترك گفته بانهایت پریشانی و شوریدگی بخانواده‌های خود برمی‌گشتند.

روزنامه سوقات که در آن ایام در بادکوبه طبع و نشر میشد در یکی از ستونهای اخبار خود عیناً چنین نوشت:

بیزیم سالدانلاریمز آلمان فرونتدان دسته دسته قاچیورلار آیدین دیملی

بیزیم فشنون قاجماسی آدام قاجشینا اوخشامیور قره‌مال قاجشینا اوخشیور
ترجمه : « سربازان مادسته دسته از جبهه آلمان فرار می‌کنند ، روشن‌تر
باید گفت که فرار سالداتهای ما بفرار انسان شباهتی ندارد بلکه شبیه فرار
چارپایان است »

انقلاب کبیر ۱۷ اکتبر^۱ ، واقعاً از سرنو برای هندوستان خطر بزرگی بود
زیرا هند از راه بغداد تهدید نمیشد ، اما راه شمال (دریای سیاه - باطوم - باکو -
دریای خزر) می‌توانست خطر بزرگی برای هندوستان بشمار رود و قوای دشمن باسانی
قادر بود از طریق راه آهن ترکستان ، بافغانستان سرازیر شده و هندوستان را تصرف
خود درآورد آلمانیها در حالیکه یکصد هزار اسیر را در ترکستان ، در زیر سلطه
خود داشتند می‌توانستند از راه تعرض پیش رفته واردوی انگلیس را در مقابل حملات
خود قرار داده و عرصه را بآنها تنگ سازند .

باکو از مراکز بزرگ آسیائی که دارای معادن و چاههای مهم نفت است ،
نخستین هدف آلمانیها بود اگر چنانچه در آن موقعیت مهم (در تابستان ۱۹۱۸)
بدست آلمانیها می‌افتاد ، آلمانیها می‌توانستند فوراً باستحکامات خود در آنجا
پرداخته سپس بایک هنگ سرباز با تجهیزات و افزارهای کافی جنگی که به ترکستان
میرسانیدند ، ایلات شورش خواه آنسامان را بعزت تعصبات اسلامی که دارند ، همراه
ساخته از سوی شمال غربی بدروازه هند فشار آورند ، اینان از خارج و بومیان
و شورشیان متعصب از داخل ، دست بدست هم داده ، بسهولت دهلی پایتخت هندوستان را
مسخر گشته و آنجا را غارت نمایند و از این راه ، ضربتی بزرگ و قاطع به تسلط
و قدرت انگلیس در هند ، وارد آورند .

اینست که اوضاع جنگ مجدداً یأس آور گردید ، دولت انگلیس در این باره
به بعضی اقدامات متشبث شد ولی همه آن فعالیتها ، در ردیف حرکت و تلاش
مذبوحانه محسوب میشدند .

۱- انگلستان علاوه بر آنکه از دولت روس درباره هند بیمناک بود ، انقلاب بلشویکی
نیز از طرفی دیگر مزید بر ترس هر چه بیشتر دولت انگلیس گردید .

حکومت معزالدوله

پس از انقلاب کبیر روسیه و روی کار آمدن رژیم کارگری و حکومت انقلابی وضع حکومت روسیه بکلی تغییر یافت ، نیگلای دوم امپراطور روس با خانواده اش بازداشت شد و چندی بعد اعدام و سلسله خاندان رومانوف نابود گردید ، فرماندهان جدید ، سیاستمداران نو و انقلابی ، سازمانهای جوان و پرشور ، مجلس و محفل های دموکراتیک و باطرز تفکر علمی بوجود آمدند ، و سیاست خارجی روس نیز ، شکل جدیدی بخود گرفت ، رژیم جوان و جدید دیگر اعتمادالدوله ها و صمدخانها و ... را طرد کرد - این بود که اعتمادالدوله را حمایت نکردند ، دولت مرکزی ایران او را معزول و معزالدوله را بحکمرانی ارومیه بگماشت . معزالدوله فردی سلیم النفس بود و اوموقعی وارد ارومیه شد که این شهر از هر طرف در تهدید اشرار گرفتار شده و مردم آن خواب راحتی نداشتند .

خودسری آسوریها مخصوصاً پرستاو^۱ رؤسای امنیه که از ارامنه و آسوریها معین میشد بجای آن که بتأمین امنیت بپردازند از اشرار و یاغیان حمایت می کرد و از تعدیات و اجحافات آنان در اطراف شهر و دهات هرگز جلوگیری ننمودند .

مسئله منات روسی نیز مشکلی بود که بر انواع مشکلات می افزود زیرا در موقع جنگ قیمت آن تنزل کرده و بتدریج ضعیف تر میشد ، بطوریکه منات قبل از جنگ که ۵ ریال ارزش داشت حالا بعد از جنگ بهای آن به ۴۰ بعد به ۳ و بعد به ۲ ریال و دهشاهی رسیده بود و باز هم قیمت آن باین میرفت و این تنزل نرخ منات سبب میشد که سالداتهای روسی که میخواستند از ایران بیرون روند دچار مضائقه مالی میشدند زیرا با منات روسی که تنزل کرده بود نمی توانستند جنس و یا سوقات بخرند ،

۱ - ژاندارم کلانتر = کمیسر = مباشر (کلمه روسی است) .

(Pyrstave)

و همین موضوع سبب شده بود که هر روز بین سالدات‌ها و کسبه بازار بر سر بهای منات مناقشه بوجود آید و کار بحکومت بکشد. در دوره حکومت یمین الدوله و اعتماد الدوله اهل بازار وجهی جمع‌آوری کردند و توسط حکومت و کونسولگری‌ها، سالدات‌ها دادند که آن وجه را بابت تنزل ارزش منات محسوب دارند و در بازار با کسبه و اصناف قیل و قال ننمایند.

همین مسئله جریمه تنزل منات را اعتماد الدوله فراهم نموده و با این روش زبان بهانه جویان و کونسولگری‌ها و روس‌ها را بسته بود ولی در دوره حکمرانی معزالدوله که در داخل شهر و اطراف و در دهات اغتشاش و هرج و مرج بیشتر شده بود و کنترل اوضاع بسهولت امکان نداشت، سبب گردید که سالدات‌ها مجدداً تنزل منات روس‌ها را بهانه کنند و بمردم فشار بیاورند، معزالدوله هم در برابر آنها مقاومت میکرد و بدر خواستهای بیمورد سالدات‌ها روی خوش نشان نمیداد حتی زعمای قوم محرمانه با معزالدوله ملاقات کردند و از او خواستند که در چنان وضع حساس با روس‌ها مدارا کند و بهانه بدست سالدات‌ها ندهد و بهتر آنکه مبلغی جمع کنند و بوسیله کونسولگری به سالدات‌ها بدهند تا رفع شرواحمت گردد اما معزالدوله تسلیم پیشنهاد آنان نشد و قزاق‌ها و سالدات‌ها نیز که از نتیجه مذاکره مطلع گشتند، از مردم مأیوس شده در پی بهانه و فرصتی بودند که کینه توزی نمایند و باهالی ارومیه صدمه بزرگی بزنند که جبران آن غیر ممکن گردد.

آتش زدن روسپای بازار ارومیه

روز جمعه ۱۶ رمضان ۱۳۳۵ قمری (۱۴ تیرماه ۱۲۹۶ شمسی) وقت ظهر عده‌ای قزاق و سالدات مسلح بیازار ریخته و مشغول تیراندازی شدند محسن خان نام قزاق ایرانی باشلیک تفنگ ازپادر آمد و مشهدی علی نامی نیز مجروح شد ، مردم از ترس جان خود ، از کوچه و بازار فرار کرده بخانه های خود پناه بردند ، احدی در کوچه و بازار نماند و کسی جرئت بیرون آمدن از منزل نداشت .

سالداتهای و قزاقهای که بازار را خالی از مردم دیدند به شکستن مغازه های تجار و صرافان و زرگران و بزازها و عتیق فروشان پرداختند و هر چه از زر و سیم و پول و اشیاء قیمتی بود غارت کردند سپس اشیاء و اجناس مغازه ها را بوسیله اتومبیلها و عرابه های روسی پر کرده و بردند و در آخر شب نیز تمام بازار را باتلمبه نفت و بنزین پاشیده و آتش زدند و در اثر حریق بزرگی که بوجود آوردند تمام بازار بسوخت و راسته‌های با آن عظمت و ثروت و رونق در مدت يك ساعت چنان شعله ور گردید که از چند فرسخی شعله آن دیده میشد و دود آن با آسمان میرفت .

صبح روز شنبه ۱۷ رمضان که مردم از عملیات وحشیانه قزاق و سالداتها اطلاع یافتند کم‌کم از خانه های خود بیرون آمده و بیازار شتافتند و با چشمان اشکبار و دل محنت زده بآن منظره فجیع و هولناک که دود و آتش سر با آسمان میکشید تماشا می کردند که چگونه حریق توسعه مییابد و چگونه اندوخته و سرمایه و هستی زندگی شان طعمه آتش شده و دود میشود و با آسمان میرود .

عده ای از جان گذشته با طفاء حریق پرداختند تا بامهار کردن اردهای آتش ، بتوانند بقیه اجناس را که شاید سالم باقی مانده اند ، از دهانه دود و آتش و خاک و زغال بیرون کشند ولی چه سود قسمتهای مهم بازار سوخته بود حجره های تجار بزرگ

و حجرات صرافان و راسته بزازان و زرگران و عتیقه فروشان همه محو و نابود شده بودند . -

فقط قسمتی مختصر از پائین بازار که محل کسب اشخاص متوسط بود از حریق دور مانده و آسیبی ندیده بود .

منظره آن روز و روزهای بعد واقعاً دلخراش بود عده ای چنان خود را بآتش میزدند که گوئی از جان خود سیر شده بودند آنها میخواستند لااقل یکی دو تا جنس نسوخته مغازه خود را بیرون آورند وعده ای بر اثر همین بی پروائی سلامتی خود را بنخطر انداختند برخی در میان دود و گاز بحال غش افتادند و برخی را مردم بیرون کشیدند برخی بر اثر آتش ، قسمتی از اعضاء بدنشان سوخت ، مشاهده وضع این بدبختان و تلاش مایوسانه آنان سخت ترین دلها را متأثر میساخت .

روزهای بعد ، اهالی که دچار سرگردانی و صدمه مالی و پریشانی زندگی شده بودند بجای آنکه بدنبال تهیه نان و دارو بروند ، ناچار شدند که تلپای خاکستر را از بازار بخارج از شهر حمل نموده و به تعمیر دکانها و راسته ها و نظافت بازار بپردازند ، کسبه مدتی مجبور شدند ، در خارج از بازار و در کوچه ها مشغول کسب و دادوستد شوند تا آنکه دو باره مغازه ها ساخته و آماده شدند ، اگرچه کونسولگری و فرمانده روسها بمردم دلداری میدادند که دیگر همچو اتفاقی نخواهد افتاد ولی بعدها چند مرتبه بازار بوسیله سالداتها بغارت رفت و غارت شد .

شکایات و تظلمات اهالی ارومیه

برای آن که خوانندگان از درد دل اهالی ارومیه در سالهای ۱۹۱۷ میلادی با خبر شوند بدرج یکی از شکوائیه های تظلمی اهالی که در شماره ۲۷ روزنامه تجدد مورخ ۱۰ شوال ۱۳۳۵ قمری (۳۰ ژوئن ۱۹۱۷ میلادی) چاپ شده مبادرت می ورزیم :

مکاتب وارده : ارومیه بخاکپای مبارك والا حضرت اقدس ولیعهد کیوان مهد دامت عظمته الکبری میرسانیم . کوبیه^۱ روزنامه تجدد نمیدانیم تعدیات و اظلام لانتحصی وارده باین يك مشت اهالی فلکزده ارومی را، که یارای شکیبائی آنها از حیّز امکان بشریت خارج است بچه زبانی برشته تحریر و تقریر در آوریم، تا اولیای دولت علیه و ابناى وطن گرامی و آزادیخواهان و جوان مردان و غیرتمندان روی زمین بتوانند بعد از تأمل و تعمق پی ببرند و از این اظهار مختصر هزاريك دردهای ما را استخراج و اطلاع حاصل نمایند و با ما همدرد و شريك بوده درصدد چاره علاج باشند معاذالله که با این اظهارات مختصر و زبانه های بسته و قلم های شکسته بتوانیم اظهار ظلم،ها و تعدیات وارده را بنمائیم من باب ما لا یدرك کله لا یترك کله عرض مینمائیم آنچه در ظرف سه سال اخیر از قتل و نهب و غارت و خسارت و هتك نوامیس و احتراق امکنه و مصائب عظیمه و اجحافات گوناگون و تعدیات شرم آور که بیان و بنان از عرض و اظهار آن دچار خجلت و شرمساری گردد و تعداد آن ها گنجایش این ستونها را نداشته و قوه سامعه هر ذی روح از استماع آنها عاجز و عشره شیر گوشزد کسی نشده است ، صبر کرده ایم و جراحات دل سوخته خودمان را باین شاد و خرم نمائیم که الحمدلله از بیداد و مظالم

۱- کوبیه یعنی رونوشت

دوره استبداد دولت همجوار رستم ایشان هم دارای حکومت مشروطه شدند .

و ادعای اتحاد و اخوت را نموده عقلای قوم نجیب روس ب جذب قلوب اهالی ایران مشغول و دیگر از امثال تعدیات سابقه خلاص شدیم ناگهان آن چه در دوره منقوره استبداد انتظار نمی رفت در زمان آزادی بمنصه ظهور در آوردند روز چهارشنبه ۱۴ رمضان یک ساعت بغروب مانده یکنفر سالدات روس بدون جهت و گفتگو در دروازه بالا و (چهار راه شاپور فعلی) سه نفر را بضرب گلوله مقتول و مجروح نمود روز پنجشنبه بخشعلی خان نام رادر درب خانه اربابش حاجی عزیز خان امیر تومان بقتل رسانیدند روز جمعه ۱۶ رمضان بی بازار ریخته و چند تیر تفنگ انداخته يك نفر قزاق ایرانی را کشته و چند نفر را مجروح نمودند در حال بازار از وجود مردمان بکلی خالی گشت اول از کاروانسرای شجاع الدوله بنای شکستن حجرات و صندوق تجارت و صرافها و غارت مال و نفوذ گذاشته و بکلی غارت و تاراج و هکذا بر سایر راسته ها و دکانین و تجارتخانه ها دست تطاول گذاشته با عرابه های لاتعد حمل مینمودند در این اثنا وقت عصر بواسطه حکومت جلیله و کارگذاری از قونسولگری و ریاست قشون روس تقاضای امنیت نمودیم و ایشان هم وعده امنیت بواسطه معاون و حکومت و کارگزاری (جمعی از محترمین شهر که جهت مذاکره رفته بودند) دادند حتی خواستیم که بقیه السیف اموال و دفاتر خودمان را اخراج نمائیم نظامیان مانع شدند و گفتند باقی اموال در امان و حفظ بازار بعهده خودمان است بروید و آسوده شوید - بر حسب امیدواری ایشان ناگزیر هر کس در خانه خود با سوز استخوان و عدم امنیت خانه ساکن شدیم چند ساعت از شب گذشته ناگاه بعد از غارت دلخواه باناسوسها (تلمبه ها) نفط و اجزاء را بتمام راسته ها و دکانین پاشیده و آتش زده بازار و مافیها را همچودل صاحبانش چنان سوختند که اثری باقی نماند . در این موقع چه باید نمود که در آن دل شب از یکطرف شعله بازار اثری بشریاً میرسید و از يك طرف صدای تفنگ و نعره اجزاء (مواد منفجره) و سنگهای سوخته که چون توپ غریده و بهوا میرفت احوال اهالی و زنان و اطفال خوردسال بچه نحو خواهد گذشت .

آنروز مفهوم و تضع کل ذات حمل حملها باین سوخته دلان واضح شد. ما اهالی آن شبر اسحر کردیم در حالتیکه همه اول شب مستطیع و در آخر شب مفلس و بی چیز با این غمهای فوق الطاقه که تمام ثروت بیغما رفته و خودمان در خانه و کوچه های کار و سرگردان و اکثر ماها شب را گرسنه بسمیریم، باز از خانه و اهل و عیال و ناموس خودمان امنیت نداریم و از این حرکات نظامیان به تهور جیلوها و سایر اشرار افزوده بنای تطاول و تاراج بدهات گذاشته اند ۱۸ - ۱۹ از قریه علی آباد تازه کند سی و یکنفر مقتول و مجروح و دارائیت ایشان را تاراج نموده اند - قریه یورقانلورا بعد از غارت آتش زده اند و از قریه زینالو چهار نفر کشته و تاراج نموده اند و قراءلور - بالاجو و خانقادر تاراج و آتش زده اند و هکذا قراء خنجر قشلاقی و دارقالو و تیز خراب و غیره که تعداد قراء وعده مقتولین باعث تطویل است که در هریک بتفاوت مقتول و آشکاری و تاراج کرده اند و در قریه دیکاله که در اراضی شهر واقع و مسکن مسیحی است یکنفر سواره ایرانی را مقطعه الاغضاء نموده اند و از خرمن ها هر چه دستگیر میشود جلوها این ملت سرسری میبرند در این موقع رفع حاصل باین وضع ناگوار نمیدانیم ما اهالی سرگردان و بیسرو سامان وقت زمستان سهل است حالیه چه خواهیم خورد که اقلاً از گرسنگی نمرده باشیم و از ۲۱ رمضان از قونسلخانه بواسطه حکومت جلیله جدا از سوختگان و دهاتیان برای تعیین خسارت به کمیسیون وکیل می خواهند که از طرف دولت بهیه تادیه شود و ما هم اطاعتاً وکیل انتخاب کرده ایم که تعیین خسارت نماید ولی هنوز شروع بمذاکره و اقدام در آسایش امر نشده است و معلوم نیست عواقب این حوادث ناگوار بکجا منتهی خواهد شد.

همینقدر هست این ظلم فاحش که از نظامیان دولت دوست و همجوار و آزادیخواه در حق اهالی بدبخت ارومی روی داده و روا دیده اند نظیر آن در عالم دیده و شنیده نشده است و امریست که خیال از تصور آن عاجز می باشد. خسارت وارده در این واقعه از اندازه خارج است.

فی الحقیقه مایه هستی و زندگانی ۵۰ هزار سکنه ارومی و بلکه اکثر اهالی دهات

بواسطه ارتباط و معاملات تجارتی در این غائله عظمی و داهیة کبری بیغمارفته و طعمه حریق خانمانسوز گردیده است . دهاتی های ارومی از چند سال باین طرف متدرجا دچار ذلت و فلاکت شده بودند لیکن اهالی بدبخت شهر در ظرف چند ساعت از وسایل موجودیت و هستی عاری شده و الا'ن با کمال تحیر و تحسّر در اطراف تلال خاکستر شده بازار دست در بغل سرگردان و شرمنده اهل و عیال نشسته چشم امید و انتظار بتوجهات کامله ذات ملکوتی و صفات همایونی خلدالله ملکه و سلطانه و الاحضرت اقدس اعظم و اولیای دولت جاوید مدت و تادیه خسارت دوخته و از غیرت مندان وطن استرجام میکنیم که در این موقع استمال معاونت معنوی خودشان را در رفع مظلومیت از این خاکستر نشینان دریغ نفرمایند .

« مهر ۸۷ نفراز اهالی ارومی »

بعدها خواهیم گفت که این عملیات و حشیانه قزاقها و سالداتنها بر اثر فرمانده سپاه روس بود مانند فرمانده جبهه قفقاز در تفلیس که هنوز دولت مرکزی شوروی را برسمیت نمی شناخت و بعضی هم باشویک بودند .



جیلوهای عثمانی

در خاک عثمانی (در حدود ایران) که مرز نشینان آن گردنشین میباشند جمع کثیری از نسطوریان (نصرانی) در شهرهای: (وان - نصیبین - جولاملك) سکنی دارند. چون آن حدود با کردهای ایران و عثمانی همجوار میباشد و زندگی کوهستانی دارند آب و هوای آنجاها نیز با آب و هوای گردنشین ها شباهت تام دارد لذا فرم و مد لباس و طرز زندگی حتی اخلاق و عادات آنان نیز شبیه همدیگر اند.

میتوان گفت که کرد مسیحی هستند، فقط شکل کلاهشان با سایرین متمایز است جیلوها کلاهشان مخروطی شکل میباشد، ولی کلاه کردها عمامه الوان (شلمه) است که برشان میبندند. در بعضی دهات ارومیه، سابقاً عده ای از این کردهای مسیحی مذهب اقامت داشتند و آنان را هم جیلومی نامیدند که در دهات ترگور و (مرگور) موآنا مقیم بودند و میسیونرهای خارجی مقیم ارومیه رسماً در آنها نفوذی نداشتند بلکه بطور غیر رسمی با آنها مراوده می کردند و بهمین علت عدم نفوذ میسیونرها در این عده که آنها هنوز هم مذهب قدیم خود را حفظ کرده و نسطوری (نصرانی) باقی مانده اند و زبان کردی (آسوری) تکلم میکنند و زبان آن ها سریانی است و فرقی که با آسوریها دارند اینست که، جیلوها در کوه پایه ها زندگی میکنند و شکل ایلانی و لهجه های کردی دارند و خواندن و نوشتن آنها سریانی می باشد ولی آسوریها که در شهر و اطراف شهر ارومیه زندگی کرده و با مردم شهری تماس داشته اند دارای رسم و اخلاق و عادات و تمدن شهری گشته اند، از طرفی نفوذ میسیونرها در آسوریها نیز سبب شده که عده زیادی از آسوریها دست از مذهب قدیمی خود (نسطوری - نصرانی) برداشته و مذاهب جدیدی (کاتولیک - ارتودوکس - پروتستان) را قبول کرده اند و فقط عده بسیار کمی مذهب اجدادی خود را حفظ نموده و نسطوری مانده اند ولی جیلوها که اکثراً در شهرهای (وان - نصیبین و جولاملك) بوده اند و نفوذ میسیونرهای ارومیه نتوانسته وارد خاک عثمانی شده و آنها را نیز تحت تأثیر القاءات خود در آورد

و بهمین سبب جیلوهای عثمانی هنوز هم تابع کلیسای شرق میباشند و از مارشیمون^۱ (منسوب بسلسله های مقدس شمعون حواری) تبعیت مینمایند .

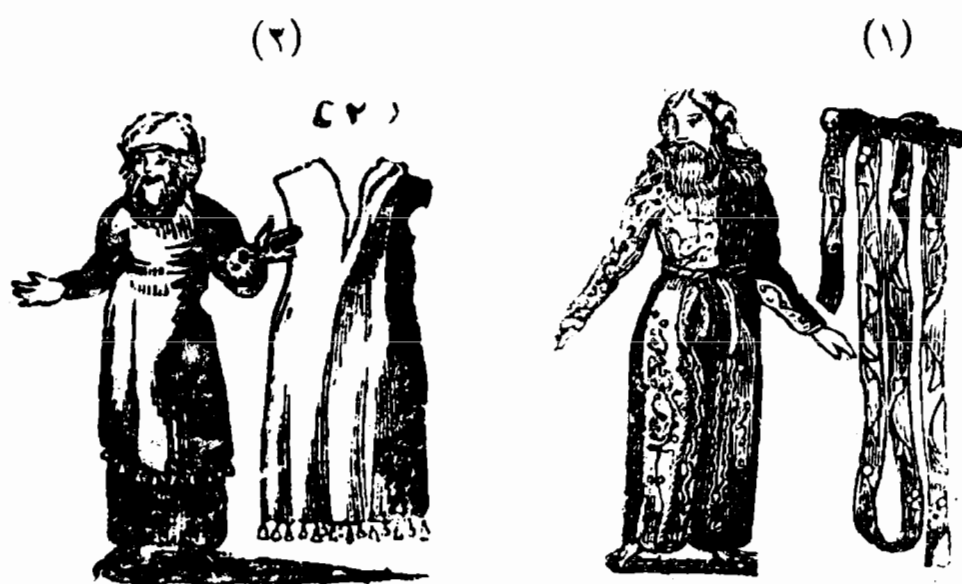
در این ایام رئیس روحانی آنان بنیامین مارشیمون بود که در دهکده قوجانس اقامت داشت .

مارشیمون ۲۴ ساله، و بسیار خوش قیافه و نیک محض و فهمیده و مؤدب بود و در یکی از جلسات اظهار داشت که حافظ نامه ای از پوست آهو و بخط حضرت علی عليه السلام می باشد که در آن نامه نصرانی ها را اهل کتاب خوانده و در حمایت مسلمانان قرار داده است . و حالاً معلوم نیست این فرمان مانده یا از بین رفته است (بنا برتقریر خود مارشیمون) .

جیلوهای عثمانی در ایام جنگ بین المللی اول از طرف انگلیسیها و روسها تحریک شده و مقادیری اسلحه بدست آورده ، در حدود ایران و عثمانی باغتشاش و نافرمانی پرداخته و با مسلمانان نیز بدرفتاری کرده و بعد نیز با فداثیان عثمانی زد و خورد کرده بودند و دولت عثمانی بناچار عده ای را با تجهیزات کامل برای سرکوبی جیلوها فرستاده و آنها را ، بعد از کشتن عده ای و اداره فرار کرده بود - این بود که جیلوها پس از آن که از قشون اعزامی عثمانی شکست خورده بودند ، دست زن و بچه های خود را گرفته بسر پرستی مارشیمون (رئیس روحانی جیلوها) بخاک ایران کوچیده و بسلماس و ارومیه سرازیر شدند و بلافاصله مورد توجه و حمایت روس ها و میسیونرهای ارومیه قرار گرفته و بدهات مسیحی نشین تقسیم و اسکان داده شدند . نگهداری و اعاشه سی هزار نفر جیلو در اطراف ارومیه ، با توجه بوضع خاص سیاسی و اقتصادی آن روزها ، کاری دشوار بوده و عاقبتی وخیم در برداشت بخصوص که از سی هزار نفر ، لخت و عور و پریشان هیچ انتظار خوبی نمیرفت .

جیلوها در اوایل ورود بارومیه کارخلافی نکردند و دست بدزدی و قتل و غارت و قلدری نزدند ولی محیط آن روزی ، تدریجاً آن ها را وارد میدان اعمال قبیحه و فجیعه میکرد و کم کم راه دزدی و ایداء و زورگوئی را بآنها یاد میداد .

آن قسمت از جیلوها که دردهات پراکنده بودند ، رفته رفته ، بریدن درختان باغات و غارت و دزدی محصول تاکستان های دهاقین پرداختند و چوبهای انبار و طویلۀ دهانیهای راکه بشهر کوچیده و یامها جرت کرده بودند ، خراب نموده و باره و تبر آن ها را میبردند و بعوض چراغ در مواقع شب میسوزاندند و کنار روشنائی شعله آن می نشستند (زیرا جیلوها عادت بروشن کردن چراغ در شب نداشتند). و بدزدیدن و گرفتن مرغ و خروس و جوجه مردم شروع کردند ، یکی از آشنایان در این مورد چنین میگفت : مرغهای خانگی بقدری چشمشان از جیلوها ترسیده بود که وقتی از دور جیلوها را میدیدند ، فرار کرده و پنهان میشدند علت ترس مرغها از جیلوها این بود که جیلوها ناگهان بدسته مرغان خانگی نزدیک شده و با چوبدستی و چماق ، چنان هدف گیری میکردند که در یک ضربت چهار و یا پنج مرغ نقش زمین می شدند ، آن وقت جیلوها فوراً سر مرغها را بادست از بدنشان جدا کرده و در توبره دستی خود می انداختند .



- (۱) کمر بند آناست مثل جوراب از پشم می بافتند .
 (۲) فورم لباس بزرگان آنهاست که از پشم و پنبه خودشان می بافند و کمر می بندند .

فاجعه در صفر قلی گندی

در آن ایام ارومیه دستخوش تمام طوفان های مدهش شده بود روزی نبود که يك اتفاق ناگوار در دهات روی ندهد ، روزی نبود که مردم از دست اشرار و دزدان و آدم کشان آسوده باشند .

با این که در نواحی مختلف دهات بیکشلو ، باراندوزچائی، روضه چائی برای برقراری امنیت پرستاو (پاسگاه ژاندارمری) گذاشته بودند ، اما خود این افراد پاسگاه ، شبها مستقیم بخانه مردم میریختند و یا اینکه اشخاص دیگر را بغارت دهات تحریک و اعزام می کردند چنان که یپریم^۱ نام که خود پرستاو نازلوچائی بود شبانه بخانه وهاب سلطان (در قریه صفر قلی گندی) رفته و از وی سیصد تومان مطالبه مینماید ، چون وهاب سلطان قادر بتهیه و تادیه وجه نقد نبوده ناچار فرار میکند ، اما کسان یپریم او را تعقیب مینمایند و تیراندازی می کنند . بر اثر تیراندازی وهاب سلطان و خود یپریم از پادر آمده و کشته میشوند (نیمه های تیرماه ۱۲۹۶ شمسی) .

سواران یپریم پسپا نه این که یپریم بر اثر تیراندازی وهاب سلطان کشته شده تمامی اهل خانواده وهاب سلطان را بقتل میرسانند و خانه اش را غارت میکنند و بعد آتش میزنند .

فردای آنشب خبر قتل یپریم را برادرش اطلاع میدهند ، برادر یپریم با چندین سوار برای آوردن جنازه یپریم بده مزبور می رود و در مسیر راه از هر دهی که عبور می کنند آن ده را قتل و غارت مینمایند و بقدری اعمال وحشیانه از ایشان سر می زند که خود روس ها از ترس اغتشاش عمومی ، مأموری می فرستند تا برادر یپریم بگوید که دست از آن همه قتل و غارت بردارد و فوراً بشهر مراجعت کند . .

برادر یپریم بدستور روسها بشهر مراجعت می نماید ولی ازقریه صفرقلی کندی
تاشهر، دربین راه بهرمسلمانی که مصادف میشود او را میکشد .

اینگونه فجایع و صحنه‌ی دردناک، هرچند روز در نواحی مختلف ارومیه
تجدید میشد و عده ای ازده نشین های ثروتمند ودهاتیان دارا ، ازترس جان و مال
وناموس خود اموالشان وخانواده هایشان را بشهرمنتقل می نمودند ، برای آنکه در
شهر لااقل يك امنیت نسبی وجود داشت . و همین علتها سبب شده بود که بعضی از
دهات ، خالی ازسکنه ویا بحال نیمه سکنه درآیند .

با این که خود روسها برای ممانعت ازرفتار زشت برادر یپریم پرستار اقدام
نموده اند مع الوصف مسیونگتین کونسول روس برای ما ست مالی آن قضیه يك
فقره آگهی با چهار زبان منتشر نموده است گویا خواسته گناه را به گردن طرفین
قلمداد کند .

نمونه چاپ شده اعلان در ۴ زبان مختلف به ضمیمه است

روس‌ها ایران را تخلیه می‌کنند

برای اینکه بدانید روس‌ها چرا و چگونه بعد از آنهمه فعالیت‌هایی که جهت تضعیف قدرت اقتصادی و سیاسی ایران مینمودند، این کشور را تخلیه کردند، عین بیانات محقق روسی را که در فرهنگستان علوم اتحاد شوروی ایراد کرده است می‌نمائیم:

حوادث بعدی ایران وجهه جنگ ایران، تحت تأثیر نیرومند انقلاب اکتبر روس توسعه یافت فرمان دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه قطع جنگ قوای نظامی روس را در ایران نوید داد حکومت شوراهای در پیام بدهمه مسلمانان شوروی و شرق، که در سوم دسامبر صادر شده رسماً از تمامی میراث روسیه تزاری و سیاستهای امپریالیستی آن در ایران چشم پوشید.

پیام اعلام کرد که قرارداد (۱۹۰۷ روس وانگلیس ل. م. م.) مربوط به تقسیم ایران باطل است و قوای روس به محض خاتمه عملیات نظامی، از ایران خارج خواهد شد و حق ایرانیان در مورد تعیین آزادانه سر نوشت خودشان، تضمین خواهد گردید طبق قرارداد صلح بین روس و ترکیه و دسته بندی‌های آلمان کددر (برست لیتوسک^۱) منعقد شد مقرر گردید که دولتین روس و ترکیه (عثمانی) سربازان خود را از کشور ایران خارج نمایند و در این زمینه در ۱۰ دسامبر، کمیساریای امور خارجه خلق شوروی به اسدخان کاردار سفارت ایران در پتروگراد پیشنهاد کرد که مذاکره برای تخلیه ایران از قشون روس آغاز گردد.

در اول ژانویه ۱۹۱۸ موافقت دولت ایران (در زمینه مذاکره برای تخلیه ایران از قشون روسیه) بوزارت امور خارجه حکومت شوروی تسلیم شد.

و در پنجم ژانویه ۱۹۱۸ روزنامه‌ها خبر و برنامه تخلیه ایران را (از قشون روس)

۱- برست لیتوسک - Brest Litovsk (۳ مارس ۱۹۱۸)

منتشر کردند دولت شوروی ، بلافاصله آمادگی خود را برای خروج فوری واحدهائی که از نقطه نظر نظامی فاقد اهمیت بوده و بعنوان وسیله‌ای برای اشغال ایران به کار رفته‌اند اعلام نمود در یادداشت کمیساریای امور خارجه شوروی احضار معلمین باریکاد قزاق شاه از ایران امری ضروری شمرده شده بود و یادداشت تاکید نمود .

بمنظور رفع ظلم و ستمی که دولتهای تزاری و بورژوازی روسیه ب مردم ایران تحمیل کرده بودند ، باید هرچه زودتر این کار انجام گیرد .

اما دولت شوروی ، برای اجرای این برنامه با اشکالات زیادی روبرو شد ، زیرا عده‌ای از فرماندهان طرفدار حکومت استبدادی و تزاریسم ، از جمله فرمانده سپاه روس در ایران ، و فرمانده جبهه قفقاز در تفلیس ، از اجرای دستورات دولت انقلابی شوراها سر باز میزدند و با حکومت ضد انقلابی ماوراء قفقاز که دولت شوروی را برسمیت نمی شناخت ، همکاری جدی می کردند .

از طرفی سفارت روسیه در تهران نیز ، دولت جدید و انقلابی روسیه را نمی خواست برسمیت بشناسد ، اینها اشکالاتی بودند که موقتاً از برنامه دولت شوروی در امر تجدید عمیقانه قراردادهای جلوگیری می کرد .

اما همه این اشکالات ، در مقابل انقلاب کبیر توده زحمتکش روسیه مانند یخ در مقابل گرمای تابستان ، آب میشدند ، انقلاب طرفداران جدی در میان واحدهای ارتش روسیه ، بخصوص در جبهه ایران ، بوجود می آورد و در پایان سال ۱۹۱۷ افسران و سربازان در زیر نفوذ اثرات انقلابی ، به حکومت انقلابی ملحق میشدند و در این زمینه کمیته های سربازان ، که پس از انقلاب فوریه بوجود آمده بود ، فعالیت خود را توسعه دادند و کمیته های انقلابی ارتش ، تشکیل گردید .

از طرفی سربازان روس ، در جبهات جنگ ، مدت ها از زن و فرزند و پدر و مادر خود دور مانده ، و متدرجاً از جنگ بی ثمر ، و از زندگی فلاکت بار ، خسته و عصبانی شده بودند و میخواستند هرچه زودتر ، جبهه جنگ را ترك کرده و به کشور و شهر و دهات خود برگردند .

تقاضاهای بی شماری از طرف کمیته سربازان برای مراجعت آرتش بخاک روسیه ، به ستاد فرماندهی سپاه اعزامی میرسید ، هر روز به تعداد این گونه نامه ها و تقاضاها افزوده میشد و کم کم لحن تقاضا نامه ها ، درشت تر ، و محکم تر و قاطع تر می گردید و نارضایتی بحالت اشباع سربازان را فرا میگرفت نفوذ اندیشه های سیاسی ، به تشکل نیروهای انقلابی و ضد جنگی در بین واحدهای آرتش روس ، کمک می کرد . ژنرال بارانف ، با احساس نارضایتی سیاسی سربازان و افسران زیر فرمان خود ، که تدریجاً مبدل به عصیان خشمناکی میگردد ، مجبور شد به تفلیس تلگراف کند که اگر سرفرمانده دستور بازگشت آرتش را صادر ننماید ، این امر خود بخود انجام خواهد شد . در نتیجه ستاد جبهه قفقاز مجبور گردید دستور مراجعت سپاه روس را ، از ایران صادر کند .

ما در صفحات پیش یادآور شدیم که سربازان روس پس از انقلاب سوسیالیستی ، تدریجاً ایران را ترك کرده و بوطن خود مراجعت می نمودند ضمناً ساختمان های اشغالی آنان که تخلیه میشد بدست قوای مسلحه اشغال می گردید .

آمدن افسران فرانسوی بارومیه

در این ایام عده‌ای از افسران فرانسوی که در حدود ۷۰ نفر بودند باصداها کامیون پراز اجناس واثاث و آلات وارد ارومیه شدند و روسها که عمارت زیبای فتح السلطنه (شهریاری) را تخلیه کرده بودند، آنرا به افسران فرانسوی تحویل دادند، و فرانسویان در ساختمان مزبور که در جوار مسجد مناره واقع شده بود، اقامت کردند و گویا منظورشان تشکیل بیمارستان!! و کمک به درمان و بهداشت مردم بود! ولی مردم می‌گفتند در حالیکه خود فرانسوها در اروپا گرفتاریهای زیادی دارد، و در موقعیتی که روسها ایران را تخلیه می‌کنند و هجوم متوالی آلمان در اروپا و بخشهای آسیائی توسعه می‌یابد در چنین شرایطی، چه علتی فرانسویان را بدلسوزی ایرانیان و تشکیل بیمارستان در ارومیه، مجبور کرده است که صدها فرسنگ راه طی کنند و در این کشور و در این شهر بمداوای مرضا بپردازند!! باری بگذریم از ظاهر مسئله همینقدر که چند روزی، مرتب وسایل و ادوات لازم وارد ارومیه میکردید و این وسائل و ادوات چه بودند معلوم نبود؟! بعد از چندی مریضخانه فرانسویان دایر شد و بکار افتاد.

ریاست مریضخانه را سرهنگ گوژل و خزانه‌داری آنرا مسیو زریس و تحویل‌داری بیمارستان را مسیو کاسفیل عهده‌دار شده بود این اشخاص در سایر فنون نیز اطلاعات مبسوط داشتند. بیمارستان فرانسویان بعدها بهنگام تسلیم شدن مسلمانان، پناهگاه اهالی ارومیه شد و پناهندگان تا خاتمه انقلاب و بلوا در ارومیه، بخرج خودشان در آنجا اقامت کردند.

بندر حیدر آباد و شرفخانه

قبلاً اشاره کردیم که بمجرد تخلیه شدن عمارات و ساختمانهاییکه قبلاً تحت اشغال قشون و افسران روس بود ، قوای مسلحه مسیحیان ، آن عمارات را اشغال می کردند ، میتوان گفت که روسهامحلهای تحت اشغالی خود را ، بعد از تخلیه بتحویل قوای مسلحه میدادند زیرا قوای مسلحه ، برای اشغال آن محلهها اغلب از نظامیان روس کمک می گرفتند تا مردم جرأت اعتراض نداشته باشند .

یکی از محلهای مهم که روسها ، تشکیلات وسیعی در آن داشتند بندر حیدر آباد (دریاچه رضائیه) واقع در سلدوز بود که ۶۸ کیلومتر با شهر فاصله دارد و بندر مزبور از لحاظ لشگرکشی ، قابل توجه وسخت حساس بود و روسها که در آنجا تشکیلات وسیع داشتند در مواقع لزوم از اهمیت آن در امر اعزام نیرو و تجهیزات بنقاط مورد علاقه خود ، استفاده می کردند .

هنگامیکه روسها این بندر را تخلیه می کردند ، مقادیر زیادی بومب و دینامیت و فشنگ و تفنگ در انبارهای بندر مزبور وجود داشت و قوای مسلحه بدون فوت وقت ، عدهای را به آنجا فرستاد و کلیه آن سلاحها را متصرف و همه آن مهمات را به شهر انتقال دادند .

باز در همان هنگام ، دسته دیگری از قوای مسلحه جیلوها برای تصرف اسلحه و مهمات موجود در شهرستان خوی ، بآن شهرستان اعزام شد ولی اهالی خوی که مدتی بود با فکر دوراندیشانه اوضاع ارومیه را ناظر بوده و جریانات آسوریها واکراد و جیلوها را از دور میدیدند و از مقصد و مرام قوای مسلحه باخبر شده بودند فرستادگان قوای مسلحه را گرفته خلع سلاح کرده و بزندان انداختند قوای مسلحه ، بعداً عدهای را نیز جهت تصرف مهمات وسلاحهای بیحد و حساب که در بندر شرفخانه انبار شده بود اعزام کرد ولی موفق نشد بلکه عده مزبور برهنمائی و هوشیاری فرقه

دموکرات آذربایجان (که زمام امور تبریز و شهرهای تابعه آنرا در دست گرفته بود) اسیر شدند. زیرا در آن موقع حساس سیاسی عدای از مجاهدان و آزادیخواهان بدستور فرقه دموکرات، و سرپرستی حبیب‌الله خان آقازاده (مدیر روزنامه شاهین) خود را به بندر شرفخانه رسانده و قبل از ورود افراد قوای مسلحه، آنجا را اشغال و با ۱۵۰ نفر عسکر عثمانی که در تبریز جزو اسرای جنگی بودند، به حفاظت بندر مزبور می‌پردازند بدینوسیله از افتادن بندر شرفخانه بدست آسوریها و جیلوها جلوگیری می‌کنند و اگر هوشیاری فرقه دموکرات نمی بود، و بندر بدست قوای مسلحه مسیحیان می افتاد وضع آذربایجان و شاید ایران بکلی عوض و وخیم می گشت و شرح قضیه بدینقرار است که :

۱۸۰ نفر از قوای مسلحه مسیحیان، بایک فروند کشتی بخاری که يك کشتی بارکش را نیز هدایت کرده، عازم شرفخانه میشوند، و موقع غروب به نزدیکی بندر میرسند منتظر میشوند تا شب فرا رسد و در تاریکی شب بندر را اشغال کنند و باین منظور کشتی را از خود بندر بکناری می کشند، تا شبانه غفلتاً از کشتی ها پیاده شوند. ولی در این محل کشتی به گل می نشیند و در لجن گیر می کند و مجاهدین از جریان مطلع و با عساکر عثمانی به کشتی ها حمله و وارد کشتی ها می شوند و به جنگ تن بدن می پردازند و همه افراد قوای مسلحه مسیحیان را مغلوب و مقتول ساخته و کشتی ها را هم تصاحب مینمایند.

ع

نطق تاریخی آقاپطرس فرمانده قوای مسلحه

آقاپطرس ایللو یکی از برجسته ترین و مرموزترین آسوری ها بود وی قبلا سمت شهبندری (کونسولی) عثمانی را داشت ، ولی بعد از وقوع جنگ بین الملل اول روس ها نزدیک شد و در جنگهای روس (با اکراد و عثمانیها) همراه آنها بود چون بتمام پیچ و خم کوههای کردستان و حدود عثمانی آشنائی داشت ، بموقع ورود جیلوها بایران ، بامارشیمون (رئیس روحانی جیلوها) طرح دوستی ریخت و در اندک مدتی ، فرماندهی جیلوها را بعد از مسلح شدن بوسیله روسها بدست گرفت و در جنگهای کوهستانی راهنما و فرمانده جیلوها گردید اینک نطق تاریخی او را ، که در بازگشت از یکی از جنگهای کردستان ، بزبان آسوری ایراد کرده است چون از لحاظ محتویات تاریخی ارزش دارد لذا بزبان فارسی ترجمه و درج می کنیم :

برادران آسوری من ! زادگاه ما با خون برادران مارنگین شده دهات و قراء محو و نابود گشته ، اکثر آنها سوخته و از بین رفته ، مال و مواشی مایکسره پراکنده و کلیساهایمان بدست اکراد و ترکان بصورت مخروبه در آمده است .

اکثر ما بآن وحشیت جگرسوز که عقل حتی تصور آنرا نمی پذیرد ، مشاهده می کنیم که هزاران هزار جماعت و سلسله بی کنا (خرستیان) در دست ترکها و اکراد در راه حفظ آئین و ملیت و وطن خود ، کشته شدند .

هزاران هزار آسوری ما ، از زیر خنجر ترکها و اکراد خلاصی یافته در گنجهای مادر ما (روسیه) که آنان را تا امروز مانند فرزندان خود حیات بخشیده است پناهنده شدند^۱ آیا میدانید که روسیه درباره شما مثل یک مادر مهربان باطفاالش ، محبت مینماید ؟! پس در اینصورت بر شما است که نسبت باو (بروسیه) اخلاصمندانه ، ابراز صداقت نمائید ، هر روز بملت روس دعا کنید همچنین نمی توان فراموش کرد سفارت

۱- این نطق را پس از مهاجرت آسوریها و مراجعت قوای روس ایراد نموده است.

آمریکارا در ارومیه ، که بیش از پانزده هزار جماعت مارا از متقابلہ کرد و ترك، نجات داده و قریب ششماه آنها را خورانده و پرورانده است .

از خدا بخواهید که مادرما ، روس ، قدرت خود را از دست ندهد و بهمین بزرگی و عظمت و ابهت ، تاابد باقی ماند . برادران من ! آیا میدانید که جماعت خرستیان (مسیحیان) که در کشورهای ترك و ایران زندگی می نمایند ، و هرگاه حکومت اسلامیہ این دو مملکت ، از قدرت روسها نمیترسید ، یکنفر از آنان (آسوریها - جیلوها = مسیحیان) نمی توانستند در این دو کشور زیست نمایند! پس همواره شمارا لازم است که به نظامیان روس دعا کنید ، زیرا ایشان (روسها) در این ایام ، در راه حق ، بادل حق کش آلمان - اتریش - مجار عثمانی و بلغارستان می جنگد دول معظمه فرانسه - انگلیس - ایتالیا - ژاپون - رومانی و یک مشت ملت غیور سرب^۱ که متفقین روس هستند کمک مینمایند، بنظامیان آنها نیز لازم است یاری نمود .

محقق است که پس از غلبه ، ماها مجدداً به خروبه های خود برگشته ، بزمین - های از دست داده خود رفته ، زندگی نوی تهیه کرده با فراغت حال خواهیم زیست دعا کنید به سرپرست و روحانی بزرگ ما (مارشیمون) که شب و روز در راه سعادت ما می کوشد تا وسایل آسایش آتیه مارا ، که رهائی یافتن از ظلم و ستم مسلمانان است تأمین نماید .

برادران من ! شما وظیفه دارید که دوشادوش سربازان روس به جنگید و در تمام مراحل جنگ مواد زیر را رعایت و بموقع اجرا بگذارید .

۱- خدارا بشناس و در هر موقع او را بیاد آور و بدان که فقط او میتواند دشمن را

۱- سربستان (سربستان) Serbes که فعلاً بنام کشور یوگسلاوی (که پایتختش بلگراد میباشد) نامیده میشود در دوره امپراطوری عثمانی این کشور از متصرفات دولت عثمانی بود .

مقهور و مغلوب سازد .

۲- هر يك از نظاميان را لازم است كه تندرست - غيور - با اراده و صادق و با شرف بوده باشد .

۳- بمير در راه حفظ وطن و روسيه مقدس ، اگر زنده ماندی اينست شرف و افتخار حقيقي ، كه هر آينه زندگي خود را وقف نيكو كاری و عمل مقدس نموده‌ای و بشرف يادگاری نام نيك و افتخار ، نایل شده‌ای .

۴- خود بمير تا زندگي رفقای خود را از چنگ مرگ خلاصی داده باشی تارفا نیز ، در روزهای سخت ترا نجات دهند .

۵- هيچوقت مترس ، همواره بترسان ، بايك ترس ميتوان دشمن را جری کرد خصوصت ، كار آسانی نيست .

۶- جنگ را برای مكافات نبايد كرد ، بلكه از روی غيرت و شهامت و تعصب بايد جنگيد ، در اينصورت ، بدون اجازه مافوق خود ميدان رزم را ترك نكن .

۷- مردم غير نظامی را اذيت نكن ، با افراد بدون سلاح شليك ننما ، اطفال و زنان را مكش .

۸- از كشتن اسير صرف نظر كن ، بلكه اسير را زنده به نزد مافوق بياور تا انعام بگيری

۹- لازم است كه دايم به حفظ تفنگ خود بكوش و آنرا تمیز نگهداری كن زیرا از اسلحه فرسوده و زنگ گرفته كاری ساخته نيست .

۱۰- فشنگهای خود را بيهوده بكار نبر ، آنها برای تو ارزش زياد دارند در ساعات و روزهای وخيم . بدرد ميخورند .

۱۱- هر كس اين اعمال را انجام ندهد مجازات خواهدديد ، قانون روسها سخت است .

۱۲- بپذير اين دستورات را ، تا در زادگاه خود خوار نگردی و قوم خود را رسوا نسازی .



عکس آقا پطروس فرمانده قوای مسلحه

۱۳- از غارت کردن پیر هیز، زیرا غارتگران نه تنها در نظر غارت زدگان بلکه در نظر عموم ملت رسوا می گردند، از طرفی غارتگران باعث انهدام قدرت خود و همقطاران خود شده، پیروزی و موفقیت را از دست می دهند.

۱۴- فراموش نکنید که عمل خوب را نیک خوانند، ولی عمل بد یکنفر، سبب بدنامی و لکه ننگین ابدی يك ملت می گردد هر که این قواعد را رعایت نماید و همقطاران خود را وادار بایفای آن سازد، هیچوقت از نظر مافوق خود دور نمی ماند سهل است که محبوب القلوب عامه ملت خود میشود و هر که برخلاف این دستورها رفتار نماید و همواره بکارهای بد پردازد باید متحمل کیفرهای شدید قانون باشد. باز ای برادران گرامی من بشما روی آورده، تقاضا می نمایم که همیشه نام ملت خود را بلند کرده و هرگز بخواری و ذلت تن در ندهید.

۱۵- بمیر، ولی هیچوقت تسلیم اکراد و ترکها نشو مادامیکه آنها، زبان و دماغ اسیران را می برند، و چشمان اُسرا را می کنند و دست و پای گرفتار شدگان را می شکنند.

۱۶- اوامر صادره از طرف فرماندهان، باید بدون چون و چرا، باتمام شرف و افتخار اجرا شوند.

۱۷- تفنگ خود را نباید به کسی داد، مگر بافسران روس و مافوقهای خود.

۱۸- اگر یکنفر از شماها، خودسرانه از میان صد نفر فرار نماید وی با جزای فوق الطاقه مجازات و ممکن است اعدام شود.

۱۹- بعموم سربازان روس راه نیکی بنما، معلومات لازمه مقتضیه را درباره دشمن بده.

روحانی بزرگ ما	}	محل امضاء
پطر - مارشیمون ایللو		

مقدمه سال گرسنگی و قحطی

هنوز هم پیردندان و پیرمردان بیسواد هستند که تاریخ بعضی حوادث را از سال قحطسالی بزرگ، شاهد می آورند مثلاً در جواب دکتر که می گوید چند سال داری؟ اظهار میکنند که در قحط سال بزرگ، من فلان سن را داشتم !! حالا این قحطسالی چه سالی بوده است ما برای شما تاریخ و علت آنرا بازگو می کنیم :

در سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۷ شمسی) بواسطه ناامنی شهرستان ارومی و سلدوز و اشنویه و سایر محال های ارومی، کشت و زرع کمتر شده بود. از طرفی يك وضع گرسنگی (کمبود نان) بزرگ در سرتاسر ایران بوجود آمده با کمبود بسیاری از مایحتاج اولیه زندگی دست بدست هم داده، پیر و جوان، زن و مرد، طفل و بالغ را، درو می کرد.

حکومت مرکزی که استعداد و لیاقت جلوگیری و آینده نگری را نداشت فقط بجمع مالیات و صرف آن در مجالس عیاشی مشغول بود، نمی توانست علت آنرا دریافته و بچاره آن اقدام کند.

آذربایجانیان، با اطلاع از سستی مغز زمامداران مرکزی که علاقه داشتند مردم آنها را مغز مبتکر، مغز یگانه و رهبران خردمند و باتدبیر بنامند لذا باین صدد برآمدند که جهت کنترل همه جانبه اجتماعی ایران و مخصوصاً آذربایجان حزب فرقه دموکرات آذربایجان را، با شرکت عناصر صالح و پاکدامن و مبتکر و دلسوز و مطلع و شایسته، بوجود آورند و در این راه موفق شدند و شعبه تشکیلات آن را در ارومیه بلادیده نیز، دایر کردند و این شعبه تشکیلاتی توانست عمل و فداکاری و دلسوزی و وطنپرستی را جانشین عبارتهای: قبله عالم بسلامت باشد، جاوید و پاینده باد سلطان ابن سلطان و خاقان البر والبحرین و عباراتی نظیر آنها، !! بسازد

وگاریها را بدست اشخاص بصیر و مطلع و واقعاً وطنپرست بسپارد و بتواند بدرد آذربایجان که هرگز در دست دربار قاجاریان و قلدران و دارو دسته آنان، چاره پذیر نبود، رسیدگی کند و مرض را تشخیص دهد و با سپردن کار مردم بمردم واقعی، درمان و علاج قطعی را تجویز نماید...

این بود که براهنمائی حزب فرقه دموکرات آذربایجان، مشکل چندین ساله مردم حل شود و فرقه دموکرات، مردم را متوجه منافع طبقاتی خود ساخت و به رفاه حال مردم و مستمندان و بینوایان کوششهای منطقی کرد و در این زمینه، باحداث و دایر کردن دارالعبزه (نوانخانه) پرداخت و مغازدهای نانوائی تأسیس کرد و کمیسیون ارزاق عامه تشکیل داد و با این طرق ساده و بی هزینه مردم را از گرسنگی و کمبود نان و غله، و از گزند احتکار و تدلیس در امر تجارت گندم بدون بند و بار، نجات داد.

در آن موقع که آذربایجان و مخصوصاً ارومیه دستخوش امیال متعدد یاغیان داخلی و خارجی بود بدبختی دیگر دامن گیر مردم ارومیه گردید، از طرف قشون روس، انبارهای گندم و جو مهر و موم شدند و بهانه آنان این بود که جو برای چارپایان و گندم برای سربازان روس باید همیشه موجود باشد، وای در باطن امر می خواستند از ضعف قدرت دولت مرکز، بنفع شخص خود (فرماندهان سپاه روس در آذربایجان) سوء - استفاده نمایند (۱).

این خبر بگوش فرقه دموکرات رسید و فرقه با اقدامات مجدانه و متعدد دست زد از آنجمله باسران سربازان روس تماس گرفته شد در آن موقع خود نگارنده این مشروحات، عضو حزب فرقه دموکرات و عضو کمیسیون بازرسی و ناظم حوزه ۱۶ فرقه بودم و بابتکار لیدرهای فرقه دموکرات، تماس و مذاکرات لازم با سرداران روس در ارومیه بعمل آوردیم و از ایشان خواستیم که پای بند شعارهای انقلابی دولت مرکزی کشور شورواها باشند، و برای حل مشکل قحطی و ناامنی و کمبود مواد غذایی باما

۱- قبلاً گفتیم که هنوز عده زیادی از فرماندهان و سپاهیان روس مسئله بزرگ عقیدتی را در مورد تغییر حکومت استبدادی به آزادی درك نکرده و پابند عقاید فعال مایشائی قدیم بودند.

مساعدت نمایند و ثابت کنند که لیاقت اظهار کلمات مبنی بر مساوات و برادری (تواریش = یولداش) : رفیق را دارند و می توانند بمعنای وسیع سوسیالیستی ، با آزادیخواهان و انقلابیون و ترقی جویان تشریک مساعی نمایند .

کونسولگری و فرماندهان ذی علاقه روسی اظهار داشتند که ما مصرف گندم و غله شهر را بخود اهالی وا گذاشته ، فقط قسمت اضافی آن را بر میداریم و کمیسیون ما هم این نظریه اتباع روس را پذیرفت . البته در این خصوص کونسول روس به ما (اعضای فرقه دموکرات و آزادیخواهان مترقی و انقلابی) محرمانه مساعدت لازم را معمول میداشت .

کمیسیون پیشنهاد روسها را از روی محاسبه ای که در نقشه جغرافیا (که دقیقاً از طرف روسها ترسیم و تعداد نفوس روی آن معین شده بود) قبول کرد و در این نقشه نفوس ارومیه ۳۰۰،۰۰۰ نفر ذکر شده بود ، ما همین تعداد نفوس را عنوان کرده از آنان خواستیم که مصرفی این عده سیصد هزار نفری را بما بدهند و بقیه مال آنها باشد .

فرقه دموکرات ، تمام این صحنه ها و اوضاع اجتماعی عصر را دقیقاً زیر نظر خود تدقیق میکرد و احساس مینمود که در این قسمت از آذربایجان (یعنی در ارومیه) اتفاقات غیر منتظره غیر قابل پیش بینی در حال تکوین است و بایستی علاج واقعه ، را قبل از سقوط صاعقه تهیه و تأمین نمود .

این بود که از طرف فرقه دموکرات ارومیه آقایان : میرزا خلیل افشار - هاشم خان دبیر الوزاره را بتبریز فرستادند تا نکات باریک و لازمه را بگوش اولیاء دولت رسانده چاره جوئی نمایند و اگر دولت قادر بجلوگیری از اتفاقات نباشد بناچار راههای دیگری را یادآور شوند .

دولت با اصطلاح قدر قدرت اسکندر شوکت که هرگز علاقه قلبی بمسائل جدی نداشت نتوانست اقدام مثبتی معمول دارد فقط ۲۰۰ نفر سوار قراجه داغی ، بسرپرستی (فرماندهی) قهرمان خان بارومیه اعزام داشت !! و دیگر هیچ !

نظریه مستر شید کونسول آمریکا

ما از انقلاب کبیر اوکتر ؛ در صفحات قبل صحبت کردیم . ناگفته نماند که
لنین توانست با استفاده از نبوغ مغزی خود ، و مطالعه اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان
آنروز و آمیختن تجارب حزب بالشویک را خود بوجود آورد .

ولی یکعده از همکاران نزدیک لنین که نتوانستند با برنامه پیشنهادی لنین ،
نظریات خود را ، تطبیق دهند ، از حزب کارگری لنین کناره رفته و حزب منشویک را
بوجود آوردند و نتیجتاً بین دستجات سیاسی روسیه ، اختلاف نظر بوجود آمد و بدو
دسته بالشویک - منشویک تقسیم شدند .

این پیش آمد سیاسی سبب گردید که مدتی دیسپلین نظامی و انتظامات اجتماعی
داخلی و خارجی روسیه دچار هرج و مرج شد و در همین ایام بود که قشون روس
مرتّباً ایران و ارومیه را تخلیه و ترك نموده ، به روسیه (وطن خودشان) مراجعت
میکرد .

در اینموقع مستر شید (کونسول آمریکا در ارومیه) عده ای از مردم را
بدارالحکومه (فرمانداری) دعوت نمود ، در آن ایام اجلال الملک فرماندار ، و ارشد
الملک معاون فرماندار بود .

کونسول آمریکا ، بعد از ایراد یک مقدمه کوتاه چنین گفت :

بطوری که مشاهده میشود قشون روس ، خاک آذربایجان را تدریجاً ترك
میکند .

وعده ای از سربازان ترکیه (عساکر عثمانی) هم وارد منطقه رو اندوز شده اند
مسلم است که عثمانیها منظوری دارند و بیکار نخواهند نشست و بمسئله بی طرفی ایران
نیز اعتنائی نخواهند نمود و احتمالاً بارومیه هم سرازیر شوند ، و دولت مرکزی ایران

بطوری که خودتان میدانید قادر بجلوگیری ایشان نیست . بنابراین بهتر است که شما مسلمانان ، باملت مسیحی متحد و متفق بشوید و در راه حفظ جان و مال خود تشریک مساعی کنید ، و اسلحه لازم را از قشون روس خریداری کنید ، ما خود پول و وجه لازم را به شما میدهیم و اسلحه را بخریم و يك قشون ملی و متحد که افسران آن را خود مسلمانان تعیین خواهند کرد تشکیل بدهیم و با این طریق ، خودمان را از تجاوز و تخطی آنان حفظ نمائیم -

اجلال الملك (فرماندار رضائیه در آن روزها) در جواب مستر شید (کونسول آمریکا) چنین گفت :

آقای کونسول ، من بدون اجازه دولت متبوعه و حکومت مرکزی (طهران) نمی توانم با پیشنهاد شما موافقت کنم و از قبول مسئولیت آن خائف و نگرانم !
کونسول آمریکا جواباً اظهار داشت :

اوضاع کنونی ، آینده این منطقه را خیلی روشن ، برای ما و هر فرد مطلعی بازگو میکند ، اگر ما همچو تشکیلاتی بوجود نیاوریم ، باید آینده وخیم و صدمات و ناراحتی های عظیمی را منتظر و متحمل باشیم ، معلوم است که جلسه بدون اخذ نتیجه مثبت خاتمه یافت :

(۱) معلوم نشده که آیا آقای اجلال الملك آن جسارت را نداشتند که تا از پیشنهاد دکتر شید استفاده نموده تا اسلحه بدست مسلمانان نیز برسد و در امان بمانند .

(۲) و یا اینکه مطمئن نبود که اولیای دولت وقت موقع شناسی نمود و پیشنهاد او را قبول نمایند .

(۳) و یا این که اجلال الملك میدانست که اظهارات مشارالیه فور مالیه و یل يك مانور سیاسی و پولتیکی میباشد لذا همچو جوابی داده بود .

چند روز از این مقدمه نگذشته بود که از طرف موسیو کوژل (صاحب آمبولانس)

۱ - Ambulance بیمارستان متحرك و سیار

انتشار دادند که هر يك از مسلمانان كه مایل باشند مسلح شوند ، خود را معرفی نمایند
برای سواره ها ، اسب خوب ، زین مجلل ، لباس فاخر داده خواهد شد و برای داوطلبان
خدمت پیاده نظام ، ماهانه ، مبلغ ۳۰ تومان (این مقدار پول در آن عصر بسیار قابل
توجه بود) حقوق داده خواهد شد .
اما مسلمانان ، حتی یکنفر ، حاضر به قبول پیشنهاد فرانسویان و یا معرفی
خود نشدند .



جیلوها = و متینگ مسجد جامع

موضوع قحط واقعاً بالای بزرگ و پیشآمد سترگی بود زیرا اهالی بعلت ناامنی و نگرانیها نتوانسته بود گندم و حبوبات لازم غذائی را ، بحد کافی بکارند و آنچه هم که کاشته شده بود ، بعلت اغتشاشات و قتل و غارتها ، تلف گردید و زارعین دستخالی ماندند ، از طرفی هم ، چندماه پی در پی ، آسمان و ابرها ، لطف و مرحمت خود را مضایقه کرده ، قطره آبی ؛ ازدیده ابرها ، بزمین فرو نچکید ، گفتی که طبیعت هم ، با مردم این سامان سرجنگ و ستیزه داشت ، در همچو وضعی اسفناك در اطراف ارومیه نیز ناامنی و اغتشاش ، زندگی را برای مردم دهات تلخ کرده ، میدان هرگونه خبائت و جنایت را به دسته های جیلوها ، و قاچاقچیان مسلح ، وا گذار کرده بود . این یاغیان عاری از حلیه انسانیت ، خود را قائم مقام روسها دانسته اعمال و کردار آنان را ، تقلید ، و با مردم ستمدیده ارومیه ، باقساوت ، رفتار میکردند ، همانگونه که روسها ، برای آذوقه و مصرفی قشون خود در این اواخر مال و مواش بنام دواب گوشتی ، ازدهات انتخاب کرده و میبردند ، اینان (کنتراچی های قوای مسلحه) هم ازدهات مال گوشتی میگرفتند .

روسها در مواقع لشکرکشی در کوهستان ها ، مال بگیری (بیگاری - بدون کرایه) میکردند و با اسب والاغ و قاطر مردم ، تجهیزات جنگی خود را حمل می کردند ، اینان نیز از مردم دهات برای حمل مهمات خود مال بگیری مینمودند . عده ای از مسیحیان ولگرد ، با روسهاییکه بروسیه نرفته و در ارومیه مانده بودند همدست شده ، در کوچه و بازار جلو مسلمانان را گرفته ، کیف پول و ساعت بغلی آنان را بزور و قلدری میربودند .

عده ای نیز ، درحالیکه لباس سالدات بتن خود کرده بودند ، به تنهائی ، یا با همدستی روسهای فراری که گدائی میکردند ، عبای مردم را ربوده ، و یا هست و لایعقل

باهانت و مسخره مسلمانان پرداخته ، و یا گوچه را بروی مردم بسته مطالبه پول و نقدینه می کردند و اهالی را لخت مینمودند .

این قبیل تعدیات بیشرمانه ، روز بروز افزایش مییافت . مثلاً یکدسته از ارامنه با سم قاچاق (فراری) بوجود آمده بود که بانواع آزارها دست می زدند ، یکی از آنان بنام آردوش چند نفری را بدور خود جمع کرده و باندی تشکیل داده بود ، این باند به غارت مردم دهات میپرداخت و به پست دولتی حمله میکرد و در بین راه آنرا لخت و محتویات پست را تاراج مینمود ، از کاروانیان باج میگرفت و مسافرین ورهگذرها را لخت میکرد .

شالوده تیرگی روابط مسلمان و مسیحی را میتوان در اعمال آنروزی اینگونه یاغیان و ماجراجویان و هرج و مرج طلبان ، دانست و لکه نگین ابدی آنان را در صفحات وقایع و یادداشت های آن عصر خوانده و مجسم کرد .

فرقه دموکرات ارومیه در صدد برآمد که برای ایجاد نظم و ترتیب و امنیت و اتحاد ، جلوگیری از عواقب وخیم اعمال ماجراجویان مسیحی ، اقدام نماید و برای این منظور از اعضای مجلس آسوریها - و از اعضاء کمیته داشناک (پان ارمنیسم) ارامنه دعوت بعمل آمد ، و در حوزة ناظمین جمع شده درباره اتحاد و رفتار مسالمت آمیز مذاکرانی انجام یافت ، در نتیجه قرار بر این شد که اهالی را از تصمیم نهائی این مذاکرات مطلع و با ایراد صحبت و نطق ها ، مزایا و محاسن اتحاد و الفت بین فرق مختلفه ارومیه ، بمردم تشریح گردد .

در این مورد ؛ مردم را بصحن مسجد جامع خواندند و در صحن آن متینگ مفصلی برپا گردید و چند نفر از مسلمین مانند میرزا ابراهیم مجتهد و دکتر اسکندر خان (ممتاز الحکما) و چند نفر از مسیحیان ، نطقهای مهیجی ایراد کردند و جماعت مسلم و مسیحی در همان روز ، بعد از شنیدن آن سخن رانیها ، دست دوستی و اتحاد بهم دادند و آشتی کامل کردند ، حتی بعضی اشخاص ساده و زود باور و خوشبین ، از این اتحاد و توافق (که دیری نپائید) اظهار خرسندی و شادمانی مینمودند .

وخامت اوضاع ارومیه

دراویل بهمن ۱۲۹۷ شمسی مردم ارومیه مشاهده کردند که از طرف قوای مسلحه ، در قسمت های مختلف بازار پست های ثابت و سیار ، مرکب از آسوریها و جیلو گماشته شدند و این مأمورین پارچه سفیدی بیازوی خودشان بسته بودند که روی آن با خط آسوری کلمه پلیس به چشم میخورد ، کم کم در نقاط مختلف شهر نیز از این مأمورین دیده شد روزهای ۷ و ۸ بهمن بین این پولیسها با قراولان مسلمانان مصادفاتی روی دارد که فوراً خاموش شد .

روز سه شنبه ، آخرین روز بهمن ماه وقت صبح در نزدیکی میدان بازار باش میخواستند اسلحه کمری یکی از قزاقان ایرانی را جبراً از کمرش بازکنند ولی با رسیدن میرزا علی اکبرخان نایب قزاقخانه ، که از طرف حکومت مأمور گشت بود ، از اقدام متجاسرین جلوگیری شد چهارشنبه اول حوت (اول اسفند) ۱۲۹۷ چند نفر از جیلوها در بازار شروع به تیراندازی کردند و در نتیجه چند نفر از مسلمانان کشته شدند ، ولی غائله دنباله پیدا نکرد ، زیرا جیلوهای مزبور را گرفتند و بزندان انداختند پس از این جریان عده ای از افراد قوای مسلحه ، در صدد بر آمدند که جیلوهای زندانی را به جبر آزاد سازند ، ولی موفق نشدند ، و مارشیمون بافرستان چند نفر از کسان مخصوص خود ، از عمل قبیحه و سفیهانه جیلوهای گرفتار شده عذر خواهی نمود لذا اداره نظمیه (شهربانی) ارومیه جیلوهای زندانی را آزاد کرد .

در این موقع جلسه ای در دارالحکومه با حضور میسیونرهای خارجه و نمایندگان مسیحی و مسلمین تشکیل یافت ، و موضوع امنیت ارومیه و تجاوزات اشرار و تعدیات مأمورین خودسر جیلوها مطرح گردید و قرار شد که ۵۰ نفر قزاق ایرانی و ۱۰۰ نفر سواره قزاقه داغی ، با ۱۵۰ نفر از قوای مسلحه مسیحیان ،

متحداً تحت فرمان آقا پطرس ایللو و یا برادرش (میرزا) جلو مفسدین و تجاوزات
اشرار را در داخل شهر و اطراف آن بگیرند ، و امنیت شهر و اطراف شهر را برقرار
و تأمین نمایند .

فردای همان روز (دوم اسفند) خبر آوردند که چند نفر مرد و زن را در
کنار شهر چائی کشته و جنازه آنان را در همان جا روی خاک انداخته اند مردم از
شنیدن این خبر وحشت کردند ، و از همان روز تردد بین دهات ، از ترس اشرار ،
بروی مسلمانان بسته شد و آمد و رفت دهات بکلی قطع گردید .



فصلت مسلمانان و فعالیت مسیحیان

بطوری که در صفحات قبل آوردیم ، ارومیه از سالهای پیش مرکز فعالیت های مشكوك میسیونرهای خارجی شده ، و این میسیونرها که خودمسیحی بودند مسیحیان آذربایجان و ارومیه را مورد حمایت خود قرار داده و در زمینه نیل بمقاصد سیاسی آسوریها و ارامنه و جیلوها را آلت دست خود کرده و برای آنها تعلیمات هرج مرج طلبانه و عصیان و اغتشاش داده ، و در حدود ۵۰۰ نفر از مسیحیان را به تمرین و آموزش فنون نظامی و جنگی واداشته و برای آنها مهمات از قبیل فشنگ و باروت و بمب و توپ و تفنگ تهیه کرده ، و در فکر و مغز آنان القائات سیاسی نموده ، و آنان را که صدها سال در میان مسلمانان با عزت و احترام و برادری زیسته بودند ، از هموطنان شان (مسلمانان) جدا ساخته ، و نقشه و طرحهای انقلاب ضدایرانی و مسلمین را در دست این مسیحیان گزاریده بودند ، حتی زمینه متینگ مسجد جامع که مسلمانان زودباور ، آن را بمثابه صلح و اتحاد دایمی پنداشتند ، از طرف این خارجیان دیکته شده و جلسه رسیدگی بامنیت شهرواطراف آن در دارالحکومه و سپردن قوای تأمینیه بدست پطرس ایبلو و برادرش (میرزا) نیز از سیاست نهانی خارجی های مقیم ارومیه بودند .

از طرفی ، ضعف حکومت مرکزی و نبودن مردان درستکار و با اراده در رأس حکومتها در ایالات ، و مداخله سیاسی و نظامی خارجیها در ایران ، خود ، کارملت را خراب و راه هرج و مرج را بازگذاشته بود .

خوش بینی مردم ارومیه در قبال مشاهدات چندین ساله ، از تعدیات و کشت و کشتارها و غارت و آزارها ، که از طرف آنان بعمل آمده بود ، و سستی و بیحالی مردم ارومیه که هرگز در صدد درك واقعی این حوادث و اتفاقات ، برنمیآمدند ، و یا

بیفکری و لاقیدی رؤسای قوم و حکومت و محترمین و متنفذین شهر، که هیچ وقت بخیال طرح يك نقشه تدافعی اصولی و پیش بینیهای لازم ازدهات و اطراف شهر و خریداری و ذخیره کردن سلاح مورد احتیاج و دادن تعلیمات مقتضی دفاعی و تحت نظر گرفتن محلات نوکچریور تشاه و عسکر خان که اکثر ساکنین آن محله هامسیجی بودند و ایجاد رابطه اطلاعاتی بین دهات از طرفی و بین شهر و اطراف از طرف دیگر بوسیله کدخدایان و معتمدین و داشتن فکر و سلیقه واحد و عقیده منطقی در مورد تصمیمات مصوبه در جلسات میسیونرها و حکومت در برابر پیشنهادات مسیحیان همه اینها دست بدست هم داده سیمای آینده سیاسی و حشتناك را نشان میداد که دیر یا زود جیلوها با اقدامات خود از قبیل ایجاد قوای مسلحه ، خریداری و ذخیره کردن مهمات ، و طرح نقشه عصیان ، و ایجاد نا امنیها و صحنه های فجیع قتل و غارت در صدد قبضه کردن امور اجتماعی و دولتی بوده و مسلمانان را مجبور بتحمل صدمات سنگین مالی و جانی و سرنوشتی خواهند نمود ، مخصوصاً در این اواخر با يك نقشه حساب شده قبلی آماده پیکار علیه مسلمانان شده ، فقط منتظر بهانه و يك فرصت مناسبی بودند .

جنگ مسیحیان با مسلمانان

روز جمعه نهم جمادی الاول ۱۳۳۶ قمری یکنفر از افراد قوای مسلحه مسیحیان در حوالی دروازه هزاران بیکنفر از مسلمانان تعرض می کند ، داداش بیگ نامی در صدد دفاع برمی آید و اختلاف و مشاجره شدید تر میشود و این خبر به آسوریهای محله عسکرخان و حومه آن محله میرسد (در آن موقع باغ بزرگی معروف بخانههای جنرال در محله مزبور وجود داشت که محل اقامت و ستاد آقاپطرس و مرجع عملیات قوای مسلحه بود) بلافاصله بدستور آقاپطرس ، آسوریهای آن محله ، بمنازل همجوار مسلمین نشین هجوم میآورند و مسلمانان که هرگز انتظار یک چنین حمله وحشیانه و سریع را نداشتند غافلگیر میشوند ، آسوریها بعد از آنکه بخانه های مسلمانان آن محله حمله میکنند، صاحبان منازل را کشته و اثاث خانه ها را غارت کرده و سپس آن منازل را دچار حریق مینمایند و در این واقعه عده ای از مسلمانان آن محله که غافلگیر شده بودند کشته میشوند ، فقط چند نفری که اسلحه داشته اند در صدد دفاع از خود و مال و ناموس برآمده و متقابلا تیراندازی میشود .

ولی چون در این حمله مسلمانان بی خبر و غافلگیر شده بودند نمی توانستند برای نجات جان و مال خود ، در صف واحدی گردآمده بجنگند . این بود که در آن روز مسلمانان متحمل صدمات سنگین شدند و از آن روز جنگ علیه مسلمانان ارومیه شعله ور شد .

وعده زیادی از مسلمانان که از مرگ نجات یافته بودند فرار کرده به محله های مسلمان نشین پناهنده شدند و سواران قره جه داغی بسرپرستی قهرمان خان، محله های مسیحی نشین را که منطقه حساس بود ترك گفته و بقسمت وسطی شهر آمدند، و تیراندازی همچنان ادامه داشت و در اطراف سرای گمرک (سرای حاجی مستشار مرحوم که عده ای از جیلوها بعد از رفتن روسها آن جا را اشغال کرده بودند ،) از طرفین سخت

تیراندازی میشد قوای مسلحه ، نیز از اطراف شهر ، خمپاره و گلوله را مانند تگرگ با توپهای کوهستانی بسمردم ارومیه فرو میریختند . در آن روز محله عسکرخان و یورتشاه و قسمتی از جنوب شهر که اکثرشان مسیحی نشین بودند ، با فرار مسلمانان و کشته شدن عده ای ، ازدست مسلمانان خارج ، و بتصرف قوای مسلحه افتاد .

منظره شهر در آن روز ، منظره اسف انگیز و هولناکی بود ، از طرفی صدای لاینقطع تفنگ و غرش توپهای تحت اختیار آسوریان ، و از طرفی شعله و دودی که از سوختن منازل مسلمانان در فضای شهر می پیچید و ناله و فریاد مجروحین و زنان و اطفال که فرار میکردند و بداخل شهر و بکوچه ها پناهنده می شدند ، و دیدار عده ای از سربازان روسی و فرانسوی و عده ای که بلباس آنان درآمده ، در قتل و نهب شرکت می کردند قیافه شهر را بکلی عوض نموده بود .

مسلمانان که قبلاً ب فکر هیچگونه نقشه تدافعی نبوده و هیچ آمادگی برای روبرو شدن با حوادث غیر مترقبه نداشتند و زعمای قومشان نیز بجای آنکه در چنان وضعی ب فعالیت و یا تشکیل جلسه برای رسیدگی باوضاع و جلوگیری از توسعه آن ، دست زده و اقدامی بکنند در کار خود ، سرگردان مانده حیات مسلمانان را بدست آسوریان و اراهنه و سربازان و صاحب منصبان روسی و میسیونرهای فرانسه داده مات و مبهوتانه تماشا میکردند^۱ فقط مسلمانان فراری از مناطق مسیحی نشین را ، مسلمانان مسکن و غذا داده و سپس به مسدود کردن مسیر کوچه های بن بست جهت جلوگیری از هجوم اشرار بمنازل آنان پرداختند یعنی کوچه های بن بست درب گذاشتند تا همان بن بست درامن و امان بماند !!

۱ - در این مورد مادر قسمت غفلت مسلمانان سخن گفته ایم

سرگذشت قزاقان (سربازان) ایرانی در ارومیه

در این اواخر يك گروهان از بريكاد و قزاق ایرانی برای حفظ امنیت و انتظامات بارومیه آمده و در قلعه نصیرالدوله (در کنار شهر چائی در خارج شهر) اقامت گزیده بود سلطان رضاخان (فرزند امیرافخم فرزندوالی ارومیه) نیز سمت آجودانی این قزاقخانه را داشت و میدانست که پس از واقعه حمله قوای مسلحه بمسلمانان و تسليم کردن آنان ، نوبت بسربازان ایرانی خواهد رسید و قوای مسلحه جیلوها ، سربازان را آزاد نخواهند گذاشت و دیر یا زود به سربازان ایرانی حمله ور خواهند شد برای پیش بینی ، وپیش گیری دستور داده بود در اطراف قزاق خانه (سرباز خانه ایرانی) پست نگهبانی بگمارند و مراقبت لازم را بعمل آورند تا وضع و تکلیف آنان روشن شود .

در این موقع آقا میرزا (برادر پطرس ایللو) فرماندهی قوای مسلحه را داشت و با عده ای از قوای خود، سربازخانه ایرانیان را تحت محاصره گرفته و در قله شیخ تپه سی موضع گرفته بود زیرا ، قوای مسلحه از قله این تپه ، بهتری می توانستند ، سربازخانه را بمباران کنند و هدف توپهای خود بسازند ، و از همین قله بود که توپهای آسوریان بغرش در آمدند ، و مواد منفجره خود را روی سربازخانه و اطراف آن ریختند و هجوم مسلحانه آسوریهها بسربازخانه و آن قسمت شهر شروع شد ، با این که سربازخانه شدیداً از قله تپه شیخ تهدید و زیر آتش گرفته ، و از اطراف وجوانب نیز ، بوسیله قوای آقا میرزا ، در میان آتش باروت و خمپاره و تفنگ واقع شده بود ، اما سربازان ایرانی چند دفعه حملات قوای مسلحه مسیحیان را دفع کرده و آنها را بعقب نشینی وادار نمودند ، ولی از آنجا که فرمانده سربازان ایرانی در ارومیه بایك افسر روسی (فرمانده بريكاد) بود . این افسر بملاحظه این که خود مسیحی و از طرفی در

باطن طرفدار قوای آنان بود ، بنابراین عناوین مختلفه از حمله متقابل سربازان ایرانی و حتی از مقاومت آنان ، در برابر مسیحیان ، جلوگیری میکرد و میگفت در این جنگ مسیحی و مسلمان مداخله نکنید !! و بهمین منظور ، یکروز قبل از حادثه (حمله مسیحیان بمسلمانان در شهر) قزاقهای ایرانی را از شهر خارج کرده بود ، تا رابطه سربازان ایرانی با مسلمانان داخله شهر قطع گردد و در چنان وضع خطرناک و مهم مسلمانان از تماس و ارتباط و هرگونه استمداد و مشاوره و از وجود سربازان ایرانی حامی مسلمین ، محروم بمانند خواننده میتواند مقصود افسر روسی (فرمانده بریگاد) را در سطور زیر بروشنی دریابد ، فرمانده بریگاد ، با آجودان خود (سلطان رضاخان) نامه نوشته و او را بکونسول خانه دعوت مینماید سلطان رضاخان که مراقب اوضاع و احوال بود و بمقاصد فرمانده خود پی میبرد ، و میدانست که مقصود از این دعوت ، یا صدور فرمان آتش بس ، یا پیشنهاد تسلیم سربازان ایرانی ، و یا پیشنهاد عدم مداخله سربازان در قتل و غارت های وحشیانه مسیحیان است ، بنابراین اعتنائی بدعوت فرماندهش نمیکند .

ولی بعد از آنکه ، تعاطی نامه ها ، تکرار میشود ، سلطان رضا خان ، ناچاراً برای ملاقات فرمانده بریگاد میرود ، و بمحض اینکه از درب کونسولخانه پا بدرون میگذازد از طرف قوای مسیحیان گرفتار و بلافاصله در جلودرب کونسولخانه روس تیرباران میشود بعد از شهیدشدن سلطان رضاخان ، قوای مسلحه بفرماندهی آقامیرزا نصف شب همان روز ، بداخل قزاقخانه سرازیر و همه سربازان ایرانی را که بلا تکلیف مانده بودند گرفتار و فردا همه آنان را با مسلسل تیرباران میکنند و تمام قورخانه و مهمات سربازخانه را متصرف میشوند .

فقط چند نفر از سربازان با استفاده از تاریکی شب فرار کرده و این خبر را بگوش ایرانیان میرسانند ، و رئیس قزاقخانه هم بقصد فرار از راه گلخانه میرود ولی چون کشتی آماده بحرکت نبوده انتحار مینماید نویسنده علت خود کشی وی را نتوانست درك كند كه بچه علت خود کشی نموده است ۱۱۹

تسلیم شدن مسلمانان ارومیه

قبلاً اشاره کردیم که در روز شروع جنگ و حمله مسیحیان بمنازل مسلمانان و کشت و کشتار وحشیانه ، چون مسلمانان آمادگی و یا نقشه قبلی برای جنگ نداشتند و زعمای مردم نیز، جزلاف و گزاف گوئی کاری نکردند و مردم هم از روسها چشمشان ترسیده بود ، و از طرفی ۴۰۰ نفر از سربازان روسی در اختیار قوای مسلحه مسیحیان بود ، و جیلوها را راهنمایی نموده ، و آنها را تعلیمات داده ، و نقشه های تاکتیکی و کوهستانی بآنان تهیه کرده و توپخانه مسیحیان را نیز هدایت میکردند ، بنا براین جز شکست و تسلیم اقدامی برای مسلمانان میسر نبود .

زیرا مسلمانان بجای دوراندیشی و اتحاد کامل ، صف آرائی و سایر اقدامات لازم ، اختیار خود را بدست چند نفر از سرشناسان !! و متنفذین !! یعنی کار خراب کن شهر سپرده بودند و این سرشناسان سفیه و متنفذین بلیه نیز فوراً پرچمهایی از پارچه سفید تهیه و در محلات و کوچه ها بحرکت درآمده ، مردم را بترك تیراندازی و آتش بس فراخوانده و با صدای بلند میگفتند که صلح شد ، جنگ نکنید ، اسلحه خود را بزمین بگذارید ...



مردم که از دیدن فجایع مسیحیان ، عصبانی شده و کم کم در صدمقاومت و مدافعه میآمدند و عرق غیرتشان جنبیده بود ، و داشتند بنیروی مقاوم و مدافعین باعزم و اراده بدل میگشتند ، از دیدن این آقایان سرشناس !! و این پرچمداران صلح و صفا !! و این کاردانان بصیر و توانا !! ؛ روحیه جنگی خود را از دست دادند و مجدداً بلا تکلیف ماندند و نتیجه معلوم بود ، زیرا آقایان سرشناسان شهر !! ، تسلیم بدون قید و شرط را برای مردم تحمیل میکردند ..

درحالی‌که اگر این آقایان سرشناسان مردم را بمقاومت و انتخاب مردان دلیر در هرکوجه و برزن برای فرماندهی ، و درصدد کمک گرفتن از مردم غیور دهات ، ترغیب می‌کردند در آن اوضاع واحوال مهم ، می‌توانستند از پشتیبانی مردم اطراف شهر برخوردار شده وقوای عاصی مسیحیان و توطئه میسیونرهای را عقیم گذارند چنانچه در روزهای اول جنگ (جمعه ۹ جمادی الاول ۱۳۳۶ قمری) دو یست نفر از اهالی محال روضه چائی بکمک شهر میآمدند ، ولی در نزدیکی شهر از خبر آتش بس مسلمانان در داخله شهر مطلع میشوند و نا امیدانه ، از همانجا بخاک عثمانی میروند ...

گویا اسماعیل آقا سمیتکونیز ، وقتی از حمله مسیحیان بمسلمانان با خبر می‌شود ، گویا باششصد سوار جنگی بکمک مردم ارومیه می‌شتابد ولی در نزدیکی قریه کریم آباد از تسلیم شدن مسلمانان با خبر میشود ، او هم از همان جا مراجعت میکند .

اگر چه مسلمانان بتلقین سرشناسان بی مغز اسلحه بزمین گذارده و جنگ را تعطیل کردند .

ولی جیلوها همچنان ، بآدم کشی و اعمال وحشیانه و غارت و آتش سوزی ادامه میدادند .

شرایط ، پس از تسلیم شدن مسلمانان

پس از تسلیم شدن اهالی ، که مسیحیان همچنان بقتل و غارت مشغول بودند ، جمعی از مردم مسلمان بکونسولخانه آمریکا میروند و از اعمال وحشیانه مسیحیان شکایت مینمایند و میگویند ، وقتی که شهر تسلیم شده است این قتل و غارتها برخلاف اصول انسانیت و مخالف شئون و رسوم کلیه ملل است تقاضا داریم که دستور فرمائید مسیحیان دست از قتل و غارت و ایجاد خسارت بردارند . جوابی که شنیدند این بود : اگر شما شرایط زیر را قبول نمائید ، جنگ نیز خاتمه خواهد یافت .

۱ - باید تمام اسلحه مسلمانان را جمعآوری کرده و بیدرنگ تحویل نمائید .
۲ - باید چهار نفر زیر را گرفته و تسلیم کنید اول حاجی صمد تاجر دوم ارشد الملك آقازاده سوم ارشد همایون چهارم حاجی مؤید التجار ... (در حالیکه این چهار نفر قبلا به میسیون آمریکائیان پناهنده شده بودند حاجی صمد و حاجی مؤید التجار از رهبران مشروطه و درکاردانی و میهن پرستی معروف و خدمات مهمی انجام داده بودند ولی ارشد همایون و ارشد الملك فقط در روزهای اخیر خود نمائی کرده و در روزهای جنگ نیز ، ابراز وجودی ننموده و زودتر از دیگران ، بمیسیون آمریکائیان پناهنده شده بودند)

۳ - تادیبه خونبهای یکنفر روس و یکنفر فرنگی که در این حوادث کشته شده اند و تأمین اعاشه خوانواده آنان .

۴ - برای حل و فصل مسائل شهر ، مجلسی مرکب از مسلم و مسیحی تشکیل یابد . در همان روز از طرف کمیته مسیحیان اداره نظمیه (شهربانی) تشکیل شد و در هر محله نیز کمیسیری (کلانتری) دایر گردید و از طرف آقا بطرس اعلانی منتشر شد : که مردم باید در ۲۴ ساعت اسلحه خود را تحویل دهند ؛ پس از ۲۴ ساعت اگر درجائی اسلحه ای دیده شود دارندة اسلحه علاوه بر آنکه باید پانصد تومان مجرمه نقد بپردازد ، بلکه خودش نیز محکوم و اعدام خواهد شد .

شبهای هواناگت ارومیه

پس از تسلیم شدن مسلمانان و تسلط مسیحیان بشهر ، اوضاع ارومیه وخیمتر گردید ، هرشب اتفاق بدی روی میداد ، اشرار بمنازل مردم میریختند واموال صاحب خانه را بیغما می بردند ، صاحب خانه نیز از ترس جان خود ، فرار میکرد و بیغماگران باخاطر آسوده هر آنچه که قیمتی وقابل حمل بود ، جمع کرده و می بردند شب ۲۶ جمادی اول ۱۳۳۶ وارد سرای حاجی مؤید التجار شدند ، در این سرا حجره های زیادی مملو از اجناس وکالا (مربوط بتجار) وجود داشتند ، کلیه آن حجرات را غارت کردند و بردند .

مردم شهر از ترس جیلوها در آن سرمای زمستان ، شبها بر بالای بام خانه خود کرسی درست کرده و میخوابیدند ، تابهنگام هجوم اشرار بخانه آنان ، جانشان در خطر مرگ قرار نگیرد و روی این بامها مسلمانان بنوبه کشیک میدادند تابهنگام خطر ، خفته گان را بیدار و از جریان مطلع سازند .

بیچاره مسلمانان ، وقتی خطرا احساس میکردند ، از بامی بیامی می گریختند و از کوچه ای بکوچه دیگر فرار میکردند ، و خانه واموال خود را ، بلاصاحب ، و در دست مهاجمین میگذاشتند و آنها نیز هر چه دلشان میخواست انجام میدادند .

وقتی عده زیادی از اشرار بخانه ای میریختند صدای ضجه وفریاد بیچاره صاحب خانه بلند میشد و همسایه ها نیز با فریاد و واویلا گویان کمک میطلبیدند تا بلکه مأمورین کلانتری مطلع شوند و بمحل حادثه بشتابند و از غارت دزدان جلوگیری نمایند هرشب این صحنه ها تکرار میشد ، مسلمانان ، شبها از دست جیلوها ، تا صبح راحت وآسایش نداشتند . از طرفی سگهای ولگرد شهر ، به مرض هاری دچار شده بودند و این سگ ها ، شب ها به دزدان و اشرار حمله می کردند ، اشرار نیز آن سگهارا بقتل میرسانیدند .

شبها وقتی صدای واویلا ، از محله ای بلند میشد ، فریاد آن بیچارگان ، با صدای واق واق سگهای هارتوام شده محیط پرازهول و وحشت آوری را برپا مینمود شبها ، مردم وحشت زده ، از شنیدن صدای پریدن مرغی ، یا از استماع صدای بهم خوردن ناگهانی شاخه های یکدرخت ، یا بشنیدن صدای سگ و گربه ، اضطرابی موخش در خود می یافت ، غوغای مهیب آدمکشان و مردم بیچاره لرزه بر اندام شجاع ترین مردان می انداخت ، وقتی صدای پارس سگها شنیده میشد که به اشرار حمله می کردند ، و این صداها باغرش گلوله توام میگردد ، مردم ترس را در برابر چشم خود دیده و تجسم مناظر دهشت انگیز را صد برابر وحشت انگیز تر میساخت ...

اغلب که صدای فریاد و واویلا ، در هوای صاف شهر منعکس می گردید ، و ناله ها ادامه پیدامی کرد و آه و فغان بعیثوق میرسید ، چه بسا که این ناله های دلخراش بگوش میسیونهای خارجی می رسیدند ولی آنان را دل باین صحنه های فجیح نمی سوخت .

و چه بسا ، که مأمورین کلانتریها ، این فریادها را میشنیدند ، فقط بگفتن آمدم ، آمدم اکتفا میکردند با اینکه در تعقیب جدی اشرار نبودند ، ولی دزدان لااقل از شنیدن صدای آمدم آمدم آنان ، خانه های مورد هجوم و غارت را ترك گفته و دور میشدند ، آنشب لااقل اهالی آن کوچه که اشرار آن را ترك میگفتند قدری آسوده میشدند .

ناگفته نماند ، که در میان آسوریها و آرامنه ، کسانی بودند که از این وضع هم مذهیان خود گاهلا نفرت داشتند ولی آنها در اقلیت بودند ، پروتست آنها ، هیچ اثری در قوای مسلحه و جیلوها نداشت یعنی در اقلیت بودند و نصایح آنان بی اثر شده بود .

قتل مارشیمون و انعکاس آن در شهر

در تاریخ ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۶ قمری (۲۵ اسفند ۱۲۹۶ شمسی = ۱۹۱۸) مارشیمون، روحانی بزرگ جیلوها (نسطوریان = نصرانی) برای ایجاد روابط حسنه و متحده با اکراد، نزد اسماعیل آقا سمیتگو (سردسته عده زیادی از اکراد مسلح) عازم سلماس (شاهپور فعلی میان رضائیه و خوی) می‌رود و طی نامه‌ای اسماعیل آقا را که در چهریق اقامت داشت، بسلماس (کهنه شهر = شاهپور فعلی) دعوت مینماید. اسماعیل آقا دعوت مارشیمون را پذیرفته، و بملاقات مارشیمون میرود، بین مارشیمون و اسماعیل آقا، درباره برنامه ایجاد روابط همکاری دوستانه و مشترکانه با قوای مسلحه مسیحیان و یک سلسله مذاکرات مربوط به آینده اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آذربایجان غربی مطرح و بررسی میشود.

پس از اتمام مذاکرات، مارشیمون بقصد مراجعت بیرون آمده می‌خواهد سوار درشکه شود ولی اسماعیل آقا که قبلاً نشانی خانه ایرا که مارشیمون در آن اقامت کرده بود میدانسته و بجزئیات ساختمان آن خانه وارد بوده و دستورات و تعلیمات لازم را بسواران خود دایره ترور مارشیمون صادر کرده و صد نفر از زبده ترین تیراندازان را با خود بسلماس آورده بود آنها در مسیر درشکه مارشیمون و اطراف منزل وی (محل مذاکره) طبق قرار قبلی چنان جا میگیرند، که مارشیمون از هر طرف محاصره می‌شود، این بود که تمارشیمون می‌خواهد سوار درشکه شود صدای طپانچه اسماعیل آقا بلند می‌شود و مارشیمون می‌افتد و در همین لحظه بسیار کوتاه صدای تفنگ محافظین سمیتگو بلند و تمام کسان مارشیمون از پادرمی آیند و فقط یک یا دو نفر از همراهان مارشیمون نجات می‌یابند و خبر ترور مارشیمون را بقوای مسلحه مسیحیان میرسانند اسماعیل آقا با اینکه در بعضی شهرهای ترکیه و ایران رفت و آمد داشته و حتی در قفقاز نیز زمانی بسر برده و به سینماها رفته و با مردم این شهرها روابطی داشته

وبالطبع دارای فکر روشنی نسبت بسایر افراد گرد و افراد جیلو بوده است ، ولی طرح نقشه ترور مارشیمون در چنان موقعیتی که قوای مسلحه مسیحیان، ارومیه رامسخر و مسلمانان را اسیر کرده بود کاملاً نابخردانه و ناجوانمردانه و بدون مطالعه بوده است. اسماعیل آقا بگمان اینکه ترور مارشیمون سبب سلب قدرت مسیحیان خواهد شد ،



عکس مارشیمون روحانی بزرگ جیلوها

دست‌بکاری کاملاً ماجراجویانه زدگه صدمه‌آن دامنگیر مسلمانان و خانواده سمیتگو گردید ...

قوای مسلحه ، بادریافت خبر قتل مارشیمون ، بی‌آنکه درصدد کشف‌علت آن برآید که چگونه اکرادکه درآن روزها از همکاران جیلوها و قوای مسلحه بودند ناگهان مارشیمون را ترور کرده‌اند و یا اینکه قتل مارشیمون از طرف اکراد سمیتگو چه‌ربطی به مسلمانان ارومیه و اطراف شهر و اهالی‌کهنه شهر (سلماس) دارد، فرمان قتل عام مسلمانان را صادر کردند .

در تاریخ هفتم جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ قمری (۲۷ اسفند ۱۲۹۶ شمسی برابر با ۲۰ مارس ۱۹۱۸ میلادی) روز چهارشنبه سوری ، از اول صبح ، افراد قوای مسلحه در کوچه‌ها و محلات پراکنده شده و غفلتاً در وحله اول به خانه‌های علما و سادات و معاریف شهر وارد و بقتل عام آنان و خانواده‌هایشان و بغارت اموال و اثاث‌البیت ایشان پرداختند در آنروز عده زیادی از علما و ملایان و سادات از جمله :

۱- ملاعلینقی آخوند و فرزندش میرزا محمود و عروس وی و فرزند دومش میرزا عبدالله ۲- میرزا ابراهیم مجتهد ۳- میرزا صادق معروف به سلدوزی ۴- صدرالعلماء ۵- ملاعلی قوجه نوکر ۶- میرجلال مدرس مدرسه جلالیه ۷- ملااحمد روضه خوان ۸- ملاسیف‌الله ۹- حاجی بیوک آقا ۱۰- حاج ملا اسماعیل عیسالو که سرش را بریدند ولی ملا سیف‌الله قبل از اینکه کشته شود دو نفر از مهاجمین را با گلوله کشته بود ۱۱- حاجی میرزا علی‌اصغر ثقة‌الاسلام ارومی . در این حادثه بیش از ده هزار نفر مسلمان با وضع فجیع بدست مسیحیان مقتول و شهید شدند . جیلوها پس از قتل علما و سادات به سایر گروه‌های مردم پرداختند و هرچه از گدا و غنی ، صغیر و کبیر ، زن یا مرد ، که در کوچه و بازار دیدند ، هدف گلوله قرار دادند .

در این روز هولناک ، بسیاری از مردم به‌چاه‌ها - کهریزها - تنور منزل‌ها و هر

جائی که پناهگاه بود ، پناه برده و مخفی شدند و بهنگام هجوم جیلوهای مسلح بمنازل آنان ، جان سلامت بردند .

در آن روز کلیه اکراد را (که قبلاً قوای مسلحه مسیحیان ، آنان را مسلح کرده بود) خلع سلاح نموده همه آنها را کشتند .

دردهات و اطراف شهر نیز هرجا به مسلمانی برخوردند و یا کردی دیدند بی مهابا بقتل رسانیدند .

با این رفتار وحشیانه ، بقدری مردم را مضطرب و ترسان ساختند که مسلمانان از هر صنف در خانه های خود در نقبها و چاهها مخفی شده و مدت سه روز هیچ کس جرأت بیرون آمدن از منزل را پیدا نکرد ، و کوچه ها خلوت و محلات در يك سكوت كشنده فرو رفته ، و شهر قیافه گورستان متروکی بخود گرفته بود .



دومنه روز پس از قتل عام

روز ۱۰ جمادی الثانی از طرف آقا پطرس اعلام کردند که بعموم اهالی شهر امنیت داده شد و همه کس آزاد است کسی حق ندارد به مسلمانان اذیت و آزار کند، متخلفین مجازات خواهند شد، مردم آزادند که از خانه‌های خودشان خارج شده و بکسب و کار خود مشغول شوند.

البته مردم ناچار بودند که برای تحصیل معاش روزانه خود اقدامی کنند بعضی تا آنروز در گوشه و کنار پنهان شده یا در مخفی گاه منازل خود بسر برده و برخی نیز از ترس جان خود محل اقامت خود را عوض کرده بود و در خانه دیگران بحال اختفا بسر میبرد، بعد از این جریانات زندگی در منازل شهر غیر ممکن میبود، ناچاراً به کونسولگری آمریکا و بسا ختمان میسیون فرانسوی پناهنده شده بودند.

يك عده نیز به کونسولگری آمریکا رفته از اعمال افراد مارشیمون شکایت کردند که در حادثه قتل مارشیمون به صغیر و کبیر فرقی نگذاشته و مردم را قتل عام نموده‌اند و در حدود ۱۰ یا ۱۵ هزار از مردم بلاد فاع و بی گناه کشته شده‌اند. کونسول با اهالی و شاکیان چنین پاسخ داد:

شما مسلمانان چرا اینقدر اغراق گو هستید از کاه کوه و از مور فیل میسازید ما تحقیق کرده و دانسته‌ایم که در این جریان جز چند صد نفر کشته نشده است!!^۱ ظاهراً شکایت مردم این نتیجه را داد که آقا پطرس اعلام کرد که مسلمانان آزادند و قتل عام موقوف شد، مردم بسر کار خود بروند.

مسلمانان باترس وشك از پناهگاه‌های خود بیرون آمدند تا بکسب و اعاشه روزانه خانواده بپردازند، ولی بامشکل دیگری روبرو شدند بدین معنا که یخه

۱- از این پاسخ مسخره آمیز معلوم میشود که اعلام توقف قتل عام، و بخشودگی مسلمانان از طرف آقا پطرس نیز يك زمینه سیاسی بوده است.

مسلمانان را گرفته و آنها را مامور حمل و نقل اجساد مردگان که در کوچه‌ها و محلات افتاده بودند، می‌کردند و وعده میدادند که در مقابل حمل و نقل لاشه‌ها و کندن قبر و بیخاک سپردن اجساد بشما اجرت خواهیم داد، اجباراً چند روزی هم مسلمانان رل کارگران گورستان را بعهده گرفتند و به جمع‌آوری اموات و دفن آنان در گودال‌های اطراف شهر مشغول شدند.

در این میان میسیون آمریکائیان، کمک زیاد و شتاب فراوان بخرج میداد تا اجساد هرچه زودتر دفن شوند و از پیدایش و بروز امراض صعب‌العلاج که بر اثر عفونت بوجود می‌آیند جلوگیری کرده باشند.



۱- دفن هرچه زودتر مردگان، این نفع را داشت که آثار جرم‌رانی از بین می‌برد و کسی در ظاهر ملتفت کثرت مردگان نمی‌شد.

آقاپطرس برای انتقام از سمیتگو عازم چهریق شد

آقاپطرس و دارو دسته‌اش ، بعد از یک‌هفته ، که مسلمانان اجساد را بخاک سپردند نقشه تنبیه و سرکوب کردن اسماعیل آقاسمیتگو را طرح نمودند، آنها ملتفت این موضوع شدند که چون سمیتگو در سر راه فعالیت آنان واقع شده و در آینده می‌تواند از نقشه سیاسی مسیحیان مبنی بر اتصال قفقاز و وان باین قسمت ایران (آذربایجان) جلوگیری نموده و سدی ایجاد کند، و همچنین به منظور انتقام خون مارشیمون ، واز میان برداشتن این دشمن خطرناک که چنان ماهرانه واز روی چهل و افکار دیگر، مارشیمون را ترور کرده بود، تصمیم لازم را گرفتند و برای این منظور هر چه اسب و قاطر و شتر و الاغ در شهر و یا در اطراف شهر وجود داشت ، جمع‌آوری نمودند و قورخانه و مهمات لازم را بر آن چارپایان بار کرده با عده کافی و به فرماندهی آقاپطرس ایللو بطرف چهریق^۱ حرکت کردند ، در بین راه خبر یافتند که کاظم بیگ جوانان قره‌باغ و قوشچی^۲ را بدور خود گردآورده و استحکاماتی تهیه دیده‌اند .

بدستور آقاپطرس، مشاوره نظامی بعمل می‌آید و تصمیم می‌گیرند که به کسان کاظم بیگ حمله کرده و بساط روستائی و زندگی ساده و غیورانه آنان را از بین ببرند. زدو خورد با کاظم بیگ شروع میشود ، کاظم بیگ پس از زدو خورد ، فوراً بطرف قرخلار (محل استحکامات خود) عقب نشینی مینماید، آقاپطرس برای آنکه وقت خود را در قرخلار تلف نکند، از ادامه جنگ منصرف و براه افتاده و از راه بالای کوه‌ها بسوی قریه و قلعه چهریق سرازیر میشود .

آقاپطرس برای غلبه بر موانع زمستانی ، از جمله برف ، فقط ۴۰۰ نفر پاروزن

۱- چهریق اسم قریه‌ای است و قلعه‌ای محکم بنام چهریق در آن قرار دارد .

۲- قره‌باغ و قوشچی از قریه‌های بسیار آباد و پر جمعیت بوده مردمانش به جنگجویی و شجاعت معروفند .

همراه خود برده بود، تاراه را بگشایند حمله آقاپطرس، به چهریق چنان سریع و برق آسا انجام گرفته بود، که شخصی مانند اسماعیل آقا سمیتگو، مجال دور کردن اهل و عیالش را از منطقه چهریق نیافته و ناگهان خود را در محاصره مسیحیان و جیلوها دیده بود.

آقاپطرس؛ در این جنگ موفق شد که اسماعیل آقارا غافلگیر سازد و عده زیادی از افراد چهریق و حتی مادر اسماعیل آقا، در این جنگ کشته و متفرق شدند و اسماعیل آقا، با کسان خود بسوی ترکیه فرار کرد.

آقای احمد شریفی در جزوه که سیدیان منتشر نموده دایر بشرح حال اسماعیل سمیتگو مطالبی من در آورده اختراع نموده است و خواسته است که از زبان مارشیمون مکنونات قلبی خود را یک بیک برشمارد!!

و بعلاوه باید گفت که سمیتگو در مقابل قوای آقاپطرس فرمانده قوای مسلحه چند ساعتی هم نتوانست مقاومت نماید و فرار نمود و از حدود ایران نیز خارج شده در این صورت چطور توانست که طی الأرض نموده و برگشته تا از آنها تفنگ و توپ بدست آورد و دوباره بخاک عثمانی برگردد!! عجب است که حقایق را با افسانه مخلوط مینمایند!! و آن توپ و تفنگ هم از خاک عثمانی بدست نیاورده و بلکه از جای دیگر باو رسیده بود.

عجز و لایه اهالی

روز شنبه ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری (دوم حمل شمسی ۱۲۹۷) مجلسی بنام کمیسیون امنیت در منزل عظیم السلطنه سردار منعقد گردیده بود ، اهالی بعنوان استغاثه ، باعجز و لایه از کمیسیون مزبور تقاضای بذل توجه بحال مسلمانان را کردند و گفتند که زندگی در این سامان سخت و غیر قابل تحمل شده است ، یابقیه مسلمانان را تیرباران کنید و یا اینکه برای بقایای اهالی شهر ، تدبیری اتخاذ فرمایید ، و یا اینکه راه بدهید تا مردم ارومیه شهر را ترك کرده و بدیار دیگر مهاجرت نمایند ، و جیلوها ، در پاسخ گفتند که آنها حاضرند امنیت را ، هرچه فوری تر در شهر و اطراف آن تأمین نمایند بشرط آنکه مسلمانان نیز مواد زیر را قبول و اجرای آنها را تعهد و ضمانت نمایند :

- ۱- اگر دولت مرکزی ایران در صدد حمله یا تنبیه مسیحیان برآید ، باید مسلمانان بهر نحوی که باشد ، از اقدامات دولت ایران جلوگیری نموده و وسایل مراجعت قشون دولتی را فراهم آورند .
- ۲- مسلمانان باید تعهد نمایند ، که بهیچوجه در صدد اذیت و آزار مسیحیان بر نیایند .
- ۳- ترتیب ایاب و ذهاب پست دولتی و گشایش راه عبور و مرور را ، باید دولت ایران عملی کند .
- ۴- از این تاریخ حکومت ارومیه باید از طرف خود اهالی معین و منصوب شود .
- ۵- مسلمانان تعهد نمایند که برای آزادی مسیحیان زندانی شده از طرف اهالی خوی اقدام لازم را معمول ، و زندانیان مزبور را آزاد نمایند .



اهالی اضطراراً شرایط بالاراقبول وانجام آنها را لازم دانستند، دراینموردچند نفرجهت آزادی مسیحیان زندانی به خوی وعده ای برای سلدوزمعین شدندضمناً یکنفررا هم برای رفتن به تبریز وجلوگیری از اقدامات دولت علیه مسیحیان انتخاب کردند . روز یکشنبه سوم حمل (فروردین) ۱۲۹۷ شمسی دراین باره مقاله نامه ای تدوین و امضاء گردید .

وروز پنجشنبه پنجم فروردین ۱۲۹۷ شمسی ۵ نفرزیر :

۱- میرزا کرمعلی خان زمانی ۲- مؤیدالاسلام باسه نفر دیگر جهت اجرای تعهدات انجمن امنیت به تبریز عزیمت کردند .

قتل عام قریہ قہرمانلو

موقعیکہ آقاپطرس زدو خورد مختصری درقرخلار باکظم بیگ نموده و بسوی چهریق حرکت کرد سکنه و افراد دهات نازلو چائی ، با استفاده از تاریکی شبها ، خودرا به قریہ قہرمانلو کہ دوراز دهکده های مسیحی نشین و در گوشه ای از محال نازلوچای قرار گرفته دورکنار دریاچه واقع شده است میرسانند و در آنجا اقامت می کنند . بعضی از آنان اسلحه نیز داشته کہ در مواقع دفاع از آن استفاده نمایند . قوای مسلحه از این امر باخبر میشوند ، باینکہ میدانستند عده این اشخاص کم و اسلحه زیادهم ندارند ولی بازهم ، درصدد محو زندگی شاق و روستائی آنان برآمده ، عده ایرا جهت سرکوبی و تنبیه و تصفیه ساکنین قریہ قہرمانلو اعزام میدارند . جیلوها در مرحله اول حمله و جنگ ، نمی توانند فیروز شوند ، زیرا مردم قہرمانلو و پناہندگان کہ از زندگی پراضطراب محیط ناراحت بوده و از طرفی خطر مرگ را درپیش پای خود میدیدند ، بنا باصل مسلم کہ وقتی انسان باخطر حتمی روبرو شود جسورتر می گردد ، باجسارت و مردانگی از خود دفاع می کردند . قوای مسلحه ناچار می شوند چند عراده توپ کوهستانی آورده و در دامنه کوه مشہور به علی پنجه سی (پنجه علی) موضع گرفته و ده را هدف قرار داده و بمباران می کنند صدای این توپها درشہر نیز بگوش میرسید ، مردم نیز از قضیه باخبر شده و با تأسف بسر نوشت ساکنین قہرمانلو ، با آہ وزاری دعای می کردند .

مدافعین قہرمانلو ، زیر آتش توپها مانده و مقاومتشان شکسته میشود وقت ظہر قوای مسلحه دهکده را متصرف و تمام سکنه آنرا بقتل می رسانند بطوریکہ قریہ از وجود ذیروح خالی می شود و دوسہ سال استخوان و اسگلت شہدای قریہ مزبور در

گوچه‌ها و داخل حیاط‌ها و اطاف‌های قریه مانده و منظره دهشت انگیزی را برای هر بیننده آفریده بود و این قریه دوسه سال همچنان خالی بود، چند نفر از زن و کودک که در میان مجروحین و مقتولین وجوی‌ها و چاه‌ها زنده مانده بودند، قادر بامر آباد کردن قریه نبودند ولی سایرین، از زن و مرد و طفل و پیران، همه کشته شده بودند. روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ = ۱۱ حمل ۱۲۹۷ شمسی، قوای مسلحه که اهالی قهرمانلو را قتل‌عام کرده بودند، فاتحانه بامستی و غرور و جشن‌کنان از قریه مزبور مراجعت و وارد شهر شدند.

سال ۱۲۹۷ شمسی شاهد جنایات کثیری در آذربایجان و مخصوصاً در ارومیه بود، دست عده زیادی از مسیحیان تامرفق آغشته بخون مردم بیگناه شده، فجایع شرم‌آوری در صفحات تاریخ این شهر باستانی منعکس و از آلام و مصائب بیشماری یادآوری می‌نمود اشرار و آدمکشان، غارتگران و نمک‌شناسان، اگرچه فتوحاتی کرده، موفقیت‌هایی در برنامه شوم و ناجوانمردانه‌شان، بدست آورده بودند، ولی از آنجا که هر جانی و قاتل و خائنی؛ همیشه از مکافات عمل خود بیمناک می‌باشد، اینان نیز از هر حرکت و از هر خبری و از هر جنبش کوچک هراس داشتند مخصوصاً از تمرکز قوای عثمانی در حدود ایران؛ و از اقدامات دولت ایران و از نارضایتی عموم مردم ایران از اعمال قبیحه آنان؛ دچار نوعی تشویش خاطر و نگرانی شده بودند تصادفاً روز سرکوبی قریه قهرمانلو مصادف با روز عید قیام مسیحیان بود و جیلوها عقیده داشتند اگر، روز عید باران نیاید؛ آن سال برای آنان بدو شوم می‌شود؛ بر حسب تصادف موقعی که آدمکشان قریه قهرمانلو سرودخوانان و پایکوبان وارد شهر می‌شدند؛ هوا منقلب و ابری شده؛ و در همان لحظات قطرات باران از آسمان سرازیر شد و جیلوها از آمدن باران، که آنرا علامت نعمت و سعادت میدانستند چنان شاد و مسرور شدند که در یک لحظه هزاران گلوله شلیک کردند.

مردم که علت این تیراندازی را نمی‌دانستند چنان می‌ترسیدند که حدی نداشت

و گمان می کردند که باز هم فرمان قتل عام از طرف قوای مسلحه داده شده است
عده ای از زن و مرد ، از وحشت زهره چاك شده و جان سپردند .

قوای مسلحه برای مخفی کردن علت واقعی سرور و شادی و تیراندازی دستور
داد تا در شهر جار کشیدند و اعلام نمودند که مردم نباید بترسند و نگران شوند، بلکه
باید شادی کنند و در جشن آنان شرکت نمایند زیرا امروز سراسماعیل آقا سمیتگورا
به شهر می آورند ! و باین جهت قوای مسلحه جشن گرفته و شليك و شادی مینمایند !



تجسس منازل پناهندگان

روزدوشنبه ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری (۲۰ حمل ۱۲۹۷ شمسی = ۱۹۱۸ میلادی) خبر رسید که هیئتی از نمایندگان تبریز بارومیه آمده‌اند تا درباره صلح و اتحاد و مودت باقوای مسلحه مذاکره نماید.

روز چهارشنبه ۲۲ حمل، از طرف قوای مسلحه منازل اشخاصیکه در کونسول گری آمریکائیان متحصن شده بودند، مورد تجسس قرار گرفت شاید مقصودشان آن بوده، تا مبادا، از طرف مسلمانان نامه یا پیامی تهیه شده باشد که در آن شرح حال مردم ارومیه باطلاع آن هیئت برسد و مردم سایر شهرستانهای ایران از وضع مسلمین ارومیه باخبر گردند. ولی هر قدر منزل پناهندگان و بعضی اشخاص را جستند مدرکی و نامه‌ای نیافتند.

بعد از این خودسریها، بهانه دیگری را عنوان نموده بودند و ایندفعه منازل کلیه اشخاص را می‌گشتند موضوع عبارت از این بود که مسیحیان تعداد زیادی اسب و قاطر والاغ و مال و حشم از مسلمانان بغارت برده، در نتیجه هم حشمدار شده بودند و هم ثروتمند و برای تأمین علوفه وعلیق برای مال و حشم خود در مضیقه افتاده بودند، برای حل این مسئله قرار گذاشتند که یونجه و کاه و علوفه مسلمانان را جمع‌آوری کرده و بتعلیف مال و مواشی خود مصرف نمایند این بود که خانه‌های مسلمانان را تفتیش می‌کردند و ضمن تفتیش طویله و انبارها، سری بصندوق و جعبه‌های منازل نیز می‌زدند و در اینجا با اعتراض ملتسمانه مسلمانان که می‌گفتند کاه و یونجه را که در صندوق نمی‌گذارند و یا می‌گفتند شما بدنبال علوفه می‌گردید دیدن داخل این جعبه برای چیست؟ روبرو میشدند ولی بی اعتنا باین اعتراضات هرچه جنس قیمتی بدستشان می‌افتاد می‌بردند در واقع تفتیش منازل بعنوان جستجوی علوفه، بهانه‌ای بیش نبود آنها خوب می‌دانستند که کاه و یونجه و علوفه در انبار دهاتیان که از دهات فرار کرده و بی صاحب

مانده اند زیاد است و دیگر نیازی بجستجوی علوفه در منازل شهر نیست ، منتهای می خواستند بدین وسیله هم مردم را بترسانند و هم ایجاد زحمت نمایند و هم غارت کنند .

از طرفی نگهداری تعداد بیشمار ازمال و مواشی محتاج چوپان و کارگر بود تا طویله این مال ها را پاك نمایند ، و آب بدهند ، علیق فراهم نمایند و آنها را بجرا ببرند

از آنجا که جیلوها مسلح شده و هر يك وظیفه مخصوص از طرف ستاد قوای مسلحه قبول کرده بود دیگر نمی توانستند بامر دآمداری و رسیدگی بامور دواب و غیره پردازند ضمناً بر اثر غارت اشیاء و نقدینه مسلمانان ، سخت ثروتمند شده و دیگر حاضر نبودند تن بکار داده و مثل سابق از دسترنج خود اعاشه نمایند . باین جهت ، حضرات ، عده ای از مسلمانان را با دادن تأمین جانی ، در طویله و انبارهای خود اسکان داده و با آنها رفتاری میکردند که در دوران بردگی ، برده دار با برده خود میکرد ، آری جیلوها از این بد بختان ، در کارخانه و مزارع و مهتری و نوکری و مزدوری استفاده برایگان می کردند و از آنان بمثابه برده ، و یا شاید اسیران جنگی در کارهای صعب بهره کشی می نمودند ، چنان چه در صفحات قبل اشاره کردیم اجساد و جنازه مردگان را برای دفن کردن ، فقط به مسلمانان تحمیل نمودند و خود دست به سفید و سیاه نزدند .

مقصود از تشکیلات قوای مسلحه چه بود؟

در سالهای اخیر قبل از جنگ عمومی، راجع به ملل قدیمه تاریخ هائی، از طرف خارجیها چاپ و توزیع میشد، در این تواریخ، نظر بعضی زمین شناسان و مستشرقین را که برخی ظروف و آثار در بعضی از نقاط مشرق زمین، از زیر خاک بدست آورده بودند، ثبت کرده و مقاصد و دلایل خود را، بر پایه این ظروف و آثار قرار داده، با آب و تاب سخنانی نوشته و عکس آثار مکشوفه را نیز کلیشه کرده و این تاریخها را در دست رس عموم قرار میدادند شاید بعضیها با خواندن آن نوشته ها، تصور میکردند که آنها از جمله محققین و متخصصین بوده اند که (بدون نظریه پرفرانه) درباره آن مطالب بحث و فحص نموده اند.

برخی که دقت نظر داشتند، با مطالعه مطالب آن تواریخ پی میبردند که تحقیقات و نظریات باستانشناسی، آلت دست نویسندگان آن تاریخ شده و نویسنده از دلیل و شاهد آوردن آنها منظور دیگری، در جهت انحراف ذهن و سوابق ذهنی خوانندگان داشته است.

باید بذکر این نکته باریک پرداخت که سالها قبل از بروز جنگ عمومی، عده ای از سیاسیون خوب میدانستند که آرامش جهان آنروز، تبدیل بطوفان شده و جنگ جهانگیرانه در گیر خواهد شد و دامنه آن تا بکجاها خواهد رسید این بود، که در صدد برآمده بودند که برای تحریک احساسات ملل کوچک و فریقین و آلت دست کردن آنها در آینده، به تحریف های خطرناک مسائل و مدارك موجود، دست زدند و آنها را بصورت تاریخ ملتها درآورده، و نظریه های قدمت تاریخی - نژادی - آثار قدیمه را بقدری ماهرانه و انحراف دهنده در آن تواریخ گنجانیده و در دست رس مردم قرار داده بودند که خواننده بی اطلاع، حتماً گمراه می گردید مثلاً مورخین نامی جهان، در این باره که قوم ماد اولین ملتی است که در آذربایجان ایران زیسته و بایتخت ماد صغیر شهر

ارومیه (رضائیه فعلی) بوده است و بعداً زردشت شخصیت روحانی (و سیاسی و گیاه شناس و اخترشناس) بزرگ و مشهور در همین سامان متولد شده است و قبر مادرش نیز در دهکده آمبی که عربها امّی میگفتند از قراء رضائیه می باشد، ولی در آن تواریخ اینگونه منابع تاریخی را کاملاً دگرگون ساخته حتی در باره نام ارومیه نیز داخل بحث های گمراه کننده شده بودند، و کلمه ارومیه را بصورت ارومیه ذکر کرده و این شکل جدید را از زبان آشوردانسته و معنائی هم برای آن یاد کرده بودند که ارومیه از دو کلمه اور (بزبان آشور شهر) و میاه (یعنی آب) درست شده پس ارومیه یعنی شهر آب.

آنوقت برای گمراهی بیشتر خواننده بی اطلاع کلمات اورشلیم، ارومیارا هم مثال آورده بودند در حالیکه طبق تواریخ معتبر عربی و ایرانی مانند تاریخ اصطخری - حدود العالم و... از هجرت حضرت محمد ﷺ تا امروز ارومیه را با اشکال: ارمیه - ارمیا - ارومی ذکر کرده اند و حتی اسامی قبل از اسلام را نیز قبلاً یاد آورده ایم.

متأسفانه بعضی از نویسندگان فاضل نیز، نوشته برخی اشخاص و دیگران ولرد گرزنها را وحی منزل دانسته بدون توجه بتواریخ معتبر و سیاحتنامه های عرب، و عجم گفته آنان را عیناً نقل و حتی روی گاغذ و کتاب نیز آورده اند در حالی که اگر به منابع و ماخذهای مشهور مراجعه میکردند میدیدند که این نوع کتابت: (ارومیه) و بحث در اطراف آن، از اختراعات و محدثات اخیر خارجیها میباشد.

بطوریکه در کتب تاریخ نویسندگان قدیم دیده می شود همه برسم الخط ارومیه نوشته شده اصطخری در سالهای ۱۸۱ - ۱۸۹ ابن حوقل ۲۳۹، ۲۴۷ مقدسی ۳۷۵، ۳۸۰ مسعودی جلد اول ۹۷ ابوالفداء ۴۲ یاقوت جلد اول ۵۱۳ قزوینی جلد دوم ۱۹۴ مسعودی ۳۲۶ حافظ ابرو ۲۷ ابن مسکوه ۵۳۹

قبل از اسلام مورخین یونان مانند استرابن پنجاه سال قبل از میلاد و سایرین از مورخین یونانی.

ابن خردادبه در مسالك و ممالك خود که از مهربان خلیفه معتمد بوده که با اطلاع

کامل از مسافت شهرها و ممالك واحوال و اوضاع تجارتی و زراعی آن و منابع ثروت
آنها را تحقیقاً بیان و بررسی باز با همین رسم الخط نوشته .

و با وجود مدارك و مأخذ فراوان باز بعضی از نویسندگان اخیر می نویسند : که
بعضیها ارومیه اورمیه هم نوشته اند در اینجا باید پرسید چه کسی نوشته است؟! البته
لرد گرزین ها .

و همین نوشته های پراز انحراف بود که در مغز بعضی افراد جایگیر شد و در شهر
ارومیه نیز ذهن قوم مسیحی را مشوب ساخت و آنها را که صدها سال برادرانه با ایرانیان
در جلگه زیبای ارومیه زیسته بودند ، از مسلمین جدا نمود ، و آنها را بدشمنی با مسلمین
و اهالی ارومیه واداشت . يك دفعه آلت سیاست بیگانگان شدند ، و در صدد برآمدند
که استقلال و خود مختاری برای ارومیه بخواهند ، و مقدمه مجلس شورا را در این
شهر فراهم آورده و هیئت رئیسه آنها را هم تعیین نموده و حزب جمهوری خواه درست کردند
و نظامنامه و مرامنامه آنها تدوین نمودند ... و مقصد و منظور خود را ، از ایجاد
تشکیلات قوای مسلحه آشکار ساختند ... و همین روشها بود که کسان اسماعیل آقا
سمیتگونیز بعدها ، بفکر خود مختاری افتادند .



مرام و نظامنامه قوای مسلحه

برای این که خواننده از هدف و مرام و مسلک قوای مسلحه باخبر شوند مضامین مرامنامه آنرا ذیلا درج می نمائیم :

۱ - علت اصلی از تشکیل اتحادیه آزاد، این بود که ملت نصارا ، با مختاریت و استقلال و امرار حیات نمایند در کجا ؟ - در نقاط معینه و مفصله ذیل :

ارومیه ، موصل ، ترك عایدین ، نصیبین ، جزیره ، جولاملك بشرط اینکه باروسیه الکبری (روسیه کبیر) آزادیخواه متحد باشند (یعنی در امور تجارتنی و نظامی متحد باشند)

۲ - مرکزی اساسی دیپلماسی این مختاریت را مجلس جنسی - نژادی تشکیل خواهد داد مجلس که وظیفه آن ، اتحاد و قانون و اجرای قانون است علاوه از وزراء ، ریاست جمهوری نیز داخل و شریک این مرکزیت خواهد بود .

۳ - انتخابات وکلای همین مجلس مرکزی با شرایط سبعة (۷ گانه) زیر انجام خواهد یافت :

شرایط حقانیت ، مساوات ، عدم تفاوت مذهب ، عدم رعایت نجات و اصالت عدم رعایت نژاد و زبان ، بدون واسطه ، و کسانی که بیست سال تمام دارند . حق انتخاب کردن وکلای این مجلس را دارند ، سن و کلائی که کاندید و انتخاب خواهند شد نباید از ۲۵ سال کمتر و از ۶۰ سال بیشتر باشد .

۴ - اراضی و قطعات و املاك ، مالکین ضبط و متصرف دولت داده خواهد شد تا از روی نقشه اولیای دولت ، بین ملت تقسیم گردد .

۵ - املاك کسانی را که صدها سال است زمین هارا متصرف شده اند باید بدون توجه بشفاعت نژادی و جنسی ضبط و از طرف اولیای دولت ، بالسویه بین رنجبران

تقسیم شوند و حاصل منافع آنها نیز متعلق بدان ها است تا بمصارف لازمه خود برسانند و هیچگونه مالیاتی از حاصل املاک مزبور اخذ نخواهد شد ضمناً برای مالکین املاک نیز ملک و قطعاتی بقدر احتیاج ضروری واگذار خواهد گردید و مواد زیرالزاماً رعایت خواهند شد :

اولا - املاک و قطعات ، که متعلق بمالك بوده و یا مالك آن املاک و قطعات را با پول خود خریداری کرده باشد با رسیدگی بقبالجات و اسناد و به ثبوت رسیدن آن ها ، املاک مزبور ضبط و قیمت آن محاسبه و بمالك مربوطه داده خواهد شد .
ثانیا - کلیه معادن ، اعم از معادن آبی و غیره و جنگلها ، از کلیه ملاکین بنام منافع عمومی ضبط و ثبت و در تحت نظارت اولیاء دولت و ادارات مرکزی قرار خواهند گرفت .

۶ - در همین قانون جمهوری آشوری ذکور و اناث مساوی اند چه در مسائل ارثی و چه در مسائل غیر دیگر ابدأ تفاوتی بین رنجبران و اشراف و سایر طبقات وجود نخواهد داشت عموم مردم مساوی اند .

۷ - آزادی کلام (بیان) - مطبوعات (قلم) - مذهب - اجتماع فکر در حدودی داده میشود که بشرف مردم بر نخورد .

۸ - برای هر يك از افراد ملت مالیاتی به نسبت عایدات و در آمد آنان تحمیل می شود ، این مالیات از عموم مردم بدون تفاوت و تبعیض اخذ خواهد شد .

۹ - اطفال کمتر از ۱۱ ساله اجباراً در مدارس و مکاتب تدریس و تعلیم خواهند شد .

۱۰ - امور روحانی بکلی از امور سیاسی ، جدا و تجزیه خواهد شد ، روحانیون حق دخالت در امور سیاسی و حقوقی نخواهند داشت .

۱۱ - تشکیلات سوسیال دموکرات باید مورد استفاده عملیات قرار گیرد و این

پارتی را باید موافق دستور العمل « کارل مارکس »^۱ « ضامن اجرای تأمین منافع و فواید رنجبران نماید .

۱۲- موقوف شدن مالیات بناحق ، که سنگینی آن را رعیت ها و رنجبران بدوش می کشند .

۱۳- سایر ملل و اقوامی که در کشور آزاد آشوری متوطن هستند می توانند بطور آزادانه ، موافق دین و مذهب اجدادی امرار حیات نمایند ولی باید آنها تابع قانون دولت جمهوری آشوری باشند (قانونی که بوسیله مجلس مرکزی وضع خواهد شد) .

۱۴- در کلیه نقاط مملکت نصارا . تمام علوم بزبان نصاری (سریانی) اجباراً تدریس و تعلیم خواهند شد

* (حالیه چه مسائل ضروری برای ما لازم) *

* (و مطرح می باشند ؟) *

۱۵- برای تبلیغ ایده آل فوق الذکر (بندهای ۱۴ گانه بالا) بین تمام ملت دردهات و سایر ممالک ، باید شعبات این مجلس را دایر کرد و کمیته های دهقانی که از روی انتخاب تشکیل خواهند شد باید نمایندگان آن کمیته ها در کمیته مرکزی حاضر شوند .

۱۶- حاضر شدن در مجلس صلح برای اعلان و اعلام افکار مذکور در فوق باروپائیان که در مجلس حضور خواهند داشت .

۱۷- دو نفر نماینده رسمی از طرف ملت باید بکنگره صلح عمومی اعزام داشت که مقصد ما را انجام دهند و برای ملتی که صدها سال در زیر ستم زیسته است پول تهیه و تدارك کرد .

۱۸- يك نفر نماینده بمملکت آمریکا اعزام داشت که نصارای مقیمین آنجا را برای دخول بحوزه اتحاد دعوت و حاضر نمایند و هکذا از نصارای مقیمین موصول

وممالك روسيه وسائر ممالك رابحوزه اين اتحاد دعوت نمايند و همچنين نصراى كه در (فلسطين و جزيره ، نصيبين مقيم هستند عالم وانتشار بدهند .

۱۹- تشكيل روزنامه يوميه (نشریه روزانه) ملى كه آرزو واهداف آزادى خواهان مارا در تمام جهان انتشار دهد .

۲۰- نطقها بمردم بيسواد ايراد گردد وتياترهائى (نمايشاتى) ترتيب داده شود وبسود اين اتحاديه تصميماتى اتخاذ ومعمول گردد .

محل امضاي (كميته آزادى آسورى)



ملیت آسوری فعلی رضائیه

آنچه محققین اظهار نظر میکنند آسوریان فعلی رضائیه از بقایای آسوری نبوده ، چون ملت آشور بنا به تحقیقات مورخین بکلی از بین رفته‌اند ولی مسیحیان ارومی که آسوری نامیده میشود از اقوام مسیحیان: جلو مړك، نصیبین ، موصل ، جیزه میباشد .

وقتی که هلاکوخان در صدد فتح بغداد برآمد ؛ از آنجائی که مقام خلافت بغداد در نزد مسلمین خیلی محترم و مقدس بود ، و نگران بود که مبادا مسلمین در اردو کشی بغداد در فتح آن مسامحه نمایند گویا از جیلوهای آن حدود : نصیبین و جلو مړك موصل همراه اردوی خود برده وقتی که در بیستم محرم ۶۵۶ برابر دهم فوریه ۱۲۵۸ میلادی لشکر مغول داخل بغداد شدند ، بنا به گفته ابوالفداء و سایر مورخین چهل روز قتل عام نمودند .

ممکن است نسوریان پس از فتح بغداد در آن حدود نینوا و موصل و بغداد سکونت و پس از مدتها باین منطقه مهاجرت نموده و باسم آسوری معروف شده‌اند چنانکه در زمان دکتر کاکران اشاره شده تعداد کثیری در اثر مخالفت با عثمانیها پس از زدو خورد کوچیده در موآنا و ارومیه بوطون نمودند .

نگارنده این سطور که به کتب مورخین عرب و ایران و همچنین بسیا حتماه های قدیم مراجعه و مطالعه نموده‌ام حتی در بعضی از آنها درباره مذهب ساکنین (ارومی ارومیه، ارمنیه صغری و رضائیه فعلی) بحث نموده‌اند ولی درباره وجود مسیحیان و مطلبی که دال بر وجود ایشان باشد در این شهر ننوشته‌اند چنانکه در زمان فتح آذربایجان در زمان خلفای راشدین سکنه‌ی این منطقه زردشتی بوده و اسلام قبول نموده و مشاهیر بزرگ تربیت نموده است که شمه از شرح حال آنان در کتاب بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی اسم برده‌ام از جمله پزشك معالج حضرت عمر خلیفه

ثانی و شیخ ابوبکر یزدانیار که در سنه ۳۳۳ هجری قمری یعنی یک هزار و پنجاه و هشت سال قبل وفات نموده و سنگ قبر او که يك سنگ اول خط پهلوی و دیگری کوفی قدیم بود بعداً که با خط نسخ روی سنگ سفید حکاکی شده بود پیدا نموده بودم که سنگ مزبور به تهران بردند و آن سنگهای قبر که حروفات آنها سائیده شده بود و همچنین سایر مشاهیر قدیم از قبیل محمد خلیلان و امام زادها که همه و همه دال بر این است که سکنه این نواحی زردشتی و پس از غلبه اسلام مسلمان شده اند ولی راجع بآسوریهای ارومیه آثاری - خطی و کتیبه که از سیصد و یا چهار صد سال پیش از این تجاوز کند در این منطقه کشف و دیده نشده است .

نظریه باستان شناس

کارلتون باستان شناس آمریکائی مینویدموقع حمله اعراب بعراق اکثر آن نواحی با اینکه تمدن و فرهنگ قدیمی خود را حفظ کرده بودند و از نظر آئین و کیش مسیحی بودند و از فرقه های مختلف آن مذهب پیروی میکردند که مهمترین آن فرقه نسطوری بودند . بیشتر آنان عربی آموختند و مسلمان شدند و بعضی آنان زبان را آموختند ولی مسلک و آئین خود را نگاه داشتند . همین جریان در سوریه و لبنان نیز واقع شد . مثلاً مسیحیان لبنان بمازندتیت ها (تابع کلیسای رم) ارتودکس ها - یعقوبیه ها پروتستانها تابع کلیسای یونانی تقسیم میشوند ولی در مراسم مذهبی همگی زبان سریانی بکار میبرند و حتی درباره قصبات سوریه زبان سریانی زبان عمومی روز است . در قرن سیزدهم میلادی که هلاکو خان بعراق حمله آورد عده زیادی از کسانی که بسریانی سخن میگفتند کشته شدند بقیه السیف بمرزهای عراق و ایران و ترکیه مهاجرت کرده در کرانه غربی حاصلخیز دریاچه ارومیه اقامت نمودند و همین ها بودند که هسته مرکزی سکنه ارومیه سابق و رضائیه امروز را تشکیل دادند موقعی که در سال ۳۱-۱۹۳۰ مردم عراق برضد بریتانیا شوریدند آنان نسطوریان را برضد مسلمانان

بمیدان آوردند و همینکه انگلیسیها از عراق رفتند مسلمانان نسطوریان را قتل عام کردند و مطابق حساب دقیق ششصد نفر از آنها را کشتند. در ایران هم در قرن اخیر همسایگان ترك و آذربایجانی چند دفعه نسطوریان را کشتار نمودند.

گرچه کلیسای اصلی نسطوریان باقی است و تحت ریاست اسقفی بنام (بار) اداره میشود اما چون مبلغین کاتولیک و پروتستان در قرن اخیر بشدت در میان آنان تبلیغ و نفوذ نموده اند بیشتر نسطوریان دین کاتولیک و پروتستان پذیرفتند. مبلغین کاتولیک و کلیسای پروسبی تریان در رضائیه مراکز فعال دایر کردند. مبلغین پروسبی تریان قریب صدسال از ۱۸۳۶ تا ۱۹۳۶ مدارس و بیمارستان داشتند اما رضاشاه پهلوی در سال ۱۹۳۶ مدارس و بیمارستان آنها را تعطیل کرد. خلاصه این که در نتیجه مبلغین مزبور بین عده نسطوری که خود را آسوری میخوانند دارای معلومات شده اند و بسیاری از آنان در ادارات دولتی ایران مستخدم هستند و هزاران نفر آنها بآمریکا رفته اند. عده از این نسطوری ها که در عراق هستند معمولاً پیش اروپائیان مستخدم هستند و عده از آنان در ایران راننده کامیون و یا تعمیرچی اتوموبیل هستند.

پس از ذکر خونریزی ها و توصیف از خصائص قساوات ایام سلف و غیره می نویسند خلاصه این که از کرانه نیل تا دماوند صحرای عربستان تا جنگل های که امروز ارمنستان است و کنار دریاچه وان مورد قتل و غارت و خرابکاری آسوریان بوده است. خوشبختانه از آن آسوریان، زبان و نژادی که وارث مستقیم عادات و رسوم آنان باشد باقی نمانده است.

مردمانی که امروز خود را آسوری می خوانند با آن زبان آسوری صحبت نمی دارند بلکه زبان آنان سریانی و شاخه ای از زبان آرامی میباشد.

زبان آرامیها تقریباً در قرن یازده قبل از میلاد پدید آمد و زبان سکنه سامی نژاد نواحی شمال غربی شد.

هنری فیلد راجع بنسطوریان ارومیه مینویسد

نسطوریان ارومیه و سلماس و سرچشمه رود دانون بدون شك سامی هستند (روفانیکف ص ۱۱۰۰) نسطوریه‌ها و کلدانی‌ها قوم واحدی تشکیل میدهند شکل جمجمه آنها بدون شك سامی است بخصوص در میان قبایل دز و جلو و باز و تنخومه و طیار که همه آسوری هستند نفوذ نژادی ایرانی در آنها از چشم‌درشت و خوش شکل آنها پیدا است چشم نسطوریان تقریباً هم سطح پیشانی است. بینی معمولاً راست نسبتاً برجسته و کوتاه است صورت بیضی شکل ولی بزرگتر از صورت ایرانیان سمت مغرب است گردن آنها دراز گوش و دست و پا کوچک و ظریف است. این مردم قد بلند و اندام متناسب و عضلات قوی دارند و از راه رفتن خسته نمیشوند. رنگ مو و چشم آنها قهوه‌ای و روشنتر از ایرانیان است و در میان مردم کوهستانی افراد موبور و موقرمز دیده میشود شباهت بین نسطوریان و ایرانیان در زمان کوتاهی پدید نیامده بلکه قبل از حمله مغول صورت گرفته است (ص ۱۱۱ - ۱۱۲)

بنابگفته بتوم - شندلر عده نسطوریه‌ها و کلدانی‌های ایران ۲۳۰۰۰ نفر (گرن ۱۸۹۲ جلد ۲ ص ۴۹۲ - ۴۹۴ جمعیت نسطوری آذربایجان ۵۵۰۰ خانوار تا ۲۵ هزار و ۲۰،۰۰۰ نسطوری ایرانی وجود دارد مبلغین مسیحی آن‌ها را ۴۴ هزار تخمین زده اند، نسطوریه‌های دشت: قوی چهارشانه هستند قیافه باز - روشن اغلب ریش قرمز دارند نسطوری کوهستانی وحشی و خشن و اغلب با کردها اشتباه میشود (جلد ۱ ص ۵۴۶).

جمعیت مسیحی ایران شامل نسطوریان میشود (سایکس ۱۹۲۱ جلد ۱

ص ۱۳ - ۱۴)

کلدانیان: آنهایی که نزدیک ارومیه و سلماس و سرچشمه رود زاب زندگی می

کنند بدون شك از آن نژاد هستند (دوکانیکف ص ۱۱۱)

نسطوری و کلدانی‌های قوم واحدند کلمه کلدانی نامی است که در قرن

هیجدهم از طرف ژروئیت‌ها به نسطوری‌های که کاتولیک شده‌اند بآنها داده شده
ص ۱۱۱ - ۱۱۲ یعنی کلمه کلدانی را کاتولیک‌ها اختراع و نامیده‌اند .
هتوم - شنیدلر تعداد نسطوری‌های ایران را ۲۳،۰۰۰ نفر ذکر کرده است
مسیو تکتین مستشرق روسی که چندی نیز در ارومی مأموریت داشته راجع به تاریخ
نژاد ایسور - آسوری‌های ارومیه تحقیق و نوشته‌اند ؛ چون یاد داشت‌های ایشان را
در صفحات بعدی درج نموده ایم لذا طالبین به یاد داشته‌ای پر ارزش ایشان مراجعه
فرمایند .

علاقه جیلوها بجمع آوری طلا

در صفحات پیش آوردیم که اشرار و جیلوها بمنازل مردم ریخته‌دارائی مسلمانان را
غارت می‌کردند و کمتر موفق میشدند صاحب خانه را بدست آورند ، زیرا مسلمانان
از ترس آنها شبهارا حتی در فصل زمستان ، در بامها گذرانیده و اغلب بمجرد هجوم
اشرار بمنزل مسلمانان و بلند شدن صدای واویلا ، سایر مسلمانان از بامها با آنان
همصدا شده و استمداد میکردند و بعضاً نیز مأمورین کلانتری بیاری استمدادکنندگان
می‌شتافت و بسا اشخاص شرور که حتی در بین مسیحیان نیز بشارت معروف بودند
از طرف این مأمورین گرفتار و بمقامات مسئول تحویل میشدند ، در هر حال وقتی
صاحب خانه بدست اشرار نمی‌افتاد ، اموالش غارت میشد ، یا اشرار در اثر تکرار
صدای سایرین فرار کرده و دستخالی میرفتند .

اما نظر اشرار این بود که بهر نحوی شده باشد صاحب خانه را بدست آورند
و از فرارش جلوگیری کنند تا صاحب خانه را تهدید بشکنجه و مرگ و سایر اعمال غیر
انسانی کرده وجه نقد ، طلا و جواهر از وی بگیرند این بود که اگر صاحب خانه گیر
می‌افتاد ، هر چه که اشرار مطالبه می‌کردند از ترس جان میداد و اگر چیزی نداشت
و یا مقاومت می‌کرد ، آنوقت اشرار او را بطناب بسته در زیر شلاق‌های سیمی (فلزی)

با آخرین منظور، مجروح می‌گردند و اگر باز هم ابا می‌کرد او را می‌کشتند تا دیگران عبرت گرفته و بیخود ایستادگی بخرج ندهند .

بسیاری از مسلمانان با شنیدن داد و فریاد کسانی که تحت شکنجه قرار گرفته‌اند و بعلت نداشتن جواهر و طلا ، تحمل صدمات جانی را می‌کنند و بالاخره احساس می‌کردند که عنقریب دزدان ، بیچاره صاحب‌خانه را بقتل خواهند رسانید ، استرحاماً بخاطر آن همسایه بدبخت که گرفتار ددان بود ، جمع میشدند و وجهی را که اشرار مطالبه می‌کردند ، فراهم آورده و با اشرار میدادند و جان همسایه خود را می‌خریدند ، این قبیل اعمال وحشیانه ، حتی در روز روشن نیز اتفاق می‌افتاد ..

از آنجا که اشرار و جیلوها در اثر غارت اموال مردم از قبیل فرش و ظروف و اشیاء قیمتی و البسه و غیره و غیره ، سخت اشباع شده بودند ، دیگر به اشیاء و اجناس التفاتی نداشتند ، بلکه مانند موش ، هوس گرد آوردن طلا و جواهرات پیدا کرده ، و این میل و هوس خود را ، از طریق شکنجه دادن و طناب بستن و شلاق زدن و بالاخره کشتن صاحب‌خانه‌ها ارضا مینمودند .

بیچاره اهالی شبها ، آرزوی دمیدن آفتاب و نجات یافتن از دزدان را می‌کردند ، روزها نیز با صحنه‌های دیگری از فجایع روبرو شده آرزوی رسیدن شب را می‌نمودند .

خبر آمدن عثمانیها و ورود آنان به سالدوز

روز ۲۷ حمل ۱۲۹۷ - ۱۳۳۶ قمری شایع شده بود که عددای از قوای عثمانیها به محال دول (طرف اشنویه) وارد شده اند این خبر از دوسو مسرت بخش بود :

اول اینکه مردم از شنیدن خبر آمدن عثمانیها باین علت شاد شدند که میگفتند از زیرستم و فشار و تعديات و شکنجهها و ترس و اضطراب نجات خواهند یافت و براحتی نفس خواهند کشید !!

دوم ، برای این از آمدن عثمانیها شادی می کردند که می گفتند عثمانیها با اطلاع از فجایعی که در ارومیه اتفاق افتاده مطلع خواهند شد ، آنوقت جهانیان از قتل عام و غارت مسلمانان با خبر خواهند گردید و این اطلاعات ، تمام ممالك اسلامی را متحداً علیه این اشرار خواهد انگیزخت ، عرب و عجم و ترك و تازی ، انتقام بحق مسلمین ارومیه را خواهند گرفت !!

اما اهالی ارومیه خبر نداشتند که امراء و وزراء و متولیان امور ، که در کاخهای ییلاقی و قشلاقی خود در عیاشی و تن پروری و شهوت رانی و لذت با کنیزان و زنان متعدد و ساقیها و رقاصهها فرو رفته و به نیرنگبازی و کابینه سازی و وکیل و وزیر تراشی و معامله وطن فروشان مشغولند بآنچه که اصلاً توجه ندارند همانا ، ملت ستم دیده و اهالی بدبخت مرزنشین این آب و خاک است روز جمعه ۵ ثور ۱۲۹۷ شمسی خبر رسید که در جنگی که دوسه روز پیش در محال قاسملو اتفاق افتاده بود قشون عثمانی از قوای مسلحه شکست خورده و فرار کرده اند و سکنه بدبخت اشنویه در این میان وجه المصلحه شده و بدست قوای مسلحه قتل عام گردیده اند و همان روز آقا بطرس نیز مراجعت نموده است.^۱

امید دل مردم ارومیه از شنیدن این اخبار ، دوباره تبدیل بیأس شد و قلوب

(۱) آقا بطرس مشاهدات خود را در ورقه که خطاب به نمایندگان افراد و متن آنرا گراور و درج نموده ایم .

مسلمانان افسرده ، و ملول تر گردید .

روز دوشنبه ۸ ثور ۱۲۹۷ شمسی در مجلس ملی آسوریه (قوای مسلحه) جلسه‌ای تشکیل شده بود تا بر رفتار خود سرانه اشرار جیلوها رسیدگی نمایند . پس از بحث و مذاکره ، در همان جلسه تصویب نمودند که آقاپطرس و ملک خوشابه ، متفقاً در شهر و اطراف آن امنیت کاملی برقرار سازند و به آدم‌کشی‌ها و غارت‌گریهای اشرار خاتمه دهند این بود که از طرف آقاپطرس اعلانی منتشر شد که بدرود دیوارالصاق کردند باین مضمون : باید در مدت ۲۴ ساعت در شهرستان ارومیه امنیت کاملی برقرار شود ! متأسفانه نتیجه مثبتی از این آکپهی و تصمیم عاید نشد وضع شهر به همان وضع سابق بود ، یعنی همان آش با همان کاسه . . .

روز چهارشنبه ۱۰ ثور ۱۲۹۷ شمسی (۱۷ آپریل ۱۹۱۸ میلادی) در شهر خبری منتشر شد : که آقایان میرمهدی و میرزا علی آقا که از طرف دولت و ملت در تبریز انتخاب و معین شده‌اند بانام نمایندگی بارومیه آمده‌اند تا در اعاده امنیت و صلح مذاکره و اقدامات اساسی بنمایند .

در همان موقع که نمایندگان مزبور در خانه یارون الکساندر مناسریان اقامت داشتند ، و بارؤسای قوای مسلحه مذاکره می‌کردند آقاپطرس بیانیهای بزبان آسوری و فارسی در چاپخانه آمریکائیان چاپ نموده و چند نسخه از آن را نیز بفرقه دموکرات تبریز و بنمایندگان اعزامی فرقه دموکرات که به رضائیه آمده بودند فرستاده بود ، اینک عین بیانیه مزبور بزبان آسوری و ترجمه فارسی آن از لحاظ سندیت تاریخی جهت اطلاع خوانندگان درج میشود .

ترجمه فارسی بیانیه آقا پطرس

ای برادران گرامی، ای هیئت مجتمعه صلح و مسالمت جویان صاحب احترام،
اولاً باعرض سلام مصدع ثانیاً بعلمت کسالت و اشتغال بد تأمین وسایل امنیت که برسر
تلفن نشسته مانع ادراک فیض حضور حضرات، باکمال تأسف اعتذار مینماید،
بملاحظه اینکه اجتماع آن هیئت برای سلامت وطن، و نیابتاً از جانب عموم ملت
نجیب ایران، اعم از مسلم و مسیحی صلح خواه و همواره صلح خواهان عندالله مرغوب
و موفق بوده و خواهند بود لذا همان اجتماع خیلی محترم و گرانبها است پس در نظر
اصحاب دانش روشن و در صحیفه ضمیر منیر ارباب بینش پرمبرهن است اگر همین
نیت خیریه را بحدکمال برسانند لاجرم وطن مقدس را اسباب خوشی قاطبه اخوان
وطنی را مایه سعادت و خوشبختی خواهند شد.

از آن جمله هزاران فقیر و غنی را ازدم شمشیر کسانیکه در این زمان وحشی
و خوی درندگی و خونخواری را شعار خویش گرفته، رهائی خواهند داد، هزاران
راز و نیاز را ادعیه خیریه برای حفظ شما بدرگاه احدیت صعود خواهد نمود
و هیچوقت نعمت همین رحمت و مشقت که بنام نامی سلامت وطن قبول فرموده اند
و داخل این کار خیر شده اند از یاد ملت نخواهد رفت ای برادران من، لازم است که
از یاد نبرید و فراموش نفرمائید که شماها باکمال خوشی و صفا در نهایت عشرت
و شادمانی میخوردید و مینوشید در همین دقیقه هزاران فقرا و بینوایان از گرسنگی جان
میدهند و برای يك ریزه نان گریه و فغان می کنند از شدت اضطراب گوشت انسان
میخورند، اینهمه عسرت های طاقت فرسا و فلاکتهای عالم شمول، از نتایج جنگ است.
وای بحال کسانیکه باعث برانگیختن این فسادها و آمیختن این جور کارها است.
اما خوشا بحال کسیکه برای اطفای آتش همین جنگ و نزاع، همت را گماشته و بجهت
ایفای وظایف انسانیت و ابقای شأن و شرف قومیت و نوعیت همین مجلس را آراست

و با کمال جدیت خواهان صلح و خواستار مبنای اخوت عمومی هستند فی الحقیقه صلح و مسالمت این زمان ، نه تنها برای استخلاص هزاران (نفر) است بلکه مورث نان دادن و موجب اعاشه نمودن هزاران از فقرای ملت خواهد شد .

پس مکرراً عرض مینمایم خوشا بحال شما که اگر این نیت خیر را بسر آورده و اتمام فرمائید دنیا در گذر است ، ماهم می میریم و بدی بی ثمر است ، لکن ثمره مشجره نیکی ابدی و در دنیا و آخرت باقی خواهد ماند و چیزی از خدا پوشیده نیست روز بازخواستی خواهد بود .

ای برادران من دلم میخواهد شمه ای از احوالات اشنویه را که خودم برأی العین دیده ام بیان و عرض نمایم زیرا ایمنم که قلب نازک و وجدان شما باحوال حالیه آن حوالی هیچوقت رضا نخواهد داد و تحمل نخواهد کرد ، از آنجمله این که در کوچه ها و راه ها و توی خانه ها میدیدم استخوان انسان از گوشت برهنه شده و اوصال اسکلت و هیولای آنها از هم نگسیخته بدهیئت خود باهم مانده بود .

و در آن صفحات دفن کردن انسان و نشستن در جنب ضعیفان و یا آب دادن به لبهای خشک و سوخته مریضان و یا گریه و ماتم گرفتن برای فوت نجبا و اعیان ایشان همه لغو و متروک شده خوراک سگهای آنجا گوشت انسان و غالب قوت انسان در آنجا گوشت گربه و سگ و انسان است . دولتمندان با آخر لقمه خود رسیده و رنگ و رخسارشان از گرسنگی زرد شده و کودکان قطع امید دادن نان از مرحمت و شفقت مادران کرده همه در جائی جمع شده ، از عمر خود مأیوس گردیده ، بسیار کسان میدیدم گیاه میخورند خواستم از آنها استفسار نمایم سر خود را جنبانده هیچ جوابی نمیدادند دانستم که از جان خود بیزار شده ، هیچ اعتنا بما نمی کردند و مشغول گیاه خوردن میشدند .

حتی یکی از اهالی سلدوز با اینکه اکرام مهمان را در هر جاهر کس بر خود لازم میدانند باز از شدت اضطراب دو مهمان محترم خود را کشته گوشت هر دو را خورده بود . از بد بدتر بدفعات دیده شد که مادران گوشت رانهای کودکان عزیزان خود را خورده اند .

ای فریاد و فغان، ای برادران من فریاد را بشما می‌رسانم برای خاطر انسانیت
بزودی روزگار مصالحه را تکمیل فرمائید تا که برای سال آینده بخوردن گوشت
بنی خودمان محتاج نشویم .

داد و فریاد که بزودی این کار مسالمت را اتمام فرمائید که مادران نازک دل را
لقمه نانی بدهیم و از نو بخوردن عزیزشان محتاج نشوند ، آه که ما کافر نیستیم و حیوان
هم نیستیم دل ما هم پولاد نیست روزی البته خواهیم مرد بیائید تا مال و خانه های
خودمان را بفروشیم و هر دارائی که داشته باشیم بدهیم و همین کار خیر و صلاح را
بجای آوریم تا نان بگرسنگان داده و حیات را به کسانی که نزدیک ممانند بدهیم .
شما که در آنجا جمع شده اید اگر خدا نکرده همین مصلحت را تکمیل ننمائید
باید چطور جواب خدا و انسانیت و کسانی که گوشت اولاد خود می‌خورند خواهید داد
محض برای خاطر آنهایی که ضعیف هستند و نمی‌توانند در مقابل چند زحمت ایستادگی
نمایند بطور جدی در خاطر گرفته ام در این مصلحت باشما باشم در هر خصوص تقویت
و همراهی شما بنمایم .

(ساعت ۱۰ نوزدهم ماه نیسان ۱۹۱۸ برادر شما پطرس الیاس)

اصل بیانیۀ آقا پطرس در ۴ زبان مختلفه بضمیمه است

گلیاتی از وضع طبیعی و جغرافیائی رضائیه

صفحه	مطالب
۲	اوضاع طبیعی رضائیه
۲	جلوه گاه »
۳	حدود طبیعی »
۴	نفوس رضائیه
۳	شهرهای تابعه رضائیه مرکز استان
۴	بخش های تابعه » »
۴	کوده های اطراف رضائیه
۴	کوده های سرحدی رضائیه
۵	حومه و توابع رضائیه
۵	دهات واقع در جاده رضائیه - شاهپور
۶	» » » حیدرآباد - رضائیه
۶	جاده های ارتباطی رضائیه
۷	بنادر کشتیرانی دریاچه چیچست
۸	آب وهوای رضائیه
۸	عکس بندر گلخانه
۹	دریاچه رضائیه با ناهای تاریخی آن
۱۱	حدود و مساحت دریاچه رضائیه
۱۲	جاده زیر دریائی دریاچه رضائیه
۱۳	نمک های موجود در آب دریاچه
۱۵	تهیه نمک طعام از آب دریاچه رضائیه
۱۶	رودخانه هائیکه بدریاچه میریزند
۱۷	مرمرهای آذربایجان

۱۸	آبهای معدنی رضائیه
۱۹	جزایر دریاچه رضائیه
۱۹	جزیره شاهی
۲۰	سنگ کاظم خان
۲۷	گردشگاه های رضائیه
۲۸	ساحل دریاچه رضائیه
۲۸	پلاژ تمدن
۲۹	عکس پلاژ تمدن
۳۰	پلاژ شهرداری
۳۰	پلاژ آرتش
۳۱	آثار باستانی و ابنیه تاریخی رضائیه
۳۱	سنگ کاظم خان - تپه حسنلو
۳۳-۳۴	عکس جام طلائی
۳۵	خان تختی
۳۵	بخشی قلعه
۳۶	قلعه و شهر بانك بردوك
۳۶	قلعه دم دم
۳۷	بنای تاریخی سه گنبد
۳۸	عکس سه گنبد
۳۹	آتشکده آذرگشسب
۴۵	بنای تاریخی مسجد جامع رضائیه
۴۸	عکس محراب مسجد جامع
۵۱	عکس مسجد جامع
۵۲	آتشکده تمر
۵۲	کلیسای ننه مریم

۵۲	مسجد سردار
۵۳	عکس مسجد سردار
۵۴	عمارت چهار برج
۵۵	خاک و امور زراعتی رضائیه
۵۵	رضائیه بانامهای مختلف
۵۸	آرامگاه مادر زرنشت
۶۰	خرابه ها و تپه های تاریخی
۶۱	اسامی خرابه ها و تپه ها
۶۳	مقدمه تاریخ رضائیه
۶۸	دستخط مظفرالدین شاه
۶۹	عکس حاملین فرمان
۷۰	سیاستهای ریائی
۷۰	سیاست انگلیس در ایران
۷۰	» روسیه تزاری در ایران
۷۱	اتحاد روس و انگلیس
۷۳	اسناد سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی
۷۴	مشکلات اقتصادی ایران
۷۶	مورگان شوستر آمریکائی
۷۷	زمینه طرد شوستر
۷۸	جنگ بین الملل اول
۷۸	دول آلمان-روس- انگلیس- عثمانی
۷۹	آلمانیها در ایران
۸۲	تجاوز عثمانیها بایران
۸۴	تجاوز قشون عثمانی بآذربایجان
۸۷	ورود روسها بارومیه - وجود میسیونرها

۸۸	رفتار روسها بامجاهدین
۹۰	عکس عده ازمجاهدین
۹۱	فاجعه بلو
۹۲	میسئون کاتولیک فرانسه در ارومیه
۹۶	میسئون آمریکائیا در ارومیه
۹۸	اولین پزشکی میسیونر آمریکائی
۹۹	عکس میسیونر استین پرکینز
۱۰۲	برنامه تدریس دانشکده ارومیه
۱۰۲	عکس اوراهام
۱۰۳	روزنامه‌های ارومیه
۱۰۴	سر فصل - قضیه دکتر کاکران
۱۰۶	عکس دکتر کاکران باشیخ عبدالقادر
۱۰۷	میسئونرهای خارجی و تأثیر آنها
۱۰۹	کارگزارها درایران
۱۱۰	عکس آرم شیر خوابیده
۱۱۱	مأموریت حاج محتش السلطنه اسفندیاری
۱۱۲	نامه محتش السلطنه به آقای حاج نظام
۱۱۳	» » » صارم نظام
۱۱۴	آمدن قشون روس بایران
۱۱۴	عکس اعتمادالدوله و یاران
۱۱۷	وقوع جنگ عمومی دراروپا
۱۲۰	رسیدن سپاه خلیل بیگ
۱۲۲	مراجعت روسهاوعزیمت عثمانیها
۱۲۴	جمع آوری اسلحه شهر

۱۲۵	حکومت عظیم السلطنه
۱۲۶	نامه اول عظیم السلطنه
۱۲۶	نامه دوم »
۱۲۷	نامه سوم »
۱۲۷	نامه چهارم »
۱۲۸	عکس عظیم السلطنة
۱۳۰	آمدن یمین الدوله به حکمرانی ارومیه
۱۳۳	موضوع منات روسی
۱۴۴	عکس منات
۱۳۶	مراجعت اعتماد الدوله بارومیه
۱۳۶	خدمات اعتماد الدوله در ارومیه
۱۳۹	شمه‌ای از اوضاع مرزی ایران
۱۳۹	روزنامه سوقات
۱۴۱	حکومت معزالدوله
۱۴۳	آتش زدن روسها بی بازار ارومیه
۱۴۵	شکایات و تظلمات اهالی ارومیه
۱۴۹	جیلوهای عثمانی
۱۵۱	عکس جیلوها
۱۵۲	فاجعه در صفر قلی کندی
۱۵۴	روسها ایران را تخلیه می کنند
۱۵۷	آمدن افسران فرانسوی بارومیه
۱۵۸	بندر حیدرآباد - شرفخانه
۱۶۰	نطق تاریخی آقا پطرس فرمانده قوای مسلحه
۱۶۳	عکس آقا پطرس

۱۶۵	مقدمه سال گرسنگی و قحطی
۱۶۸	نظریه مستر شید کونسول آمریکا
۱۷۱	جیلوها - و متینگ مسجد جامع
۱۷۳	وخامت اوضاع ارومیه
۱۷۵	غفلت مسلمانان و فعالیت مسیحیان
۱۷۷	جنگ مسیحیان با مسلمانان
۱۷۹	سرگذشت قزاقان (سربازان) ایرانی در ارومیه
۱۸۱	تسلیم شدن مسلمانان ارومیه
۱۸۳	شرایط پس از تسلیم شدن مسلمانان
۱۸۴	شبهای هولناک ارومیه
	قتل مارشیمون و انعکاس آن (صحنه دیگری از فجایع مسیحیان)
۱۸۶	
۱۸۷	عکس مارشیمون
۱۹۰	دوسه روز پس از قتل عام
۱۹۲	آقا پطرس برای انتقام از سمیتگو عازم چهریق شد
۱۹۴	عجز و لایه اهالی
۱۹۶	قتل عام قریه قهرمانلو
۱۹۹	تجسس منازل پناهندگان - برده گیری مسیحیان
۲۰۱	مقصود از تشکیلات قوای مسلحه چه بود
۲۰۴	مرام و نظامنامه قوای مسلحه
۲۰۸	ملیت آسوری فعلی رضائیه
۲۱۲	علاقه جیلوها بجمع آوری طلا
۲۱۴	خبر آمدن عثمانیها و ورود آنان بسلدوز
۲۱۶	ترجمه فارسی بیانیه آقا پطرس



بخش دوم از :

اضاع ایران جنگ اول

یا

تاریخ رضایت

بقلم: محمد مدن

حقایق چند از خاطرات

نیکیتین (۱) کونسول روس در ارومیه

موسیو نیکیتین کونسول روس که موقع شورش و فعالیت قوای مسلحه در ارومیه خود ناظر جریانات تخریبی و سیاسی بود ، بعدها یادداشتهای خود را در باره اوضاع ارومیه نوشت که در آن حقایق را ذکر و اعتراف می نماید - اگرچه در موارد زیادی نیز ، از لحاظ سیاست دولت روس ، به تحریف و انحراف پرداخته ، ولی باز هم در نفس حقیقت جریانات واقع بنیانه قضاوت کرده است . اینک قسمتی از نوشته مشارالیه را جهت اطلاع خوانندگان ، درج مینمائیم .

فعالیت کونسولی (من) در ارومیه

قسمت عمده وقایع سیاسی و نظامی ارومیه ، در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۸ که من در آنجا (ارومیه) اقامت داشتم در فوق ذکر شد .

با اینکه شرح این وقایع صورت ساده و خشک و بیروحی دارد ، همیشه در نظر من

(۱) Nikitine نیکیتین این نویسنده روسی نظربه تحصیلات اولیه خود جزو مستشرقین درآمده و در پاریس یادداشتهای خود را تدوین و چاپ نموده مرحوم فروشی ترجمه نموده است

مانند هیولائی زنده و متحرك است و هیچوقت از خاطر نمی رود که چگونه در هر آن سروکله خود را در کونسولخانه بمن نشان میداد.

مخصوصاً عملیات نظامی که بر طبق منطق خود، پیوسته رو به توسعه میرفت و غالباً بزیان اهالی بدبخت تمام میشد زیرا، بطور اضطرار در میان این عملیات واقع بودند.

ترکها در موقع تصرف ارومیه در زمستان ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵، از عناصر مسیحی که قسمت عمده آن، راه حزن آور مهاجرت را پیش گرفته بودند، فدیة و جزیه زیادی گرفتند مسلمانان بومی هم بشرکت در جهاد دعوت شدند، خساراتی دیده و قربانیهای دادند.

طبق اطلاعات حاصله قشون منظم ترك، بدرفتاری نداشته، بلکه اهالی بیشتر، از کردها و مجاهدین انقلابی که با ترکها همدست شده بودند شکایت داشتند.

در پائیز ۱۹۱۵ نیز نسطوریان ما رشیمون، سربار فقر و بیچارگی اهالی آنجا (ارومیه) شدند زیرا این کوهستانیهای وحشی، بحکم اجبار، موطن خود (خاک عثمانی) را ترك و باین نواحی (کردستان - سلماس - اشنویه - ارومیه) سرازیر شدند پس از پیشرفت ما، در کردستان، در بهار سال ۱۹۱۶ عده ای از پناهندگان کرد، بارومیه آمد و مانمی توانستیم آنها را بحال خود بگذاریم (۱)

برای اجتناب از امراض مسریه که مبادا در قشون ما هم رخنه کند، لازم شد که باین جماعت کثیر (پناهندگان نسطوری- جیلوها) که فاقد همه چیز بودند مساعدتهائی بکنیم و واجبتر از هر کار این بود که آنها را تحت نظر گرفته و نگذاریم موجب فراهم کردن اختلال اوضاع شوند و با اهالی بومی صدمه بزنند، اهالی بدبخت ارومیه پس از دیدن آن همه مصائب و سختیها، تازه بکارهای زراعتی مشغول شده بودند، از طرفی روابط مسلمان و مسیحی هم تیره شده بود ممکن بود با اندک بهانه ای، در میان آنها

(۱). روسها دهات، کردها را قتل عام و غارت کردند و اسرای آنان را بارومیه آوردند و آنها را به خانه های مردم ارومیه تقسیم کردند تا مردم آنها را نگهداری نمایند.

مصادمه و گشمکش واقع گردد اصلاح این اوضاع ، در بدو ورود بارومیه برای من لازم بود .

بعلاوه بمن دستور داده بودند که مهاجرین را در منازل و دهکده های آنان جای دهم و اموال بغارت رفته آنها را گرفته و بآنان مسترد نمایم .

البته اگر تركها و کردها ارومیه را تهدید نمی کردند ، شاید تا اندازه ای می توانستم با اصلاحات موفق شوم و این قضیه ای بود که از دور بآن نگاه می کردند و با اصطلاح معروف دستی از دور بآتش داشتند ، در صورتیکه اگر به محل میامدند ، می دیدند که تا چه حد اوضاع پریشان و پیچیده و در واقع بحالت بغرنجی در آمده است

این مسلم بود که در موقع مهاجرت مسیحیان ، مسلمانان از موقع استفاده کرده و اموال آنها را بقدریکه توانستند تصاحب کردند ، اما وقتی کردها و تركها و مجاهدین ایرانی ، باین نواحی وارد شدند ، اموال خود مسلمانان نیز از دستبرد محفوظ نماند و آنها نیز به نوبه خود کمتر از مسیحیان غارت ندیدند .

در هر حال موقع مراجعت مسیحیان ، وضع زندگانی همه پریشان شده بود خواه مسیحی باشند خواه مسلمان در این صورت چگونه ممکن بود بمسلمانان فشار آورد و مطالبه اموال غارتی مسیحیان را نمود ؟ هر گاه میخواستیم از روی عدالت و انصاف رفتار کنیم ، میبایستی رفع خسارت هر دولت را در نظر بگیریم .

و چون ولایت ارومیه دارای یکصد دهکده مسلمانان و مسیحی نشین و یا مخلوط (۱) بود وجود یک نفر کونسول برای اصلاح اوضاع پریشان آنجا کافی نبود بلکه اقلاً ۱۰ کمیسیون لازم بود که هر يك بیک قسمت از امور رسیدگی کند

(۱) توجه فرمائید آ نمودار ارومیه دارای ۱۰۲ دهکده مسیحی نشین ، و ۳۲۹ دهکده مسلمان نشین بود (بغیر از محالها) پس نوشته نیکیتین که فقط ۱۰۰ دهکده مسیحی و مسلم نشین در ارومیه بوده اشتباه و شاید هم اشتباه چاپی باشد مسلم است که اشتباه چاپی است و دهات مسیحی نشین را در نظر گرفته

پس فکر استرداد اموال غارت شده ابدأ عملی نبود بنابراین من این فکر را بکلی از سر بدر کردم فقط از مالکین تقاضا نمودم که بازار عین در حدود امکان مساعدت کرده و وسائل استقرار آنها را در محل فراهم نمایند و آنها را بکارهای زراعتی وادارند . و در گزارشات خود اشاره کردم که مسیحیان محتاج مساعدت و اعانه هستند و بالاخره موفق شدم چند عدل لباس بگیرم . و این لباسها را خانم من به کمک خواهران و نسان میسیون کاتولیک ، میان مستمندان و محتاجان قسمت کردند .

پس از هجوم سیل بزرگ نسطوریها (نصرانیها - جیلوها) کمیته خیریه ای هم تشکیل دادم و اعتبار قابل ملاحظه ای گرفتم ، این کمیته مرکب بود از رؤسای میسیونها ، که خود ریاست آنرا قبول کردم و به عمل پرداختم

طریقه رفتار میسیون آمریکائی ، بهتر از کمیته ما بود ، آنها مردان را براه سازی و زنان را به کارهای دستی گماشتند و در مقابل کار ، اجرتی بآنها میدادند ، سایر میسیونهای کاتولیک و ارتودوکس فقط بدادن اعانه اکتفا می کردند .

در عین حال که ریاست کمیته خیریه پناهندگان را داشتم عضویت تشکیلات مرکزی کل امور خیریه را هم که در تفلیس به همت ژنرال تاماشو (۱) تاسیس یافته بود دارا بودم و من میبایستی حساب تقسیم اعانات را بآن مرکز بدهم .

در کمیته خیریه ما ، موسیومرو (۲) بلژیکی مدیر گمرک ارومیه نیز شرکت داشت و افتخاراً حسابداری کمیته را قبول کرده بود هر گاه یک دفعه ، در محلی برای تقسیم اعانه جمع میشدیم در این مجمع جناب سرژ (۳) رئیس میسیون ارتودوکس و جناب امیل سنتاک (۴) (روحانی لازم اریست و نماینده پاپ) رئیس میسیون کاتولیک ، و دکتر روز . و آ .

(۱) Tamachev تاماشیف

Mr. Moreau (۲)

Serge سرژ (۳)

Emilsonntag (۴)

شید(۱) رئیس میسیون آمریکائی و يك كشيش ارمني (۲) و يكنفر نماينده كميته آشور و كلد و دكتر يوناتان ماليك (۳) و يكنفر از مامورين ايراني حضور داشتند با اينكه كميسيون از اشخاص مختلف تشكيل يافته بود ، باهم سازش خوبي داشتند . اين كارهاي خيره ، تا اندازه اي باعث تخفيف رنج مسيحيان و ساير پناهندگان شد دراينجا بايد علوه مت دولت امپراطوري روسيه را نيز در نظر داشت كه از حيث مالي مساعدت شاياني بما كرد عمليات ما هم بطور بيطرفانه انجام مي گرفت حتي ميسیون ارتو دو كس هم با ساير ميسیونها در اخذ اعانه تفاوتی نداشت و هريك از فرق مختلف مذهبی قسمت اعانه خود را طبق تعداد كسانيكه در پناه داشت دريافت مي كرد اين عمل نيك از نظر نوع دوستي انجام مي گرفت بدون اينكه سياستي دردنبال داشته باشد . من توانستم از همين صندوق ، مساعدتي به چند صد نفر كردهاي پناهنده باروميه ، بكنم (۴)

البته بهتر اين بود كه كارخانه هائي تأسيس نمود و اين افراد بكار شده را بكار گماشت ولي موقعيت اجازه چنين عملي را نميداد زيرا مهاجرين در تمام ناحيه اروميه پراكنده بودند و اشخاص بي استعداد نيز درميان آنها زياد ديده ميشد .

نسطوريهاي كوهستاني مارشيمون(۵) كه اكثريت را تشكيل ميدادند همه بي خانمان و باستثنای سال ۱۹۱۶ ميلادي ، هر آن مراقب مخاطرات و پيش آمدهاي ناگوار بودند زيرا كه ما به جبهه جنگ نزديك بوديم و هر گونه تشكيلات بادوامي در اين محيط غير ممكن بود قبالا هم اشاره شد: فقط ميسیون آمریکائی كه مامور تعليم و تربيت بود توانست

(۱) Reuer. W. A. Shedd

(۲) شناخته نشد

(۳) yonatan Malik

(۴) روسها خودشان دهات اكرا د را غارت و آنها را تهديدست کرده بودند و حالا هم

اعانه ميدادند

(۵) Mar Chimon مار- شيمون و تعداد پيروان او را كه همان جيلوها بودند بهنگام

ورود به ايران در حدود چهل هزار نفر نوشته اند

سرمایه خیریه خود را درست به مصرف برساند . این میسیون علاوه بر آنکه زنان را به بافندگی و کارهای دستی، در کارگاههایی که ساخته بودند مشغول می کردند بلکه برای امور زراعتی هم مساعدت میدادند .

من نیز توانستم یکعده اشخاص سالم را بوسیله نظامیان ، براهسازی و حفر خندق و سنگر بگمارم و کوهستانیها را مجبور کنم که با قاطرهای خود بامور حمل و نقل بپردازند در پیش ذکر کردم که برای کونسول ، امکان نداشت که به تقصیرات رسیدگی کرده و به تفحص غارتگران بپردازد و مسلمانان را که در این سختی اوضاع سهمیده اند مجازات کند

مسلم است که در موقع مهاجرت مسیحیان در زمستان ۱۵ - ۱۹۱۴ که با عجله صورت گرفت نه فقط اموال مادی بغارت رفت ، بلکه غریزه های بدنیز تحریک شدند و چند دختر جوان مسیحی بدست مسلمانان افتادند ، من با مساعدت دکترشید کوشش کردم و بجاهائی که این اعمال وقوع یافته بود رفتم تا باندازه امکان اصلاحاتی بکنم و زنان را بخانواده خود برگردانم ، این اقدام بجز در چند موارد سودمند واقع نشد زیرا زنان از ترس خود را نشان نمیدادند و بعضی هم آبتن شده بودند بنا بر این چاره ای نبود جز اینکه با مهربانی با اصلاحات پردازیم و اقلاً مهریه ای برای آنها معین کنیم دعاوی جزئی از قبیل يك گوسفند و يك كيسه گندم و ابزار کار و يك گلیم کهنه و غیره ... بدون مداخله رسمی ، در میان خودشان اصلاح شدند مسلمانان خوشوقت شدند که از مراجعت کونسول و قشون روس مزاحمتی برای آنها فراهم نشد و آنچه را که با وحشت انتظار داشتند بوقوع نپیوست و همین عمل موجب آن شد که با همسایگان مسیحی خود بدون آنکه نفوذ مادر آن دخالتی بکند سازش داشته باشند

در موقع ورود بارومیه مهمترین وظیفه من این بود که با کمال شجاعت در کار خود قضاوت کنم و بفهمم که برای چه باینجا آمده ام ، آیا باید مانند حاکم جباری باشم و یا آنکه از روی انصاف و عدالت بکار پرداخته و باین اوضاع پریشان اهالی سر و سامانی بدهم ؟

پس از مختصر فکری ، بر آن شدم که شق اخیر را اختیار کرده و تابلوی اعمال گذشته مسلم و مسیحی را از نظر دور سازم . زیرا در اینموقع انصاف و وجدان همین طریقت را اقتضاء می کرد و باوظیفه من موافقت داشت .

البته کونسول نباید فرماندهی قشون کشی ، و مجازات اهالی کشور را که در آن مقیم است اختیار کند آنهم در کشور ایران که بیطرفی خود را اعلان کرده و با دولت روس جنگ می کرد و نه به عثمانیها (ترکها) روی خوشی نشان میداد ، بلکه موقعیت اقتضا کرده بود که ترک و روس در کشور خصومت خود را تعقیب کنند و در نتیجه يك قسمت اهالی این ناحیه نسبت بقسمت دیگر ، مرتکب اعمال قابل ملامتی بشوند .

بدیهی است که دخول کونسول در این کشمکش بی مورد است ، کونسول باید با اعمالی رسیدگی کند که پای تبعه دولتش در میان باشد.

در ضمن این افکار عاقلانه ، ناظر فعالیت میسیونرها بودم ، کشیش باید در اعمال و رفتار خود فداکاری نشان داده و سطح اخلاق مسیحیانی را که در کشورهای شرقی پراکنده شده اند بالا ببرد صورت ظاهر و وظایف آنها (کشیشان) این است . متاسفانه باید اقرار کنم که در اینجا کشیشان برخلاف وظیفه رفتاری کردند و در عملیات خلاف وجدان و عدالت ، حمایت کونسول را نیز ، تقاضا می نمودند و از افراد تحت الحمایه خود ، افواج نظامی تشکیل میدادند ، البته مخلوط کردن مذهب با سیاست صورت خوشی ندارد . و من تصدیق میکنم که این کشیشان پیوسته در این صدد بودند که خندق بسیار عمیقی در میان مسلمان و مسیحی حفر کنند و برای مسیحیان امتیازاتی قائل شوند (۱)

بدیهی است رئیس میسیون ارتو دوکس (جناب سرژ) اعمال و نظریات مرا نمی پسندید و مدت ها طول کشید تا روابط تیره ما ، صورت بهتری بخود بگیرد .

(۱) نیکیتین به مداخله روحانیون اشاره می کند و محترمانه اعمال تخریبی آنها را شرح

میدهد .



اعضاء مسیون ارتودس

- ۱ - پیمن معاون خلیفه
- ۳ - رئیس مسیون ارتودس
- ۴ - عالیجناب سرژ خلیفه ارتودکس نماینده راسپوتین

(در این جا به مداخله و تحریکات مسیون روس اشاره می کند و چنین می نویسد):
 من در گزارشات خود بوزارت خانه ، و سفارت روس در ایران ، باعمال این جناب (سرژ) اشاره ای کردم و با دلیل ثابت نمودم که روسیه از این طرز رفتار و حمایت مسیحیان ، و عداوت با مسلمانان ، بهره ای نخواهد برد ، بلکه حس نفرت و انزجار مسلمانان را بیشتر تحریک خواهد کرد ، این کشیشان عقیده دارند که در مشاجرات باید از مسیحیان طرفداری کرد تا با این طرز رفتار ، مسیون روسی را با نفوذ نمود . و در نتیجه این گزارش ، جناب سرژ که بمقامات عالی و حتی بمحیط دربار تزاری اتکاء داشت ، عاقبت مجبور شد که با ارومیه وداع ابدی گوید و کشیش پیمن (۱) قائم مقام او

(۱) Pimen پیمن و Piman هم نوشته اند

گردید ، این کشیش کمتر مزاحم من بود و توانستم با او سازش کنم .
قضیه مضحك این است که عالی جناب سرژ ، در آغاز آشنائی ، با نظر تعجب و تنفر بمن می نگریست ، که چرا زن من کاتولیک است من بدون ملاحظه باو گفتم که این موضوع با مقام رسمی و ماموریت من منافاتی ندارد و نباید در وظایف شخصی هم ملاحظاتی در کار باشد .

بطوریکه قبلاً اشاره کردم خانم من در این موقع هم مهارتی نشان داد و مانند دیپلمات زبردستی بفوریت ثابت کرد که عالیجناب مقصر است زیرا که بدون آشنائی و شناسائی کامل ، او را کاتولیک فرض میکند و او را میزبانی معرفی کرد که پیوسته مراقب سالون و مواظب رفتار میهمان خود است ، بعلاوه روزی هم مهارت دیگری به خرج داد که عکس آن مجلس را هنوز داریم: توضیح آنکه جناب سرژ را بمنزل ما دعوت کرد و او را اجباراً با جناب سنتاک (رئیس میسیون کاتولیک) آشنا نمود ، در صورتیکه این دونفر (سرژ و سنتاک) بطوری از هم دوری می جستند که در مدت چندین سال توقف در ارومیه همدیگر را ندیده بودند .

اهمیت کونسولگری ارومیه خلاصه آنکه پست کونسولی ارومیه از بیت المقدس دست کمی نداشت و میبایستی منافع مذاهب مختلفه را بحال تعادل نگهدارد ، میسیون کاتولیک که بوسیله لاز اریست ها و خواهران سن و نسان (۱) ، اداره میشد نظر بقدمت تاریخی ، برتری بدون بحث ، بر سایر میسیونها داشت و محترماً بعملیات خود ادامه میداد .

فعالیت میسیونرهای کاتولیک در این قسمت آسیا ، از زمانهای قدیم شروع شده است . چون بکتاب آسمانیوس (۲) که بزبان لاتین راجع به مسیحیت ایران نوشته شده ، مراجعه شود این مسئله قدمت ثابت می گردد کاتولیکها در شهر تبریز (پایتخت

Laz aristes et les Filles du Soint Vincent - ۱

Assemndnius - ۲

آذربایجان) نیز مؤسسه‌ای دارند و در سلماس هم شعبه‌ای دایر کرده‌اند ، درارومیه هم نظر باینکه عالیجناب سنتاک کشیش و نماینده روحانی پاپ حضور داشت ، و باید در تمام ایران نظارت در مذهب داشته باشد ، میسیون کاتولیک دارای نفوذ قابل توجهی بود و البته این نفوذ را بوسیله رئیس عالیمقام و محترم خود بدست آورده بود اما وسایل مالی این میسیون بسیار کم و از این حیث بامیسیون آمریکا قابل مقایسه نبود ، آمریکائیان باتمام وسایل لازم مجهز بودند و میسیون ارتودوکس هم نظر بنفوذ سیاسی روسیه در این نواحی دارای وسایل لازم بود و در امور مالی نقصی نداشت .

در جنب این میسیونهای سه گانه (۱) لوتری‌های (۲) آلمانی هم بودند اما بواسطه وقوع جنک اجباراً مهاجرت کردند و من بدیدار آنها موفق نگردیدم چند نفری هم از پروتستانها (۳) و آنکلیکان (۴) ، در آنجا وجود داشتند .

تحقیق در ریشه نژاد آشوری و نسطوری و کلدانی در این باره در گذشته اختصاراً نوشته ایم .

بیشتر مسیحیانی که در تحت تأثیر این میسیونهای مختلف قرار گرفته بودند از طوایف آشوری و کلدانی یعنی عناصری بودند که روسها آنها را بنام آیسور (۵) میشناختند عده قلیلی ارمنی Armeniens هم در سه یا چهار دهکده امرار حیات میکردند و پیرو کشیشان خود بودند و میسیونرها نتوانسته بودند بآنها دست اندازی کنند
نظر میسیونیکتین در باره نژاد آشوری: تعریف دقیق نژاد آشورها (آیسورها) بی نهایت مشکل است ، صفت ممیزه آنها فقط زبان است ، این جمعیت بزبان سیریاک یا زبان آرامی شرقی ، (نوعی زبان سمیتیک (۶) که میسو ر. پ . دووال (۷) آنرا خوب

۱- میسیون های (آمریکائی - کاتولیک - ارتودوکس) .

۲- Lutherien لوترها ۳- Protestants ۴- Anglicans

۵- Aissors آسوریهها

۶- Syriac ، Semitique .

۷- R. P. Duval

مطالعه کرده است) حرف میزنند

حرف زدن باین زبان ، اجازه میدهد که این طایفه را به آرامی (۱) اتصال داد تاریخ آنها چندی با آشوریها مخلوط بوده است ، در هر حال مدرک مثبت و قطعی راجع بآنها در دست نیست . یکی از میسیونرهای آمریکائی بنام موسیو گرانت (۲) عقیده داشت که آیسورها (آشورها) از اعقاب قبایل یهود هستند ، که با سارت نقل- مکان داده شده اند

اما این فرض مورد تصدیق دانشمندان قرار نگرفته است و ممکن نیست بطور علمی ، محل درستی درین ملل آسیائی قدیم برای این نژاد بخصوص ، معین کرد . بعید نیست که خود آیسورها ، یا لاقل چند نفری که از مدارس آمریکائی و اروپائی بیرون آمده اند مایل شده باشند که خود را از حیث نژاد و منشاء ، با آشوریها بحسابانند و برای دلیل هم تکیه بمحل مسکونی خود ، در موصل (نینوای قدیم) (۳) که بعداً در کوهستان مجاور موصل پراکنده اند و پیش آمده تا بخاک ایران رسیده و نام آشوری یا سوریائی (۴) را انتخاب نموده باشند ، تصدیق بستگی این طایفه (۵) بملت آشور قدیم بسیار مشکل است

بلکه میتوان قبول کرد که آن طایفه ، در زمینه مذهبی ، قبل از اینکه تحت تأثیر میسیونرها واقع شوند ، بستگی داشته اند به يك کلیسای شرقی بسیار قدیم که تاریخ آن از قرن پنجم (میلادی) شروع میشود و مربوط است بتاریخ زمان ساسانیان که پایتختشان در تیسفون نزدیک بغداد بوده است ، بعلاوه نسطوریها ، ابتدا در بین النهرین و بعدها در حوزه دریاچه ارومیه بمذهب کاتولیک گرویده اند و هسته ابتدائی آنها به نیاکانشان اتصال دارد ، در حوالی قرن ۱۶ (میلادی) در جبال کردستان مرکزی

۱- Aramens .

۲- Mr . Grant ۳- Ninive و نینوی ۴- Assyrien آسیرین

۵- آن طایفه مسیحی مقیم ارومیه که آسوری نامیده میشوند .

که در شمال بین‌النهرین قُلل خود را نشان می‌دهد استقرار یافته و از حیث آداری مربوط میشوند بولایت وان و در اینجا بود که موقع جنک بین الملل (اول) ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ (میلادی) زندگی قبیله‌ای داشتند

این اجتماع یکنوع، حکومت روحانی داشت که در رأس آن يك رئیس روحانی موروثی بود بنام مارشیمون (۱) و در هر قبیله نیز مانند قبائل (جیلو- باز- تخوما- تیاری) و غیره در پهلوی ملیک که رئیس عرفی آنها بوده، يك کشیش هم بنام آبونا (۲) بوده است

اکنون باید اصل دوم نام آنها یعنی **کلدانی** (۳) را نیز تحت بررسی قرار دهیم در اینجا هم تفکرات تاریخی با ارزش، بمیان می‌آید که من به بحث آنها نمی‌پردازم زیرا که مسئله خیلی پیچیده‌ای است

تاریخ قدیم شرق نه فقط کلدانی‌های بین‌النهرین را می‌شناسد، بلکه طایفه خالد (۴) را نیز می‌شناسد که در حوالی دریاچه وان سلطنتی بنام اورارتو (۵) داشته که در قرن هشتم قبل از میلاد، اقتداری بخود دیده و با مملکت آشور رقابت می‌کرده است. در هر حال این نکته قابل توجه است که در تشکیلات کشیشی بیزانس، نام خالد محفوظ مانده و آن عبارت از اسقف نشینی در آسیا بوده است، در اینجا باید چنین گفت که اگر روزی در سلسله انساب و نسله تحقیق شود، ما را نسبت باین طایفه (آیسور- کلدانی) بزمینه‌ای خواهد بود که بیشتر جنبه مذهبی دارد نه نژادی. بهر حال این افکار و ملاحظات در مدت اقامت اورمیه از خاطر من می‌گذشت و بدرستی آنها اطمینان قطعی ندارم. البته خاورشناسان که از من عالمتر باشند باید بمطالعه گذشته این طایفه بپردازند. بعلاوه من فرصت لازم را هم نداشتم که در این موضوع غور و بررسی و تحقیقات کاملی بکنم زیرا مشاغل آداری که پیوسته مرا در فشار می‌گذاشت، مانع این نوع مطالعات بوده، خلاصه، این بود وضع گوشه‌ای از ایران که مقدرات سکنه اورمیه را در بهار سال ۱۹۱۵ نمایش میداد

۱- Mar Chimoun (شیمون روحانی. شیمون مقدس) ۲- Abouna

۳- مردم ناحیه‌ای بنام آکده و سومر در جنوب بین‌النهرین ۴- هالد.

۵- ourartou

حقایقی درمورد جیلوها اذنیگیتین

در این جا باز حقایقی را درمورد جیلوها از زبان نیکیتین میشنویم ، و او

چنین مینویسد :

در پیش اشاره کردم که برای من امکان نداشت و میل هم نداشتم که در اعمال گذشته دخالت کنم و در میان مسلمان و عیسوی که روابطشان بواسطه اعلان جهاد ترکیه تیره شده بود حکمیت نمایم بواسطه همین اعلان بود که يك قسمت از سکنه مسیحی در موقع عقب نشینی موقتی قشون ما (روس) در زمستان ۱۹۱۵ - ۱۹۱۴ بطرف سرحد روسیه فرار کرد و قسمتی هم بمیسیونهای کانولیک و آمریکائی پناه برد و پاره ای از مسلمانان بغارت اموال متروکه مسیحیان پرداخت ، این غارت هنگامی رخ داد که قشون ترك باین نواحی وارد گردید

مقدمه الجیش آن ، سپاهیان چریک کرد و مجاهدین ایرانی بودند ، این عده قبل از اینکه قسمت عمده لشکر خلیل بیگ ، برسد بهر چه که توانست و موافق سلیقه خود دید ، دست انداخت فرمانده ترك هم حضور نداشت که از آنها جلوگیری کند . بعلاوه باید دانست که اموال مسلمانان و مسیحیان هر دو در معرض غارت

قرار گرفتند

و من هم نمیتوانستم در این شکارگاه وحشتناک که همان غارتگران قبلی بنوبه خود غارت زده و قربانی شدند وارد شوم ، کاری که در نظر من اهمیت بیشتر داشت و میتوانستم بآن توجه کنم این بود که باندازه امکان انتظاماتی برقرار کنم و کوشش نمایم که کینه ها و عداوتها فراموش شده و سکنه مشغول کارهای خود بشوند .

متأسفانه در همان اوقات (مقارن پائیز ۱۹۱۵) سیل قبایل نسطوری مارشیمون،

پس از مقاومت دلیرانه با کردها و ترکها مجبور به ترك کوهستانهای خود شده و بطرف این ناحیه سرازیر گردید و برای اوضاع آشفته (آذربایجان غربی) سرباری شد. ناچار برای مساعدت پناهندگان وجهی درخواست کردم و بیمارستانی برای جلوگیری از امراض مسریه دایر نمودم .

عقب نشینی نسطوریها (جیلوها) بطرف صفوف نظامی ما ، اوضاع سیاسی را مختل کرد زیرا که این طوایف کوهستانی مسلح ، که باترك ها و اكزاد جنگیده بودند ، اگر چه رسماً از طرف مادعوت ب جنگ باتركها نشده بودند ، ولی اقلاً از طرف فرماندهی نظامی ما تحريك و تشویق شده بودند ، بنابراین خواه و ناخواه ، از جمله متحدین شکست خورده ما محسوب شده ، و حق داشتند که بقشون ما ملحق شوند از طرفی هم مسلم بود که روسیه در جنگ باتركیه مقاصد خود را که از آن جمله استخلاص (بوجود آوردن) ارمنستان بود تعقیب می کرد و بالضروره باید در مقدرات قبایل آیسور ، مخصوصاً آن قسمت که جمعیت ولایت وان را تشکیل می دهد دخالت داشته باشد .

در این قسمت نیز نیکیتین به روابط سیاسی مارشیمون و مسیحیان ارومیه باروسها اشاره نموده و چنین می گوید :

روابط سیاسی ایسورها با روسها

مسیو نیکیتین گوید

از طرفی هم مسلم بود که مارشیمون به تفلیس رفته و با گراندوک نیکلا^۱ راجع بآزادی و استقلال قبایل آیسور مذاکرانی کرده و در نتیجه با آسایش خیال مراجعت کرده است !!

علاوه بر نستوریان عثمانی که انتظار داشتند بعد از جنگ آزاد و مستقل گردند، آن عده ای هم که از تبعه ایران و در ارومیه سکنی داشتند، صرف نظر از اختلاف مذهبی، از همان نژاد بودند اینها نیز که چند هزار نفر بودند، امیدواری داشتند که بعد از جنگ تغییراتی در اوضاعشان روی دهد و از تحت تسلط دول اسلامی بیرون روند،

عده ای از آنها که در طی دو نسل در تحت نفوذ و تربیت میسیونرها بودند، کشیش و آموزگار و دکتر شده و از حیث فهم و شعور بر دیگران برتری داشتند و مایل بودند که در این نهضت بیداری ملی قائل و پیشوای ملت آیسور شده !! و در تحت سپر روسیه آرزوهای خود را بمرحله عمل در آورند. ایندسته از موقعیت استفاده کرده يك انجمن ملی (آشوروکلده) در ارومیه تاسیس کردند و در حالیکه بحسب ظاهر در مقابل مامورین ایرانی اظهار اطاعت و انقیاد می کردند بر نامه مقاصد نهائی آنها معلوم بود^۲ بنا بر این من مجبور بودم که عملیات آنها را زیر نظر داشته باشم.

از طرفی هم نمی توانستم و نمی خواستم فراموش کنم که من کنسولی بیش نیستم، آن هم در ایرانی که بیطرفی خود را رسماً اعلان کرده و در ارومیه هم نمایندگان دارد

(۱) گراندوک نیکلا: فرمانده قشون قفقازیه

(۲) ماقبلا مواد مرام و نظامنامه آنها را که خصلت جمهوریخواهی داشت در صفحه ۱۹۷

مشروحاً توضیح و درج کرده ایم.

که من باید رسمیت آنها را بشناسم و همین مأمورین دولتی (ایران) باید امور سکنه این نواحی را اداره کنند، اما چه باید کرد که اوضاع حقوقی و عملی در اینجا اختلاط پیدا کرده و قشون ما، این ناحیه را میدان جنگ شناخته است زیرا قشون ترک را از این جا به عقب رانده و میدان را تصرف کرده است .

بنابراین عملیات ما اجباراً با پیشرفت کار مأمورین ایرانی موافقت نداشت و احتیاجات نظامی بر سایر احتیاجات برتری داشت . خلاصه در همین محیط پریشان بود که من مجبور بودم مدت سه سال به فعالیت پردازم و در میان منافع مختلفه که یومیه با هم تصادم داشتند سازشی فراهم کنم ، جلوگیری از مقاصد (انجمن ملی آشور و کلدانی) برای من اشکال نداشت و میتوانستم آنرا تبدیل کنم با انجمنی که جنبه نودوستی داشته باشد نه جنبه سیاسی . و رئیس آن دکتر یوناتان ، آدم عاقلی بود، اما مراقبت عملیات عناصر متعدد مسیحی که با تکیاء فرماندهان نظامی ما، تحریک شده بودند بسیار مشکل و بلکه غیرممکن بود، اینها مایل بودند که حسابهای شخصی خود را با مسلمانان تصفیه کنند ، در این صورت من مجبور بودم از مسلمانان که در معرض تهدید واقع شده اند دفاع نمایم و نگذارم که این عناصر آشوب طلب ، بواسطه حضور قشون ما ، در صدد انتقام بر آیند و بمسلمانان آزار رسانند ^۱ .

البته مواقع مساعدی هم برای آنها پیش می آمد زیرا که برای تهیه آذوقه و سایر لوازم قشون واسطه بودند و در فراهم کردن علیق و حیوانات باربر ، به مسلمانان تحمیلاتی می کردند ، حقاً باید اقرار کنم که در میان این واسطه ها، اشخاص پاکدامن و صلح جو به ندرت دیده میشد و اغلب مردمان شرور و فاسدی بودند ^۲ .

دنباله یادداشت های موسیونیکیتین : در اینجا صحبت از اعتماد الدوله و فعالیت و افتخارات اومی کند : در تمام اوقات اشخاص ناراضی بکونسولخانه مراجعه می کردند و من مجبور بودم در کار دخالت کرده و اشکالات را بطوریکه منافع مختلفه

۱- این جملات واقعاً اقرار صریح بوده از حقیقت امر صرف نکرده است .

۲- اشاره به مسیحیانی است که به دلالتی و واسطه گری : کنتراتیچی گری روس ها می پرداختند و همه کاره روسها بودند .

باهم سازش داشته باشند مرتفع نمایم و این کاری بود بسیار مشکل و ناگوار که غالباً مرا عصبانی می کرد .

فقط درموقع مراجعت اعتمادالدوله حاکم قدیمی (ارومیه) که شخصی کار آزموده بود و با نظامیان ما سازش داشت ، قدری راحت بودم. این حاکم بایک منطق عاقلانه به حل قضایای پیچیده که در آن عقائد مختلفه دخالت داشت موفق گردید و بوسیله تشکیل دادن یکدسته امنیه مرکب از مسیحی و مسلمان تحت فرمان رئیس پلیسی که از قفقاز طلبیده بود نظم و آرامشی در نواحی ارومیه برقرار کرد و در خود شهر هم اداره پلیس را دایر نمود و برای روشنائی شهر و سنگفرش کردن کوچه ها نیز اقدامات خوبی بعمل آورد ، مانند مدیر دلسوزی شب و روز فعالیت می کرد و من با کمال صداقت و اطمینان ، اقرار می کنم که نسبت باهالی جز نیکوکاری و خیرخواهی اقدامی نکرد.



ردیف جلو: ۵ - اعتمادالدوله حکمران ارومیه ۶ فرمانده هنگ ۷ خانم کونسول روسی^۱ ۱۰ نیکیتین کونسول پروس ۱۲ حاجی امیر تومان ۱۴ حکیم افشلیم ۲۳ دبیر دیوان ۱۵ حاجی امیر منظم

و بر خلاف حکام سابق و لاحق که همه خود سرو استبداد رأی داشتند و پیوسته امور مردم را با اشکال مواجه می کردند و افسران روسی را بشدت عصبانی مینمودند هیچیک مانند اعتمادالدوله بفکر اصلاح امور شهری و فراهم ساختن وسایل سازش بین عناصر مختلفه نبود، هموطنانش قدر این مرد خیرخواه را ندانسته و او را در آغاز انقلاب روسیه معزول کردند و در تبریز زندانی نمودند و پس از آنکه چندین ماه در زندان بود عاقبت مسموم شد و در گذشت من در اینجا نام او را با احترام یاد کرده و برای او طلب روانشادی (آمرزش) می کنم^۱.

اعتمادالدوله در موقع حکومت (درارومیه) از طرف دولت روسیه به افتخاراتی که حقاً لیاقت آنرا داشت نایل آمد.

اقدامات بهداشتی مسیو نیکیتین

درستور زیر آقای کونسول روس از اقدامات بهداشتی خود صحبت میکند :

اکنون منظره امور اداری و سیاسی و نظامی را که پیوسته مرا درارومیه مشغول میداشت تا اندازه ای نشان دادم ، بامور بهداشتی که با اقدامات من سروصورتی گرفت میپردازم :

مراجعت سکنه محلی که در مهاجرت رنجها کشیده و مصائب و سختیها دیده ، و ورود نسطوریها در پائیز سال ۱۹۱۵ ، و ورود اکراد ناوچیا (نوجه) در ۱۹۱۶ و حضور قشون ما ، ازدحامی در شهر ایجاد کرد و بنابراین مسئله بهداشت جلب توجه مرا نمود .

۱ - اظهارات آقای کونسول و تحقیقاتش درباره اعتمادالدوله کاملاً صحیح و خدماتش مورد تأیید اهالی ارومیه میباشد.

نسبت بقشون ، فرماندهی نظامی ، بطوریکه لازم بود ، وسایل بهداشت را فراهم کرده بود، اما نسبت به جمعیت زیاد شهر توجهی نداشت ، درارومیه هم بغیر از بیمارستان میسیون آمریکائی ، که بواسطه مراقبت و فعالیت قابل تمجید رئیس آن دکتر پاکارد (۱) و شاگردان مدرسه طبی خودش و چند دکتر کلدانی خوب اداره میشد مؤسسه بهداشت دیگری وجود نداشت

درپائیز ۱۹۱۵ وبای خفیفی درشهر بروز کرد ومن توانستم از موسسه صلیب احمر قفقاز مقداری دارو بگیرم و بعد هم در نتیجه گزارشات و درخواستی که کردم وزارت امور خارجه روسیه هیئت مخصوصی را برای جلوگیری از امراض مسریه بارومیه اعزام داشت که من آنرا در میسیون ارتودوکس جای دادم ، این هیئت خدمات قابل تقدیر و فراموش نشدنی انجام داد و رئیس آن : دکتر آ . کاش (۲) پزشک دانشمند و میکروشناس بود و فعالیت شایانی کرد و پس از ورود به تاسیس يك بیمارستان مجانی پرداخت سکنه اعم از مسیحی و مسلمان بآن مراجعه میکردند . این بیمارستان تنها مؤسسه تبلیغاتی قابل ذکر بود .

سرویس بهداشت ، با افزایش دایمی وسائل لازم پیوسته رو بتوسعه و ترقی بود ، اداره صلیب احمر قفقاز ریاست آنرا بعهده من محول نمود ، من نیز با اجازه سفارت آنرا قبول کردم و در جنب ارکان حرب قشون ، آنرا اداره میکردم ، در موقع انقلاب روسیه ، دو بیمارستان باضافه تشکیلات بهداشتی صلیب احمر درارومیه در تحت اختیار من بود بعلاوه دو درمانگاه روسی دیگر هم وجود داشت که اداره آنها بعهده دیگری بود .

درباره آمبولانس فرانسوی

حالا يك حقيقت ديگر راجع به آمبولانس فرانسوی را ، كه كونسول روس از آن ياد ميكند توجه فرمائيد :

دربائيز سال ۱۹۱۷ نيز يك آمبولانس (۱) كوهستاني قفقازی كه از تشكيلات فرانسه بود از راه آرخانژل (۲) (آرخانگل) باروميه آمد و رياست آن با موسيو پ . كوزول (۳) بود .

اين آمبولانس داراي تشكيلات تازه و از هر حيث مكمل و بتوسط رئيس عاليقدر اداره ميشد و براي مساعدت به كلني كوچك (۱۱) و بطوركلي براي كلني هاي متحدين كه عبارت بودند از ميسيونرهای فرانسوی و آمريكائي و كونسولگری روسيه ، بموقع رسيد.

من احترامات خالصانه خود را باين هيئت فرانسوی كه مخاطرات يك سفر طولانی را تحمل کرده و براي مساعدت بسكنه اروميه بايران آمد تقديم ميكنم و بسي متأسفم كه ورود آن مقارن شد با شورش و فساد اخلاق قشون ما ، و وقايع تنفر آوری كه از اين بي نظمی (۴) پديدارگرديد و درنتيجه آمبولانس فرانسه با اوضاع آشفته سياسي برخورد كرد.

۱ - A mbulauce بيمارستان سيار ولی در اینجا مقصود از هيئت سياسي فرانسوی است .

۲ - Arkhangèle

۳ - Mr .P . CauJole موسيو كوزول

۴ - منظور از فساد اخلاق و بي نظمی قشون روس همانا اعتراض سربازان بمافوقهای خود براي برگشت بوطنشان بود كه قبلا اشاره شد

ورود غیر مترقبه آمبولانس فرانسوی ، بدون آنکه متضمن بر زخمه معینی باشد
تنها عمل خیر خواهانه و نוע دوستی بود که از طرف فرانسه در ایران صورت گرفت ،
اما متاسفانه این هیئت نتوانست کاملاً بوظایف خود عمل نماید (۱)

۱- در اینجام مقصود کونسول عمان محیط آشفته و اعمال نفوذ بر خلاف قانون کشیشان مسیحی
بر علیه مسلمانان است که قبلاً شرح داده ایم چون نیکیتین موقع نوشتن کتاب خود، در پاریس مقیم
و مستشرق بوده لذا رعایت سیاست فرانسه را در ارومیه کرده و مطلب خود را بطرز مخصوص
بیان نموده است

مسیو نیگیتین درباره تشکیلات نظامی چین می نویسد:

تشکیلات نظامی مسیحی: بی نظامی و شورش قشون روس، و متارکه، عملیات جبهه مسیحیان را بوحشت انداخت ناچار هیئتی در ماه اکتبر ۱۹۱۷ (میلادی) از زمامداران دولتی درخواست حمایت نمود پس از ورود این هیئت، بلافاصله ژنرال لبدنفسکی (۱) (فرمانده قشون قفقاز) تلگرافی بمن مخابره کرد که تصمیم گرفته شده است که در ارومیه قشون مسیحی تشکیل شود البته آتاشه های (۲) نظامی متحدین هم مانند کلنل پیک (۳) و کلنل شاردینی (۴) و کاپتین مارچ (۵) و مازور استکس (۶) هم با این تصمیم موافقت دارند، این تشکیلات جدید باید علاوه بر تامین مسیحیان، عملیات جبهه ترك را هم تعقیب کند، از طرف متحدین هم وعده مساعدتهای فنی و مالی بما داده شد.

بلافاصله سران فرانسوی شروع بدتشکیلات نمودند اما کلنل شارد یعنی در موقع ملاقات در ارومیه بمن اظهار داشت که شرکت دولت فرانسه در این باره موقتی است زیرا که ایران و قفقاز جزو منطقه عمل انگلیس شده و ژنرال دنسترویل (۷) باید در امور این دو کشور دخالت کند.

در اینجا باید بطور جمله معترضه اضافه کنم که این ژنرال (دنسترویل) (۸) در اولین اقدام یعنی در موقع رفتن به تفلیس در آغاز سال ۱۹۱۸ (میلادی) باشکال برخورد

۱- Lebednsky .

۲- Attache (وابسته)

۳- Pivk پیک .

۴- Chardigny . C

۵- Marche . K

۶- M

۷- Dunstrovile .

۸- این ژنرال دنسترویل همان بود با طیاره پیغام فرستاد و باعث بدبختی مسیحیان رضائیه شد

وگمیتہ انقلابی بلشویست (طرفداران بالشویک‌ها) او وافسران همراهش را در آنزلی توقیف نمود و پس از چندی او را رها کرد که با همراهان بقزوین مراجعت نمود ، باستثنای مازور نوئل (۱) که بوسیله بلشویک‌ها تسلیم تشکیلات انقلابی جنگلی ایران گردید من در آنموقع از این قضایا اطلاعی نداشتم اما یقین حاصل کرده بودم که انگلیسی‌ها واقعاً درتشکیل، قشون مسیحی اقدامات جدی خواهند کرد مستر ماک-مورای (۲) رئیس کمیسیون مالی بریطانیا که درهمدان اقامت داشت به ژنرال کارپو (۳) که درارومیه بود تلگرافی باین مضمون کرد: (بمحض اینکه تشکیلات شروع شد و ارزش نظامی آن معین گردید وجوه لازم فرستاده خواهد شد) بعلاوه در مادژانویه ۱۹۱۸ که کاپیتن گراسی (۴) برای حفظ ارمنی‌ها و مراقبت در امور کردستان بارومیه آمد ومجمعی تشکیل داد ، اداره مجله و یگرام ، کتابی بنام (کوچکترین متحدان) در تاریخ ۱۹۲۰ درلندن منتشر کرد که در صفحات ۳۵ و ۳۶ آن چنین مینویسد :

کاپیتن گراسی بارومیه رفت برای اینکه باملت آشوری تماس بگیرد ، متینگ بزرگی در آنجا تشکیل داد، در آنجا رهبران ملت آشور، بیانات ونقشه عملیات اورا تصویب کردند ۲۵۰ نفر افسر روسی بارومیه فرستاده شود تا نیروی آشور را تشکیل دهند این نیرو میبایستی حافظ خط بحر اسود (۵) تا بغداد باشد پول ولوازم جنگی هم بقدر احتیاج برای آنها فرستاده میشود وباعتماد این وعده‌ها ملت آشور حاضر شد که تحت

۱ - M. Noel .

۲ - Muc Marray ماک مورای

۳ - G. Karpu

۴ - C. Gracey

۵ - دریای سیاه

سلاح رفته و بجنگ ادامه دهد .

در این متینگ علاوه بر افراد با نفوذ ملت ، جناب سنتاك دكتر . آ . شيد (گه در آن موقع كونسول افتخاری آمریكا بود) و من و دكتر كوزول هم حضور داشتیم و تصدیق كردیم كه اظهارات كاپیتن گراسی با خلوص نیت است . (۱)

۱۹۴۰

۱- باید باشتراك تصدیق آنان (از گفتار و عملیات كاپیتن گراسی) توجه كرد زیرا دورنمای روشنی از اوضاع ارومیه را ، نشان میدهد .

در جریان واقعی، تشکیلات می‌نویسد:

جریان واقعی تشکیل بقرار زیر است: تشکیل قشون مسیحی با شکلات زیادی برخورد:

اولاً - کادرها کافی نبود زیرا که کلنل کوزمین (۱) (که در جنگ روس و ژاپون جراحات زیاد دیده بود) علاوه بر ۳ نفر افسر فرانسوی فقط ۳۰ نفر افسر، روسی با درجات مختلف در زیر دست داشت (۲)

البته این عده برای تشکیلات بمنزله قطره آبی بود، و ابداً امکان نداشت که ۶۰۰۰ نفر نسطوری خشن کوهستانی را که با هیچگونه نظمی آشنا نبودند، در حوزه تشکیلات وارد، و آنها را اداره نمود.

اما ارمنی‌ها که از حیث عده قلیل بودند، نسبتاً افسران لایقی داشتند و نمایش آنها بهتر از نسطوریها بود.

ثانیاً - ذخایر و مهمات جنگی ضرورت داشت که میبایستی در اینموقع پس از مذاکرات طولانی، از واحدهای روسی که در شرف عزیمت (بخاک روسیه) بودند گرفت. من منظره تشکیل جلسه راهنوز در خاطر دارم که در آن اخذ رأی قطعی حاصل نگردیده تا اینکه ملاح سالتیکو (۳) (بالشویست) رئیس کمیته سربازان روسی بمیان افتاد، و برای حمایت و مساعدت ارمنی‌ها حاضر شد که مقداری اسلحه و ذخایر بدهد و می‌گفت موقعیکه برای متارکه جنگ بموصل رفته بود و شرح قتل و غارت تاثر آور ارمنی‌ها را از دهان خود والی (محمود پاشا) در موصل شنیده است که چگونه در ارضروم ترکها بقتل و غارت این طایفه پرداختدند و اضافه کرد که یکعده از زنان ارمنی که در آنجا بحال اسارت بسر میبردند تضرع و التماس میکردند

C. Kouzmine - ۱

۲ - در اینجا نیکیتین اقرامی کند که کلنل کوزمین مامور بوده است نه پزشک

۳ - Saltiko سالتیکو

که این هیئت اعزامی آنها را از اسارت خلاص و به همراه خود ببرد .
بهر حال اشکالات فنی، بمراتب از غفلتهای سیاسی بخشش ناپذیر، کمتر بود
زیرا که تفلیس، تهران را از جریان تشکیلات نظامی، بکلی بی اطلاع گذارده بود
بعلاوه روابط منظمی در میان قشون و دیپلوماسی، وجود نداشت، با این حال جای تعجب
نیست که چرا با وجود اینکه مارشیمون، نامه‌ای بولیعهد نوشته و توضیحات اصلاح
خواهانه‌ای داده بود.

حکومت آذربایجان از تشکیل قشون مسیحی نگران و سوء ظن حاصل کرده
بود خلاصه اینکه تشکیل چنین واحدهای نظامی در نظر زمامداران ایران قاتلانی
نبود، بلکه برعکس بمنزله تهدیدی نسبت بمسلمانان بنظر می آمد، بعلاوه همینکه
بلشویکها، قدرت و نفوذی حاصل کردند، اعمال روسیه در نظر ایران، بصور مختلفه
جلوه گر شد.

از یکطرف بلشویکها به شارژه دافر (۱) ایران در بطر و گراد اطلاع و اطمینان
داده بودند که عنقریب قشون روس ایرانرا تخلیه خواهد کرد و از طرف دیگر فرماندهی
عالی قفقاز که برضد بلشویکها رفتار میکرد، کوشش داشت که باز هم باترکها مقاومت
نماید تهران هم هیچگونه ارتباط رسمی با شورویها نداشت و فقط با دقت بر رفتار
و اعمال آنها گوش میداد و مجبور بود که با سفارت روس که هنوز با بیحسی رل خود را
بازی میکرد، مانند سابق بر رفتار عادی خود ادامه دهد، مخصوصاً در موقعیکه دولت
انگلیس خود را آماده میکرد که در ایران با قوه نظامی دخالت کند و در حفظ
بادکوبه که تهدید شده بود بکوشد.

بنابراین مقدمه الجیش قشون انگلیس از راه قصر شیرین وارد ایران گردید در تبریز هم
پس از عقب نشینی قشون روس در اواخر ژانویه ۱۹۱۸ يك جمعیت انقلابی ملی بنام
دموکرات در تحت رهبری و مجاهدت نوبری (۲) ایجاد شد و بزودی براوضاع تسلط

۱- *Chargé d'affaires* - مأمور سیاسی

۲- آقای نوبری؛ یکی از رابطین کمیته فرقه دموکرات و از رؤسا و مؤسسين
و محرم اسرار فرقه و تصمیمات آن در دوره قیام خیابانی.

یافت و عده‌ای از آنها به خطه نظامی شرفخانه دست اندازی کرد (شرفخانه انشاهی خط فرعی راه آهن جلفا و تبریز است در کنار دریاچه ارومیه) و هرچه ذخایر جنگی روس بود تصرف نمود، حتی بروی کشتیهای کوچک بحریه نیز دست انداخت و در شرفخانه جبهه‌ای تشکیل داد البته وقایع شرفخانه و سایر وقایع که شایسته کنجکاوی است و حکومت تبریز هم محرمانه در آن دستی داشت و با این تشکیلات انقلابی موافق بود بعد ها در مطبوعات منتشر خواهد شد.

این انقلابی تبریز باعث شد که ما در ارومیه مانند يك ساخلو و محصور و محبوس باشیم.

مسیو نیکیتین راجع به فجایع رضائیه مینویسد

بدیهی است چنین اوضاع آشفته‌ای، دوام پیدا نمی‌کند و بلافاصله اوضاع بدتر از آن بروز خواهد کرد، در نهم فوریه (۱۹۱۸ میلادی) نمدانم محرکی داشت یا نه در میان مسیحی و مسلمان جنگ شدید در کوچه‌های ارومیه بروز کرد که پس از سه شبانه روز بنفع مسیحیان خاتمه یافت، دنباله این جنگ بسیار تأثرآور بود زیرا که سببیت ضعیف در هنگامیکه غالب می‌گردد حدی ندارد در اینموقع اشخاص خیرخواهی از آشوریان، برای قتل و غارت از من درخواست کردند که دیکتاتور بشوم این تکلیف عجیبی بود که بیک کونسول خارجی می‌کردند.

بعلاوه برای برقراری نظم، قوه منظمی وجود نداشت خلاصه دنباله این جنگ و قتل و غارت ادامه داشت

در ۴ مارس (۱۹۱۸ میلادی) اسماعیل آقاسمیتقو نیرنگی بکار برد و مارشیمون را به‌کهنه شهر (سلماس - شاهپور فعلی) دعوت نمود و بنوکرهای خود که قبلاً در بالای بام بودند، دستور داده بود، که در موقع بازگشت او را بکشند و آنها هم طبق دستور وی عمل کردند.

این قتل موجب آن شد که اوضاع پریشان آن سامان آشفته‌تر گردد او باش افسارگسیخته دوباره شروع بقتل و غارت کردند، یک‌کده از مسیحیان مسلح بطرف قلعه چهریق که منزل اسماعیل آقا بود بعزم انتقام حمله کردند اسماعیل آقا فرار اختیار کرد و مقراو بتصرف مسیحیان درآمد (۱)

پایان گفتار مستشرق و کونسول روس در ارومیه.

(۱) رفتار کاملاً ناشیانه و نا جوانمردانه اسماعیل آقا، ترورکننده مارشیمون رئیس روحانی جیلوها، آسوری‌ها و ارمنه ارومیه نیز از وی در نقشه‌های سیاسی تبعیت می‌کردند سبب گردید که اهالی سلماس و ارومیه و اطراف ارومیه و بسیاری از علما و سادات و روحانیون و محترمین این شهرها و دهات دچار قتل عام و غارت دسته جمعی جیلوها شوند. و خسارات جانی و مالی زیادی به مسلمانان وارد گردد و در حدود ۱۵۰۰۰ تن مسلمان تلف شوند وعده‌ای نیز مهاجرت نمایند وعده‌ای نیز مفقودالثر کردند.

مراجعت آمبولانس موسیو گوژول فرانسوی از ارومیه

۲۲ فروردین ۱۲۹۷ (اول ماه رجب ۱۳۳۶ قمری) ۲۹ فوریه ۱۹۱۸ میلادی
شهرت پیدا کرد که اعضای آمبولانس موسیو گوژول و افسران فرانسوی در صددند
ارومیه را ترك نمایند. این آمبولانس که در پائیز سال ۱۹۱۷ بارومیه وارد شده بود
اکنون که وظایف نوع دوستی را بنحو احسن انجام داده بود !! و مأموریتشان تمام
شده است !! میخواستند بوطن خود فرانسه مراجعت نمایند گویا اوضاع سیاسی جهان
بیش از این اجازه نمیداد که هیئت مزبور، خودسرانه، در يك کشور بیطرف مانده
و بامور داخلی آن کشور بامور دستجات مختلف آن دخالت نماید انتشار این خبر
باعث تزلزل روحیه و اضطراب خاطر مسیحیان شهر و اطراف گردید و این نگرانی
مسیحیان وقتی بیشتر شد که، هیئت فرانسوی اشیاء خود را برای فروش بمعرض
حراج گذاشتند.

مسیحیان نیز جو و گندم اضافی را که در اختیار داشتند، فروختند و جنس‌ها را
تبدیل به زر و سیم کردند، معامله جو و گندم سبب ارزانی نان شد و مردم توانستند بعد
از مدتها ماه، از نان گندم استفاده نمایند (نان در آنروزها هرکیلو به ۳ ریال
تنزل کرد).

با توجه باینکه ۳ ریال آنروز معادل ۵۰ حتی ۵۰۰ ریال امروز میباشد اهمیت
تنزل نرخ نان معلوم خواهد گردید و اگر باجنس و اثاثیه مقایسه شود، می باید در مقابل
معادل ۱۰۰۰ ریال جنس يك کیلو نان تهیه نمود.

آنروزها محل خرید و فروش (بازار مردم شهر) در سه محل انجام میگرفت
یکی محل اقامت همین آمبولانس فرانسوی بود که عده کثیری از اهالی ارومیه
در آنجا متحصن بودند.

دیگری محل عمارت میسیون آمریکائی و کونسول خانه آمریکا بود که عده
کثیری از مسلمانان از شر اشرار به عمارت های آنان پناهنده شده بودند.

سوم محل میسیون کاتولیکها در مهدی‌القدم بود ، که در این سه محل بعثت کثرت تعداد پناهندگان و وجود امنیت ، خرید و فروش اجناس خوراکی (قند-چای نفت - ادویه ...) وسیله مردم و اهالی ارومیه انجام میگرفت زیرا مردم جرأت فروش اجناس را درکوی و برزن نداشتند ، از طرفی ادویه جات (زنجبیل - زعفران - دارچین چای ...) که مصرف طبی و پزشکی داشت ، در صورت احتیاج مردم بمراکز سه گانه مزبور مراجعه و خرید میکردند دیگر اینکه چون عمارات میسیونهای خارجی از - حمله و هجوم اشرار مصون بودند عده زیادی از مردم هر چه داشتند ، مخفیانه ، بآن مراکز ، انتقال داده بودند ، و داد و ستد و رفع احتیاجات ، فقط در آن مراکز میسر بود

۲۳ فروردین (حمل) ۱۲۹۷ (دوم رجب ۱۳۳۶ قمری) هیئت فرانسوی یعنی ابواب جمعی میسیون کوژول ، سوار کشتی شده از راه دریا به تبریز حرکت کردند
۳ اردیبهشت (ثور) ۱۲۹۷ (۱۱ رجب ۱۳۳۶) عده ای از قشون عثمانی از راه اشنویه و سلدوز بآن ناحیه وارد شدند و در صدد برمی آیند که بسمت ارومیه حرکت نمایند . عده ای از قوای مسلحه که از پیشرفت قشون عثمانی با خبر شده بودند ، برای مقابله با آنان بآن سو حرکت نمودند

۸ اردیبهشت (ثور) ۱۲۹۷ (۱۶ رجب ۱۳۳۶) بقیه آمبولانس موسیو کوژول که از خبر ورود قشون عثمانی با شنویه و سلدوز با خبر بودند ، با يك نگرانی و عجله میخواستند هر چه زودتر از ارومیه خارج شوند

موسیو نیکیتین کونسول روس نیز با خانمش ، کونسول خانه را ترك گفته با همراهی آمبولانس موسیو کوژول و بقیه اعضاء آمبولانس ، از راه دریا ، ارومیه را پشت سر گذاشتند.

طایفه قشون عثمانی در سلدوز

یکصد از قشون عثمانی از راه اشنویه و حدود سلدوز وارد این منطقه شدند بطوریکه مجاهدین و برخی از مهاجرین ارومیه (که همراه قشون عثمانی بودند) نقل میکردند، قوای عثمانی در این منطقه بی اندازه در زحمت و فشار بودند، چونکه راه های این منطقه بواسطه سال قحطی و گرسنگی و مهاجرت سکنه آنها و همچنین دست بدست شدن این منطقه در لشگر کشیها، خراب شده و اهالی دهات فرار کرده و قراء خالی از سکنه شده بودند بنابراین قشون عثمانی برای تهیه علئق و آذوقه و نان و خوار و بار در آن منطقه ویران شده، فوق العاده در زحمت افتاده بود بهر تقدیر قوای عثمانی از سلدوز تا قریه (تومتر) (۱) و (بالانج) واقع در چهار فرسخی شهر نزدیک شده و عده ای هم از راه سلدوز به قسمت علیای باراندوزچائی رسیده بود.

قوای مسلحه مسیحیان، مخفیانه از راه مرگور حرکت کرده بود تا در منطقه اشنویه خط برگشت عثمانیها را قطع نماید ولی در همان حیص و بیص عده ای از عثمانیها سر میرسند و مانع از محصور شدن بدست قوای مسلحه میگردد، بهر حال باز عثمانیها عقب نشینی مینمایند

با اینکه عده ای از عثمانیها بفرماندهی سیف الدین بیگ، تا حدود قراء (بابارود و دربارود) پیشرفته بود، پس از اطلاع از پشت جبهه، با تمام مهارت، از راه مهاباد مراجعت و باردوی خودشان ملحق میشوند قوای مسلحه با مشاهده عقب نشینی عثمانیها، شاد و خرم بشهر مراجعت و باز به تعدی و تجاوز شروع کردند.

اعلان قوای مسیحیان (يك سند تاريخی)

پنجشنبه ۲۱ رجب ۱۳۳۶ (۱۲ اردیبهشت « ثور » ۱۲۹۷) ۴ آوریل ۱۹۱۸ میلادی اعلان زیر که در چهار زبان : فارسی - روسی - آسوری - ارمنی ، در چاپخانه آمریکائیان وسیله قوای مسلحه چاپ شده بود ، بدیوارها در شهر و بازار الصاق و بدهات نیز ارسال گردید ، چون مفاد این اعلان در آن روزها ، از لحاظ تاریخ اهمیت داشت علیهذا متن اصلی آنرا در اینجا درج می نمائیم

متن اعلان (آگهی)

عموم ملتها را معلوم باد که امنیت شهر ارومی حواله به جناب آقا پطرس الیاس شده بدین شرطها که در این اعلان بیان گردیده :

۱ - صد و پنجاه عسکر در دست او باشد ، صد نفر از آدمهای خود و پنجاه نفر ارمنی باشد .

۲ - هیچکس با اسلحه در شهر و گوجه های شهر گردش ننماید و هر کس با تفنگ باشد ، تفنگ از او باید گرفته شود

۳ - هر کس بدون اجازه آقا پطرس برای تالان [! خواننده توجه فرماید] و یا گرفتن گندم و جو و کاه و یونجه و غیره بخانه اهالی داخل شود بدون تفاوت از هر ملتی باشد هدف گلوله خواهد شد .

۴ - ماهاکه اعضاء امنیت (!! هستیم و این شرطها را امضاء نمودیم و تمامی قوت آنرا به آقا پطرس دادیم که موافق شرطها رفتار نموده و بجا آورد. (امضاء کنندگان)

« از طرف میسیون و کونسول آمریکا : دکتر شید و دکتر پاکارد »

« از طرف ملت ارمنی : میناسقان - توماسیان و وسکانیانس »

« از طرف ملت آسوری : دکتر عیسا ملک یونان - ملک اسماعیل - دکتر اسکندر خان - ملیک خوشابه »

۴ ماه آوریل میلادی ۱۹۱۸

ورود نمایندگان دولت و تبریز و خلیفه ارامنه بارومیه (برای اصلاح)

۲۲ رجب ۱۳۳۶ (۱۳ اردیبهشت ۱۲۹۷ - ۵ آوریل ۱۹۱۸) چهار نفر از منتخبین دولت برای اصلاح کردن روابط مسلمان و مسیحی و اوضاع آشفته ارومیه، از تبریز وارد شدند و در ستاد [اشتاب] قوای مسلحه منزل نمودند و یکی از آنها گویا خلیفه ارامنه تبریز بوده است چون خبر قتل و غارت و آزار مردم ارومیه هم در روز در تبریز و در سایر شهرهای ایران منتشر میشد و مسلمانان از شنیدن کشت و کشتار و غارت شدن مسلمانان ارومیه متأثر و بهیجان می آمدند، در آن موقع عدّه زیادی از ارامنه در تبریز مقیم بوده و بتجارت اشتغال داشته و با مسلمانان تبریز، رابطه مستقیم و دوستانه داشتند حتی عده ای از ارامنه تبریز و قفقاز در جریان نهضت آزادی خواهی و مشروطه طلبی، با آزادی خواهان و مشروطه طلبان همکاری نزدیک کرده بودند و بهمین سبب مردم تبریز هم با ارامنه آنجا با چشم دوستی و مهربانی مینگریست ولی فجایع ارومیه کم کم سبب خشم و هیجان مردم تبریز و سایر شهرها میشد این بود که خلیفه ارامنه مقیم تبریز شخصا با هیئت مزبور بارومیه آمد تا با استفاده از نفوذ خود جیلوها را از زشتکاریها بر حذر داشته و بین مسلم و مسیحی با معاضدت هیئت نمایندگان دولت و تبریز، صلح و صفا ایجاد نماید

۲۳ رجب ۱۳۳۶ (۱۴ ثور ۱۲۹۷ - ۶ آوریل ۱۹۱۸) اعلانی در شهر انتشار دادند که اهالی با اطمینان قلب به کسب و کار خود مشغول باشند و اسلحه اجامر و اوباش و مفسده جوینان که مخمل آسایش مردم شده اند از دستشان گرفته و خلع سلاح شده اند [این گونه اعلانیها برای خنثی کردن اثر تظلمات مسلمانان و منتشر شدن اوضاع ارومیه در تهران و تبریز و سایر شهرستانهای ایران و اثبات تامین امنیت ... داده میشد]

ولی این اعلان هم مانند سایر اعلانات و تصمیمات !! بیفایده بودند زیرا از طرفی مسلمانانرا میکشتند و خانه ها را غارت میکردند، حتی مردم را از تهیه کردن آرد گندم و جو و ذرت ، با آسیابهای دستی (دستآس) (۱) شهرت داده بودند که میخواستند این آسیابهای دستی را نیز از منازل مسلمانان جمع کرده ببرند تا مسلمانان بر اثر گرسنگی محو و در اقلیت قرار گیرند، مردم نیز با تأثر و واهاندگی با استفاده از تاریکی شبها ، به تبریز و طهران و سایر نقاط فرار کرده ، عرضحال داده فجایع را بگوش مردم ایران و دولت میرساندند و عده ای ۲۴ ساعت تمام در تلگراف خانه های تبریز و سایر شهرستانها نشسته از دولت استمداد و چاره جوئی میکردند، از طرف دیگر مسیحیان بشنیدن اینکه نمایندگانی خواهند آمد ، برای اینکه خود را عادل و شریف و دلسوز نشان دهند به نشر اینگونه اعلاناتی میپرداختند. این بود که هیئتی بسرپرستی اجلال الملك که حکم حکمرانی ارومیه را داشت از تبریز وارد و اجلال الملك حکمران رضائیه شد این شخص که حکومت را بدست داشت!! درباره صلح و امنیت، با قوای مسلحه وارد مذاکره گردید. ۲۰ ثور (اردیبهشت ۱۲۹۷ شمسی) در اینموقع میسیون آمریکائی دست به نقشه عوام فریبانه زده بود ، با توجه ب فقر و گرسنگی اهالی شهر و اطراف ، بدستور میسیون مزبور ، باهالی دهات و روستائیان، بهر نفر ۳ یا ۴ کیلو کشمش ، عوض نان و گندم داده و آنها را بدعوت روانه میساخت تا آنانرا که بشهر روی آورده بودند، باینوسیله از شهر خارج و دور سازد زیرا عده کثیری از (وان - سلماس - دهات ارومیه - سلدوز. عده زیادی جیلوها و آسوریان و آرامنه ارومیه و خود اهالی ارومی) که در ارومیه بسر میبردند ایجاد ازدحامی بزرگ کرده ، وعده ناراضیان و غارت شدگان و گرسنگان نیز ، سبب نگرانی میسیون آمریکائی شده ، و میترسید که يك مرض مسری خطرناك در شهر پیدا شود و باعث ائتلاف مردم گردد ، از طرفی دادن کشمش باهالی گرسنه و وعده

۱. آسوس هم خوانده اند .

وعید های تو خالی بمردم و روانه کردن آنان بدهات، لا اقل خطر بوجود آمدن مرض را دور میساخت زیرا مردم در صحرا و چمن و باغات میتوانند با سبزی و اخیانا میوه و ریشه و برگ تغذیه نمایند.

شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۲۹۷ (۲۹ رجب ۱۳۳۶ قمری - ۱۲ آوریل ۱۹۱۸ میلادی) آقا میرزا جواد و آقا صادق بارومیه وارد و مژده دادند که هیئت اصلاحیه اعزامی دولت و ملت امروز از تبریز وارد ارومیه خواهند شد. این خبر برای مردم ستمدیده ارومیه بمنزله روزنه امید بود و تا اندازه ای مردم مأیوس را امیدوار میساخت و تصور میکردند که راه فرجی پیدا خواهد شد و هیئت خواهد توانست صلح را برقرار کند و امنیت و آذوقه را تأمین و راحتی و آسایش را بمردم اعاده خواهد نمود. در همین روزها بازهم از طرف قوای مسلحه با صدای بلند، جار کشیدند که مردم میتوانند با کمال اطمینان به کسب و کار خود، آزادانه بپردازند و از خانه های خود خارج شده و هیچکس حق ندارد بکسی مزاحمت ایجاد کند مزاحمین بسختی مجازات خواهند شد!! در اینجا هم قوای مسلحه نقش خود را بازی میکرد تا مردم آزادانه در کوی و برزن رفت و آمد کنند و هیئت اعزامی مرکز و تبریز را فریب داده و نشان دهند که در ارومیه از بی امنی خبری نیست و مردم قتل و غارت نشده و کماکان در رفاه و ثروت و شادی بسر میبرند.

در همین روز ۲۰ ثور (اردیبهشت ۱۲۹۷ شمسی) این خبر منتشر شد : اجلال الملك وارد ارومیه شده و در حکومت (فرمانداری) جلسه ای با حضور ۶ نفر از مسلمانان و مسیحی درباره صلح و آشتی مشاوره و مقدمات مذاکره جدی و تصمیمات لازم و قطعی را فراهم آورده است

دوشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۲۹۷ (اول شعبان ۱۳۳۶ - دوم مه ۱۹۱۸ میلادی) اول صبح در کوچه ها جار کشیدند که امروز کسی حق ندارد از خانه خود خارج شود !!

مسلمانان ارومیه از این اعلان سخت حیرت کردند زیرا ورود هیئت اعزامی

مرکز وتبریز بارومیه وشروع مذاکرات صلح وامنیت بین مسلم و مسیحی ، با این دستور منافات داشت

ولی بعدا اصل قضیه معلوم شد ، ومردم فهمیدند که بعلت پیشروی قشون عثمانی بسمت ارومیه از نواحی اشنویه وسلدوز ، سبب هراس مسیحیان دهات باراندوز چائی شده ، وآنان اشیاء واموال خود را ، مخفیانه به شهرانتقال میدهندوقوای مسلحه برای عدم اطلاع مسلمانان ازوضع مسیحیان و کوچیدن آنان بشهر واز پیشروی قشون عثمانی ، دستورجارکشیدن وقدغن کردن مسلمانان ازخارج شدن از منازل خود ، صادرکرده بوده است

درهمین روزها اتفاقاً گستاخانه دیگری نیز روی داد :

هارطون (۱) یکی از ارامنه فراری (قاجاق) ومهاجر که مدتها درشهرودهات بتعدی وتجاوز باموال وجان مسلمانان دست زده واغلب اشخاص متمول را ، دردهات غافلگیرکرده وبصحرا برده وبآنها تکلیف دادن پانصد تومان بلادرنگ نموده میگفت اگر این پول را دادید که آزاد میشوید واگرمسامحه کردید و ندادید کشته شده ونعشتان دراین صحراطعمه جانوران خواهدگردید ، بعد از این تهدید شکار خود را بدست تفنگچیانش میداد تاآنها پول مزبور را وصول کنند واگر وصول نمیشد دستور هارطون اجرا وشکار ازپادرمی آمد

آری ، همین هارنون گانگستر ، معروف ومست ، درآنروزواردمحوطه میسیون آمریکائی میشود وپناهندگان مقیم عمارت میسیون مزبور را با اسلحه کمبری تهدید ومطالبه وجه نقد مینماید ، پناهندگان بامشاهده این گانگستر مست با اسلحه وبا شنیدن عربده واحساس قصد او ، دچار ترس ولرزمیگردند ، ولی چند لحظه بعد ، این نره خر را ، ازطرف میسیون آمریکائی اخراج مینمایند ووضع آرام می گردد وگانگستر مست می فهمد که لااقل میسیون آمریکائی درچنان روزها وشرايطی ، محل عربده کشی و رقص های گانگستری او باش واجامر نیست

۱- Hartoun وآقامیرزا برادر پطرس ایللو و حکیم اسرائیل و ... آنروزها بسر نوشت مردم رضائیه سخت مسلط بودند.

جریان

مذاکره با فرمانده قشون عثمانی

سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۲۹۷ (سوم شعبان ۱۳۳۶ - ۱۵ آوریل ۱۹۱۸)
آقایان صدیق‌الممالک (۱) معتمد‌الوزاره (کدست کارگزاری داشت) بایک نفرارمنی
ویکنفر آسوری، درحالی‌که پرچم ایران را در دست داشتند، برای ملاقات فرمانده
قشون عثمانی باردوی مزبور می‌روند تا در مورد رفتار مسالمت آمیز آنان مذاکره
و موافقت عثمانیها را جلب نمایند، اینک عین گزارش معتمدالوزاره را که سمت
کارگزاری داشت درج مینمائیم:

گزارش:

نظر باخبر دایر بر ورود قشون عثمانی به محال دول و قسمت علیای باراندوز
چائی از محالات ارومیه، بر حسب امر حکمران کل ولایات خمه (شاهپور ماکو
خوی - مهاباد - رضائیه)!! و تصویب کمیسیون محترم اعزامی تبریز، راجع باصلاحات
ولایتی از مسلم و مسیحی، این بندگان صدیق‌الممالک، معتمدالوزاره (معاون
کارگزاری «۲»)، پرویز خان یاور (کارمند گمرک ارومیه)، بارون قراپط (از
ملتین ارامنه و نصارای داخله) بنمایندگی از طرف حکمران کل بموجب مراسله
رسمی، که سواد آن بتوسط حکمران، بمقامات لازمه تقدیم شده برای مذاکره با

۱- رئیس‌مالیه و محترمین شهر ارومیه

۲- معاون اداره سیاسی ایران شعبه رضائیه.

کماندان (۱) (فرمانده) قشون دولت علیه عثمانی بتاريخ روز سه شنبه سوم شعبان (۱۳۳۶ قمری) ، عصری درمیانه بیرق (پرچم) شیروخورشید ، از شهر حرکت ولی در یکفرسخی شهر ، شب را اقامت کردیم

چون به مسئلهایکه ملتین نصارا و ارامنه اعم از داخله و خارجه ، خاصه عشایر آسوری مهاجران (حدود) عثمانی معروف به جیلوها ، دخول قوه عثمانی را علیه خود احساس کرده و عموما برای مقابله و جلوگیری مسلح و همه جای اینطرف رودخانه (باراندوز چائی) را ، در مقابل عثمانیها قرارگاه خود قرار داده بودند ، لهذا برای امنیت ایاب و ذهاب از قرارگاه طرفین ، یکنفر از سواره های ارمنی ، یکنفر عسکر عثمانی (که يك ماه قبل در محاربه بین عثمانیها و قوای مسلحه در حدود اشنویه اسیر افتاده بود) را با اجازه آقا بطرس ، بدرقه راه قرار داده بودیم و درین راه دو نفر سواره آسوری (هم) اضافه شد تقریبا دو فرسخ راه رفته بودیم که از دست راست صدای مترالیوز (۲) (مسلل) و تفنگ بلند شده و متدرجا بر شدت خود می افزود . کم کم از پیش رو هم همان هنگامه ظاهر شد

برای اینکه شاید از وضعیت طرفین اطلاعاتی حاصل نمائیم بقریه میرشکارلو رفتیم ولی موفق به نتیجه نشده و در حالتی که رعد و برق اسلحه از هر طرف ظاهر و احتمال مخاطره بود معینا از نقطه نظر فداکاری بمصالح مملکت اهمیت نداشته ، بیش تر رفتیم تا در آخر خیابان از نصارای ارومیه و ابراهیم خان از ارامنه بختیاری که از رؤسای قوای مسلحه بود ملاقات و تفصیل را مذاکره نمودیم اظهار داشتند که عساکر عثمانی دیروز در همین نقاط بودند که اکنون نشسته ایم و در نتیجه زد و خوردی شدید ، عثمانیها را شکست داده از پل گذرانندیم و آنها (عثمانیها) محض جلوگیری

۱ - Commandant کماندان ضمنا یاد آور میشود که درهمه سطور این گزارش کلمه کماندان بشکل قوماندان نوشته شده بود ، چون این شکل منسوخ شده اذا ما آنرا همه جا بصورت کماندان نوشتیم

۲ - Metraillouse مسلل

از هجوم اینطرف ، آن سرپل را آتش زده و سوزاندند

فعلا عبور شما از آنجا مشکل است ، این فقره را هم اهمیت نداده حاضر شدیم که بهر وسیله ای باشد از پل بگذریم ، در این بین دعوا بدرجه ای شدت کرد که اقامتگاه این بندگان دچار تهدید شده و میرفت که ثانیاً (مجدداً) بدست عساکر عثمانی بیفتد ، تمام تفنگچی ها که در این دوروبر برای راحتی موقتی ، از خط حرب برگشته بودند ، برای تقویت موقع ، بحرکت آمده و يك وضع دهشتناکی بوجود آمد که در آن حال ، این بندگانرا غیر از تسلیم بقضا و قدرمفری برای خود تصور نمی کردیم .

با اینهمه ، مقصدرا تعقیب کردیم و از اینطرف خواهش نمودیم که موقتاً محاربدرا ترك نمایند و کاغذی بعنوان فرمانده قشون عثمانی نوشته و مأموریت خود را ابلاغ و منار که موقتی را با اجازه ورود ، درخواست و بتوسط عسکر سابق الذکر ، بآن طرف ارسال و خود در همان محل منتظر نتیجه شدیم ، بعد از ساعتی ، از طرفین عملیات جنگی تعطیل و تقریباً چهار ساعت بغروب روز چهارشنبه مانده ، عسکر مزبور مراجعت کرده و کاغذی هم بامضای رئیس هنگ قشون عثمانی ولی بنام کماندانی (فرماندهی) قشون ارمنی (۱) و اظهار کرده بود که از کاغذیکه فرستاده بودید و از تقریرات حامل ملتفت شدیم ، می توانید از پل بگذرید و در اینطرف هم مال سواری برای شما داده نزد کماندان کل خواهم فرستاد .

علت اینکه جواب را بنام بعنوان کماندان قشون ارمنی نوشته بودند ، در ملاقات از سیف الدین بیگ یوزباشی (سروان) تحقیق نمودم جواب داد خط فارسی نمیتوانیم بخوانیم ، در امضاء خط ارمنی دیدیم و آنطور نوشتیم ، بنابر این دو ساعت بغروب مانده وارد پل شدیم و غفلتاً دو تیر خالی شد و اسباب تعجب گردید ولی عسکر مزبور صدا زد و ورود خود را اعلام کرد ، یکنفر صاحب منصب باد و نفر عسکر مسلح از پشت دیوارهای قریه (بابارود) بیرون آمده بدم پل آمدند ، از پل بزحمت زیاد عبور کردیم و هنوز هم پل میسوخت .

۱- آقا پطرس ایلولو Mr . Petere II ، eisse

همینکه داخل قریه با بارود شدیم ، دو نفر صاحب منصب ، در آنجا ، از این بندگان پذیرائی نموده و سیف‌الدین بیگ (رئیس و مأمور حمله در خط با بارود) و جمال افندی ، این بندگان را بطرف چادر خود رهنمائی نمودند ، در عرض راه اسب رسید سواره وقت غروب بچادر مشارالیه که در جنب قریه زده بودند ، وارد شدیم و بعد از صرف چای و قهوه تقاضای محلی برای امرار شب در دهکده نمودیم معلوم شد قبلا امر به تهیه جاداده بودند ولی اظهار داشت که غذا را با اتفاق خورده بعد به همراهی عسکر (سرباز) به قریه بروند.

مدت دو ساعت در چادر ایشان، ضمن صرف شام ، مذاکرات بعمل آمد بدترجیه ای مهربانی و انسانیت و حسن پذیرائی ظاهر ساختند که الحق قابل همه گونه تشکر و امتنان است. بعد سه نفر عسکر برای بدرقه و محافظت معین نمودند و این بندگان را سواره بقریه (دولت) تقریباً ربع یا خمس (یک چهارم یا یک پنجم) فرسخ می شود روانه نمود. شب را بواسطه خرابی و پربادی دهکده که هیچگونه اسباب زندگانی بدست نمی آمد با اسوء (بدترین) حال سحر کردیم ، صبح با همان عسکرها و اسبها بقریه سلطان آباد که قرارگاه کماندان فرقه بود عزیمت نمودیم .

دهاتی که در عرض راه دیده میشدند همه خراب و خالی از سکنه و اگر اتفاقاً آدمی بر می خوردیم ، از شدت مجاعه (۱) و فلاکت ، قالب بی روح و تشریح محض بودند . بالجمله سه از صبح رفتند (۲) بقریه سلطان آباد رسیدیم و بوسیله عسکر بدرقه ورود خود را اعلام و بعد از چند دقیقه ، صاحب منصبی برای ملاقات آمده ، بعد از تحقیق اسامی و تحصیل معرفت بطرف اردو رهنمائی کرد ، امنای طرف ، دو نفر صاحب منصب دیگر ، با بندگان ملاقات ، مراسم احترام بعمل آوردند ، بعد وارد چادر کماندان شدیم اسم کماندان خیری بیگ کماندان فرقه ۱۶ است و تقریباً ۳۰ سال دارد بعد از پذیرائی

۱- گرسنگی Lafaminèc

۲- یعنی ۳ ساعت از صبح رفته یا ساعت ۸/۵ صبح

غلت ملاقات را جویا شدند مراسله حکمران کل را تقدیم و بعد داخل مذاکره شدیم که صورت مذاکره در آخر ورقه درج خواهد شد.

بعد از اتمام مذاکرات اجازه معاودت خواستیم اظهار داشتند که نهار را با اتفاق صرف نموده بعد بشما عودت میدهم و در موقع صرف غذا مزیک (۱) بانغمات ایرانی مترنم بود و سلام بحکم نظامی امر گردید و مقداری از مذاکرات در ضمن تغذیه بعمل آمد و مدت اقامت این بندگان در مصاحبت کماندان تقریباً ۴ ساعت طول کشید و بعد اجازه معاودت گرفتیم مخصوصاً یکنفر یوزباشی (۲) هم برای مشایعت بندگان قرار داده شد که تا قریه دوطه آمد و حوالی غروب هم آدم مخصوص فرستاد، اظهار اشتیاق کرده، صبحی هم مال سوار فرستاده بودند چادر مشارالیه (یوزباشی) رفته صرف چای و غذا بعمل آمد بعد خودش با اتفاق تا قریه بابرود آمده از آنجا وداع کردیم و همان صاحب منصب و دو نفر عسکر اولی تادم پل با این بندگان آمدند و از اینطرف و آنطرف نردبان آورده به پل اتصال دادیم چون قدری هم از پل خراب شده بود با هزاران زحمت و صعوبت عبور کردیم روز جمعه ۶ - شهر (ماه) وارد شدیم اینست صورت مذاکرات با کماندان مزیور که ذیلا درج میشود :

۱- Music موزیک

۲- سروان

مثنی مذاکرات نمایندگان حکومت

باخیری بیگ فرمانده قشون عثمانی

نمایندگان - بطوریکه حکمران کل مرقوم داشته‌اند دولت علیه ایران از ابتدای محاربه بیطرفی اختیار کرده و در محافظه این مجاهدت عظیم بعمل آورده و دچار خسارت کلی گردیده ، تا اینکه دول مجاور خاک مقدس ایران را تخلیه کرده حفظ بیطرفی ایران را در مصالحه (پست لنیوسک) بر خود لازم شمرده‌اند ، در این صورت ورود قشون دولت علیه ، باین طرفها نقیض بیطرفی دولت علیه ایران و مخالف مصالح مزبور است . کماندان - حضرت اجلال الملك قبلاً هم کاغذ نوشته بود جواب لازم نوشتم و حالاً هم می‌گویم این مذاکره مربوط بدایره سیاسی دولتین است من مامور نظامی هستم بمن امر شده ارومی را قبضه نمایم و این قوه مسلحه (۱) را که در آن تشکیل شده است خلع سلاح نمایم و هر کس را که در مقابل دولت علیه مقاومت نموده و استعمال اسلحه نماید تنبیه کرده و از هر آبادی که آتش توپ و تفنگ بلند شود معرض احراق و تخریب سازم ولی من شخصاً هیچوقت مایل بتخریب و قتل نفس نبوده و حتی المقدور نمی‌خواهم که با خونریزی ایفای وظیفه نمایم .

نمایندگان - تشکیلاتی (۲) که در ارومی شده بود ، در نتیجه مذاکرات و پروتست‌های (۳) قویه دولت ایران منحل شده ، مامورین نظامی فرانسه و روس احضار شده‌اند ، فرانسه ها (فرانسویان) رفته‌اند و روسها هم بطرف سلماس رفته‌اند . در خصوص اسلحه نیز دولت علیه ایران کمیسیون اعیان فرموده که قرار لازم در این باب بدهد ، در این صورت اقدامات قشون دولت علیه عثمانی غیر از تحمیل خسارات

۱ و ۲ - مقصود تشکیلات قوای مسلحه مسیحیان است

۳ - Proteste اعتراض

كل بدهات ارومى و تضبيع حاصلات و اتلاف نفوس حاصل نخواهد داشت و هيچ قانون،
باين اقدامات اجازه نميدهد .

كماندان - بهم خوردن تشكيلات (مقصود قواى مسلحه مسيحيان است) از تهديدات
قواى دولت عليه (عثمانى) است كه از هر طرف آنها را احاطه كرده و راه مفر را بر
مامورين نظامى متفقين بسته بود ، از طرف خوى يك قوه ، از طرف باش قلعه بسلاماس قوه
ديگرى براى همين مقصود وارد شده ، بعلاوه مقدارى هم از طرف مياندوآب و مراغه
براى ضبط بندر (داناو) و (شرفخانه) حركت كرده است كه نگذارند از دريا مستخلص شوند .
نمايندگان - عرض شد كه بهم خوردن تشكيلات نتيجه اقدامات دولت عليه
ايران است و اين نتيجه وقتى حاصل شده بود كه هنوز قواى دولت عليه عثمانى باين طرفها
نبايده بود .

كماندان - ولواينطور باشد ولى من پوست كننده مى گويم كه تكليف من اجراى
اوامر نظامى است بايد اروميه را قبضه كرده و اشخاص مسلح را خلع سلاح و امنيت را
بر قرار نمايم و بعد محافظت امنيت بعهده ژاندارمرى دولت عليه ايران خواهد
بود .

نمايندگان - در موضوع خلع سلاح بطوريكه عرض شد دولت عليه ايران بواسطه
گميسيون باين امر خاتمه خواهد داد ، البته اسلحه كه راجع بدولت عليه است و بدولت
متبوع خود تسليم خواهند كرد دولت عليه ايران حق دارد كه اسلحه مهاجرين را هم
تحويل بگيرد .

كماندان - خير ، اسلحه اتباع ايران را هم بايد من با خود داشته باشم و بعد
بدولت ايران تسليم نمايم

نمايندگان - در صورتيكه قبل از ورود قشون عثمانى ، دولت عليه ايران ، در
اتباع خود خلع سلاح نمايد ، ديگر باره مذاكره نخواهد بود ؟
كماندان - در اين صورت خير

نمايندگان - اتباع دولت ايران اعم از مسلم و مسيحي داراى يك حقوق اند

بدیهی است احترام بیطرفی دولت در حق هم رعایت خواهد شد

کماندان - در نزد من مسلم و مسیحی و یهودی و غیره ، کلیه یکسان است ابداً مسئله مذهب و ملت داعی التفات نخواهد بود علاوه بر این که (حق) اتباع دولت ایران محترم و محفوظ است و مهاجرین ترك سلاح نموده و در تحت امنیت و حفاظت خواهد بود ولی هر کس برخلاف قشون علیه اقدام نماید ، خود اتباع ایران و (یا) خود خارجه بملاحظه (ای) سرکوب خواهد شد

نمایندگان - آقا پطرس دوفقره برای صاحبمنصبان آلائی ۱۶ (نامه) فرستاده

بود بوسیله سیف الدین بیگ ارسال شد

کماندان - پطرس افندی (۱) و مارشیمون کاغذی نوشته و دخالت داده بود من در جواب نوشته و پنج روز وقت قرار داده بودم که توپ و اسلحه خودشان را تسلیم نموده و مورد مرحمت دولت علیه باشد ، (حالا) پنج روز گذشته از آنها بر آن تکلیف (تسلیم توپ و اسلحه) عمل نشد ، من ناچار شده ، امر بهجوم داده (ام)

و بعد کاغذی از آقا پطرس رسید و با همان کاغذ از حضرت اجلال الملك هم دریافت داشتم در این (کاغذ) پطرس افندی بیانات کرده ، پشت بدولت علیه جان نثاری ظاهر کرده بود که فوق العاده احساسات شعف کارانه مرا تهییج نموده و علاوه (بر این) من خدمات سابق پطرس افندی را در شهرداری دولت علیه هیچ وقت فراموش نخواهم کرد .

و من جواب نامه را هم دو روز قبل نوشته با جواب حضرت اجلال الملك یکجا فرستادم ولی در هر صورت لازم است پطرس افندی ، توپها و تفنگهای ما کینه دار (خودکار- ماشین کار) را قبلاً تسلیم نموده و بعد بفاصله چند روز تفنگها را جمعآوری

۱- افندی در زبان عثمانیها (ترکهای مقیم ترکیه فعلی) بمعنای آقامیباشد Efendi

باز هم یادآور میشود که طرز انشاء و املائی این مذاکرات را در بسیاری موارد نارسا بود و برای آنکه در متن اصلی دخالت نکنیم ، اجباراً با گذاردن پرانتز و حذف و یا ثبت حروف اضافه کمی آنرا روشن ساختیم و گاهی دست بتوضیح زدیم

کرده و تحویل نماید تا کاملاً طرف التفات دولت علیه بشود

نمایندگان - آقا بطرس باین بندگان هم شفاهاً اظهار می‌کرد که هیچوقت حاضر نیست با قشون دولت علیه (عثمانی) طرفیت نماید و این اسلحه در مقابل عشایر اتخاذ گردیده و قشون دولت علیه عثمانی متعرض نشود تا ناچار نشوم قشونیکه با بیرق ماه و ستاره (علامت و پرچم ترکیه) بلند کرده است جنگ و از خود دفاع نمایم
کماندان - این خیال با عدم تمکین بقشون دولتی صورتی ندارد و من بدون تأخیر بعملیات جنگی اقدام خواهم کرد

نمایندگان - امیدواریم که کار بعملیات جنگی نکشیده اصلاح شود که ما اهالی زیاده بر این دچار فلاکت و خسارت نشویم ولی لزوماً یادآوری (می‌کند) که احترام بیطرفی دولت علیه درباره مأمورین و اتباع خارجه بخصوص میسیون محترم فرانسه و آمریکا، باید رعایت شود و بعلاوه، هر کس که در زیر بیرق شیروخورشید قرار گرفت احترام بیرق درباره او باید منظور شود

کماندان - اتباع خارجه که حامل سلاح نباشند دارای امنیت بوده و میسیونهای مزبور هم تحت حفاظت خواهند بود ولی بهتر است که مأمورین رسمی خارجه زیر پرچم دولت علیه ایران باشند و من شنیده‌ام که میسیون آمریکا، احسان در حق فقرا کرده و این فقره (عمل) مخصوصاً جالب ممنونیت و احساسات رقیقه من شده است
نمایندگان - بلی میسیونهای محترم آمریکا از فقرا خیلی حمایت و دستگیری کرده و می‌کنند

کماندان - من شنیدم که حضرت اجلال‌الملک در تحت نظارت توقیف است
نمایندگان - خیر آقای اجلال‌الملک چند روزی به تبریز تشریف برده و از طرف دولت علیه بحکمرانی ارومیه اختصاص یافته و حکومت ولایات خمسه (ارومی سلماس - خوی - سلدوز - ساوجبلاغ «مهاباد») بایشان ابواب‌الجمعی محمول گردیده است و حالا چند روز است وارد شده و مشغول تصفیه امور هستند و ریاست کمیسیون (اصلاح و مذاکره) هم با خود حضرت اجلال‌الملک است. و بهتر اینست که جناب

کماندان چند روزی هم منتظر باشند ، بلکه کمیسیون دولت علیه ، بتواند در این باب قراری بدهد که بدون خونریزی طرفین و ورود خرابی باین دهات بدبخت ، این امر خاتمه یابد

کماندان - هر چند من نباید در اجرای وظیفه خود ، دقیقه‌ای ، تاخیر نمایم ولی خودم را نظامی نمی‌بینم ، این تقاضا را باین شرط می‌پذیرم که طرف مقابل باراندوز - خرم آباد و دیدان و سیر و حیدرلو ، تاگوگ تپه (را) تخلیه کرده بعساکر دولت علیه بدهند و آنوقت کمیسیون ترتیبات لازمه کار را بدهد

نمایندگان - این تکلیف را طرف مقابل قبول نخواهد کرد . بهتر است قرار بدهند در همین نقاط که عساکر دولت علیه ساکن افتاده‌اند ، چند روزی هم ، توقف نمایند تا کمیسیون مشغول عملیات بشود

کماندان - ضرر ندارد و از فردا که هفدهم ماه (ماه رومی) است تا بیستم تا مهل خواهم نمود ، و برای ملاقات حضرت اجلال‌الملک هم حاضرم که بقریه بالانج یا بقراء مجاور آن ، بیایم ، که زود بمن جواب برسد و برای تعطیل عملیات حرب الان دو فقره تلگراف مخابره مینمایم (و صورت مخابره را نوشته ارائه دادند) یکی بر رئیس قوه اعزامیه از مرگور که در سلیمانیه و موآنا توقف کرده منتظر امر ثانوی باشد و دیگری بقوه موجوده در یزدکان - خوی و قوای اعزامیه از باش قلعه که بعد از قضیه سلماس و ختم غائله و اخذ نتیجه حرکت و همچنین منتظر باشند

و شفاهاً هم باین بندگان اظهار داشتند که بحضرات موعظه و نصیحت نمایند ، زیرا می‌ترسم که هم اکنون ، کار سلماس را تمام کرده و آن قوه بطرف ارومیه حرکت کرده باشد و من نتوانم از بعضی اتفاقات جلوگیری نمایم ، خوبست که به اهالی بگوئید خودشان اول مرا به شهر دعوت نمایند ، بلکه انشاء الله ، روی من بواسطه خونریزی ، لکه دار نشود ، در ارومی با شما ملاقات نمایم (و بعد جواب مراسله حکمران کل را بشرط تسلیم اسلحه نوشته باین بندگان اجازه انصراف داد که با زحمات فوق‌الطافه روز بعد وارد شهر ارومیه شدم)

اطلاعات - آنچه براین بندگان معلوم شد : فرقه ۶ قشون عثمانی مأمورین این ناحیه ، دراین حدود شده ، وعده‌ای نیز که ازخوی و سلماس و نقاط دیگر عرض اندام نموده‌اند ، تماما جزو همین فرقه ، و تحت امر کماندانی خیری بیگ میباشند ولی تشخیص اینکه تمامی عده اینفرقه داخل جنگ ایران شده‌اند ، یا بعضی ، از مقدوراین بندگان خارج بوده ، ثوب کوهی و صحرائی اردوهم ، مختلف مذاکره شد ولی مترالیوز (مسلل) زیاد داشتند ، یکنفر را هم مدیر تلگراف بیسیم معرفی کردند ، ولی خود دستگاه رؤیت نشد ، بالجمله بعد از عبور این بندگان بفاصله‌ای از پل ، صدای تفنگ و مترالیوز و شبانه شدت کرد - فردای آنروز هم جنگی شدید درگرفت ، در نتیجه عثمانیها قدری عقب نشینی کردند وعده‌ای اسیر و مترالیوز بجای گذاشتند . پایان گزارش مذاکره و اطلاعات معتمدالوزاره

دستور ظریفه خانم که نباید کسی از خانه خود خارج شود

همسر فرمانده قوای مسلحه

جمعه ۲۶ اردیبهشت ۱۲۹۷ (۵ شعبان ۱۳۳۶ - پنجم ماه مه ۱۹۱۸)
کم کم مردم فهمیدند که نمایندگان اعزامی ، باردوی عثمانیها ، برای منظور خاصی بوده است و شاید نظر قوای مسلحه این بوده که بوسیله اعزام نماینده آنها را مشغول نمایند و بتوانند ، از پشت جبهه ، عثمانیها را غافلگیر کنند بالاخره بعد از دو روز نمایندگان مزبور وارد شهر شدند و جوابیه فرمانده عثمانی (خیری بیگ) بعنوان حکومت ولایات پنجگانه بمضمون زیر بگوش مردم ارومیه رسید :
... بر حسب دستوریکه بما داده شده ، من مجبورم ارومیه را اشغال نمایم ، چنانچه تا چهار روز دیگر تمامی اسلحه که در دست افراد میباشد جمعآوری نشده و باردوی عثمانی تسلیم نشود ، و یا هنگام ورود قشون ما ، تیری علیه قشون دولت علیه خالی گردد ، شهر بمباران خواهد شد ...

در آن روزها همه روزه از طرف ظریفه خانم دستور جار کشیدن و مردم را از خارج شدن از منازل منع و قدغن میکرده زیرا آقا پطرس بمیدان جنگ رفته بود و خانمش (ظریفه نام) مسئولیت شوهرش را در غیاب او عهده دار و قوای مسلحه نیز در غیاب آقا پطرس از مشارالیه اطاعت می کردند

شنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۲۹۷ (ششم شعبان ۱۳۳۶ - ششم مه ۱۹۱۸) باز بدستور ظریفه خانم ، عمال قوای مسلحه جار کشیدند که مردم نباید از خانه های خودشان خارج شده و در کوچه و محلات دیده شوند !!

در این روز جنگ سختی بین قوای مسلحه و عثمانیه در گرفته بود ، پیشرفت عثمانیه کاملاً محسوس میشد ، صدای توپها متوالاً از صبح تا ظهر در شهر بگوش میرسید ولی بعد از ظهر صدای توپهای عثمانی خاموش گردید و خبر رسید که عثمانیه مغلوب شده و عقب نشسته اند قوای عثمانی از دو طرف به قریه نومتر - بالانج و عده ای دیگر از سلدوز و کوه های دُم دُم و عده ای نیز به قلعه وزه تکه حمله کرده بودند ، ولی از این طرف نیز عده ای به سرپرستی ملیک خوشابه از راه مرگور و پشت کوه ها ، خود را به اشنویه رسانده بود تا عثمانیه را از پشت جبهه غافلگیر و راه برگشت آنها را مسدود نمایند ، قوای عثمانی نیز سخت مراقبت می کردند که مبادا در محاصره بیفتند این بود که از حرکت و قصد ملیک خوشابه آگاه شده ، موقتاً عقب نشینی کرده بودند تا رابطه خود را با نیروی پشت جبهه ، حفظ نمایند .

یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۷ (هفتم شعبان ۱۳۳۶ - هفتم ماه مه ۱۹۱۸) :
ورود اسیران عثمانی بارومیه - در شهر جار کشیدند که قشون مسلحه با عده ای از اسراء عثمانی وارد شهر خواهد شد و قشون عثمانی شکست خورده و فرار کرده است ، اهالی می توانند از خانه های خود خارج شده و بکسب و کار خود بپردازند .

مقارن ظهر ، عده ای از قوای مسلحه که به جنگ عثمانیه رفته و حالا با فتح و پیروزی برگشته بودند وارد شهر شدند و ۱۵۰ نفر عسکر عثمانی را که اسیر کرده بودند ، برای

نشان دادن رشادت و مهارت جنگی خود، با ترتیبی خاص حرکت داده و آنها را بمردم نشان دادند، و با این مانور می خواستند هر گونه امید را در دل مسلمانان تبدیل بیأس نمایند. مسلمانان از شنیدن خبر شکست قشون عثمانی و اسیر شدن ۱۵۰ نفر عسکر بدست قوای مسلحه و از دیدن اسرا که وارد شهر کردند چنان افسرده و مایوس شدند که حد نداشت، مخصوصا تماشای وضع اسیران و لباس ژنده و بدقواره، و قیافه افسرده آنان که طول جنگ، بدبختی و بدریختی را در سیمای آن بیچارگان رقم زده بود سخت ملول و از حیات خود ناامید، و دچار هیجان و اضطراب کشنده ای گشتند.

زیرا مسلمانان در حله اول بخدا و بعد چشم باردوی عثمانی دوخته بودند، حالا که عثمانی را مغلوب و عده ای از آنان را در اسارت، و وضع لباس و قیافه آن عساکر را میدیدند، معلوم است که دست از حیات می شستند و تازه از دیدن اسرا، فهمیدند که موضوع اعزام نماینده برای مذاکره با فرمانده قشون عثمانی، فقط نقشه ماهرانه ای بوده که میخواستند عثمانیها را با مذاکره فریب داده، وقت آنها را اشغال، و خود را برای وارد آوردن ضربه از پشت آماده نمایند، تا ملک خوشابه، بتواند، عثمانیها را محصور و لااقل بتهدید محاصره، وادار به عقب نشینی و شکست سازد.

شمشه فرهاد و قتل عظیم السلطنه سردار

دوشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ (۱۰ شعبان ۱۳۳۶ - ۲۱ مه ۱۹۱۸) :

عظیم السلطنه (که نام وی در کوچکی بابا خان بود) فرزند آقاخان و نوه عبدالصمد خان که در ۱۳۲۰ قمری به تعمیر مسجد (عبدالصمد خان) سردار، پرداخته بود و ساعتی بزرگ از فرانسه وارد وبالای مسجد مزبور (واقع در خیابان پهلوی فعلی - روبروی راسته غلامخان) نصب کرد از شخصیت های بارز ارومیه و در سلامت نفس و بسط ید معروفیت داشت، در روز فوق الذکر، با مؤید الاسلام (از روحانیان دانشمند و بنام که از شاگردان مرحوم شیخ هادی تهرانی) در منزل نشسته و بصحبت مشغول بوده اند .



عبدالصمد خان عظیم السلطنه سردار

در اینموقع شمشه فرهاد نام از اهالی دهکده وزیر آباد (از دهات متعلق به عظیم السلطنه) کمین کرده، وقتی که عظیم السلطنه و مؤید الاسلام میخواستند از اطاق خارج شوند، هدف گلوله شمشه فرهاد قرار گرفته و هردو از پای درمی آیند و شهید میشوند و شمشه فرهاد فرار می کند و از شهر تا قریه، چندین نفر را می کشد !

وقتی خبر شهید شدن عظیم السلطنه بگوش مردم رسید، از مسلم و مسیحی متأثر شدند و در مسجد سردار (از بناهای مرحوم عبدالصمد خان جد عظیم السلطنه) گرد آمدند حکیم اسرائیل (از آسوریهای دانشمند و متعصب ارومیه) نطق زیر را ایراد کرد : شاد باد روانت ای سردار، ای کسیکه هیچکس از درامیدت ناامید برنگشت، تویی آنکه بتفاوت مذهب و ملیت التفات کنی، حوائج هر نیازمندی را برآورده میساختی مصیبت زندگان را حمایت، و در روزهای سخت و دشوار، که هرکس بفکر جان خود بود تو در فکر راحتی همگان، بودی و کوشش میکردی، خدا، روح را شاد، و قرین رحمت نماید.

از آنجا که قوای مسلحه، امر فرماندار را، در بدو امر به سردار مرحوم محول کرده بود و بطوریکه دیدیم حکیم اسرائیل، درباره اش نطق کرد، و محبوب بودنش نزد مسلم و مسیحی آشکار میبود، پس از آنکه با گلوله شمشه فرهاد شهید شد، بدستور آقا بطرس، شمشه فرهاد را گرفته، حلق آویز کردند، تا عبرت سایرین شود و این اولین اقدامی بود از طرف قوای مسلحه که قاتلی را جزا میداد و تنبیه نمود.

اتفاقاً در همین روزها، آقامیرزا فتحعلی و آقامیرمهدی نمایندگان اعزامی تبریز و کنسول آمریکا؛ و اجلال الملك فرماندار ارومیه، در صدد عزیمت به تبریز بودند، بدین سبب مجلس آراستند، و آقا بطرس فرمانده کل مسیحیان مسلح و شورشی، قول داد که امنیت را در شهر ارومی برقرار سازد و جان و مال اهالی را حفظ و حراست نماید.

روز ۵ شنبه اول جوزا (خرداد) ۱۲۹۷ و ۱۲ شعبان ۱۳۳۶ و ۲۲ مه ۱۹۱۸ حضرات

شرایط صلح را تنظیم و تدوین نموده، توسط نمایندگان اعزامی مرکز و تبریز، جهت

امضاء اولیاء امور در مرکز و تبریز فرستادند ، و مواد شرایط را جهت اطلاع علاقمندان بحوادث سیاسی و نظامی (و تاریخی و اجتماعی) درج می‌کنیم :

مواد شرایط صلح

شرط اول - مسیحیان ارومی رعیت دولت ایران بوده و فرمانبردار قانون مملکتی‌اند .

شرط دوم - دولت ایران مهاجرین را برعیتی قبول نماید (یعنی جیلوهای وان را) و اگر قبول نکرد ، پس از خاتمه جنگ ، خاک ایران را ترک نمایند .

شرط سوم - مادامیکه دولت ایران نتواند عده کافی در سرحداست مستقر نموده و امنیت داخله را فراهم و منظم نماید ، حضرات اسلحه خود را ترک نکنند .

شرط چهارم - اگر بعد از این ، سوء حادثه‌ای از طرف مسیحیان به مسلمین وارد شود همه این شرایط لغو و باطل گردد .

نتیجه سیاسی این شروط ، چه بود ؟

مقصود قوای مسلحه از این نوع بازیها و از تشکیل اینگونه مجالس بنام صلح و تنظیم شرایط و اعلان منتشر کردن و جار کشیدن ، این بود که کم‌کم مقاصد اصلی خود را ، با آمادگی ها و تجارب سیاسی که از این کارها بدست می‌آوردند ، به شکل منظمی در آورده و بگوش مردم ایران و جهان برسانند و در این راه با استفاده از بسته بودن راه‌های ارومیه و قطع رابطه آن با جهان ، (که انواع مصائب ، بوسیله آنان انجام می‌گرفت) میخواستند مسلمانان را کاملاً در اقلیت قرار داده و استعداد و لیاقت زمامداری خود را وسیله میسیونهای خارجی ، در جهان انتشار داده و از طرفی با اعمال خود بین ایران و عثمانی را تیره ساخته ، و با قرطاس بازی وقت دولت و ملت را اشغال نموده بلکه فرصتی مناسب از قبیل شکست کامل عثمانیها در جبهات و پیشروی متفقین ، بدست آورده و جمهوریت خود مختار مسیحی را در آذربایجان غربی بوجود آورند و دولت مرکز را وادار بتوافق نموده و در مقابل کار انجام شده قرار دهند .

قتل عام عسکر آباد

جمعه ۲ خرداد (جوزا) ۱۲۹۷ (۱۳ شعبان ۱۳۳۶ - ۲۳ مه ۱۹۱۸) :
درست ۲ روز بعد از قرارداد و شرایط صلح که نمایندگان آنرا برای توشیح ولیعهد و مقامات عالیہ برده بودند تا خود سری های آقایان خاتمه یابد و باختلاف موجوده بین مسلم و مسیحی پایان داده شود فاجعه عسکر آباد پیش آمد :
قبلا گفتیم که در روزهایی که اشرار به قتل عام و غارت و آتش زدن منازل مسلمانان پرداختند در دهات نیز مسلمانان دچار وحشت و کشتار و غارت شدند ، این بود که شبها ، مسلمانان دهکده های مجاور با دهات مسیحی نشین ، فرار کرده بشهر و یا اطراف دور دست میرفتند ، در همان موقع عده ای نیز بقریه عسکر آباد پناهنده شدند ، و بقیه که نخواستند بودند از قراء مورد تهدید مسیحیان فرار بکنند ، همگی قتل عام شده بودند

عسکر آباد حصار محکم داشت ، و اهالی اش متفرق نشده بود ، بلکه قسمتی از سکنه محال نازلوچای نیز بآنجا پناهنده شده ، از لحاظ کمیت قابل توجه شده بود همین موضوع قوای مسلحه را تحریک کرد ، که مبادا عسکر آباد اسباب دردسرا نان شود و اهالی آنجا را نیز آسوده کنند ، لذا آنرا از هر طرف محاصره کردند .

شنبه سوم خرداد ۱۲۹۷ (۱۴ شعبان ۱۳۳۶ - ۲۴ مه ۱۹۱۸) : مردم زیرگوشی بهمدیگر خبر میدادند که مسیحیان قصد حمله به خوی دارند تا آنجا را هم متصرف و اسلحه فراوانی بدست آورده به قلمرو استیلای خود اضافه نمایند و آنجا را تبدیل به ساخلو (پادگان) نظامی و سیاسی سازند ، معلوم است اشاعه اینگونه اخبار در چنان اوضاع و شرایطی چقدر برای مردم دلهره آور بود و چقدر بنومیدی و یأس اهالی

شتمدیده ارومیه و سلماس و سلدوز و آشنویه کمک میکرد

یکشنبه ۴ خرداد (جوزا) ۱۲۹۷ (۱۵ شعبان ۱۳۳۶ - ۲۵ مه ۱۹۱۸) :

اجلال الملك حکمران ولایات اربعه: خوی- شاهپور- رضائیه- مهاباد باتفاق آقا بطرس (فرمانده قوای مسلحه) بسمت سلماس حرکت کردند، بچه قصدی؟ معلوم نشد فقط قوای مسلحه در همان روز (۴ خرداد) رو با افزایش گذاشت، وساعت بساعت عده ایشان در شهر زیاده تر می گردید، تا کم کم فهمیده شد که آنان قصد ندارند به خوی حمله ور شوند بلکه مقصود از ورود عده های مختلف قوای مسلحه، این میباشد که پس از تمرکز کافی افراد مسلح، بقریه عسکر آباد رو آورند و آنجا را فتح!! و بهتر بگوئیم که عسکر آباد را مسخر و یا قلع و قمع نموده و خالی از سکنه و تبدیل بویرانه ای بنمایند.

قوای مسلحه بسوی قریه مزبور رفتند و با نظم و ترتیب خاصی، مجهز به توپ و تفنگ و مواد منفجره بنزدیک قریه رسیدند

اهالی عسکر آباد که از محاصره شدن، پی بقضیه برده بودند، با دیدن قوای مجهز و منظم حالت دفاعی بخود گرفته، چند فقره، تعرض آنان را جواب داده و حمله آنان را دفع کردند

جمعه ۹ خرداد ۱۲۹۷ (۲۰ شعبان ۱۳۳۶ قمری - ۳۰ مه ۱۹۱۸ میلادی):
قوای مسیحیان، با تجهیزات کامل و زیادی بتعرض پرداختند، مدافعین عسکر آباد که مرگ را در پیش چشم خود دیدند، بدفاع مردانه و جانبازانه پرداختند، تا آخرین فشنگ خود جنگیدند ولی توپهای صحرائی قوای مسلحه که بلا انقطاع برج و باروی عسکر آباد را می کوبید سبب شد که مسیحیان فیروز گردند

پس از آنکه حصار ویران شد، قوای مسلحه یورش برده داخل حصار شدند و همه ساکنین حصار را کشتند، حتی به پیر مردان و زنان و اطفال که به مسجد قریه پناه برده بودند رحم نکردند با گلوله و شوشکه، آنها را کشته، قطعه قطعه نمودند دوسه نفر که خود را زیر اجساد مردگان پنهان کرده و بعد از رفتن قوای مسلحه فرار نموده

جان سلامت برده بودند چنین تقریر میکردند

که عده کشته شدگان درمسجد قریه بقدری زیاد بود که خون ازکف مسجد به بیرون جریان می کرد و عده ای هم که فرار میکردند تا خود را درباغات مخفی سازند همگی با گلوله درجاده و میدان و باغات از پای درآمدند ، پس از آنکه عسکر آباد تبدیل به گورستان شد ، ماهها اجساد رویهم انباشته و اینجا و آنجا افتاده مردم قریه ، طعمه سگها و پرندگان شد و کسی جرئت و یا قدرت دفن آنها را نداشت

خبر آمدن قوای عثمانی از مغرب ارومیه

دوشنبه ۱۳ خرداد (جوزا) ۱۲۹۷ شمسی (۲۴ شعبان ۱۳۳۶ - ۵ ژوئن ۱۹۱۸):

خبر آمدن نیروی عثمانیها به ناحیه سلماس، در میان مسلمانان انتشار یافت ولی از آنجا که مردم بارها اخبار ضد و نقیض شنیده و یا از نتیجه امر، مأیوس شده بودند چندان اعتمادی به صحت و سقم آن نداشتند، و تازه چند دفعه آمدن قشون عثمانی و شکست خوردن آن از قوای مسلحه را به چشم دیده و حتی از مشاهده وضع اسرای عثمانی که چند روز پیش بشهر آورده شده بودند سخت نا امید بودند

از طرفی معلمین و افسران خارجی که در رأس تعلیمات نظامی و تا کتیکهای جنگی و سیاسی قوای مسلحه قرار گرفته بودند سبب شده بود که جیلوها، هر روز بتجارب خود اضافه کرده و از حمایت خارجیان بیش از پیش بهره مند گردند

در آن روز هم از طرف قوای مسلحه اعلانی منتشر کردند که در میان ده نشینان مسلمان توزیع شد و در آن چنین اخطار میکردند که:

لازم است اهالی دهات به مسکنهای خود برگردند و در این فصل که حصاد و درو نمودن غلات فرا رسیده هر چه زودتر از محصولات خودشان محافظت نمایند و اطمینان داشته باشند که احدی مزاحم آنها نخواهد بود و در رفتن و برگشتن بشهر و دهات و یا در جادههای بین دهات کسی حق ندارد بآنها متعرض و یا بمحصول آنان در مزارع و باغات دست اندازی کند

باید توضیح داد که پائیز سال گذشته که دهقانان مسلم و مسیحی زمینهای خود را شخم زده و تخم پاشیده بودند که بر اثر فجایعی که شرح دادیم ناچار بترك دهات و مزارع و باغات خود شده و متفرق گشتند حتی برخی به خارج از کشور پناه بردند، حالا که تابستان آمده و فصل درو غلات رسیده برای آنکه، خود مسیحیان و دارو-دسته ایشان، دچار قحطی نشوند، مردم را وادار میکردند که بمزارع خود رفته

و غله و محصولات را جمعاً وری نمایند !!

۱۹ جوزا (خرداد ۱۲۹۷ - آخر شعبان ۱۳۳۶ - ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸) :

حکمران ارومیه (اجلال الملك) که بامعیت قوای مسلحه بسلامت رفته بود مراجعت نمود (حکمران علناً تحت نظر قوای مسیحیان بود و حتی نمی توانست از منزل خود نیز خارج شود) و خبری منتشر شد که قوای مسلحه (تشکیلات نظامی مسیحیان) سلاح از دست نخواهد داد یعنی موضوع مذاکره با قشون عثمانی و صحبت ترك سلاح و مذاکره مربوط به صلح و صفا بیمورد میباشد.

۲۰ جوزا (خرداد ۱۲۹۷ - اول رمضان ۱۳۳۶ - ۱۲ ژوئن ۱۹۱۸ میلادی) :

از طرف قوای مسلحه اعلانی بدین مضمون منتشر شد :

هر کس مرتکب قتل شود ، و یا کسی را مجروح نماید و یا خانه ای را غارت کند ، بدون گفتگو ، مجازات سخت شده و به کیفر اعمال خود خواهد رسید .

معلوم است این تهدید برای جیلوها بود زیرا مسلمانان در دست جیلوها اسیر شده بودند

۲۴ خرداد ۱۲۹۷ (۵ رمضان ۱۳۳۶ - ۱۶ ژوئن ۱۹۱۸) : گویا در سلماس ، بین

قشون عثمانی و قوای مسلحه جنگی سخت در گرفته بود و قوای مسیحیان دانسته بودند که قشون عثمانی ، قوای چریک نبوده ، بلکه يك هنگ منظم و جنگنده است بهمین جهت از طرف قوای مسلحه ، تمام تلفون هائی که در بعضی از خانه ها باقی مانده بود جمعاً وری کردند ، تا مردم ارومیه بهنگام مکالمه سران قوای مسلحه در آن لحظات حساس و حاد نتوانند استراق سمع نمایند و از روابط تلفونی آنان با عناصر خارجی و مهم با خبر نشوند (۱) .

چهارشنبه ۲۸ جوزا (خرداد ۱۲۹۷ - ۹ رمضان ۱۳۳۶ - ۲۰ ژوئن ۱۹۱۸) :

کسب اطلاع شد که قوای مسلحه ، سلماس را تخلیه کرده اند و قشون عثمانی تا حوالی محال نازلوچائی نزدیک شده است بعد از ظهر صدای توپهای طرفین بگوشا هالی

۱- چون در آن زمان تلفون معمولی بوده نه خودکار که استراق سمع ممکن بود.

ارومیه میرسید .

پنجشنبه (۲۹ جوزا) صدای توپها شدیدتر شده و بلا انقطاع میگریه‌اند ،
یکشنبه ۲ سرطان (تیرماه ۱۲۹۷ - ۱۳ رمضان و ۲۴ ژوئن ۱۹۱۸) .
از صدای توپها خبری نبود یکنفر ضابط (افسر عثمانی) از طرف قوای عثمانی
بعنوان رسالت آمده بود .
گویا ، یکی از اعضاء آمبولانس موسیو کوژل (۱) (که سابق بعنوان نماینده صلیب
احمر در ارومیه انجام وظیفه می‌کرد) جواب نامه عثمانیها را داده بود باین مضمون :
«این تشکیلات از طرف دولت روسیه فراهم شده، اکنون که شما بروسیه صلح
کرده و باهمدیگر سر جنگ ندارید ، لازم است ، شما هم بدون جنگ مراجعت نمائید،
در آن موقع قشون عثمانی در حوالی ارومیه، به پیروزیهای قابل توجهی نایل آمده بود
و حدود گردنه قوشچی و نازلوچای را در دست داشتند ؛ که بعلت تهدید شدن خوی
وسیله آندرانیک (۲) موقتاً متوقف گشتند .

۱- در مورد موسیو کوژل رئیس هیئت (آمبولانس) فرانسوی قبلاً زیاد صحبت کرده‌ایم .

۲- Andranig از ارامنه با نفوذ و از رؤسای ارمنستان قفقاز بوده .

آندرانیک و محاصره خوی

در همان روزهای پیشرفت عثمانیها که از سلماس بسمت ارومیه آمده و تهدید قوای مسیحیان و عقب نشاندن آن پرداخته بودند، دستهای خارجی تاکتیک جدیدی را شروع کردند و آندرانیک که یکی از ارامنه متنفذ و از رؤسای ارمنستان قفقاز بقصد تصرف والحاق خوی و سلماس به ارمنستان، و تهدید ارومیه و خنثی کردن پیشروی و حرکات قشون عثمانی در شمال غرب ایران با ۵۰۰۰ نفر جنگجو و تجهیزات کامل و کافی بحوالی شهرستان خوی، سرازیر و قلعه خوی را در محاصره نیروی خود گرفته منتظر میشود که نیروی مسلح ارومیه هم سلماس را تهدید، و در نتیجه شهرهای ارومی سلماس - خوی، را در لحاظ معینی قبضه نمایند.

اهالی خوی که از مدت‌ها قبل به فجایع و دسایس مسیحیان پی برده بودند، فوراً بایکمه کوچک عساکر عثمانیها برج و باروی شهر را تعمیر و آنرا تبدیل باستحکامات نموده، در مقام دفاع برمی آیند فرمانده نیروهای عثمانی در حومه ارومیه، فوراً از حرکت آندرانیک و محاصره خوی باخبر و میفهمد که منظور مسیحیان، با این مانور محاصره کردن قشون عثمانی است. و فوراً بقشون عثمانی دستور میدهد که بسمت خوی حرکت نمایند فرمانده قشون عثمانی با دریافت دستور فرمانده خود عملیات رضائیه و سلماس را موقوف و سرعت بسمت خوی حرکت و در نزدیکی خوی از روی کوه غضنفر (۱) با توپهای سنگین اردوگاه ارامنه آندرانیک را زیر آتش میگیرند آندرانیک و دارودسته اش؛ از مراجعت سریع قشون عثمانی از ارومیه و نزدیک شدن آنها به دو کیلومتری خوی و از قرار گرفتن در زیر آتش قشون عثمانی و مدافعین قلعه خوی پس از تحمل عده سنگینی کشته از ارامنه و جیلوها رو به فرار میگذارند

۱ - این کوه درست در سرپل معروف پهل خاتون در ۲ کیلومتری خوی واقع شده و سابق در بالای آن قبری بود که میگفتند مر بوط بیکی از جنگجویان دوره سلسله ساسانیان می باشد.

و بقیه قاز میروند ، عده زیادی مهمات و تجهیزات جنگی نیز بجا میگذارند که بتصرف قوای عثمانی درآمد

انتشار خبر شکست نقشه متفقین در مورد خوی بوسیله نیروی عثمانی مقیم حد شمال غربی ایران ؛ آسوریها و ارامنه و حوالی سلماس را چنان بوحشت انداخت که لوازم زندگی خود را برداشته راه ارومیه را پیش گرفتند کم کم این خبر به مسیحیان دهات اطراف ارومیه نیز رسید و آنها از انتقال مسیحیان سلماس بارومیه باخبر شده آنها نیز لوازم قیمتی و زندگی خود را بشهر ارومیه منتقل و در باغات و مزارع نزدیک شهر چادر و خیمه زده و مال و مواشی خود را نیز ، در همانجا و نزد خود جا داده بودند .

منظره عجیبی بود از یکفرسخی شهر تا کناره دیوارهای شهر همه جا تبدیل باقامتگاه و اردوگاه شده بود و بر اثر این نقل و انتقال و سکنی گزیدن در کناره شهر تمام مزارع و باغات تبدیل بچراگاه مال و مواشی مسیحیان گردید و تمام محصولات آنها تلف شد و از بین رفت حتی درختان و نهالها بقدری آسیب دیده بودند که در بهار سال بعد، خشکیده و از ثمر افتاده و محو و نا بود گشتند.

جمع آوری غلات و طرز عمل آن

قبلا یاد آور شدیم که روز ۱۳ خرداد ۱۲۹۷ بوسیله اعلانی که دردهات ارومیه بخش کردند دستور دادند که دهاتیهای فراری و مخفی شده بددهات خود مراجعه کنند و به حفاظت کشت و محصولات خود مشغول شوند و جو و گندم را درو نمایند و از باغات خود نگهداری کنند

حالا از طرف سران قوای مسلحه (آقا پطرس - آقا میرزا - ظریفه خانم - ملیک خوشابه و ...) دستور میدادند که کسی حق فروش گندم و جو را ندارد زیرا فصل درو کردن غلات رسیده و مردم باید به درو کردن و بسته بندی نمودن و باد دادن غلات بپردازند و نان و جو مورد مصرفی را تهیه و تامین نمایند

برای اجرای این دستور هر کسی را که در کوچه و محلات میدیدند گرفته و آنان را تحت الحفظ بمزارع اطراف و دهات اعزام و در آنجا بامر درو کردن و خرمن کوبیدن واداشته و برای آنکه این بردگان فرار نکنند شبها ، آن بیچارگان را ، دردهات و مزارع بطور دسته جمعی در یک جا محبوس کرده و میخواست باندند و فردا صبح باز زیر نظر افراد مسلح بکار در مزارع و امید داشتند و اگر کسی تاب تحمل کار را نمی آورد و فرار میکرد ، او را گرفته و برای عبرت سایر بردگان تیر باران میکردند

مسلمانان در سال کمیابی مواد حیاتی و قحطی بکلی از خوراک طبیعی محروم شده ، اغلب با سبزی و سبزه و کشمش و ... و یا فقط با گوشت تغذیه می نمودند (زیرا بر اثر غارت مال و مواشی و کمیاب شدن علوفه ، و اینکه برای بقیه احشام و اغنام علف و عتیق وجود نداشت ، قیمت گوشت تنزل و خود گوشت هم فراوان شده بود) .

بالاخره محرومیت مردم از غذای خوب و مقوی و طبیعی سبب شده بود که نیروی جسمانی خود را از دست داده ضعیف و ناتوان بشوند بقدریکه قدرت کار کردن برای

اعاشه را از دست داده بودند ، حال در چنین وضعی تحمیل کار اجباری در مزارع و دهات بمسلمانان ، معلوم است که چقدر طاقت فرسا میبود .

خود اهالی شاید ، برای خود گندم یا جو داشتند یا قبلاً تهیه و پنهان کرده بودند ولی آرد کردن آن آسان نبود .

اولاً آسیابهای آبی آنروز همگی در بیرون شهر بودند و در ثانی برای بردن غله بآسیاب ، وسایل نقلیه لازم بود که آنرا هم مسیحیان غارت کرده بودند ثالثاً ، امنیت وجود نداشت تا کسی غله خود را با چارپایا ارا به به آسیاب ببرد و چند ساعتی در آنجا توقف نماید ، تا گندم و جورا آرد کنند رابعاً خود آسیابانها هم می ترسیدند ، و جرأت باز کردن آسیاب را نداشتند زیرا ، اغلب اتفاق می افتاد که اشرار به آسیاب ریخته غله را بغارت برده و آسیابان و مشتریان را نیز کشته بودند .

خامساً ، مردم ناچار شده بودند که با آسیاب دستی (دستآس) در منازل به خرد کردن غلات بپردازند ، معلوم است که این عمل نیز کافی برای آرد کردن مقدار زیادی غله نبود . در عین حال با دستآس آرد خسابی بدست نمیآید .

فقط بعضاً یک نفر آسیابان بایکی از جیلوها شریک میشد ، یعنی حفظ امنیت با جیلوها و آرد کردن با آسیاب ، و سود بنفع طرفین تقسیم می گردید .

ناگفته نماند که برخی از جیلوهای مارشیمون کاملاً مؤمن بروحانیت مارشیمون خیلی امانت دار و پاکدامن بودند ، وقتی هم بایک مسلمان شریک میشدند یا تعهد کاری را می نمودند کاملاً به تعهد و امانتداری خود ، وفادار می ماندند روی این اصل مسلمانانی که گندم یا جو داشتند وسیله همین جیلوهای پاکدامن آنرا آرد می کردند . زیرا جیلوهای مارشیمون مال و مواشی زیاد داشتند و گندم و جو مسلمانان را بوسیله چارپایان خود بآسیاب حمل و مجدداً آرد آنرا ، با چارپایان خود ، بمنزل مسلمانان می آوردند و اجرت خود را می گرفتند .

علل فوق الذکر سبب ترقی نرخ گندم و نان شده بود و مواد غذایی هم گران شده

بودند وجه نقد هم، در دست مردم کمتر بود، باین علت نان کیلوئی ۸ قران و چای مثقالی ۳ قران و دارچین (که اغلب بجای چای مصرف میشد) هر پونزه (پونظه) (۴۰ مثقالی) ۹ قران، تریاک لوله‌ای ۲۰۰ قران و تنباکو ۷ قران و قند (من تبریزی) ۱۰ تومان خریداری میشد (۱).

ضرورت ابتکار می‌آفریند: در آن روزها که چای خطائی کمیاب بود مردم ابتکار بخرج داده سیب یا جو یا پوست به‌ها را بجای چائی بکار میبردند مثلاً سیب یا جو را در ظرف آهنی روی آتش بوداده و در چای پزریخته دم میکردند تارنگ چائی بخود می‌گرفت و آنوقت مثل چای آنرا مینوشیدند یا پوست درخت به‌را در قوری دم کرده و مثل چائی صرف می‌کردند.

قتل سید محمد پیشنماز یا فجیع ترین قتل

۸ سرطان (تیرماه ۱۲۹۷ - ۱۹ رمضان ۱۳۳۶ - ۱ ژوئیه ۱۹۱۸) :

چند نفر از قوای مسلحه ، وارد منزل آقا سید محمد پیشنماز (که از سادات مجرب و محترم بود) میشوند و مطالبه اسلحه مینمایند، آقا در جواب به جیلوها میگوید که فرزندان من ، شما میدانید که من پیشنماز و روحانی هستم و اهل اسلحه و حرب نمیباشم و نزد من اسلحه یافت نمیشود زیرا من با اسلحه آشنائی و سروکار ندارم و اهل جنگ و جدال و سیاست نیستم.

جیلوها توجهی باین اقرارهای ساده نمیکند و آقا را با لگد و قنداق تفنگ کتک میزنند و اصرار میکنند که اسلحه خود را بدهد. آقا باز بخدا و رسول قسم میخورد و میگوید : نه من و نه خانواده من ، تاکنون اسلحه نداشته اند.

ولی جیلوها باور نمیکند و بضرب شمشیر يك دست آقا را قطع میکنند تا او اقرار بداشتن اسلحه کند.

اما آقا که اسلحه نداشته ، التماس و عجز مینماید که اگر اسلحه داشتم میدادم آخر من اهل اسلحه نیستم و تا حال کسی مرا مسلح ندیده است .

ولی جیلوهای خونخوار ، جواباً دست چپ و بعد پای راست و بعد پای چپ آقا را قطع و بعد جسد آن سید بزرگوار را پاره پاره میکنند.

بطوریکه در و دیوار اطاق آقا ، از خون رنگین میشود. صحنه فجیعی در اطاق بوجود می آورند که هر بیننده را متحیر و مضطرب میساخت. بهتر است در این باره اظهارات يك مسیحی را که از دیدن آن منظره ، سخت تهییج شده بود بشنوید :

معلوم است که این صحنه فجیع مخفی نمی ماند و خبر آن بگوش اهالی تبریز و بالاخره سایر شهرستانها میرسید بالاخره از طرف مجلس ملی آشور، به آقای الکساندر مناسریان (یکی از اعضاء ستاد قوای مسلحه) مأموریت میدهند که شخصاً در مورد قتل آقا سید محمد پیشنماز تحقیقات نماید و شخص نامبرده، پس از آنکه بمنزل آن مرحوم رفته و قتل ویرا با آنوضع دستها و پاهای قطع شده و اندام پاره پاره گشته، می بیند، به ستاد برگشته و خطاب بهمقطاران خود چنین می گوید:

بروید دعا کنید، که در جهان و در آسمانها، خدائی وجود نداشته باشد، زیرا آن قتل فجیع و صحنه هیجان آور که من به چشم خود دیدم، یقین کرده ام که اگر خدائی وجود داشته باشد، حتماً قهر و غضبش برای مکافات آنگونه قتل وحشیانه، نه تنها دامن شمارا خواهد گرفت، بلکه شامل حال تمام مسیحیان جهان نیز خواهد شد.

سه شنبه ۱۰ سرطان (تیرماه ۱۲۹۷ - ۲۲ رمضان ۱۳۳۶ - ۴ ژوئیه ۱۹۱۸):

باز هم قوای مسلحه، روی چه منظوری و شاید آدم کشی را حرفه لذت بخش میدانستند که در حدود ۲۰۰۰ نفر از مردم بیگناه ارومیه را کشتار کردند گویا بخاطر اینکه ۱۸۰ نفر از مسیحیان در ۲۲ تیر ۱۲۹۶ برای تصرف بندر شرفخانه رفته بودند که تلف میشوند و تلافی آنرا از مردم شهر می گرفتند (۱)

۵ شنبه ۱۲ سرطان (تیرماه ۱۲۹۷ - ۲۴ رمضان - ۶ ژوئیه):

شایع شد که قشون عثمانی از سمت جنوب با ارومیه نزدیک میشود مسلمانان در حالیکه نمی دانستند امیدوار باشند یا نومید و بر جان خود بترسند این خبر را بگوش هم دیگر می رساندند و در این روز مجلس منعقد شد و بشور پرداخت و در نتیجه ۱۰ نفر از مسیحیان و ۱۰ نفر از مسلمانان را انتخاب و معین کردند که جلو تعدیات اشرار را بگیرند.

پرواضح بود که این قبیل اقدامات جز مانورهای سیاسی و حاوی نظریات خاص

(۱) - شرح این قضیه را که ۱۸۰ نفر داوطلب با کشتی برای تصرف بندر شرفخانه می رفتند که بوسیله مجاهدین دستگیر و از بین رفته بودند که تفصیل آنرا قبلاً یاد آور شده ایم.

چیز دیگری نبودند منتها مسلمانان از اسرار پس پرده اطلاع نداشتند و الا در حالیکه همه قوا و همه اختیارات ، و جان و مال و ناموس مردم در دست مسیحیان قرار داشت ، و مسلمانان زیر پرچم میسیون آمریکا و فرانسه زندگی می کردند و از دستشان چیزی ساخته نبود ، مجلس آراستن و مشورت کردن و ۱۰ نفر از مسلمانان را انتخاب نمودن و آنها را بجلوگیری از تعدیات اشرار واداشتن چه تاثیری در تشکیلات مسیحیان می توانست داشته باشد ؟!

اصولا شرکت دادن مسلمانان در آن قبیل جلسات ، چه اثراتی را می توانست در وضع آشفته آنروز ببار آورد ؟ و شاید که اکثر آنان از آن بی انضباطی و بی بند باری ملت خود دلسرد و ناراحت بودند و میخواستند تا اندازه ای از وضع آشفته جلوگیری کنند و حفظ آبرو نمایند مع الاسف قادر بجلوگیری هم نبودند.

پرواز يك طياره در آسمان اروميه

وغرش شليك تيرها

دوشنبه ۱۶ سرطان (۱۶ تير ماه ۱۲۹۷ - ۲۸ رمضان ۱۳۳۶ - ۱۰ ژوئيه

: (۱۹۱۸)

اوایل صبح دوشنبه ، بدون مقدمه غرش شليك تفنگها ، سكوت فضا را در هم شكست همه متوجه جنوب شهر شدند ، زیرا ، صدای مهيب و لرزاننده ای از سمت جنوب شنیده ميشد .

وطولی نکشید که غرش عجيب در سمت ديگری از آسمان شهر مسموع شد و صدای غرش شليك تيرها نیز ، بآن سمت انتقال یافت !! و پس از لحظه ای صدای مهيب در فضا خاموش شد ، و بدنبال آن شليك تير نیز تعطيل گردید :

و بعد معلوم شد ، آنچه که صدای مهيبش آسمان را بصدا درمی آورد يك فروند طياره انگلیسی بوده که جهت دادن نقشه رفتار و حرکت نظامی به مسيحيان ، بفضای اروميه وارد شده بود .

در اين مورد يکی از مامورين اطلاعات عثمانی که با اينجانب (نويسنده اين کتاب) دولتی داشت چنین میگفت :

من برای اکتشاف و دانستن اوضاع واقعی اروميه و تشکيلات مسلح مسيحيان و فعاليت ميسيونهای خارجی ، با توجه باینکه زبان نسطوری (زبان جيلوها) را خوب بلد بودم ، در لباس جيلوها وارد اروميه شدم و ورود من مصادف با پیداشدن طياره در آسمان اروميه و شليك تير بسوی طياره شد ، من بلافاصله خود را به ساختمان هيئت آمریکائيان رساندم و دیدم که يک نفر افسر انگلیسی که از هوا پيما پیاده شده بود ، بآنجا آمد و عدد زیادی از قوای مسلح نیز فوراً بآن ساختمان آمدند ، و افسر انگلیسی نطقی کرد که بزبان جيلوها ترجمه می کردند و مفهوم آن نطق چنین بود :

دوستان ، شما در رفتار خود با مسلمانان ، سخت دچار اشتباه سیاسی شدید، شما بجای آنکه با رفتار خوش ، مسلمانان را فریب داده و آنها را تبدیل بذخیره احتیاطی مورد نیاز جنگ بکنید و چابک‌سازانه آنها را بوار و آوردن ضربت کشنده به پیکر دشمنان شما ، وادار سازید ، و بجای آنکه ، از آنها ، در راه نیل بمقاصد سیاسی درخشان خود استفاده نمائید ، و بجای آنکه ، مسلمانان را بمثابه پلی برای گزشتن بسوی کامیابیهای خود، مورد بهره‌مندی قرار داده و دشمن خود را بوسیله دوستان دشمن سرکوب نمائید ، آنها را آزار داده و افسرده خاطر کرده و امید دوستی خود را ، از دل آنها زدوده ، و باروش‌های غیر معقول خود آنها را برای همیشه از خود جدا و دور ساخته‌اید .

شما در صحنه عملیات سیاسی بین‌المللی، با این اشتباه خود ، بزرگترین لطمه را بسیاست استقلال طلبانه خود وارد آورده ، مسئله جمهوریخواهی و خودمختاری خود را با قتل و غارت و خونریزی، در صحنه نمایش ، بمعرض مشاهده دول اسلامی و متحدین آنان گذارده‌اید .

شما بعد از چندین ماه ، مبارزه و جنگ با مهاجمین و دشمنان خود، هنوز حرکت مبارزات سیاسی خود را ، نه تنها از دریچه اقتصادی ، بلکه از نقطه نظر معرفت‌الروحي (روانشناسی) ومختصات جغرافیائی ، و شرایط و وضع وموقعیت متفقین ، و تعلیمات تاکتیکی : فریفتن - خر کردن ، بکار بستن را نا دیده گرفته ، ونتیجه زحمات خود را بسود متحدین وبضرر خود ومتفقین تمام کرده‌اید!! خود را بد نام و دشمن را خوشنام ساخته‌اید .

هنوز هم دیر نشده است ، با اطلاعات روانشناسی، که ما از مردم مسلمان داریم، میدانیم که آنان زود فریب می‌خورند، وزود از انتقام منصرف میشوند وزود صحنه‌های فجیع را که دولت آنان بر آنها فراهم آورده باشد یا دیگران ، فراموش می‌کنند وبایک خوبی وگمك، از سر تقصیرات گذشته ، می‌گذرند و باز هم بادشمن خود دست دوستی میدهند پس شما میتوانید، از این روحیه آنان استفاده کنید . . . !!

برای گول زدن آنان ، رفتار خود را عوض کنید ، خوبی کنید ، پوست کنده

میگویم طوری کنید که پرده‌ها دریده نشوند، جریان‌ها را بامهارت ماست مالی نمائید. بهر حال الساعه عده‌ای از قشون عثمانی، بانظم و تجهیزات کافی، برای برچیدن تشکیلات مسلح مسیحی، باین صفحات رو آورده‌اند و عنقریب نزدیکتر آمده شما را از نزدیک ملاقات خواهند کرد .

و شما قادر بمقاومت در برابر این قشون نیستید ، در اینصورت از همین امروز در شهر انتشار دهید که قشون انگلیس به میانه و صاین قلعه وارد شده‌اند و باز شهرت دهید که شما به پیشواز قشون انگلیس می‌روید، بعد از انتشار این اخبار لازم است که برای نجات دادن جان خود، عده‌ای از مأموران شجاع را مأمور کنترول راه‌ها بکنید پس از آنکه از امنیت جاده‌ها خاطر جمع شدید اول زن و بچه و پس از آن مردان مسلح را حرکت دهید مائز عده‌ای از سواران خود را جهت حفظ راه‌ها و تامین امنیت جاده‌ها و رسانیدن زن و بچه و مردان مسلح بشما، باستقبال شما خواهیم فرستاد (۱)

۱- از این دستور صریح انگلیس‌ها ، معلوم میشود. حالا که بوجود مسیحیان مسلح در این نقطه احتیاجی نیست میتوانند این برده‌ها را که کور کورانه اطاعت از اربابان می‌کنند در محل دیگری ، آلت دست خود قرار دهند !!

اظهارات ژنرال دنستروویل

ژنرال دنستروویل (۱) در یادداشت‌های خود راجع به وضع قوای مسلحه مسیحیان در آنروزها چنین می‌گوید: سراسر ارومیه بوسیله لشگرهای ۵ و ۶ عثمانی اشغال شده بود مسیحیان ارومیه تا آخرین نفس مقاومت کردند و در مراحل نهائی، دسته دسته از قشون عثمانی را مغلوب و عده‌ای را با سارت گرفتند و مقداری مهمات و وسایل و غنایم جنگی بدست آوردند.

جیلوها تعلیمات و فنون جنگی را از روسها آموخته بودند و بهمین قصد عده‌ای افسر مسیحی زیر نظر پالکونیک کوزمین (۲) مدتها در آن ناحیه مأموریت داشتند، در اینموقع قوای ماژور استارین در بیجار (تقریباً در ۱۲۰ میلی ارومیه) توقف داشت قشون عثمانی نیز مهاباد را قبضه کرده بود، دولشگر ترك (عثمانی) از لحاظ تعداد ضعیف، تعداد قوای آنها در شعاع جنوبی این دایره، قلیل و غیر قابل توجه بودند. جیلوها نماینده‌ای نزد ما فرستاده و تقاضای اسلحه و مهمات و کمک پول کردند، ما هم حاضر به اجرای این تقاضا شدیم و جواب آنرا با طیاره فرستادیم و پیشنهاد کردیم که حلقه محاصره قشون عثمانی را در جنوب دریاچه ارومیه بشکافند و در روز معین شده در صاین قلعه باستقبال ما بیایند و در آنجا قوای ما اسلحه و مهمات لازم را خواهند رسانید. ضعف قوای عثمانی در این ناحیه، منطقاً ما را بسوی اجرای نقشه (مخصوص) سوق میداد که بکلی عثمانیها را از آن حدودها بیرون رانده و خود ارومیه و بیجار را اشغال نمائیم. فقط یک چنین تاکتیکی می‌توانست جیلوها را از محاصره قوای عثمانی نجات دهد فشار قوای عثمانی سبب میشد که مواعی در موفقیت ما در آن نقشه بوجود آید و در همانموقع که ما میخواستیم نقشه مزبور را عملی کنیم، جیلوها شخصاً این مسئله را

G. Dunsterville - ۱

۲- Kouzmine و معلوم میشود که آمبولانس خیریه جنبه ظاهری داشته و در باطن مأموریت سیاسی تخریبی را عهده دار بوده است.

باشکافتن حلقه‌های محاصره عثمانی در جنوب دریاچه ارومیه حل کردند و باستقبال ما آمدند تا مهمات و اسلحه دریافت نمایند...

اما ، تاخیر جیلوها در مراجعت بمواضع خود سبب گردید که شایعات قوی، علیه آنها در میان مسیحیان و مسلمانان ، چنان اثرات عمیقی بگذارد که شیرازه قدرت مسیحیان خود بخود به تحلیل رود .

زیرا ، در ارومیه شایعه دادند که کلیه قوای مسیحیان که بجنگ عثمانیها رفته بودند بکلی قلع و قمع شده‌اند ، این شایعه باعث شد که تمام مسیحیان ارومیه مال و مواشی و اثاث خود را برداشته و روانه بیچار شوند ، و کردها و عثمانیها که مسیحیان را دقیقاً تعقیب می کردند ، این فراریان وحشت زده و بیچاره را قتل عام کرده و هستی آنها را به غارت بردند .

موقعی که عده‌ای از این فراریان بمنطقه نفوذ ما وارد شدند ، فوراً قوای احتیاطی ما برای حفاظت پشت سر فراریان اعزام گردید و از آنهمه فراری فقط ۵۰ هزار نفر توانستند جان سالم بدر برده و در پناه ما قرار گیرند که ما این عده را ، بعداً بسوی بغداد اعزام کردیم . این واقعه قدری دیرتر از حوادثی که من در این فصل ذکر می کنم رخ داده ولی خواننده‌ای که بیشتر مایل بدانستن این اتفاق و عواقب و نتایج آن باشد میتواند از این مشروح استفاده نماید و بداند که فراریان طبق دستور ، به بغداد اعزام و در اختیار مقامات عالیه ، قرار گرفتند و در آنجا برای این فراریان وسایل معاش و مسکن و کار ، فراهم گردید .

مردمان سالم و قوی بنیه را در خدمات نظامی و کارگری بعنوان داوطلب ، وارد خدمت کردند و زن‌ها و بچه‌ها و مردان علیل را با مال و حشمتی که همراه داشتند بطرف بین‌النهرین روانه نمودند و فعلاً همه آنها ، بوطن‌های خود ، عودت داده شده‌اند .

عجز و لایه اهالی ارومیه

روز ۵ شنبه ۱۹ سرطان (تیرماه ۱۲۹۷ - ۲۱ رمضان ۱۳۳۶ و ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۸) :

عده‌ای از مسلمین که مدتی بود در کونسولگری متحصن بودند ، مجلسی تشکیل داده و بانهایت عجز و لایه ، از سران انقلاب تقاضای رسیدگی بوضع خود را مینمودند و در تقاضا نامه خود چنان بالحن مظلومانه و استرحام سخن رانده بودند که هر شنونده ایرا متأثر میساخت و این شعر را هم مطلع درخواست خود قرار داده بودند :

مرغ بی بال و پریم افتاده ایم بر دام تو

یا بکش، یادانه ده ، یا از قفس آزاد کن

در این نامه از مسئولین قوای مسلحه و سایر سردمداران درخواست کرده بودند که برای مسلمانان شهر فکری بکنند و از جمله مواد تقاضا ها ، موارد زیر بودند :

۱- تأمین آذوقه بمنظور جلوگیری از ائتلاف نفوس ، از گرسنگی .

۲- اتخاذ تصمیم درباره اهالی - و اعطای امنیت، تا مردم از مخفیگاه‌ها خارج شوند و بتوانند بدنبال کسب و اعاشه خود رفته و خود و خانواده‌شان از گرسنگی نمرند .

۳- اگر چنانچه این تقاضا ، قبول نشود ، لااقل اجازه دهند تا مردم با آزادی موطن خود را ترك و بشهرهای دیگر بروند. (۱)

جمعه ۲۰ سرطان (تیرماه ۱۲۹۷ - ۲۲ رمضان ۱۳۳۶ - ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۸) :
افراد مسلح برای بدست آوردن جو و گندم و آذوقه برای خودشان ، بمنازل مسلمانان وارد میشدند و به تفتیش انبار و اطاقها میپرداختند اما چون خانه ها خالی از مواد آذوقه بودند دست خالی برمیگشتند.

۱- نویسنده نتوانست کسب اطلاع کند که سران انقلاب چه جوابی باین تقاضا دادند .

یکشنبه ۲۱ سرطان (تیرماه ۱۲۹۷ بیست و سوم رمضان ۱۳۳۶ - ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۸ میلادی) :

عده‌ای از قوای مسلحه (پیاده نظام و سواره نظام) برای جلوگیری از پیشرفت قوای عثمانی بطرف سلدوز حرکت نمودند و بدنبال آن ، آقا پطرس (فرمانده نظامی قوای مسیحیان ارومیه) با شش هزار سواره عازم سلدوز گردید چون در جبهه سلدوز ، قوای عثمانی ناتوان بود ، لذا در مقابل عده تازه نفس و مجهز مسیحیان عقب نشینی کرد .

سه شنبه ۲۳ سرطان (تیر ۱۲۹۷ ۲۴ رمضان ۱۳۳۶ - ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸ میلادی) :

قوای عثمانی ، که در محال قوشچی ، قبلاً متوقف شده و بعد از اطلاع از حمله آندرانیک به خوی موقتاً دست از جنگ برداشته و سریعاً بسوی خوی حرکت کرده و آندرانیک را مغلوب و فراری ساخته بود ، اینک به محال قوشچی برگشته ، و شروع به تعرض نموده و در نتیجه جنگی سخت بین قوای عثمانی و مسیحیان در قوشچی شروع شد .

۴ شنبه اول اسد (مرداد ماه ۱۲۹۷ - ۱۵ شوال ۱۳۳۶ - ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۸) :
قبلاً گفته شد قوای مسلحه با پطرس عازم سلدوز شد (۲۱ تیرماه ۱۲۹۷) و بعد از آنکه قشون عثمانی شکست خورده و عقب نشست قوای مسلحه مسیحیان ، برخلاف معمول که سابق به تعقیب شکست خوردگان میپرداخت ، از تعقیب عثمانیها صرف نظر کرده بودند . اما در این روز قدغن کردند که کسی حق ندارد بمسلمانان غله بفروشد !!

یکشنبه ۵ اسد (مرداد ۱۲۹۷ - ۲۰ شوال - ۱۳۳۶ - ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۸) :

از طرف قوای مسیحیان ، اعلانی (به سه زبان : آسوری ، ارمنی ، روسی)

چاپ و منتشر و فقط برای افراد قوای مسلحه میفرستادند بدین مضمون :

اعلان به سه زبان فقط برای مسیحیان

ای آسوریان ، ای آرامنه ، مطلع و باخبر شوید که دشمن (قوای عثمانی) مارا از سه طرف احاطه نموده و دست بحمله و هجوم زده است ، بایستی همه شما ها ، سلاح بدست گرفته و بدون ترس و سستی و تأمل ، به حفظ جان و مال و زادگاه و تشکیلات خود اقدام و برای دفاع و دفع دشمن آماده و مهیّا باشید.

چنانکه گفته شد ، قوای عثمانی در جبهه سلدوز شکست خورده بود و در این روزها (۱۴ یا ۱۵ شوال) علی جان پاشا (که فرمانده قشون عثمانی در منطقه غرب ارومیه بود) به خاک عثمانی منتقل شده و بجای وی صلاح الدین پاشا قشون عثمانی را هدایت میکرد و او توانست به پیشروی پردازد و از محال انزل ، بسوی رود خانه نازلوچای ، با موفقیت پیشرفت نماید قوای مسلحه ، در برابر قشون صلاح الدین پاشا ، یواش یواش ، از صف خارج میشدند و آن حرارت و وحدت سابق را از دست داده و چندان مقاومتی نشان نمیدادند بعضی ها هم در سرفرصت ، مخفیانه از جبهه جنگ فرار کرده و در منازل دوستان خود از مسلمانان که از سابق آشنائی داشتند مخفی میشدند. از طرف اشتاب (ستاد قوای مسلحه) اینگونه فراریان را جسته و پیدا کرده و با فحش و ضربه شلاق و توسری ، به جبهه محاربه اعزام میکردند روی این اعلان فوق الذکر در سه زبانی بین آنها توزیع و نشر نموده بودند.

باید مختصر توضیحی داد که مسیحیان کم کم از طول جنگ و کشت و کشتار ، که در جنگها دامنگیرشان میشد و دائماً زیر سلاح و دور از خانواده خود بودند ، خسته شده و با احساس دورنمای آینده همانطور که در خاطرات دنستروویل آمده بود ، فهمیده بودند که مقاومت در برابر عثمانیها و نارضایتی مسلمانان ایران و ایستادگی در برابر تغییراتی که در روسیه شده بود ، يك عمل احمقانه بوده جز اینکه آلت دست سران قوای مسلحه شده اند ، سودی بر آنان ندارد ، این بود که روحیه شان نیز ضعیف شده و دیگر علاقه ای به جنگ و کشته شدن نداشتند .

دستور تلفنی آقا پطرس به ستاد عملیات نظامی مسیحیان

پنجم اسد (مرداد ۱۲۹۷ - ۲۰ شوال ۱۳۳۶ - ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۸) :

چنانکه اشاره شد در این روز اعلانی بزبانهای : روسی ، ارمنی ، آسوری ، منتشر و از مسیحیان دعوت بعمل آمد که اسلحه بردارند و در برابر قوای عثمانی از خود دفاع نمایند و بازگفتیم که آقا پطرس برای مذاکره با انگلیس ها و گرفتن کمک و اخذ مهمات به بیجار (۱) رفته بود و بطوری که در یادداشتهای ژنرال دنستروویل ذکر شده ، در آن موقع ژنرال مزبور اردوی منظمی را در بیجار تحت اختیار داشت و بوسیله طیاره ای که ذکرش رفت، جواب مساعد به قوای مسیحیان ارومیه دادند که اسلحه و مهمات لازم در اختیار قوای مسلح مسیحیان خواهند گذاشت ولی این يك نقش سیاسی بود . (۲)

آقا پطرس برای آرایش جنگی منظم در برابر قوای عثمانی و احتمالاً دولت ایران و نیروی تبریز و اکراد ، میخواست پول و اسلحه و مهمات کافی از انگلستان بگیرد و باین جهت ، و بنا بوعده آنان ، به بیجار رفت و پس از مذاکره لازم با سران اردوی انگلیسها در بیجار، تلفوناً با اشتاب (ستاد قوای مسیحیان) تماس و اطلاع داد : آقایان راه گشوده و حلقه محاصره درهم شکسته و قشون عثمانی نیز فرار کرده است. ولی اردوی عثمانی در جبهه سلماس بسیار قوی است و دارند بسوی ارومیه می آیند بنابراین، طبق اصول و آموزش های قبلی ، فوراً ارومیه را تخلیه و بطرف بیجار حرکت کنید

و در همان روز ظریفه خانم (۳) (خانم آقا پطرس) دستور دادند تا در شهر جار

کشند که کسی از خانه خود خارج نشود و الا با جان خود بازی کرده است. (۴)

۱- بیجار Bijar

۲- در صفحه بعد این نقش شرح داده خواهد شد .

۳- Mrs Zarifeh .

۴- برای اینکه مسلمانان از بیرون رفتن قوای مسیحی از ارومیه با خبر نشوند.

قوای مسلحه ، از دستور تلفنی آقای پطرس که حرکت عثمانیها را به سوی ارومیه خبر داده بود سخت ترسیدند و اذانتشار این خبر ، خود را باخته و سریعاً شهر را تخلیه نمودند.

افراد عادی مسیحی که گمان میکردند آقا پطرس ، هرچه زودتر با اسلحه و مهمات زیاد و پول کافی مراجعت خواهد کرد ، اکنون از دیدن اینکه مسیحیان مسلح شهر را تخلیه میکنند دچار یکنوع سرگردانی سرسام آورده بودند ، این بود که بدستور ظریفه خانم جار کشیدند که مسلمانان از خانه خود خارج نشوند ، تا مسیحیان بطور نهانی از شهر خارج شده و دچار انتقام مسلمین قرار نگیرند.

نقش ماهراندهایکه در مورد بیچاره مسیحیان مسلح ارومی بازی کردند يك سیاست ریاکارانه بود . زیرا انگلیس میخواست مدتی نیز از وجود قوای مسلح مسیحیان ، و خود مسیحیان ارومیه ، در جای دیگری استفاده نمایند از اینرو ، وقتی آقا پطرس به بیجار رفت و با انگلیسها مذاکره کرد ، او را مجاب کردند ، که بارومیه مراجعت نکند حتی از او خواستند که قوای مسلحه خود را به بیجار دعوت نماید ، تا بقوای انگلیس ملحق شوند ، و آقا پطرس هم دستور آنان را پذیرفت ، قوای مسلح مسیحی را از ارومیه فرا خواند .

و این موضوع سبب شد که نیروی انگلیس در آن جبهات تقویت یابد و چنانکه در یادداشتهای ژنرال دنستروویل آمده ، مردان سالم و جنگجو را به نیروی سپاهی خود برای خدمات عملیات نظامی اعزام کردند و زنان و پیرمردان مسیحی را پرستاری در مریضخانه و کار کردن در سایر مؤسسات خود ، بکارگماردند ، بطوریکه ژنرال دنستروویل نوشته بود ۵۰۰۰۰ جنگجوی سالم ، از ارومیه آمده در بیجار باو پیوسته بود و از این عدد (که واقعاً يك نیروی قابل توجه در آنروز بود) علاوه در کارهای نظامی و بلکه در تأسیسات نفت جنوب ایران نیز استفاده نمودند.

از بین بردن مهمات و تخلیه ارومیه

چهارشنبه ۸ اسد (مرداد ۱۲۹۷ - ۲۳ شوال ۱۳۳۶ = ۲ اوت ۱۹۱۸ میلادی)

شب چهارشنبه ، درحالیکه مسلمانان ، هنوز از درك واقعیت حرکات مسیحیان ، بی خبر بودند ، صداهاى مهیب ودهشت آوری ، درفضای شهر منعكس و سكوت شب رادرهم شكست این صداها ، رفته رفته زیاد میشدند ، وبعضا در اثر شدت انفجار عمارات بلرزه درمی آمدند مسلمانان كه جرات بیرون آمدن از منزل خود را نداشتند ، در میان بیم و هراس شب راسحر کردند .

همان شب عده زیادی از مسیحیان نیز ، آذوقه و اشیاء خود را آتش زده ، اجناس لازم و قیمتی خود را روی دو چرخه ها ، ارابه ها گذارده و دست زن و بچه خود را گرفته و از شهر خارج شده بودند .

عده ای از مسلمانان كه با استفاده از تاریکی شب از پشت بامها حرکت مسیحیان را میدیدند آنرا مانور جدیدی می دانستند كه روی نقشه سیاسی انجام می گیرد .

فردا صبح معلوم شد كه اكثر مسیحیان مسلح و غیر مسلح شهر را ترك گفته اند و دانستند كه صداهاى مهیب شبانه نیز ، از منزل آقا پطرس بلند میشده است ، زیرا منزل آقا پطرس ، باغ بزرگی بود ، كه مهمات و اسلحه های انفجاری مسیحیان را در آن باغ انباشته بودند ، و شب قوای مسلحه ، آن مهمات را آتش زده و از بین برده بودند .

كم كم مسلمانان فهمیدند ، كه قوای مسلحه شر خود را از روی سراهالی ستم دیده ارومیه ، بر كننده و خدمت ارباب دیگری را انتخاب کرده است .

ورود قوای عثمانی بارومیه

۹ مرداد ماه ۱۲۹۷ (۲۳ شوال ۱۳۳۶ - ۳ اوت ۱۹۱۸ میلادی): ساعت ۱۲

صبح (ظهر) پیشقراولان نیروی عثمانی ، از سمت سلماس ، بشهر وارد شدند ، این پیشقراولان ، از اکراد و چریکها بودند ، این بود که نمی توانستند ، صفات بارز يك قشون با انضباط را دارا باشند ، جای تعجب بود که چریکهای عثمانی (که چته نام داشتند) وقتی از دروازه عسکرخان وارد میشدند (سمت غربی شهر) مشاهده میشد که در دروازه هزاران (سمت شرقی شهر) جار می کشیدند که اگر امروز کسی از خانه خود خارج شود کشته خواهد شد !!

ضمناً پیشقراولان و چته ها (چریکها) دایم تیر هوائی شلیک می کردند ، مسلمانان بقدری از این رویه ناراحت و ترسان شدند که حد نداشت و گمان میبردند که باز بقتل عام دست خواهند زد ، این بود که از روزنه ها و پشت بامها ، مخفیانه نگاه می کردند و از دیدن این چریکها ، تصور می کردند که آنان نیز از جیلوها و قوای مسلحه اند . این پیشقراولان ، وارد منازل میشدند و این منازل که خالی و یانیمه خالی بودند بدست آنان غارت میشد .

عده ای از مسیحیان ، که نتوانسته و یا نخواستہ بودند ، از شهر خارج شوند ، به کونسولگری آمریکا پناهنده شده بودند ، برخی نیز که در ایام انقلاب ، آزارش به مسلمانان نرسیده بود در خانه مسلمانان مخفی شدند ولی عده معدودی هم بودند که از عزیمت مسیحیان بی خبر مانده و بکونسولگری آمریکا ، و یا بخانه مسلمانان نرفته و در منزلهای خود مانده بودند از طرفی عثمانیها که چندین سال در جنگ بین الملل (اول) شرکت کرده و گرفتار سالهای گرسنگی شده بودند ، به کمک دیگران و مخصوصاً عشایر و ایلات که چندان صدمه مهمی ندیده بودند احتیاج زیاد داشتند و روی این اصل پیشقراولان آنها ، از طوایف و عشایر و ایلات تشکیل شده بود ، و این افراد نیز بی خبر از قوانین بین المللی بوده و با آداب و رسوم دول و ملل نیز آشنا نبودند ،

و بهمین جهت بمجرد ورود بارومیه داخل خانه‌ها شدند و بغارت پرداختند و حتی چیزهای بدون ارزش را نیز به یغما میبردند و مزاحم اشخاص نیز میشدند و چند نفر از مسیحیان را که در شهر مانده و فرار نکرده بودند کشتند اگرچه مسلمانان باین امر اعتراض می کردند ، ولی آنان که آشنائی بشهر دیگری نداشتند، اعتراض مسلمین را نادیده می گرفتند و حمل بر طرفداری آنان مینمودند .

مراجعت مهاجرین ارومیه به شهر وبای اسپانیائی

خبر آزاد شدن ارومیه از دست قوای مسلحه ، بسرعت در تمام شهرهای ایران انتشار یافت آن عده از اهالی ارومیه و سلماس و سلدوز .. ، که بناچار ترك وطن کرده به شهرهای دیگر و حتی خارجه رفته بودند ، بااطلاع از وضع جدید ارومیه ، از گوشه و اطراف به سوی ارومیه و زادگاه خود ، روی آوردند ولی این مهاجرین بر اثر ، ترك كسب و كار و خانه خود كاملاً مستأصل و دچار انواع ناراحتیها شده بودند و بسیاری از آنان ، از جمله آنانی كه به شهر خوی (۱) پناهنده شده بودند ، دچار گرسنگی شدید حاكم بآن شهر گشته و حتی مریض شده بودند ، و بدستور حكومت خوی ، عده ای از این افراد را ، از قلعه خوی خارج کرده بودند تا مرض و یا مرگ و میر آنها ، باهالی خوی سرایت نکند .

از ۱۵۰۰۰ نفریكه از ارومیه مهاجرت کرده بودند ، پس از آزادی ارومیه ، جز ۲۰۰۰ نفر برگشتند .

در آن روزها مؤسساتی نظیر جمعیت خیریه ، شیر و خورشید - شهرداری - . . وجود نداشتند تا در روزهای مبادا ، و در مقابل طوفان - زلزله - ناخوشی . . و غیره بكمك مردم بشتابند .

پس از ورود قوای عثمانی و برقرار شدن امنیت ، وقتی مردم خواستند برای

۱ - خوی Khoy از شهرهای شمال شرقی ایران و در ۲۴ فرسخی ارومیه .

جمعآوری غله و میوه در دهات و باغات اقدام کنند با کمبود کارگر ، مواجه شدند و در نتیجه مقدار زیادی از محصول آن سال تلف شد و خرمن‌ها زیر برف ماندند و تازه وسایل زراعی و خرمن‌کوبی نیز بسیار کم شده بود ، لذا بقیه خرمن‌ها خود بخود از بین رفتند و اجرت کارگر برای کار کردن و حمل و نقل نیز گران شده بود ، زیرا نفوس کم شده و پول نیز ، بمقدار زیاد وجود نداشت مثلاً اجرت کارگر مرد روزانه ۷ قران و کارگر زن و بچه‌ها ۴ قران شده بود ، در حالیکه در سالهای قبل ، اجرت کارگر مرد ۳۰ شاهی مزد و زن‌ها و بچه‌ها برای چیدن و خشکاندن انگور ، فقط ۱۲ شاهی مزد می گرفتند و برای کرایه حمل و نقل از شهر بیابغات و دهات هر منی (۱۶ کیلو) ۴ قران میخواستند در حالیکه در سال‌های ماضی ۱۰ شاهی بود .

علت این گرانی اجرت کارگر و حمل و نقل ، همانا کم شدن نفوس در دهات و فقدان وسایل حمل و نقل (دوچرخه - گاری - اسب - . -) میبود که از بین رفته و یا غارت شده بودند ، از طرفی شیوع مرضی بنام (وبای اسپانیائی) (۱) در میان اهالی بیداد میکرد و کسانی که دچار آن میشدند ، سخت تب می کردند و پس از چندی از بین می رفتند و این ناخوشی مسری و خطرناک چند هزار نفر از اهالی شهر و اطراف ارومیه را کشت ، در شهر و دهات خانه‌ای نبود که یک چند مریض تبار نداشته باشد ، و جای تاسف بود که در دهات و شهر مسلمین پزشک و میکروب شناس - جراح و دندان ساز و بیمارستان نداشتند فقط پزشکان نظامی قشون عثمانی بودند ، که مراجعه بآنها نیز چندان آسان نبود زیرا وسیله برای بردن دکنتر بدعات و معالجه و مداوای مرض ، وجود نداشت و قبل از شروع جنگ بین الملل اول (۱۴ - ۱۹۱۸) نیز بین مسلمانان در ارومیه طبیبی محلی وجود نداشت .

فقط چند نفر پزشک مسیحی بودند که از دانشگده آمریکائیان در ارومیه ، فارغ التحصیل شده بودند (۲) و دو یکنفر نیز از کلیمیان ارومیه بنام میرزا عبدالله میرزا داود بود

۱- وبای اسپانیائی Coléra d ' Espagnen

۲- در این مورد قبلاً بحث کرده ایم

که او هم باتجویز سبزی و بقولات و غیره مداوا می نمود .

واقعاً باید متأسف شد، که ساکنین این شهر ثروتمند ، که ملاکین و ثروتمندان زیادی داشت و اغلب پول خود را صرف عیش و نوش میکردند و حتی برای تفنن و تفریح به اروپا نیز سفرهای کردند ، عرضه نداشتند ، تا این علم جامع الفوائد را بیاموزند ، ودکتر و جراح و داروساز و دندان ساز بشوند و در روزهای مبدا بکمک همشهریان و هموطنان خود بشتابند!!!

باری ناتوانی مردم در جمع آوری غله ، نبودن کارگر بحد کافی و فقدان وسایل نقلیه و از طرفی هم بیماری و مریض شدن و مردن مردم شهر و ده نشین ها ، همه را مستاصل میساخت ، موضوع اسکناس در مقابل لیره طلا در معاملات بین اهالی و افراد عثمانی نیز به بحران وضع کمک مینمود .

سر بازان عثمانی در معاملات خود بجای لیره طلا ، اسکناس میدادند و این اسکناس در بازار آزادارومیه ۵ قران ارزش داشت ، دریافت اسکناس از طرف اهالی تحمل خسارت مادی میشد. از طرفی هم کسی حق نداشت بدون اجازه کماندانی عثمانی مال و احشام خود را از ده به شهر و از شهر بیاباغ و .. ببرد، مثلاً اگر فردی میخواست جهت جمعآوری محصول بده و باغ برود باید غرضهای بکماندانی مینوشت که يك خر خاکی رنگ ، یا يك اسب سیاه رنگ دارم و میخواهم در مزارع و باغ خود استفاده نمایم. آنوقت اجازه نامه برای متقاضی (وثیقه) یعنی اجازه نامه صادر میشد . و بدون اجازه کماندانی هیچ وسیله نقلیه اعم از چارپا و ارا به و دوچرخه و غیره ، مورد استفاده قرار نمی گرفت .

البته مردم ناگزیر بودند که بیاباغ و مزارع خود بروند و ازمال و مواشی خود استفاده نمایند تا محصولات خود را که بلا صاحب مانده بود ، جمع آوری کنند و کسانی که مزرعه و باغ نداشتند مجبور بودند برای اعاشه ، نزد سایرین کار کنند و یا املاک دیگران را که قادر بجمعآوری نبودند اجاره نمایند و از آن طریق امرار حیات کنند .

پس از ورود قشون عثمانی بارومیه ، املاك و مزارع و باغات مسیحیان را صورت
 برداری کردند و این املاك از طرف ستاد قشون عثمانی ، بمردم به اجاره واگذار میشد
 و از محصول باغات و مزارع مسلمانان نیز سهمیه ای بنام اعشار (جزیه) (۱) (معادل سه سهم
 از هشت سهم محصول) بر میداشتند و وقتی چیزی می خریدند عوض لیره طلا (لیره
 عثمانی) بانگ نوت (۲) (اسکناس) میدادند که بیش از ۵ قرآن، در بازار آزاد ؛ ارزشی
 نداشت .



گراور لیره عثمانی

۱- Tribut جزیه.

۲- Note de Banque = Banknote (پول کاغذی - اسکناس)

سخن رانی فرمانده قشون عثمانی در مسجد جامع ارومیه

روز جمعه ۱۶ مرداد ۱۲۹۷ (غره ذیقعدہ ۱۳۳۶ = ۸ اوت ۱۹۱۸ میلادی)

بنابعد عوت کماندان عثمانی در ارومیه ، عده زیادی از افسران ارشد و روحانیون و مردم طبقات مختلفه در مسجد جامع حضور بهم رسانیده بودند ، در اینموقع کماندان بسخن رانی پرداخت و چنین گفت :

آقایان و حاضرین محترم ، از اینکه دعوت مرا قبول و مرا بکسب افتخار ، نایل ساخته اید تشکر می کنم ، بهتر میدانید که اسلام همه مسلمین را برادر و برابر شناخته و آنها را یار و یاور همدیگر دانسته ، و سر بلند زیستن ، و در برابر دشمنان ایستادن و زیر یوغ زورگویان نرفتن ، بالاخره صلح و مدارا و جنگ و مردانگی ، درستی و امانتداری کار و کوشش ، و انسانیت و بهداشت و تجارت منصفانه و اتحاد را چراغ راه ترقی و تعالی مقرر داده است ، بر ما است که در عصر حاضر که آشوب همه جا را فرا گرفته ، و نیرنگ سیاست عاری از حق و عدالت گلوی مردم سرزمینهای زیادی را میفشارد ، از برنامه اسلامی خود استفاده نمائیم و در برابر افکار و مقاصد سوء دول استعمار طلب غرب ، که در این قرون اخیر ، شمع روشن مسلمانان را ، با انواع تشبثات و طرق دیپاماسی و زد و بندها ، خدعه و فریب و نیرنگها ، یکی بعد از دیگری ، خاموش مینمایند و بفکر امحاء سرزمین و دولتهای اسلامی در جهان افتاده اند با استفاده از تعلیمات اسلامی ، متحد شویم و افکار و آمال خود را هماهنگ سازیم و در برابر این دشمنان دین و دولت خود ، مردانه مقاومت کنیم .

مسلم است وقتی دشمنان ، اتحاد و پیوستگی ما را به بینند ، و بدانند که مسلمانان برای دفاع از منافع خود متحداً و مشترکاً ، مصمم شده اند ، و هیچ نیرنگی قادر بایجاد تفرقه در بین مسلمانان نمی باشد ، آنوقت بدون شبهه ، در طرز رفتار و قضاوت خود

درباره مسلمانان، تجدید نظر خواهند کرد ، و از سوء نظر آنان ، که تا امروز درباره مسلمین اعمال شده ، کاسته خواهد گردید ، این امر بفرصت خواهد داد که بتوانیم در تامین نواقص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود ، دقیق تر بکوشیم و شالوده استقلال و حاکمیت خود را ، با احترام بحقوق عرضی و حیاتی همسایگان و سایر دول و ملل جهان محکمتر سازیم و اعتبار جهانی خود را در تمام جلسات سیاسیون دولتهای بزرگ و نیرومند حفظ نمائیم .

و بعد از این سخنرانی ، که مسرت و امید در دل شنوندگان پرتو می افکند ، مردم متفرق شدند و گویا قرار شد که روزهای جمعه این گونه متینگ ها دایر و ادامه یابد

اعدام حکیم اسرائیل

یکشنبه ۲۴ سنبله (شهریور ۱۲۹۷ = ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۶ = ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۸) بدستور کماندان قشون عثمانی، حکیم اسرائیل عضوارکان حرب قوای مسلحه مسیحیان را که گرفتار شده بود، در دادگاه نظامی، محاکمه کردند، پس از آنکه اقرارات او را، در مورد قتل و غارتها و مقاصد قوای مسلحه و غیره را ثبت کردند و حکیم اسرائیل زیر اعترافات و حکم محکم را امضاء کرد، وی را جهت اعدام در خیابان شهر آورده و بگردنش نوشته‌ای با خط درشت آویزان کرده بودند بدین مضمون :

دولت نه، وطن نه، ملت نه، خیانت ایتمکون آخری بودور :

اینست کیفر کسی که به دولت و وطن و ملت خود خیانت کند . و پس از انجام تشریفات اعدام ویرا بدار آویختند، معلوم است اگر سایر سران قوای مسلحه فرار نکرده و گرفتار میشدند به سر نوشت حکیم اسرائیل می پیوستند .

پیشنهاد منطقی فرمانده قشون عثمانی

۲۵ ابان (عقرب ۱۲۹۷ = ۱۲ محرم ۱۳۳۷ - ۱۹ اکتبر ۱۹۱۸) :

در این روزها قشون ترك كم كم اناث خود را جمع کرده و بسوی وطنشان (ترکیه) عزیمت می کردند فرمانده قشون ترك محترمین و علما و دانشمندان را بعمارت سهدری (محل عمارات میسیون آمریکا) دعوت و در آنجا چنین گفت :

قشون ما بعزت رفع خطری که از شما شده ایران را ترك می کند، دولت و ملت شما در اثر جنگ با اینکه بیطرف بود دست بدست شده و صدمات زیادی دیده است چون حالا هم احساس میشود که دولت ایران قدرت تأمین امنیت را ندارد علیهذا پیشنهاد می کنم که بیائید عده ای از اسلحه هائی را که از دشمن بغارت گرفته ایم بقیمت ارزان از ما خریداری و در برابر حوادث بعدی خود را مسلح و آماده نمائید، متاسفانه کسی باین پیشنهاد بزرگ و مهم جواب مثبتی نداد حتی یکی از زعمای قوم اظهار کرد که دولت ما بیطرف میباشد !! و کماندان عثمانی هم گفت : بلی دولت شما بیطرف است ولی خود شما باید در حال حاضر، که دولت قدرت نگهداری شمارا ندارد، لااقل خود را از شر دشمنان داخلی حفظ نمائید !

افسوس که اشخاص بنام زعمای قوم که ابله تر از چوپان سرکوه بودند معنی این حرفهارا نفهمیدند حتی از دوران سیادت جیلوها هم نتوانستند عبرت گرفته و خود را مسلح و نیرومند سازند تا در آتیه نظیر اوضاع قبلی (جیلوها) تجدید و تکرار نشود.

حکومت سردار فاتح

سه‌شنبه ۲۵ بهمن (دلو ۱۲۹۷ - ۳ جمادی اول ۱۳۳۷ - ۶ فوریه ۱۹۱۹ میلادی):
در این روز سردار فاتح بسمت حکمران رضائیه با ۵۰ سوار وارد شهر ارومیه شد .
حکمرانی وی مصادف با اوضاع پریشان شهر و دهات بود . زیرا در آن موقع اکثر دهات
ارومیه نیمه خالی یا کلاً خالی از سکنه بودند و پیشقراولان عثمانی هم در بعضی از دهات
مقیم شده و مردم نیز با آنها مدارا می‌کردند .

اسماعیل آقا سمیتکو رهبر اکراد شك (۱) نیز در قریه و قلعه آن (چهریق)
ملك موروئی خود ، ستاد عملیات اکراد را بدست گرفته بود .
سردار فاتح در میان این آشفتگی‌ها ، در پشت میز ریاست حکمرانی نشسته
بر حلّ و فصل امور می‌پرداخت .

در آن روزها شایعه دادند، که مسیحیان فراری در موصل و بین‌النهرین در صددند
بسرپرستی آقا پطرس بارومید بیایند مردم از این خبر هراسان شدند ، زیرا دولت
مرکزی بقدری ضعیف و بی‌اعتنا بود که حد نداشت - مسیحیان نیز زیر حمایت انگلیس‌ها
بودند و هر کاری که دلشان می‌خواست انجام میدادند ، لذا مردم از بسیاری نگرانی ،
به تلگرافخانه رفته جریان امر را بتهران مخابره و کسب تکلیف کردند ، ولی دولت
جواب صریح نداد تا آنکه مردم دائماً باتلفون و تلگراف موی دماغ پایتخت نشین‌ها
شدند ، و اصرار در دادن جواب داشتند، دولت مرکزی مجبور شد تعداد ۲۵۰ سرباز
چریک بارومیه اعزام نماید ، و این خبر سبب گردید که از نگرانی شدید خلق
آذربایجان غربی ایران کاسته گردد علت این شایعه و مانور سیاسی چه بوده و از کجا
سرچشمه گرفته بود معلوم نگردید .

۱- یکی از طوایف کرد محال بردوست (ارومیه)

مراجعت دکتر پاکارد

۲۶ عقرب (۲۶ ابان ۱۲۹۸ - ۱۳ محرم ۱۳۳۷ = ۲۰ اکتبر ۱۹۱۸) :
دکتر پاکارد (رئیس میسیون آمریکا) وقشه یعقوب (عضو وابسته به میسیون آمریکا) که
به تبریز رفته بودند ، مراجعت کردند .

در آن موقع در حدود ۸۰۰ نفر زن و بچه و ۳۰ نفر مرد بعلت رفتن قوای مسیحیان
از ارومیه در عمارت میسیون آمریکائیان ، مقیم شده بودند ، عده ای از آنان قبلاً بخانه
مسلمانان پناه برده بودند که بعد از ورود قشون عثمانی بمیسیون آمریکا رفتند
وجودت خانم (زن قشه یعقوب) از آنان نگهداری می کرد حتی برای اطفال آنها ، در
عمارت میسیون مزبور یکباب مدرسه دایر نموده بود که بچه های مسیحی بدون
تحصیل نمایند ، دکتر پاکارد مدتی بکارهای خصوصی و امور این پناهندگان مشغول شد
و سرگرم امور میسیون بود .

آمدن اعتضاد الملک و جمع آوری مردم پریشان

خوانندگان محترم از مطالعه مطالب قبل ، خواهند دانست که در دوران
تشکیلات خارجیها و تسلط آنان بمسلمانان شهر ، و اوضاع ارومیه ، وضع مردم در
دهات و شهر چگونه پریشان و فلاکتبار بود و چگونه بعد از قتل عام شهر و دهات ، مردم
دهکده ها را ترك گفته باطراف پراکنده شدند و چگونه در حدود ۱۵ هزار نفر مردم
ارومیه محو و نابود گشتند و بعداً نیز چگونه دچار مرض وبای اسپانیایی شدند ، و چگونه
مرگ و میر و قحطی و بدی اوضاع مردم را مستأصل و مستمند ساخت و چگونه اکثر محصول
دهات و باغات بعلت نبودن کارگر و وسایل زراعی و نقلیه و خالی از سکنه بودن ، تلف شدند .
الی آخر ...

بعد از آنکه قوای مسلحه طبق نقشه حساب شده از طرف انگلیس ها (برابر یادداشتهای ژنرال دنستروویل) ارومیه را تخلیه کرد، وقشون عثمانی وارد شد، بالاخره ارومیه آزاد و امنیت برقرار گردید، مردم ازهرسو ازوضع ارومیه در دوران تسلط مسیحیان باخبر شدند، عده ای از رادمردان خیرخواه، وجوهی را بعنوان اعانه به سکنه پریشان حال دهات وشهر ارومیه جمع آوری کردند و دولت نیز اعتضاد الملك را ماموریت داد که بوضع مستمندان ارومیه و به نحوه تقسیم اعانه این مستحقان و نیازمندان رسیدگی و اهتمام نماید ..

وقتی اعتضاد الملك وارد ارومیه شد ، و از تعداد مستمندان و پریشانی اکثریت مردم باخبر گردید ، در توزیع اعانه، عاجز ماند که آن وجه را چگونه بخش نماید که بدرد دردمندان بخورد و بآلام آنهمه ستم دیده و مریض و بیمکار و بیسرمایه و بی وسایل حیات، اندکی تسکین دهد.

لذا با جمعی از اهالی ارومیه بمشورت پرداخت و پس از تبادل نظر و پیشنهادهای مختلف مقرر شد که جهت نجات آن عده کثیر، ازرنج و مشقت، آنها را جمع آوری و در نقاط مختلف شهر اسکان، و نگهداری نمایند، در این زمینه مردم بی خانمان را از کوچه و بازار جمع کرده و در خانه های جنرال (در محله عسکرخان که ستاد عملیات آقا بطرس فرمانده قوای مسلحه بود) جادادند ...

جمعی رانیز درسرای حاج مستشار (گمرک سابق) اسکان داده وعده ایرا هم به سرای حاج حسن (کنار قبرستان قوچ در محله علی گورکه) (۱) منتقل ساختند و عده دیگری را هم درسرای حاج نایب صدر (در محله بازار باش) ساکن نمودند . تعداد فقرا و مساکین جمع آوری شده به (۴۵۰۰ نفر) رسیده بود.

ولی زکام و بائی که در شهر و دهات بیداد میکرد. علاوه بر آنکه ۱۵۰۰۰ نفر از مردم دهات را نابود ساخت بسراغ این ۴۵۰۰ نفر نیز آمد، چون دکترو وسایل معالجه

۱- آنجا فعلا میدان خواربار شده است .

وداروی کافی نبود و از بهداشت نیز اطلاعی نداشتند بنا بر این ساکنین این دارالعجزه ها به مرض جرب (گال) نیز مبتلا شدند در آن موقع آقای میرزا خلیل افشار (که عضو کمیسیون فقرا هم بودند) تعدادی داروی خوردنی - مالیدنی برای آن مرضا مجاناً تهیه می کردند ، آقای موثق الحکما نیز تنها پزشک سالخورده شهر بود ، در حدود امکان بمعالجه آن بیچارگان می پرداخت ، ولی بدبختی که از آسمان آمده بود ، مریضه‌ها را چنان محاصره کرد که از ۴۵۰۰ نفر ساکنین دارالعجزه‌ها غیر از ۲۰۰ تن جان سالم بدر نبردند بقیه (۴۳۰۰ نفر) به نزد خاک خفتگان چند ماه قبل شتافته ، هم آغوش آنان شدند .

بروز این امراض را ، از تغذیه غیرطبیعی دانسته‌اند ، زیرا مردم فقط با سبزی و کشمش و توت خشک و گوشت خالص تغذیه می نمودند ، برخی نیز عقیده داشتند که مرض مزبور ، از خارج به آذربایجان وارد شده و کم کم سرایت و آن بدبختی را بوجود آورد .

فَعَالِيَت در زمینه يك سياست خطرناك

ميسيون آمريكائي بسرپرستی مستر پاكارد ، با استفاده از وضع پريشان مردم اروميه وسكنه دهات وگرسنگي وناخوشي ورکود تجارت وبازار، شروع بفعاليت کرد وشهرت دادند که برای فقرا ومستمندان اروميه وجهی بنام و عنوان مساعده و کمک باعاشه آنان ، پرداخت خواهيم کرد و دراین باره اوراقی چاپ نموده بين ريش سفيدان شهر توزیع کردند ودراین اوراق محلی برای اسم مستمندان و اسم رئیس خانواده وتعداد نفوس ، درج کرده بودند وقرارشد ريش سفيدان هرحله مستحقين آن محله را درآن اوراق ثبت نام نمایند تا بعداً بدون توجه بملیت و مذهب ونژاد ، بهمه فقرا ونیازمندان اعم از مسلمان - مسيحي وکرد ، اعانه لازم داده شود .

مردم از اينکه ميسيون مزبور درچنان شرایط دشوار ، بكمك اهالي شهر شتافته است خوشحال شدند چون اين عمل ميسيون آمريکا درنظر مردم سوابق ظلم وستمی را از بين ميبرد ونارضایتی مسلمانانرا که حامی قوای مسلحه تصور ميکردند کاهش ميداد.

اسم نویسی مستمندان وسن وسال وتعداد عايله آنان ، يکماه ونیم طول کشید وليست های مطلوبه آماده واز طرف کالانتريها نیزگواهی وامضاء و بميسيون آمريکا تحويل ميشدند ولی از اعانه خبری نبود فقط يهوديان که عده شان خیلی کم بود وریش سفید ومعتدین محل ومحلات نداشتند ، آن اوراق را سریعاً پرکرده و وجهی دریافت نموده بودند ولی تشریفات تکمیل اوراق و تصدیق کميسر از يکماه ونیم تجاوز نمود، قابل توجه بود ، آنموقع که اهالی اروميه مشغول ثبت نام وتهیه لیست بودند ، ولی اکراد بدون اسم نویسی و ذکر تعداد اولاد وغيره ، هر روز از ميسيون مذکور پول ميگرفتند حتی بنام گندم وجووبذرنیز پول دریافت ميداشتند و خزانه دار

میسون ، بی آنکه بمطالبه صورت و گواهی کلاتری را بنماید ، باکراذ پول میداد
و خود دکتر پاکارد نیز میدانست که اکراذ این پول ها را صرف زراعت نخواهند
نمود بلکه

اکراذ اطراف نیز ، بهمین شیوه ، به میسون مراجعه و بلافاصله پول میگرفتند
و چند روز بعد علناً مشاهده شد که اکراذ ، با این پولها ، اسلحه میخرند و تفنگچی
و نوکر و وسایل لازم فراهم میکنند و سه دسته اکراذ در جاهای حساس شهر با جاره
کردن خانه های مناسب مشغولند و عده ای نیز ، در همانروز با پولی که از میسون
میگرفت ، آقا شده و برای خود نوکر و لباس واسب تهیه مینماید و کم کم ، این زننده
پوشان دیروز ، آقایان و اربابان نوظهور روز شدند و تعدادشان نیز هر روز که میگذشت
زیادتر میگردد و معلوم شد که برای اینگونه آقایان و حتی بنام نوکرهایشان نیز
وجهی پرداخت میگردد و مردم شاهد این صحنه بودند که چگونه اکراذ با پول میسون
صاحب وضع و مقام و منزل واسب و نوکر و اسلحه میشوند و بتوسعه نفوس و نفوذ خود
در شهر می افزایند.

خود اینجانب در همانروزها برای تصفیه حساب اوراق چاپی و اجناسی که بمیسون
تحویل داده شده بود نزد خزانه دار میسون رفتم ، عده ای از اکراذ آمده پول میگرفتند
حتی خزانه دار باتبسم (تبسم مرموز) بیکی از آنها چنین گفت : شما که دیروز پول
گرفتید ، در جوابش کرد مورد خطاب چنین میگفت : بلی من دیروز پول گرفتم ولی آن
پول را برای نوکران قبلی ام گرفتم ولی امروز برای این نوکران جدید (در حالیکه
با دست اشاره بچند تن نفر که با خود آورده بود میکرد) می خواهم پول بگیرم
آنوقت کرد مزبور هم تبسم میکرد. توجه فرمائید که این افراد چقدر ایران و ایرانی را
فاقد اهمیت دانسته بودند ، که نزد اینجانب ، بدون پروا این نمایش را میدادند
حتی رعایت حفظ ظاهر را هم نمیکردند ، دیگر اینکه حتی دیناری هم بسکنه دهات
عجم نشین از آن پولهای گزاف ندادند.

ناگفته نماند که آمریکا ، سیاست آسیا و حتی دول غرب هم توجهی نمیکرد

و قبل از جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) از يك سياست انزوائی و مخصوص و بدور از فکر استملاك ملل آسيا و اروپا پیروی می کرد .

ولی اعضای این میسیون (۱) همیشه دستورات و تعلیمات لندن را بکار می بستند اگر خوب توجه کرده باشیم این نکته کاملاً آشکار می شود که کلیه کتابهای ضد اسلامی و ضد احکام اسلام و قرآن و حتی ترجمه اناجیل (انجیل ها) و میزان الحق ها (۲) و غیره را کشیشان انگلیسی از جمله هائری مارتن انگلیسی، ترجمه و یا تألیف کرده اند و اکثر این کتابها نیز در لندن چاپ شده اند و هنوز هم چاپ می شوند، و میسیونها تحت تأثیر و آلت دست آنان بودند و خواسته های آنانرا ، خود انجام میدادند.

باری میسیون آمریکا در ارومیه ، در شرایطی که مردم ارومیه از هستی ساقط شده بودند ، پول گزافی را با کراذ زیر نام مساعده و اعانه ، پرداخت میکرد ، در حالیکه در آنروزها با مختصر وجهی ، انسان میتواند املاك و آبادی خریده و آنرا آباد و پر ثمر سازد ، ولی چنانچه دیدیم این پول های گزاف ، که فقط با کراذ و چند تن یهودی داده شدند ، هرگز بمصرف امور زراعتی نرسید بلکه صرف خریداری اسلحه و نوکر و تفنگ و تفنگچی و کرایه جاهای مناسب در نقاط حساس شهر ، بتوسط اکراد و سران آنها شد. و در اندك مدتی تمام اکراد ، حتی اکراد دور دست بارومیه آمده و مسلح و پولدار و صاحب نام و لقب و دار و دسته گردیدند و بمسلمانان سکنه دهات دیناری ندادند در اینجا بهتراست بنوشته میروشینک (محقق روسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی) اشاره کنیم که چنین مینویسد :

در آغاز سال ۱۹۱۸ مبلغین مذهبی آمریکا، داوطلبانه به گروه دنستروویل (۳)

۱ - Misson

۲ - کتابی است که بفارسی چاپ شده و در آن راجع به خیلی چیز ها از جمله

حضرت محمد «ص» - و قرآن و بحث مسلمین و نصارا و غیره صحبت کرده اند .

۳ - راجع به ژنرال دنستروویل در صفحات قبل صحبت کرده ایم که چگونه بوسیله

طیاره بقوای مسیحیان پیغام داد .

در کار مرمت جاده هاكمك كردند (۱) و ژنرال دنستروويل در كتاب خود ، باقدردانی از كمك آمريكائيها یاد مينمايد بهمين ترتيب آمريكائيان به نيروی دنستروويل بهنگام مداخله نظامی در ماوراء قفقاز كمك كردند .

در همين ايام (ثور ۱۲۹۸ شمسي) آقای سپهدار ، فرمانفرمای آذربايجان شرقی و غربی بود وقتی از وضع اروميه و سرنوشت آينده آن كه داشت بدست اكراد می افتاد با خبر شد ، و دانست كه موقعيت سياسی اين منطقه روی چه محوری بگرددش افتاده است ، فوراً آقای ضياء الدوله البرزی را بحكمرا ني اروميه منصوب و معين نمود .

۱ - فقط محله ارامنه را در تبريز زیر نام مساعدہ سنگفرش ميکردند ، و در اروميه نیز بنام اعانه ، اكراد را مسلح و پولدار ميساختند .

آمدن ضیاء الدوله (۱) بارومیه

شنبه ۲۶ ثور (اردیبهشت ۱۲۹۸ و ۲۶ شعبان ۱۳۳۷ - ۶ مه ۱۹۱۹)
آقای ضیاء الدوله البرزی ، بایک عراده توپ کوهستانی و ۲۰۰ نفر سواره نظام
ازراه دریاچه ارومیه ، وارد شد ، اگرادکه ازانتصاب ضیاء الدوله بفرمانداری ارومیه
ناراضی بودند ، وقتی وروداورا با توپ و سوارنظام دیدند ، رم کردند ، و درپی بهانه
و فرصت لازم می گشتند تاکار فرماندارجدید را بسازند و منویات بتاخیر نیدازند .
دراین باره به بندر گلمانخانه حمله و آنجا را بامحتویات انبارهایش که عبارت
ازبرنج و گندم اهدائی اعانه دهندگان شهرستانها بود ، بتصرف درآوردند درآروزها
راه خشکی بعلت شرارت های کسان سمیتگونانا امن شده و تنها راه ارتباط امن گلمانخانه
بود که آن هم بتصرف اگراد درآمد .

عده ای ازهمراهان ضیاء الدوله که ازنشستن به کشتی وحشت داشتند میخواستند
ازراه خوی و سلماس بارومیه بیایند در بندر شرفخانه مانده بودند ولی پس از آنکه
کشتی های حامل ضیاء الدوله و سربازانش بسلامتی وارد بندر گلمانخانه شده و سالم
مراجعت کردند آن عده که هنوز در شرفخانه مانده بودند جسارت پیدا کرده سوار کشتی ها
میشوند تا بارومیه بیایند و در نزدیکی بندر گلمانخانه ، احساس می کنند که وضع بندر
غیرعادی است بنابراین از ترس اینکه مبادا بدست اگراد گرفتار شوند ، از همانجا بر
می گردند و مجدداً بشرفخانه میروند !!

مخالفت کسان سمیتگو با ضیاء الدوله

چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۲۹۸ (اول رمضان ۱۳۳۷ - ۱۱ مه ۱۹۱۹) :

بعثت تردد اکراد مسلح در کوچه و معابر و بازار ، مردم رضائیه که از جریان دست اندازی اکراد به بندر گلخانه نیز با اطلاع شده بودند ، وضع آشفته بنظر می رسید این بود که مردم از ترس جان خود دکانها را بستند و بخانه خود پناه بردند . سران اکراد که وضع مردم را چنان دیدند ، دستور دادند تا در شهر جار کشیده و با گفتاری بمضمون زیر مردم را بیاز کردن مغازه ها و ادامه کسب و کار دعوت نمایند :

ای مردم بدانید و با خبر شوید که ما ابدأً باشماها اختلافی نداریم هیچگونه دشمنی بین ما و شما وجود ندارد ، شما خاطرتان آسوده باشد بروید دکانهای خود را باز کنید و به کسب و کار خود ادامه دهید .

ما فقط با حکومتهای بیگانه که از خارج باین شهر وارد میشوند (مقصود ضیاء الدوله است) و در بین مردم نفاق و دوئیت می اندازند و با استفاده از تفرقه به پر کردن جیبهای خود می پردازند و در موقع ورود با جیبهای خالی و بهنگام مراجعت با جیبهای پر و با مقادیر زیادی اثنایه گرانها از این شهر خارج میشوند مخالفیم اینگونه حکومتها کوچکترین توجهی بملت و شهر ندارند فقط بفکر حداعلائی استفاده نامشروع و عیاشی و هرزگی و حیف و میل کردن پول ملت می باشند آری ما با چنین عناصر واقعاً زالو خصال دشمن میباشیم .

اهالی محترم بیائید غیرت کنیم و فرماندار را از میان خود اهالی ارومیه انتخاب نمائیم و نگذاریم برای ما از سوراخ و سمبه ها فرماندار صادر کنند ...

کسان سمیتگو و ایده آنها

جمعه ۲ خرداد - ۱۲۹۸ (۳ رمضان ۱۳۳۷ - ۱۳ مه ۱۹۱۹) :

بازهم دار و دسته سمیتگو در کوچه و بازار با مردم تماس می گیرند و اظهاراتی می کنند، ایده های خود را شرح می دهند و بتلقین این ایده ها می پردازند . معلوم میشود که اکراد ازجائی تعلیمات اجتماعی و افکار سیاسی دریافت می کنند و حتی وظیفه تبلیغاتی را عهده دار شده اند ؛ اکراد بمردم چنین می گفتند :

بعد از این باید فرماندارها ، از طرف مردم ارومیه و از بین اهالی ارومیه انتخاب و منصوب شوند . حتی رؤسای سایر ادارات و شعباتشان نیز باید از خود مردم ارومیه باشند پس اینهمه اعیان و اشراف ارومیه که صدها سال است ، مردم را اداره کرده اند و مقامات حساس را اشغال نموده بودند ، حالا چرا در گوشه و کنار بایستند تا برای ما و برای آنها فرماندار از بیرون بیاید ؟

رئیس نظمیه و رئیس ژاندارمری را چرا از بیرون و خارج فرستاده اند مگر در خود ارومیه اشخاص بصیر و با اطلاع کم است که این اباطیل را بما تحمیل کرده اند که با کبر و نخوت رفتار میکنند و میکوشند همیشه بین کرد و عجم را تیره سازند و جیبهای خود را پر کنند و بازرق و برق زندگی نمایند .

مگر نه اینست که اینان از مردم این سامان نیستند و دلشان نیز باین خطه نمی سوزد و تا حال هم در مقابل آنهمه حقوق گزاف که گرفته اند ، بارزش دیناری در آبادی و ترقی این قسمت کاری انجام نداده اند .

اهالی که این حرفها را می شنیدند درسکوت فرو میرفتند، بالاخره حاج و واج مانده نمیدانستند چه جوابی بدهند ! ... در این روزها تفنگداران اسماعیل آقا سمیتگو در اطراف شهر در گردش بودند و بین سران اکراد نیز جنب و جوش و شاید تماسهایی با بعضی مقامات احساس میشد .

شروع جنگ با تفنگداران سمیتگو

، شنبه ۳ خرداد ۱۲۹۸ (۴ رمضان ۱۳۳۷ - ۱۴ مه ۱۹۱۹):

ساعت ۸ صبح یکدفعه صدای تیر ، از هرطرف شهر بلندشد و ترس و وحشت اهالی را فراگرفت مردم در خانه‌های خود جمع شده منتظر حوادث نامطلوب بودند گویا شب همان روز کسان سمیتگو وارد بعضی منزل ها شده و غارت کرده و بدینوسیله میخواستند - اند بعضی رجال و اشخاص را مرعوب سازند صبح وقتی صدای گلوله‌ها فضای شهر را بناله آورد مردم فهمیدند که اگر ادسمیتگو با حکومت بجنگ بر خاسته‌اند .

ناگفته نماند ، که مردم ارومیه در این چند سال صحنه‌های متعدد و دلپره آور دیده بودند از قبیل ، اشغال حدود بوسیله عثمانیها - دخالت های غیرمجاز عثمانی ها در دهات که آنها را تبعه خود ساخته بودند - و حمایت از سنشی ها می کردند . اختلاف مستبدین بامشروطه خواهان - تجاوز قشون روس بایران و مداخله آنان در امور داخلی ایران و طرفداری از مسیحیان و برانگیختن آنان بمخالفت بامسلمین - و ایجاد تشکیلات نظامی جیلوها (قوای مسلحه) و تعلیم فنون حرب به جیلوها - ورود مارشیمون و حمایت میسیونهای خارجی از آنان - آتش زدن بازار - کشتار علما و سادات و قتل عام اهالی شهر و بسیاری از دهات آباد و ... و سکوت و بیعرضگی عناصر دولت مرکزی ، ... همه اینها مردم این شهر را جبون و منفی بافت و لاقید کرده بود ، زیرا دولتیان علاوه بر آنکه در روزهای سخت بداد ملت نرسیدند بلکه به شکوائیه‌های متعدد آنان نیز رسیدگی نمی کردند و اگر اصرار شاکیان زیاد میشد ، دولتیان بعنوان اینکه اصرار و پافشاری در اینموقع حساس برخلاف مصالح عالیه !! میباشد ، مردم را جواب می گفتند .

باین سببها بود که ملت در هر پیش آمدی ، سوابق رفتار و حوادث را بیاد می آوردند و در کار خود و امیما نداشتند - امروز هم که اگر اد ب جنگ فرماندار برخاسته بودند ، مردم جریان را با سکوت و سراسیمگی ، دنبال می کردند .

شنیدم که یکنفر از رجال قدیمی به نزد ضیاء الدوله (فرماندار) رفته و چنین گفته بود :

آقای حاکم ، اگر ادهمگی مسلح اند و بهترین و محکمترین جاهای شهر را در دست دارند در مقابل ، مسلمانان بدون وسایل دفاعیه میباشند ، بهتر است با این اشرار مسلح مدارا نمائید تا خونریزی نشود .

فرماندار جواباً چنین گفته بود : من شنیده بودم که شما در حوادث مذموم بین مسیحی و مسلم هم این حرف رازده بودید ، اکنون هم میخواهید من تسلیم اشرار بشوم ؟ !

قصد فرماندار ، از این جواب معلوم میشد ، ولی باز هم اهالی ارومیه با تجار بی که از گذشته داشتند نمیدانستند ؛ آیا فرماندار حکم بدفاع و جنگ خواهد داد یا اینکه مانند فرمانداران پیشین از جای دیگر کسب اجازه خواهد نمود که هم از او و هم از شهر دفاع نمایند ، و یا اینکه نمیتواند برخلاف مصالح عالیه اقدامی نماید ؟ در میان این اندیشه های پراز شك و تردید ناگهان غرش توپ حکومتی ، سکوت شهر را درهم شکست و برای لحظه ای که صدای شلیک اگراد را خاموش کرد - مردم نیز از شنیدن صدای توپ دانستند که جنگ بمرحله جدی منتقل شده ، شك و تردیدشان بر طرف گردید و دانستند که حاکم خود را زیر قیود مقتضی !! و سیاسی !! قرار نداده و جداً در صدد گوشمالی اشرار برآمده است . اهالی هم بایک شوق و حرارت حالت دفاعی بخود گرفتند و بمراکز قرارگاه های کسان سمیتگو که قبلادر شهر تهیه کرده بودند ، حمله نمودند و جنگ سختی رویداد ولی مردم توانستند سنگرهای اگراد را قبضه نمایند ، جنگ دو ساعت ، بوجه شدیدی ادامه یافت ، اگراد با جاگذاردن چند کشته و تعدادی زخمی ، بسوی دروازه شهر عقب نشینی و فرار کردند گویا در همان موقع جنگ عده ای از اگراد مسلح و مسیحیان ، از عمارت میسیون آمریکا ، بخانه های مردم تیراندازی کرده بودند ،

و جمعیت خشمگین جهت جستجوی اکراد به سمت میسیون آمریکا رو آورد ، و یک‌کده نیز از گذشته‌ها و تحریکات این میسیون بهنگام تسلط قوای مسیحیان حرفهائی زده مردم را بایادآوری آن وقایع تحریک می کرده است بالاخره مردم بقصد قتل مستر پاکارد (رئیس میسیون آمریکائی) عزیمت می کنند .

ولی افراد با تجربه، فوراً خطر را درک کرده ، دست بدامن آقامیرزا محمود آقا از روحانیون درجه اول شهر میزنند و مشارالیه نیز فوراً خود را بعمارت میسیون می‌رساند و مستر پاکارد و عده‌ای از زن و بچه مسیحی را به فرمانداری (محل اقامت فرماندار که در عمارت مرحوم عظیم السلطنه سردار بود) صحیح و سالم می‌رسانند و در جریان انتقال مسیحیان به منزل سردار مرحوم ، چند نفر از او باش و ماجراجو با اموال مسیحیان دست اندازی و غارت مینمایند .

مردم از رفتار این او باشان که در هر زمان انگیزه خسارات جبران ناپذیر میشوند سخت متنفر شدند و گویا در جریان جنگ آنروز ۲۰ نفر نیز از مسیحیان کشته شدند .

فرار اکراد مسلح سبب ترس سنتی هاشد ولی فرماندار طی اعلانی بآنان اطمینان داد (که هرگز جنگی بین سنتی و شیعه وجود ندارد و مسائل مذهبی و نژادی و ... مطرح نیست و اگر کسی بهرنحوی از انحاء مزاحمتی برای افراد اعم از شیعه و سنتی وارد آورد بدون تفاوت جلب و مجازات خواهد شد ۳ خرداد ۱۲۹۸)

مراجعت فراریان - محاصره ارومیه

تشکیل کمیسیون جنگ

بعد از چند روز ، فراریان در اطراف شهر جمع آمده و شهر را مجدداً محاصره کردند با توجه باوضاع اقتصادی و عمومی این شهر که بسبب شروع جنگ بین المللی اول (۱۴ - ۱۹۱۸) و شورش سربازان روس و آتش زدن بیابازار شهر و غارت اموال ، و جریانات قوای مسلحه ، و قتل و عام ها که سبب کمی نفوس شده بود و شوریدن اکراد و گرفتن بندر گلخانه ، که همه اینها سبب نا امنی راهها و دهات گشته بود ، امور زراعتی بکلی راکد مانده و امنیت مختل شده و آسیابها از کار افتاده و مردم فقط از راه مراغه بوسیله تجار واد خوراکی را از قبیل گندم - رشته - آرد - برنج بدست می آوردند که این راه (بندر گلخانه) نیز از دست رفت و بتصرف اشرار رسید و آمد و شد نیز که از راه دریا صورت می گرفت بر اثر وجود اشرار قطع گردید حالاهم فراریان دوباره شهر را محاصر کردند ، مردم شهر بکلی از جهان خارج بی اطلاع ماند کمبود آذوقه در داخل شهر باعث بوجود آوردن قحطی شد .

مردم برای بدست آوردن آذوقه مختصر ، مجبور شدند اشیاء نفیس خود را بقیمت نازلی بفروشند نان هر کیلو ۷ قران تمام میشد ، از یکطرف نیز اکراد آب شهر را از قریه نبد قطع نمودند ، تا مردم از بی آبی تلف شوند . در این جریانات عده ای از گرسنگی و سختی مردند و یکنوع نگرانی آمیخته بوحشت مردم را فرا میگرفت در بیرون شهر نیز هر روز بعده اکراد اضافه میشد و حلقه محاصره تنگتر می گردید و شبها بقلعه شهر هجوم می آوردند و بیش از پیش شدت عمل نشان میدادند .

مردم ناچار شدند ، راه حلی جهت دفاع از شهر بر گزینند در این باره کمیسیونی بنام کمیسیون جنگ تشکیل گردید که اعضای آن عبارت بودند از :

حاجی میرزا غلام فقهی - آقای میرزا خلیل افشار - محمد تمدن (اینجانب نویسنده این تاریخچه) و آقای کرملیخان زمانی - و میرزا صادقخان فخرالملک و چند نفر دیگر

با تصویب این کمیسیون عده کثیری از تفنگچیان داوطلب به ۷ دروازه شهر تقسیم شدند که شب و روز ، بنوبت در اطراف دیوار قلعه شهر ارومیه و تاییه ها (برجها) کشیک میدادند.



شرح عکس دسته جمعی اسماعیل آقاسمیتگو قبل از کشته شدن.

- ۱- اسماعیل آقاسمیتگو یکروز قبل از کشته شدن در اشنویه (۴ مرداد ۱۳۰۹ شمسی)
- ۲- سرهنگ ۲ صادقخان نوروزی فرمانده پادگان اشنویه .
- ۳- پسر اسماعیل آقا که هنگام تیرخوردن پدرش با او بود .
- ۴- مبشر نظام آجودان هنگ اشنویه .
- ۵- خورشید آغا هرکی .

در مورد تعیین رئیس کمیسیون جنگ تشت آراء بوجود آمده بود ، برای رفع اختلاف قرار شد که ریاست آن در اوقات شب با حاج نظم السلطنه (امیر تومان) و قبل از ظهرها با حاجی شهاب الدوله و بعد از ظهرها با حاجی عزیزخان امیر تومان باشد و چون ماه رمضان و مردم و اعضای کمیسیون و رؤسای آن روزه می گرفتند ، نوبت ریاست را طوری قرار دادند که آنها بتوانند از استراحت نسبی برخوردار باشند .

ولی مسئله مشکلی پیش آمد آن ضعف قدرت مادی برای خرید فشنگ و تفنگ و باروت و پرداختن مواجب به تفنگچیان مدافع شهر بود در این مورد نیز چون چاره ای برای محصورین باقی نمانده و سیم تلفن ارومیه طهران را نیز قطع کرده بودند ، ناچاراً مبلغ ۳۰۰۰ تومان از مستر پاکارد بعنوان قرض اخذ گردید و آقایان میرزا محمود مجتهد و حاج میرزا فضل الله مجتهد در برابر اخذ پول به دکتر پاکارد قبض رسید دادند و بمعیت ضیاء الدوله (فرماندار) قول دادند که بعداً از محل جمع آوری اعانه ، یا وصول اعتبار از مرکز پرداخت نمایند (۱) پس از تهیه پول ، یکی از حیاطهای فرمانداری را محل ذوب و پر کردن فشنگ و تهیه باروت اختصاص دادند و مردم سلاح و مهمات مورد لزوم را از آنجا تهیه میکردند .

بدستور کمیسیون محل ، ترکها و فرسودگیهای دیوار قلعه و بالای برج ها نیز تعمیر شدند دیگر جای نگرانی نبود

۱ - آنروزها استیصال مردم باندازه ای بود که قادر نبودند سه هزار تومان نقد پیدا کنند تا خودشانرا از خطر حفظ کنند ، ناچار دست نیاز بطرف مدعی دراز نموده اند .

حمله گسان سمیتگو به قلعه ارومیه

جمعه ۹ خرداد ۱۲۹۸ (۱۰ رمضان ۱۳۳۷ - ۲۰ مه ۱۹۱۹) : اسماعیل آقا سمیتگو وضع شهر و مدافعین آن و راه‌های ارتباطی و . . . را مطالعه کرده و باین نتیجه رسیده بود که: از طرفی موضوع آمدن کمک از طهران و تبریز در بین نیست و اهالی شهر که فقط حالت دفاعی گرفته‌اند ، قادر به تعقیب دشمن نخواهند بود حمله بشهر و ایراد فشار بمدافعین ، روحیه مردم شهر را منقلب خواهد کرد . این بود که بدستوری از اوایل صبح صدای تیر ، از تمام اطراف شهر بلند شد و خود نیز با قوایی که از اطراف گرد آورده بود، شهر را در فشار گذاشت اوایل شب ۱۲ رمضان هجوم اگرادشید ترشد، مدافعین نیز ، با تمام رشادت از شهر دفاع مینمودند.

اشاره با استفاده از تاریکی شب خود را تا نزدیکی قلعه رسانده بودند ولی در این لحظه حساس ، یکی از اهالی ارومیه يك نارنجك دستی بسوی آن‌عه پرتاب کرد ، انفجار نارنجك صدای گلوله‌ها را خاموش و مهاجمین را مرعوب و آن‌ها را به عقب‌نشاند. دار و دسته سمیتگو وقتی نتوانستند آن شب شهر را فتح نمایند و از طرفی وجود نارنجك در اختیار مدافعین آن‌ان را ترسانده بود ، لذا، ناامید شده و مراجعت کردند .

دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۲۹۸ - (۱۳ رمضان ۱۳۳۷ و ۲۳ مه ۱۹۱۹) اسماعیل آقا بمنظور یکسره کردن کار شهر ، دسته جمعی حمله خود را آغاز کرد، مردم نیز با اراده متین بدفاع از قلعه شهر ادامه دادند هجوم اشاری‌کروز و دوشب (۳۶ ساعت) ادامه پیدا کرد ، فشار بیشتر حمله از طرف دروازه‌های نوگچر و عسکر خان و بلو بود ولی ناگهان اگراد تمام فشار خود را (جهت ایجاد شکاف در دیوار قلعه) در سمت بلو

متمرکز کردند - در این میان چند بمب دستی از طرف مدافعین بین اگراد پرتاب گردید
صدای این نارنجک‌ها ، در آن هوای صاف انعکاس رعب‌آوری بوجود آورد که
بلافاصله قیافه حمله دگرگونه شد و پس از چند لحظه ، صدای تیر مهاجمین بکلی قطع
گردید ، اگراد عقب نشینی کرده و ناامیدانه مراجعت نمودند .
دور شدن اگراد بزن‌ها و بچه‌ها این فرصت را داد که توانستند از شهر خارج شده
به جمع‌آوری علوفه سبزیجات جهت تغذیه و سدجوع خود و حیوانات بپردازند و چون
در تمام شبانه‌روز نگهبانان در بالای برجها کشیک میدادند ، لذا تا مسافت يك تیررس ،
زن‌ها و بچه‌ها نمیتوانستند از صحرا علف و سبزی تهیه نمایند و اگر زیاد دور میشدند ،
اگراد که در آن حوله و حوش بودند آنها را گرفته و علف و سبزی‌های چیده شده را از
دست آنان می‌گرفتند ، تا آن سبزیجات و علوفه بدست محصورین شهر نرسد .
۲۵ روز تمام شهر ارومیه باین شکل ، در يك محاصره درد آور ، گرفتار بود تا
آنکه در ۱۵ تیرماه ۱۲۹۸ ، شهر توانست قیافه نسبتاً آرام خود را بدست آورد .

ورود کونسول انگلیس به ارومیه و ترك موقتی مخصوصه

۱۵ تیرماه ۱۲۹۸ (۸ شوال ۱۳۳۷ = ۸ ژوئیه ۱۹۱۹) : کونسول انگلیس باسردار فاتح که به حکومت ارومیه منصوب شده بود ، و با ۲۰۰ سرباز هندی مرکب از سواره و توپخانه ، و چند توپ کوهستانی وارد بندر گلمانخانه شدند ، البته ملاقاتی نیز با اسماعیل آقا سمیتکو انجام دادند و سپس وارد شهر شدند ، و اکراد نیز بدستور اسماعیل آقا به موطن اصلی خود کوهستانها رفتند .

کونسول انگلیس بعد از چندروز مستر پاکارد و عده ای از زن و بچه مسیحی را که انتقال آنها در روزهای حمله خشمناک مردم ارومیه به عمارت هیئت آمریکا صورت گرفته و معتمدین شهر این عده را با مستر پاکارد بمقر فرمانداری آورده بودند از خطر نجات داده و آنها را سوار کشتی کرده و بسوی تبریز روانه ساخت و با ورود کونسول مزبور امنیت نسبی بوجود آمد و مردم بدنبال کسب و کار خود رفتند و ضیاءالدوله که بخواش اسماعیل آقا و نظر میسیون خارجی معزول شده بود به تبریز عزیمت کرد و مقاومت مردم رضائیه در مقابل والی آذربایجان مفید واقع نشد و ضیاءالدوله ، برخلاف خواست اهالی ارومیه این شهر را به سردار فاتح سپرده و خود از ارومیه وداع و به تبریز رفت .

مختصری از تاریخچه سمیتقو

جد و پدر اسماعیل آقا، از رؤسای ایل شکاک بودند که به طوایف کاردار - فنک - مامندی تسلط داشته‌اند و در ۱۲۹۹ قمری (۱۲۶۱ شمسی - ۱۸۸۲ میلادی) امیر نظام (شیخعلیخان سرتیب) برای اسکات و تنبیه جد و پدر اسماعیل آقا که دست بشور شهابی زده بوده‌اند، به سلماس حرکت و پدر اسماعیل آقا را شکست داده و فراری می‌سازد، پدر اسماعیل آقا به ترکیه فراری می‌شود، ولی بر اثر فشار دولت ایران، یکسال بعد پدر اسماعیل آقا را گرفته، بمامورین ایرانی در حدود تحویل می‌دهند و از آنجا به تبریز اعزام می‌شود و مدتی در زندان تبریز مانده و در همانجا می‌میرد.

ظفر السلطنه (حاکم ولایات ثلاثه) در سلماس بوده که اسماعیل آقا، و برادرانش علی آقا و جعفر آقا و یزدان شیر و پسرش بنام آقا بدیدن ظفر السلطنه می‌آیند سواران اسماعیل آقا با همراهانشان دم‌درب ایستاده و خودشان به تالار پذیرائی داخل می‌شوند در این موقع ظفر السلطنه در اطاق دیگری بوده است، یکدفعه فراشباشی: (نایب - الحکومه) ظاهر شده و برادران اسماعیل آقا می‌گویند که بفرمان اعلیحضرت همایونی شما توقیف هستید، اینان با شنیدن این خبر، خنجرهای خود را کشیده از یخه فراشباشی و قراولان می‌چسبند که فوراً راه بام‌رانشان دهید، آن‌ها هم ناچار راه فرار را نشان می‌دهند و اینان از آن راه فرار می‌نمایند.

یکی از برادران اسماعیل آقا بنام جعفر آقا در تبریز باتیر ضرغام قره‌داغی کشته شده و برادر دیگرش بنام علی آقا نیز بوسیله بمب ساعتی که بدستور مکرم السلطنه ارسال شده بود در قلعه چهریق مقتول گشته است، خود اسماعیل آقا با خورشید آقا در اشنویه (۱۳۰۷ شمسی) بقتل رسید.

سمیتقو و جدش و پدر و برادرانش دایم در حال تمرد و آشوب بوده‌اند. خود

سمیتقو در جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) پیشقراول روسها بوده و گاه نیز با آنان مخالفت کرده و به ترکیه فرار نموده است و داخل قشون آنها شده و بهنگام عقب نشینی روسها از ایران و ورود خلیل پاشا (فرمانده قشون اعزامی ترك بایران) ، که عشایر مهاباد - مماش - زرزا نیز با ترکها همراهی کرده اند بعنوان جهاد بقشون عثمانیان ملحق شده بودند ، با آنها همکاری کرده و بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه و مراجعت قشون روس از ایران بروسیه ، اسماعیل آقا ، کلیه اکراد را با خود همدست و در چهریق به کشیدن يك نقشه بزرگ (تسلط بکردستان و ارومیه) مشغول میشود و باز می بینم که بعد از بوجود آمدن نیروی مسلح مسیحیان ، مارشیمون برای استفاده از نیروی اسماعیل آقا به کهنه شهر (سلماس) رفته و با اسماعیل آقا بمذاکره میپردازد ولی اسماعیل آقا اورامی کشد و همین قتل سبب قتل لا اقل ۴۵۰۰۰ نفر مسلمان و کرد بدست مسیحیان میشود .

جعفر آقا برادر سمیتقو :

در سال ۱۲۸۴ شمسی ۱۳۲۳ قمری هنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا بود و محمد علی میرزا سمت نایب السلطنگی را داشت ، نظام السلطنه فرمانفرمای آذربایجان (شرقی و غربی) بود نظام السلطنه جعفر آقا (پسر محمد آقا) برادر اسماعیل آقا را به تبریز خواسته و او را امان داده بود که باو آسیبی نرساند . جعفر آقا با ۷ نفر از نزدیکان خود و از جمله دائی اش (میرزا) (۱) به تبریز میروند و نظام السلطنه او را با مهر بانی قبول می کند تصادفا در همان زمان مسلمانان قفقاز با آرامنه آنجا در حال جنگ بودند و خبر این جنگ هر روز در تبریز منتشر میشد و مسلمانان از خواندن آن اخبار متأثر شده و بیم آشوب میرفت (۲) ، بدین ملاحظه چند روزی نگهداری ارمنستان به جعفر - آقا (برادر اسماعیل آقا سمیتقو) واگذار میشود تا از آشوب و هرج و مرج جلوگیری کند و جعفر آقا نیز چندی ، با کسان خود ، این مأموریت را انجام میدهد .

محمد علی میرزا (نایب السلطنه تهران) تلگرافی به نظام السلطنه دستور میدهد که جعفر آقا را بکشد . نظام السلطنه محمد حسین خان ضرغام (از سرکردگان سواره قره داغ) را بمنزل خود دعوت و چند نفر را نیز در اطاقها و زیر زمین ها جاداده ، آنوقت جعفر آقا را احضار مینماید و جعفر آقا بی خبر از موضوع ، وارد منزل نظام السلطنه میشود ، محمد حسین خان ضرغام ، از روزنه جعفر آقا را نشانه گیری کرده و بقتل میرساند ، خالو میرزا (دائی جعفر آقا) از صدای تیر چگونگی را فهمیده و خود را از پنجره بیالای بام

۱- میرزا که بنام (خالو میرزا) مشهور بود در زمان سمیتقو زنده بوده و در تمام حوادث

و جنگها مشاور خواهرزاده اش (اسماعیل) و دوست جدانا پذیر سمیتقو محسوب میشد .

۲- برای اطلاع از آن حوادث به کتاب (ارمنی و مسلمان معجاریه سی) رجوع شود.

رسانده واز آنجا بکوچه رسیده و شلیک‌کنان باکسان خود از شهر خارج میشوند
درین‌راه نیز ۴۰ نفر را می‌کشند و با سواران قره‌سوران: امنیه‌ها مصادف ، آنها را هم
بقتل رسانده و با اسب آن سواران فرار واز راه ارونق و انزاب ، خود را به چهریق
میرسانند و در آنجا نیز، بعد از آسودن ، بشور پرداخته و ایران را مناسب برای
اقامت خودشان ندیده و به عثمانیه (خاک ترکیه) می‌روند و این قضیه سبب گردید که بین
سنی و شیعه (کرد و عجم) يك سلسله کینه‌توزیها و دشمنی و قتل و غارت ، شروع شد.
و باز جای تعجب است که نظام السلطنه چقدر بی‌لیاقت بود که چند نفر کرد را نتوانسته
بگیرد و آنها فرار کرده و در راه نیز ۴۰ نفر را با سواران امنیه کشته و فرار کرده‌اند،
و او نتوانسته بتعاقب و دستگیری آنان موفق شود!!

بازهم سردار فاتح حکمران ارومیه شد

بطوریکه گفته شد سردار فاتح (برای دفعه دوم) به حکمرانی ارومیه منصوب و محاصره اکراد مرتفع و اوضاع شهر کمی آرام گردید و بعضی املاک و اراضی که بواسطه مهاجرت سکنه و صاحبان آنها بلاصاحب مانده بودند، بدست اکراد افتاده و اکراد در آن زمین‌ها (دهکده‌ها) توطن و بزراعت مشغول شده و از در آمد سایرین بنام حفظ امنیت خراجی هم میگرفتند و سرپرستی بعضی دهات را بعهده خود گرفته بودند.

سمیتقو نیز، از این وضع استفاده و به جمع‌آوری و تقویت قوای خود و بتوسعه قدرت و نفوذش اشتغال داشت. در این ایام امنیت راه‌ها به سمیتقو واگذار شده بود و حقوقی نیز از طرف حکومت (فرمانداری) به مباشرین او پرداخت میکردید و خود این امر، یکی از اشتباهات حکومت بود، که بدست خود پول در اختیار او می‌گذاشت و او نیز عده‌ای را با استخدام خود می‌آورد و آنها را مامورین حفظ امنیت راه‌ها نامیده در عمل آنان را ابواب جمعی نیروی خود می‌ساخت.

در آن موقع وضع داخلی عثمانی بسیار آشفته شده بود، زیرا عثمانی بعد از خاتمه جنگ بین الملل اول چنان شکست خورده و تجزیه گشته بود که هیچگونه قدرتی نداشت و منظور فاتحین جنگ نیز این بود که با تجزیه عثمانی، نگذارند در آینده، بین قسمتهای تجزیه شده آن اتصال و اتحادی بوجود آید: در بین النهرین حکومت عراق را بوجود آورده بودند قسمتی را بنام عربستان و قسمتی را بنام حکومت لبنان و سوریه و فلسطین واردن و حتی کویت و... که برای هر یک، یکی از شیخ‌های محلی را حاکم قرار داده و همه آنها به قیومیت دولت انگلیس در آمده بودند باین علت عده‌ای در حدود ۱۰۰ نفر از آرتشیان ترکیه از آنجا فرار کرده و به اسماعیل آقا سمیتقو پیوسته بودند.

انفجار بمب سرقاتی مکرم الملك در چهریق

مکرم الملك (نایب الایاله آذربایجان شرقی و غربی) که از تعدیات و خودسری سمیتقو در اطراف ارومیه و سلماس با خبر میشود ، بجای اعزام نیرو برای سرکوبی سمیتقو ، بحیله متوسل میگردد ، و با استفاده از کینه مسیحیان با اسماعیل آقا در موضوع قتل مارشیمون بدست سمیتقو استفاده نموده و با چند نفر از آنان تماس و اظهار میدارد که در صدد است سمیتقو را از بین ببرد و پیشنهاد میکند که اگر یک بمب بسازند که توی جعبه قرار گیرد و آن جعبه را به پیش اسماعیل آقا بفرستند موفق بقتل او خواهند شد . علیهذا ، مسیحیان بمب درخواستی را تهیه و بمکرم الملك تحویل میدهند .

مکرم الملك آن جعبه را به خوی میفرستد و از خوی بنام مادرزن اسماعیل آقا که دریکی از دهات خوی میزیسته به چهریق میفرستند وقتی جعبه مزبور بنام شیرینی و هدیه به چهریق میرسد ، زن و فرزند کوچک اسماعیل آقا ، اصرار می کنند که فوراً جعبه را باز کنند ، در آن موقع اسماعیل آقا در چمن نشسته بوده ، بالاخره جعبه را باز می کنند ولی اسماعیل آقا که خیلی باهوش بوده (۱) بمجرد احساس وضع داخل جعبه آنرا بالکد زده و دور می اندازد و بمب منفجر و در همان مجلس علی آقا برادر اسماعیل آقا کشته میشود و چند نفر از کسان اسماعیل آقا هم مجروح می گردند اردیبهشت ۱۲۹۸ و ۱۳۳۷ قمری اسماعیل آقا از این حيله دولتيان ، وازديدن جنازه برادرش و مجروح شدن عده ای قتل جعفر آقا را نیز بیاد آورده و سخت با دولتيان و عجمها ، دشمن می گردد .

۱ - قبلا همچو جعبه ای برای کشتن شجاع نظام مرندي از طرف مجاهدين و مشروطه طلبان فرستاده شده بود و شجاع نظام را بدینوسیله کشته بودند ، و اسماعیل آقا آن قضیه را شنیده بود و بسبب همین سابقه ذهنی جعبه را در هوای آزاد باز می کنند و سمیتقو بالکد آنرا بدور می افکند .

تضیه جهانگیر میرزا

خیانت مکرم الملك

چندی از جریان بمب سوقاتی که برای کشتن اسماعیل آقا فرستادند نگذشته بود که سپهسالار به والیگری آذربایجان منصوب گردید این استاندار جدید، عده‌ای از اطرافیان خود را برای واگذاری پستهای مهم دولتی بآنان، به تبریز آورد و هر یکی را به حکمرانی محلی منصوب و اعزام کرد، ضیاءالدوله به حکومت ارومیه منصوب شد و مکرم الملك نیز بحکومت خوی تعیین گردید.

بطوریکه گفتیم سمیتقو همه جا از کشته شدن برادرانش بدست دولتیان و موضوع بمب سوقاتی بالحن گله مندانه و در عین حال کینه توزانه صحبت می کرد و بطوریکه دیدیم، اگراد در ارومیه و سلماس دست بکارهایی زدند و ناامنی‌ها ایجاد کردند و ... و بجای اینکه انتقام برادرش را از مکرم الملك بگیرد از مردم بیچاره سلماس و ارومیه می گرفت و حتی در صدد ربودن ضیاءالدوله (حاکم ارومیه) برآمد تا سپهسالار را مرعوب سازد بر اثر اینکارها و انتقام جوئی‌ها، سپهسالار ناچار شد اقدامی بکند ولی چگونه؟! او بجای سرکوبی سمیتقو، از او دلجوئی کرد، و بعد به مکرم الملك (حاکم خوی) دستور داد در موضوع بمب سوقاتی تحقیقات کرده و مرتکبین را گرفتار و به تبریز اعزام نماید با اینکه سبب این فتنه کسی جز خود مکرم الملك (حاکم خوی و نایب الایاله اسبق) نبود ولی وی در صدد برآمد که نقشه‌ای ترتیب دهد که نام او بزبانها نیفتد و دولت مرکزی و آزادیخواهان تبریز به این عمل ناقص و ماجرا جویانه او پی نبرند اتفاقاً در آن موقع درخوی عده‌ای از مجاهدین غیور وجود داشتند و یکی از آنان شاهزاده جهانگیر میرزا از آزادیخواهان خوشنام و فعال بود که درخوی به نشر معارف پرداخته و در امور خیریه پیشقدم و در همه حال و احوال از پشتیبانان آزادیخواهان و روشنفکران بشمار میرفت.

و در سال ۱۲۹۵ شمسی بنای فرهنگ‌خوی را گذاشته و در احداث و دایر کردن مدرسه سیروس (درخوی) موفق شده بود و با حیدر عمو اوغلی، انقلابی و فیزیکدان مشهور دوستی صمیمانه داشت درخوی همه کس از این رابطه و دوستی این افراد آزادیخواه و انقلابی باخبر بودند.

متأسفانه برخی از ملایان و کهنه فکران و طرفدار استبداد و آدم‌کشی، با اقدامات شاهزاده و مدرسه دایر کردن او، و افکار روشن وی، مخالف بودند، و بوسیله این مخالفین شایعه داده بودند که بمب سوقاتی را شاهزاده جهانگیر میرزا فرستاده است.

اتفاقاً در همان موقع میر هدایت‌الله (پسر میر اسدالله) چندین بار با سواران سمیتقو مصاف داده و تلفات سنگینی باکراد وارد آورده بود، سمیتقو از این عمل میر هدایت‌الله نیز دل پر خونی داشت و از آنان گله و شکایت مینمود.

از طرفی، برخی میگویند که سپهسالار (استاندار آذربایجان) در مسافرت گیلان از شاهزاده جهانگیر میرزا سخت ناراضی و آزرده خاطر بود - بالاخره در نتیجه فشار و اصرار سمیتقو، استاندار دستور رسیدگی به مکرم‌الملک صادر کرد و مکرم‌الملک نیز، (با استفاده از شایعه‌ای که درخوی پیچیده و شاهزاده را فرستنده بمب سوقاتی معرفی می‌کردند) چند نفر از فراشان را بمنزل شاهزاده می‌فرستند فراشان در جستجوی خانه، بمب‌هائی می‌بینند که شاهزاده آنها را از شرفخانه (شرفخانه انبار تجهیزات داشتند که بعد از عزیمت در آنجاها بلا صاحب باقی مانده بود) آورده و در منزل خود، برای عملیات انقلابی اصولی نگه‌داشته بوده است.

مشاهده این بمب‌ها سبب گردید که مکرم‌الملک برای اختفای اصل مسئله، شاهزاده را مرتکب قتل برادر سمیتقو قلمداد نماید. اتفاقاً بهنگام بازداشت شاهزاده، محمد علیخان سرهنگ (از سران قزاقخانه) را هم که بخوی آمده و مهمان شاهزاده بود، بازداشت می‌کنند و از سوی دیگر بدستور سمیتقو میر هدایت‌الله (پسر میر اسدالله) را نیز دستگیر می‌نمایند و این سه نفر مردان غیور و وطن‌پرست و ملت‌دوست را، بامر

حاکم خوی زندانی می‌کنند و ظاهراً آنان گفته بودند ، که به تبریز اعزام خواهند شد تا مورد باز پرسى قرار گیرند .

از این طرف سمیتقو دستور میدهد که باید زندانیان را به چهریق بفرستند تا او شخصاً آنها را محاکمه و مجازات نماید .

بدستور استاندار آذربایجان و فرماندار خوی ، این سه عنصر شریف و مرقی را تحت الحفظ با ۱۳ تن مامورین دولتی (از سواران قرجه داغی) ، بعنوان اینکه آنها را به تبریز می‌برند به چهریق !! می‌رسانند !

میرهدایت الله ، به حيله آنان پی میبرد و در بین راه موفق بفرار میشود ولی شاهزاده و محمد علیخان سرهنگ را به چهریق رسانده و به کسان سمیتقو تحویل میدهند سمیتقو ، بی آنکه در صدد کشف حقیقت موضوع برآید ، دستور میدهد شاهزاده و محمد علیخان را از قله کوه به دره ژرف پرت نمایند ، آنوقت به ۱۳ تن مامورین استاندار میپردازد و چون آنها از سواران قرجه داغ بودند لذا آنها را نیز بیپناهه اینکه برادرش جعفر آقا را محمد حسین خان ضرغام قرجه داغی کشته است به سرنوشت دو نفر قبلی محکوم می‌کند و بدستور سمیتقو ، این ۱۳ نفر را هم از قله کوه بدره پرت می‌کنند و بر اثر خیانت استاندار و فرماندار این ۱۵ تن نابود میشوند !!

انتشار این خبر باعث نفرت مردم از سپهسالار و مکرم الملك گردید و مردم دانستند که اینان عزم و شہامت و حلیه مردانگی را از دست داده‌اند و سبب شدند که اکراد جسورتر شوند .

حملة سمیتکو به قره قشلاق (لکستان)

اسماعیل آقا بعد از آنکه با جمعآوری عدهای از اکراد ، و سربازان و برخی درجهداران فراری عثمانی ، و با پولهایی که رسیده بود تجهیزات خود را منظم و نیروی قابل توجهی را ترتیب داد ، و فرماندار را آلت دست خود ، نموده بود شروع به تعدی و تعرض میکرد و بطوریکه در آذرماه ۱۳۰۰ شمسی در صدد تصرف محال سلطان احمدلو و قره قشلاق (لکستان) که دارای ۹ پارچه آبادی میباشد ، بر آمد ولی با مقاومت مردم آن محال روبرو شد.

سمیتکو عدد زیادی از سربازان خود را وارد معرکه کرد و توانست باتکاء نفوس زیاد و قشونش این ۹ پارچه آبادی را متصرف شود . سمیتکو بعد از گشودن این محالها بقتل سکنه و غارت اموال مردم آنها پرداخت و این قضیه در محال گونی (۱) و انزاب بقدری اثر بد گذاشت که اهالی طسوج و شرفخانه نیز وحشت کردند و حتی مامورین راه آهن بدستور تبریز و اگونها و لکموتیفها را جمعآوری و از شرفخانه بایستگاه تبریز انتقال دادند که مبادا بتصرف سمیتکو در آید . بعضی از ثروتمندان شرفخانه نیز اهل و عیال و اموال قیمتی خود را به تبریز فرستادند تا از غارت اکراد سمیتکو مصون بمانند .

دوره استانداری مظفر اعلم (مردارانتصار)

وقتی مظفر اعلم با استانداری آذربایجان منصوب و فرماندهی قشون را نیز در اختیار خود گرفت و از قضیه تعرض اکراد و قتل و غارت محال سلطان احمد لو و لکستان با خبر گردید به تحشیدقوا و جمع آوری سرباز پرداخت و بسرعت یکمده از ژاندارم ها را به شرفخانه اعزام نمود تا مردم شرفخانه بدانند که استاندار جدید ، بمجرد شنیدن اوضاع آن ناحیه ، فوراً اقدام کرده است و بدینوسیله اهالی از حمله احتمالی اکراد سمیتقو وحشت نمایند.

مظفر اعلم هرچه ژاندارم و سرباز و داوطلب سراغ داشت به طسوج و شرفخانه میفرستاد ، آتریات قزاق را نیز احضار نمود و کلنل فیلیپوف (از افسران قزاقخانه) را که تازه وارد شده بود بفرماندهی آتریات قزاق معین و او را جهت سرکوبی اسماعیل آقا سمیتقو اعزام کرد.

و در همین ایام خود جهت رسیدگی بوضع آشفته و اسف انگیز ارومیه ، باین شهر آمد اهالی نیز مقدم مشارالیه را گرامی داشته و از وی تقاضا کردند که توجهی شایسته ، بفرهنگ ارومیه بنمایند و این فرهنگ را که ضعیف و در آستانه زوال بود نجات دهند. ایشان بعد از مشاوره دستور دادند که از کلیه محمولات کشتیرانی (راه تجارتی منحصر بفرد ارومیه) از هر پوٹ (۱۶ کیلو) يك عباسی بعنوان فرهنگ اخذ گردد .

اهالی از این دستور شاد و پس از اندك مدتی با پولهای جمع آوری شده از این راه یکباب مدرسه بنام مدرسه مظفریه تأسیس گردید که آقای حاج میرزا غلام فقهی مدیریت آنرا عهده دار شد و آقای میرزا حسن فرهنگی هم بتدریس ادبیات در آن مدرسه پرداخت و بعد یکباب مدرسه شش کلاسه دایر شد.

مظفر اعلم اغلب يك لباس سربازی بتن داشت و شب و روز در کارهای لشگری

و کشوری فعالیت میکرد و بامور لشکری علاقه زیادی نشان میداد ، در جمع آوری نفرات و تجهیزات و صدور دستورات لازم بسیار ورزیده بود ، بدستور مظفر اعلم سوار نظام و پیاده نظام برای سرکوبی سمیتقو بسلامت اعزام شدند و جنگی سخت در گرفت ، سمیتقو عقب نشینی کرد و سلماس بدست نیروهای دولتی افتاد، و به تعقیب سمیتقو پرداختند، سمیتقو بچهریق پناه برد ولی نیروهای دولتی چهریق را محاصره کردند و بسیاری از اطرافیان سمیتقو از ترس جان فرار کردند و از دور و بر سمیتقو کنار رفتند ، سمیتقو سخت در فشار دولتیان قرار گرفت ، امید میرفت که دوسه روزه تسلیم یا گرفتار شور ، ولی ناکهان بدستور تلگرافی عین الدوله (استاندار جدید آذربایجان) که هنوز در راه بوده و در زنجان اقامت کرده بود ، محاصره تبدیل به متارکه جنگ شد.

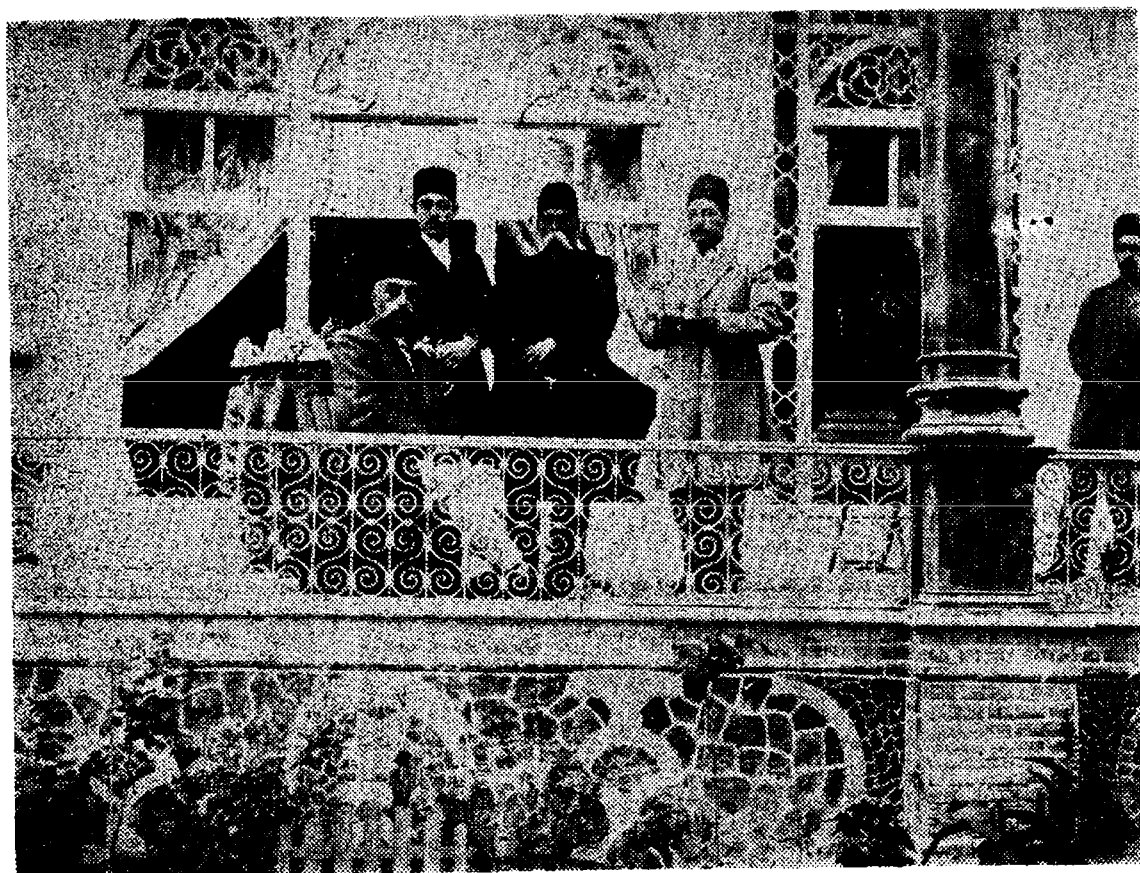
قضیه از این قرار بود که ، اسماعیل آقا وقتی خود را در آستانه گرفتاری میبیند فوراً تلگراف متضرعانه و پس از ندامت و وعده های چاکری و وفا داری بعین الدوله مخابره و تلگرافی نیز (که از مضمونش مطلع نشدم) بکونسول انگلیس در بغداد میفرستد و عین الدوله که تلگراف را دریافت کرده بود ، تلگرافی بکننل فیلیپوف دستور میدهد که دست از جنگ بردارد و تحت شرایطی با سمیتقو متارکه جنگی نماید .

وقتی مردم این خبر را شنیدند سخت آزرده شدند و از طرفی دانستند که زیر کاسه نیم کاسه ای وجود دارد ، مظفر اعلم نیز سخت از این پیش آمد خشمگین بود و در تبریز آشکارا عدم رضایت خود را از این قضایا ، پیش مردم و آزادی خواهان ابراز مینمود.

در این موقع سید طه نواده شیخ عبیدالله (که شورش وی در زمان ناصرالدین شاه تاریخچه مفصلی دارد) که در ترکیه و عراق بزرگ شده بود و زبانهای : ترکی عربی - انگلیسی را خوب بلد بود در کمک به سمیتقو (از هراحوظ) کوشش میکرد و در آن روزها موضوع خود مختاری آذربایجان غربی سمیتقو را سخت تحت تأثیر قرار داده و احتیاج بکمک فکری و نظامی زیادی داشت اینست که مساعدتهای سید طه (که

در آن موقع در بغداد اقامت کرده بود) در آن لحظات حساس، سمیتقو را، مفید واقع شده و او را تقویت می نمود گویا سمیتقو در لحظات سخت محاصره، تلگرافی نیز به سید طه مخابره کرده و او را از جریان خود با خبر و تقاضای ارائه راه حل وجستن از آن تله غیر منتظره را کرده بود.

بهر حال، بعد از این قضایا، ارومیه و سلماس، مدتی آرام و در امنیت بودند اما مسلم بود که سمیتقو و استادان او، آرام ننشسته و از دنبال کردن مقاصد خود باز نمانده بودند. سمیتقو در باطن، با رؤسای عشایر، و بیگزادگان تماس گرفته و از آنان برای اجرای صحنه های بعدی تعهد و بیعت میگرفت و این حرکات از نظر اشخاص دوراندیش پنهان نمانده، خود را بتماشای فیلم های جنائی سمیتقو در آینده آماده میکردند.



عین الدوله

کاظم خان و استحکامات شبه جزیره قرخلار

ما راجع به سنگ کاظم خان در صفحات قبل صحبت کرده ایم اینک از اینمرد غیور و دور اندیش یاد می کنیم :

کاظم خان (کاظم بیگ) از ساکنین قره قوشچی بود، بارها قتل و غارت دهات را بدست مسیحیان و اگراد دیده و اینک با هوشیاری طبیعی، احساس میکند که عملیات تجاوزکارانه سمیتقو، ممکن است بقریه قوشچی نیز کشیده شود. بر پایه همین احساس جوانان و جنگجویان قوشچی و اطراف را گرد خود جمع کرده، و عواقب وخیم اوضاع روز را بآنها تشریح و از آنان میخواهد تا وقت نگذشته، قدرت دفاعی خوبی برای خود بوجود آورند وقتی جوانان و جنگجویان به پیشنهاد او جواب مثبت میدهند، کاظم خان با همکاری آنان، سنگ کاظم (قلعه باستانی و محکم) را بصورت یکدژ مستحکم درآورده، اموال و اثاثیه خودشانرا بآن قلعه انتقال و سلاح و مهمات و بمب و باروت لازم نیز در آنجا جمع آوری می نمایند.

ضمناً در دامنه قلعه مزبور بآبادی و عمران پرداخته و تعمیرگاهی مجهز نیز تأسیس میکنند که بتوانند بتعمیر تفنگ و ساختن فشنگ و باروت و اصلاح توپهای سرپر و ساختن قایق بپردازند و بوسیله همین قایقها میتوانند به بندر شرفخانه و سواحل سلماس بروند، یا با جزایر دریاچه ارومیه ارتباط بگیرند و وسایل لازم و آذوقه، از این بنادر و جزایر تهیه نمایند.

قبلاً اشاره شد که امنیت راهها را به شیخ عبدالله سرسپرده سمیتقو سپرده بودند، ضمناً کونسول انگلیس تبریز (کاپتین کرد) که از این راه رفت و آمد میکرد با شیخ عبدالله (از اقوام سید طه) و لطیف چاوش مأمور امنیت جاده تماس میگرفت و با امنیه های کرد، بیعضی جاها ایاب و ذهاب می نمود در یکی از مسافرتهاش بارومیه موضوع جالبی اتفاق افتاده بود که آنرا از زبان کلبعلیخان بشنوید :

سرهنك كلبعلی خان بيك و (كونسول انگلیس)

آقای کلبعلیخان (از افسران قدیمی و از اهالی محال بکشلو) چنین نقل می کرد :

روزی سردار فاتح (فرماندار ارومیه) مرا احضار نموده و گفت این جناب کونسول انگلیس (کپتین کرد) را با همراهی چند نفر از سواران بقریه قولونجی ببرید و در آنجا هر چه ایشان بشما دستور دادند اجرا نموده و مراجعت کنید که ایشان خودش بچهریق نزد سمیتقو خواهدرفت .

من حسب الامر با چند نفر سوار و کپتین کرد براه افتادیم و بقریه قولونجی (۳۰ کیلومتری شهر) رسیدیم در آنجا کونسول انگلیس بمن گفت :

« از اینجا یکسره نزد کاظم بیگ بروید و هر چه که بشما میگویم عیناً بایشان »
« بگوئید : که کونسول میگوید من اینطور صلاح میدانم که ایشان از سنگ قرخلار »
« پائین آمده بامنیت راه مراقبت نمایند و در راه آسایش مردم خدمت کنند ، من نیز »
« به سمیتقو می گویم که ابداً بایشان مزاحمتی نکنند ، بلکه بایشان مساعدت »
« و همراهی نماید و اگر دیدید که بنصایح شما گوش نداد و پند شما را قبول نکرد ، آنوقت »
« بایشان بگوئید که کونسول میگوید ، اگر کاظم بیگ حرف مرا قبول نکند و سرپیچی »
« نماید من همان سنگ (شبه جزیره قرخلار) را خرد خرد کرده و بسرش داغون می کنم »
من (کلبعلیخان) جهت اجرای پیام قونسول ، با سواران خود نزد کاظم خان رفتم و ایشان احترام زیادی بمن کردند و احوال پرسیدند ، و گفتند چه عجب ما را یاد و سرافراز فرمودید ؟ من گفته های کونسول تبریز را شرح دادم و کاظم بیگ جواباً چنین گفت :

جناب سرهنك ، من از اینجا و از ما من خود خارج نمیشوم و بقول و وعده های

سمیتقو هم کوچترین ارزش و اطمینانی قائل نیستم و قابل اطمینان هم نیستند در ثانی من یکمده ازاہالی ستمدیده قرہ باغ وانزل را در اینجا محافظت مینمایم . بدون من ، این اہالی پریشان ومتفرق میشوند و بعلاوہ اہالی ارومیه ، این جا را پناہگاہ مطمئن خود میدانند و بہ اطمینان اینجا ، از شہر فرار کرده واز غارت شدن وکشتہ شدن بدست اشرار نجات می یابند وجود و اقامت من در این شبہ جزیرہ یک خدمت نوعی است من ابدأ از محل و مسکن خود دست بردار نیستم همین جا خواہم ماند تا بہ بینم عاقبت چہ خواہد شد

وقتی دیدم کہ رضایت نمی دہد و هیچ یک از پیشنہادہای کونسول رانمی پذیرد گفتم : کونسول حرف دیگری ہم گفتمہ است ، مصرأ از من خواست کہ بگو بہ بینم جناب کونسول دیگر چہ گفتمہ است ؟

گفتم: کونسول میگفت اگر بگفتمہای من عمل نکنند من همان سنگ را ریز ریز کردہ بسرش داغون میکنم . در اینموقع کاظم بیگ تبسم تلخی نمود و باتأنی گفت جناب سرہنگ خواہشمندم اینحرف وگفتمہ را ہم بدون کم وکسر ، و عیناً بایشان بگوئید کہ کاظم خان در جواب گفت : کونسول فلان چیز مرا میخورد کہ این حرف را میزند .

من با کاظم خان خدا حافظی کردہ نزد کونسول رفتم وگفتم کہ کاظم خان هیچیک ازگفتمہای شمارا قبول نکرد ، گفت: حرف آخری مرا ہم باو گفتید؟ . گفتم بلی.

کونسول گفت : ایشان در جواب چہ گفتند ؟

گفتم کہ می گوید ہر چہ از دستش برمی آید در حق من مضایقہ نکند ، از طرز تقریر من فہمید کہ کاظم خان حرف دیگری زدہ ومن شرم می کنم عین گفتمہ را بزبان بیاورم این بود کہ اصرار نمود کہ عین عبارت اورا بگویم . ناچار گفتم ، کہ میگفت کونسول خایہ مرا میخورد کہ همچو حرف تہدید آمیزی در بارہ من میزند .

کاپتین کرد (کونسول تبریز) از شنیدن این جملہ کمی خندید وگفت: خوب باشد من کہ ماموریتم تمام شدہ بود بشہر برگشتم و آقای کونسول ہم عازم چہر یق شد.

قیام خیابانی

در این ایام مردم آذربایجان از بی‌اعتنائی دولت مرکزی (تهران) و عدم علاقه آن عده‌ایکه سکان سیاست و زمامداری را در دست داشتند بامور مردم و حوادثی که پی‌درپی اتفاق می‌افتادند سخت ناراحت و ناراضی شده بودند، قضیه فلیپوف که بدستور مظفر اعلم چهریق را محاصره (و میخواست سمیتقورا گرفتار و شر سمیتقو را از سر مردم ارومیه و سلماس دور کند) ولی بدستور تلگرافی عین‌الدوله مجبور بترك جنگ گردیده بود، بیشتر بنارضایتی مردم انجامیده و قرارداد و ثوق‌الدوله بنفع انگلیسها نیز، مردم را عصبانی و همگان را برای طرد حکومت تهران و گرفتن سرنوشت خود بدست خود، آماده کرده بود. . . شرایط دگرگونی آشکارا بچشم میخورد، این بود که قیام‌هایی بوجود آمدند و امثال خیابانی‌ها نیز بكمك آن شرایط سربلند کردند و برای نجات میهن و مردم وطن قیام نمودند و خیابانی در ۱۹ فروردین ۱۲۹۹ شمسی برابر با ۱۸ رجب ۱۳۳۸ قیام نمود شیخ محمد خیابانی از آزادیخواهان بنام آذربایجان، باقیام خود فصلی جدید در سیاست اجتماعی ایران و آذربایجان گشود. خیابانی علاوه بر آنکه آذربایجان را بازادستان تبدیل نمود بلکه مازور میرزا حسینخان را با خود همراه ساخته و ژاندارمری را در اختیار خود گرفت و مامورین دزد و رشوه بگیر و دلال را از ادارات بیرون ریخت و بدینوسیله نفوذ تخریبی تهران را در آذربایجان از بین برد و با تأسیس فرقه دموکرات ایران (که شعبات آن در شهرهای آذربایجان دایر شدند) را بوجود آورد و در امر پیشرفت امور اجتماعی و فرهنگی و نظامی و سیاسی نتیجتاً در امر امنیت و اقتصادی خدمات برجسته‌ای را به همراهی وطن‌دوستان و ملت‌پرستان واقعی انجام داد (۱) در این موقع امین‌الملک (نایب‌الایاله) از طرف عین‌الدوله بکارها رسیدگی می‌کرد.

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب قیام خیابانی تألیف آقای علی آذری مراجعه شود و در این کتاب به صفحات آتی مراجعه شود.



عکس خیابانی

خیابانی در زمینه تدریس و تعلیم سیاسی و اجتماعی بمردم ، همه روزه در عمارت
تجدد نطقهای مفصل و منطقی و مستدل ایرادی کرد و همان نطقها در همان روز در
روز نامه تجدد منعکس می گردیدند اینک بر سبیل نمونه یکی از نطقهای شیخ محمد
خیابانی را که در تاریخ یکشنبه ۱۲ ثور (اردیبهشت) ۱۲۹۹ در تبریز ایراد
شده درج می کنیم :

آقایان ، میدانید ، ما چرا قیام کردیم ؟ اگر وضعیت پیش از قیام را مطالعه کنیم ،
حالت اسفانگیز مملکت و اختلافات بیحد و حصر مالی و اقدامات بی ناموسانه و جانپناه
نظمیه (شهربانی) را در نظر بگیریم لزوم قهری قیام را احساس و درک می نمائیم ...
دزدانی که از تبریز رانده میشوند (مامورین اداری) نباید صدر نشین امارت شوند

جانی‌ها که از مرکز آذربایجان فرار می‌کنند (از هر کس فرقه دموکرات) نباید زمام حکومت شهرها و استان‌های دیگر را بدست آورند (دادن پول و خریدن مقام) زیرا که تمام خاک آذربایجان ایران مقدس و مجموع کل دموکراسی ایران دارنده شخصیت حقوقی‌اند .

فعلا میدانیم که صدای (ایران) را در خارج تبریز ، در تهران ، در شرق در غرب و در شمال و جنوب بایک موفقیت خفه‌مینمایند ولی این مشاهده ما را عصبانی نمیکند ، در تاکتیک (روش - مذهب) ما عوامل وقت و زمان نیز منظور شده است (۱)

۱- برای اینکه خواننده از سر نوشت فعالیت این مرد آشنا با امور زمامداری مطلع شود به صفحات آتی این کتاب مراجعه نماید

قرار داد خائنانه

و ثوق الدوله

۱۷ اسد ۱۲۹۸ (برابر با ۱۳ ذی قعده ۱۳۳۷ قمری و ۱۰ اوت ۱۹۱۹) میلادی اینک آگهی منتشره از طرف وزیر مختار انگلستان راجع بد قرارداد و ثوق الدوله عیناً نقل میشود :

از طرف وزیر مختار اعلی حضرت پادشاه انگلستان مورخه ۱۰ اوت بقونسولگریهای ولایات .

در ۹ اوت ۱۹۱۹ بین دولتین انگلستان و ایران قرارداد نامه ذیل در چند ماده منعقد و برقرار است که درلندن و طهران بطبع و باطلاع عامه میرسد :

۱ - دولت بریطانیای کبیر تعهد سابقه خود را تکرار و تجدید مینماید نسبت باستقلال و تمامیت دولت علیه ایران .

۲ - دولت بریطانیا ، پس از تبادل افکار بادولت علیه ایران ، متخصصین ومستشاران لازم را برای ادارات دولتی تعیین میدارند .

۳ - دولت بریطانیا صاحب منصبان ومهمات و ادوات نظامی بر طبق نظریه کمیسیونى که تشکیل خواهد شد و لازم بداند برای قوای متحدالشکل قادری ، که امنیت داخلی وسرحدات را حفظ نماید ، خواهد داد .

۴ - برای شروع تشکیلات ، دولت بریطانیا ، برزمه می گیرد قرار قرضه مهمی را بدهد .

۵ - دولت حاضر است باتبادل نظر دولت علیه ایران ، همراهی درتاسیس و ایجاد طرق وشوارع از قبیل راه آهن و انواع دیگر وسایط نقلیه با تصویب متخصصین بنماید .

۶ - دولتین علیتین برای تجدید نظر در تعرفه گمرکی بوسیله کمیسیون مشترك

حاضر خواهند بود و در موضوع غرامات و خسارات وارده از جنگ بین الملل و امعان نظر در معاهدات سابقه و اختلاف سرحدی ، دولت فخمیه بریطانیای کبیر ، بر طبق مراسله سفارت اعلیحضرتی ، باصمیمیت نظر حاضر خواهند بود. منطقه «فاروس» تبریز.

میر و شینگوف

و قرارداد ۱۰ اوت و ثوق الدوله

حالا نظر میر و شینگوف را ، دایر به تشریح ماهیت قرارداد و ثوق الدوله ، ذکر می کنیم :

در ماه اوت ۱۹۱۹ میلادی بریطانیا موفق بعقد قراردادی با حکومت فاسد و ثوق الدوله شد که شرایطش برابر با استقرار یک دولت تحت الحمايه در ایران بود این قرار داد خشم و نفرت مردم ایران را برانگیخت ، اما بریطانیا باتکای نیروهای اشغالگر خود اعتنائی با اعتراضات مردم (عمومی) نکرد.

اعتراضات رسمی دول فرانسه - آمریکا - روسیه شوروی نیز تاثیر ناچیزی در بریطانیا گذاشت .

مانع اصلی تبدیل ایران به تحت الحمايه کامل انگلیس ، رشد جنبش ضد استعماری بویژه در ایالات شمالی (آذربایجان - گیلان - خراسان) بود در ماه مه ۱۹۲۰ (میلادی) ناوگان شوروی با نابود کردن پایگاه (های) بریطانیا در انزلی و تار و مار نمودن سربازان انگلیسی در آن بندر ، لطمه شدیدی به حیثیت آرتش انگلیس ، در ایران زد که در نتیجه منجر به قرار داد ۱۹۲۱ ایران و روسیه شوروی شد .

نویسنده : با توجه باینکه خوانندگان معایب و مقاصد استعماری این قرار داد را خوب میفهمند از تفسیر و توضیح در باره مواد ۶ گانه آن صرف نظر مینماید .

دوران استانداری مخبر السلطنه هدایت

قیام خیابانی توأم با اصلاحات ریشه دار همچنان ادامه داشت تا اینکه مخبر السلطنه هدایت بسمت والی (استاندار) وارد تبریز شد - مخبر السلطنه را نمیشود یکفرد طرفدار واقعیت و حقیقت معرفی کرد ، بلکه او را همانگونه که از اعمالش دیده شده باید شناخت .

مخبر السلطنه بعد از ورود بتبریز و رفع خستگی تصمیم گرفت عمارت تجدد (محل سخنرانی خیابانی) و عالی قاپو (مرکز فرقه دموکرات ایران) را اشغال نماید و برای اجرای این تصمیم با سران قزاق تماس و نقشه خود را مطرح و توافق بعمل آورد صبح هنگام ، قزاقها عمارت تجدد را اشغال و عالی قاپو را متصرف شدند.

توضیح اینکه ، خیابانی و سایر آزادیخواهان تبریز ، مخبر السلطنه را یکی از آزادیخواهان تهران دانسته و هرگز از وی انتظار این عمل را نداشتند و همین ساده لوحی آنان سبب شد که بوسیله اعمال مخبر السلطنه اغفال شوند .

وشیخ محمد خیابانی بدون نگرانی از استاندار آزادیخواه ! با خیال راحت در منزل خود خوابیده بود که خبر اقدام والی را شنیده و تصمیم میگیرد شخصاً با والی تماس بگیرد ، متأسفانه در کشمکش آن روز مقتول میشود .

عمل نا جوانمردانه مخبر السلطنه ، تمام آزادیخواهان را علیه مخبر السلطنه برانگیخت و در صدد انتقام جوئی برآمدند .

در همین مواقع ارشد الملك از آزادیخواهان شمرده میشد که تحت تعقیب بود بارومیه فرار کرده و با سمیتقو ملاقات می نماید سمیتقو که منتظر فرصت بود مقدم او را شدیداً گرامی داشته و مهربانیه می نماید و بارومیه اعزام میکند.

ارشد الملك درارومیه با آزادیخواهان گفتگو کرد که باید خونبهای خیابانی را

از مخبرالسلطنه گرفت ولی از طرف آزادیخواهان ارومی جواب مثبتی نشنید و بسوی
تجار رفت و با آنها طرح الفت و دوستی ریخت و آنها را واداشت تا بحساب درآمد
و خرج فرهنگ که از محل عواید محمولات کشتیرانی (هرپوطی يك عباسی) تأمین
میشد، رسیدگی نمایند این امر سبب دودستگی مردم گردید و حتی فرهنگیان که اکثراً
آزادیخواه بودند متهم بسوء استفاده شدند. حتی روزی که آقای ارشد الملك در مسجد
سردار کنفرانس میداد درس سخنرانی خود با انتقاداتی پرداخت .

نویسنده در آن روز با آقای ابراهیم سپهر (از رجال و وکیل برجسته فعلی دادگستری)
برای شنیدن سخنان وی بمسجد مزبور رفته بودیم که بلکه با ذکر دلائلی باین اختلاف
خاتمه بدهیم ولی وقتی ارشد الملك درس سخنرانی خود اظهار داشت که :

یکی از فرهنگیان (میرزا قربانعلی خان) در موقع خطابه بحاج میرزا فضل الله
مجتهد توهین کرده است ... فوراً آقای سپهر جواب داد که ما در موقع خطابه حاضر
بودیم، یکی از دانش آموزان بنام محمد علیخان (۱) يك بحث اجتماعی و فرهنگی
میکرد... و هرگز نسبت به آقا میرزا فضل الله توهینی یا حرفی وارد نشد .

ارشد الملك جواباً گفت : معلوم میشود که شما هم اشیون (۲) - (جاسوس) بودید
نویسنده فوراً دامن آقای سپهر را کشیده و مشارالیه را حالی کردم که جای بحث نیست
بهتر است کوتاه بیاثیم ...

و آقای ارشد الملك با این دستاویزهایین تجار و بازاریان و فرهنگیان ، تفرقه
انداخت . زیرا تجار که بودجه فرهنگ را از راه هرپوط از محمولات يك عباسی پرداخت
می کردند و از طرفی بآزادیخواهان و توجه مردم طبقات پائین بآنان و از فرهنگیان
که اکثراً آزادیخواه بودند ، بر پایه تضاد منافع طبقاتی ، رضایت نداشتند در این بین
که مردم دودسته شده و همه جاز سوء استفاده فرهنگیان گفتگو و فرهنگیان نیز در
صدد رفع اتهام بودند سمیتقو نقشه خود را عملی نمود ، یعنی ارشد الملك میرزا علی

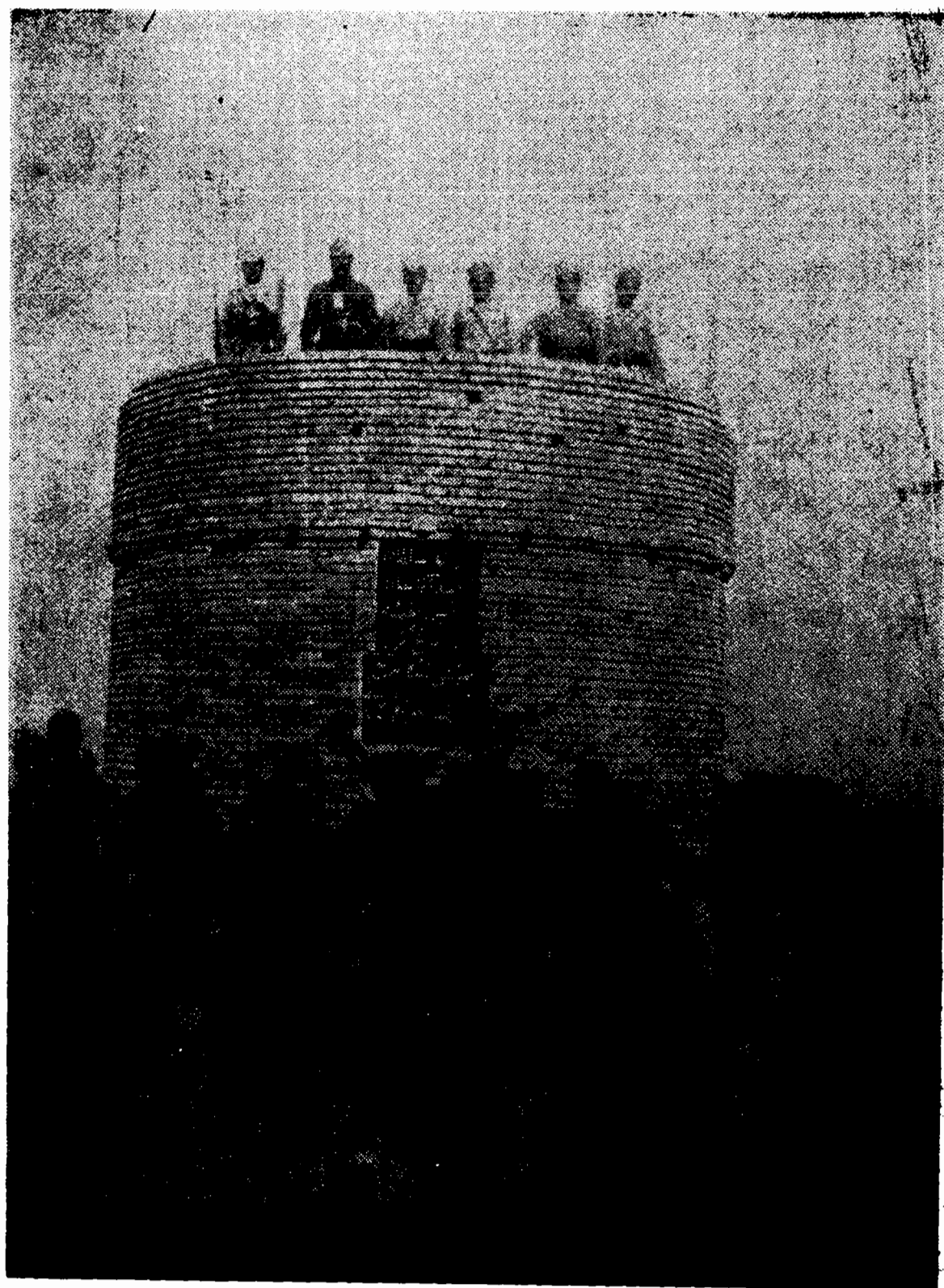
۱ - فعلاً در تهران مطب دندانه پزشکی دارد .

۲ - Spion جاسوس - خبر چین

اکبر خان (فرماندار وقت درارومیه) را توقیف کردند .

ولی بانهایت تأسف باید اضافه کنیم که دولت وقت سال گذشته بوسیله کونسول انگلیس (در رضائیه) و سردار فاتح (فرماندار ارومیه) لقب سردار نصرت باسماعیل داده و يك قبضه شمشیر مرصع نیز بوی اهدا و نامبرده را مامور حفظ و حراست امنیت جاده‌ها نمود که قبلاً توضیح داده‌ایم .

در آن موقع سلطان اسد آقاخان فشنگچی امنیت شهر را در عهده داشت و نامبرده ریاست نظمیه (شهربانی) و امنیه (ژاندارمری) را توأماً در محل عمارت سرداری (مکان فعلی مدرسه شاهدخت) اداره می‌کرد و کم‌کم عده‌ای از جوانان کارآزموده و جنگیده را تشویق و بخدمت شهربانی و ژاندارمری وارد می‌کرد ، و هنگامیکه فرماندار میرزا علی اکبر خان را در يد حیطه کسان سمیتگودید ، فهمید که مقاومت در برابر سمیتگو نتیجه‌ای نخواهد بخشید و شبانه عده خود را برداشته و از ارومیه خارج شد و به بندر گلخانه رفت و در آنجا در بین راه گلخانه تاشهر بمنظور دفاع ، بر جهائی ایجاد نمود و استحکاماتی تهیه دید تا تنهارا ارتباطی ارومیه (بندر گلخانه) را از تصرف اکراد دور سازد و در آن بر جهازاندارم و مراقب گماشت و بنایان شهر بلافاصله بکمک اسد آقاخان شتافتند و در مدت کمی تعداد زیادی برج از شهر تا بندر گلخانه ساخته شد و حتی در بالای کوه‌های بندر گلخانه برجهای محافظ احداث گردید ، و قصد اسد آقاخان این بود که اولاً ارتباط بین ارومیه و دریاچه را حفظ نماید و در ثانی منتظر کمک دولتیان باشد تا بوسیله دولت اشرار را از ارومیه خارج و دوباره شهر را آزاد نمایند .



عکس مرحوم اسدآقا خان رئیس نظمیه (شهربانی) در موقع احداث
برجها در کوه های بندرگلمخانه

از جان گذشتگی امیر الملك رئیس دخیانیات

يك شب امیر الملك (رئیس دخیانیات که یک دوره تعلیمات نظامی هم دیده بود) نصف شب با ۵۰ نفر ژاندارم، مخفیانه وارد شهر میشوند، علاوه بر آنکه تعدادی از اسناد دولتی را (برای اینکه بدست اکراد و سایرین نیفتند) بر میدارند بلکه آقای میرزا علی اکبر خان (فرماندار توقیف شده) را نیز از قید و بند اسارت آزاد و با خودشان میبرند ولی ارشد الملك را پیدا نمی کنند و گرنه میخواستند او را هم ببرایند، بالاخره این عده نیز به اسد آقا خان در بندر گلخانه می پیوندند و منتظر رسیدن کمک از تبریز میشوند ولی از طرف مخبر السلطنه استاندار تبریز اقدامی در جهت کمک باهالی ارومیه معمول نمیشود!! .

چون تقریباً بیست روز بود شهر را تخلیه و به بندر گلخانه رفته بودند آقای مخبر السلطنه در این مدت نده نفر سر باز فرستاد و نه يك عدد توپ کوهستانی وقتی اسماعیل آقا میفهمد که از طرف مخبر السلطنه کمکی اعزام نخواهد شد، عمرخان (۱) را مأمور تصرف بندر گلخانه و دستگیری اسد آقا خان و همراهانش می کند، عمرخان بایک عراده توپ وعده از سواران زبده، از بیراهه خود را به گلخانه میرساند و زد و خورد آغاز میشود و اسد آقا خان و ژاندارمها، بگمان اینکه کمکی خواهد رسید دوسه روز مقاومت می کنند، بالاخره کمکی نمیرسد، و آنان مجبور میشوند از پشت کوه قره داغ گلخانه و قهرمانلو و جبال انکنه و قوجالار خود را به قریه قرخلار نزد کاظم خان برسانند و باقیق های کاظم خان و کشتی هائیکه بعداً بآنجا میرسد بقیه السیف و بازماندگان را به شرفخانه ببرند. در این حادثه تعدادی از ژاندارمها در سرمای سخت و یخ بندان آنسال در آن کوه ها در حین فرار، تلف شدند که تصادفاً در آن ایام و مخصوصاً آنروزها

۱ - عمرخان در آنروزها وزیر جنگ سمیتقو بود

سرماي سخت حڪمفرما بود مخبر السلطنه هدايت (استاندار آذربايجان شرقي و غربي) از ترس خود كه ممكن است سميتقو به تبريز حمله ور شود ، مازور ملك زاده را با ۲۵۰ نفر ژاندارم بشرفخانه اعزام و سر تپ ظفر الدوله را هم با ۳۰۰ نفر قزاق به طسوج ميفرستد !!

وقتيكه مايور ملكزاده باكشتي بكمك اسد آقا خان [كه چشم بانتظار رسيدن قواي امدادي از تبريز بود و بعلت نرسيدن كمك مجبور بفرار شده بود] ميشتابد وقتي كشتي حامل ملكزاده و ژاندارمهايش به گلخانه نزديك ميشوند ، باشليك گلوله اكراد سميتقو رو برو مي گردند ، ملكزاده اوضاع بندر را مطالعه و فوراً مراجعت مي كنند و باكشتي از راه دانالو به مها بادرفته و در آنجا متمرکز ميشوند .

سميتقو پس از چندي بسر وقت ظفر الدوله ميرود و قواي او را شكست داده و متفرق ميسازد و عده ايرانيز به اسارت مي گيرد ظفر الدوله از ترس گرفتار شدن سوار كشتي شده بوسط درياچه مي گريزد .

جمع آوری لیره و اصلاحه

بوسیله عمر خان

سمیتقو بعد از اشغال ارومیه ، و از بین بردن ژاندارمهای اسد آقاخان فشنگچی بازار مردم ارومیه پرداخت و پس از دو ماه که از قضایای فوق می گذشت ، یکروز در شهر جار کشیدند که اهالی محترم ارومیه در عمارت قیصر خانم (۱) حاضر شوند و شکایات خود را اظهار دارند (اسماعیل آقا در آنروزها میخواست ارشد المملک را از مقام حکمرانی معزول و تیمور آقا (مکرم السلطان) که از اهالی کهنه شهر واقع در حومه سلماس را بفرمانداری ارومیه منصوب کند) و باین جهت بمردم ابلاغ می کردند که اسماعیل آقا می گوید من از ستم فرماندار بی خبر بودم و مردم باید بدانند که من مردم ارومیه را مانند پیراهن خود میدانم و بر من واجب است که بدرد دل آنها برسم و نگذارم کوچکترین ظلمی بآنها بشود و هر شکایتی از هر کس دارند بدون ترس و وحشت ابراز کنند تا من دقیقاً رسیدگی نمایم

مردم از شنیدن این مطالب ، در ساعت معین بعمارت قیصر خانم رفتند تا نحوه قضاوت و رسیدگی و مقاصد سمیتقو را از نزدیک مشاهده نمایند !!

وقتی که محوطه حیاط از جمعیت مملو شد ، عمر خان (وزیر جنگ سمیتقو) در حالیکه تبسم می کرد ، از عمارت بیرون آمد و از مردم احوالپرسی نمود و بعد چند جمله راجع بامور حکومتی ایراد کرد و سپس اظهار نمود که من طبق وظیفه ای که دارم باید بشما بگویم که شما بر حسب دستور اسماعیل آقا در این جا ، توقیف میباشید تا مبلغ ۱۰/۰۰۰ لیره طلا و ۱۰۰/۰۰۰ فشنگ تحویل نمائید و بعد خارج شوید ...

حاضرین که هاج و واج مانده بودند ، مشاهده کردند که تفنگداران در پشت

۱ - قیصر خانم والده حسین خان افشار و عمارت وی در خیابان زنکنه فعلی بود که محوطه وبانچه وسیع میباشد .

بامها قرار گرفتند ، و آنها را محصور ساختند و لوله تفنگ خود را بسوی مردم گرفتند و چند نفر تفنگدار دیگر نیز درب خروجی را اشغال و راه فرار را مسدود کردند .

بعد از این تمهیدات از یکایک حاضرین مطالبه لیره و تفنگ کردند .
کسانی که قادر بتأدیه بودند همراه يك يادونفر کرد مسلح برای تحویل لیره طلا بمقداری که در لیست نوشته بودند از حیاط خارج میشدند .

ولی کسانی که لیره طلاند داشته یا قادر بت تهیه و تحویل آن نبودند و یا اظهار میداشتند که قادر بتأدیه آن مقدار لیره طلا که در لیست برای آنان منظور شده نمی باشند و یا اظهار می کردند که فشنگ ندارند ، دچار شکنجه میشدند . کسان سمیتگو آنها را بدچوب بسته شلاق میزدند و در آن میان بازهم مطالبه پول و فشنگ میکردند حتی از برخی اشخاص مورد نظر بجای فشنگ ، تفنگ میخواستند اگر میدادند که آزاد میشدند ولی اگر زیر ضربات شلاق نیز از دادن پول و اسلحه ، خودداری می کردند ، آنوقت آن بیچاره ها را بقدری کتک میزدند که دست و پای آنها می شکست ، فوراً شکسته بند آورده او را معالجه می کردند و باز مطالبه پول و اسلحه مینمودند و اگر نمیداد ، بازهم او را شکنجه میدادند و میگفتند باید يك يا دو تا تفنگ بدهید ، یا اینکه یکنفر دیگر را نشان بدهید تا ما پول و اسلحه لازم را از او بگیریم و شما را آزاد کنیم .
ولی مردم که فهمیده بودند ، اگر کسی را نشان بدهند ، و تفنگ چنان سمیتگواز آن بیچاره هر چه خواستند میگیرند ، بازهم دست از سر آنها و از سر آن شخص نخواهند برداشت . این بود که کسی حاضر نمیشد نه خودش پول و سلاح بدهد و نه کس دیگری را نشان داده و گرفتار آنان سازد .

کسان سمیتگو وقتی بمقاومت شکنجه دیدگان روبرو شدند و از کتک زدن و شکنجه دست و پا و سر مردم بهره ای نبردند ، دست بکار دیگری زدند : سر نیزه تفنگها را در آتش سرخ کرده مردم را داغ گذاشتند بازهم کسی حاضر نشد تفنگ کس دیگر را نشان بدهد یا اینکه بوی گوشت سوخته اندام و اعضاء بدن ، مردم در هوای آن محوطه

پیچیده بود و گنگ و شلاق و ضربه قنداق تفنگ و داغ گذاشتن ادامه داشت، مردم هرگز متوسل به لو دادن دیگران نشدند این رویه نشان داد که مردم یکدفعه شهامت و مردانگی پیدا کرده، و خود را در وطن پرستی و نوع دوستی و مقاومت در برابر دشمن خونخوار به محک تجربه میزنند.

در آن روزهای محاصره شهر همه کس سلاح داشتند و اشخاص وقتی به بازار یا دکان خود میرفتند اسلحه خود را هم با خود حمل می کردند، بالاخره هر یک از افراد جمعیت مزبور، میدانست که چه کسی اسلحه دارد یا ندارد، ولی رفتار وحشیانه آنان در آن روز، متقابلاً مردم را بسوی مردی و مردانگی و حس شرف و انسانیت کشانید و کسی در مقابل آن همه شکنجه فوق الطاق، حاضر نشد خیانت کند و دیگران را دچار آن عناصر بیرحم و جلادان قرون وسطائی نماید.

سمیتقو، با این نیرنگ، و با انواع شکنجه ها در آن روز، توانست در حدود ۱۰۰۰۰ لیره طلا از مردم بگیرد، اکثر پولهایی که مردم برای آزادی خود و یارانشان به گماشتگان سمیتقو دادند، حلقه دار بود، یعنی زنجار و زیور خود را کنده اجباراً به مأمورین اسماعیل آقا داده بودند.

این مبلغ در آن روز، بادر نظر گرفتن اینکه راه ها مسدود، داد و ستد را کد، مردم فاقد هستی و اعتبار شده بودند و ارتباط تلفنی با تبریز و تهران قطع شده و از دولت نیز عوایدی بارومیه داده نمیشد، بسیار قابل توجه بوده و اگر هم دردی مردم سبب جمع شدن این مبلغ نمیشد، عده زیادی بدست کسان سمیتگو نابود و تلف می گشتند ولی جمعآوری این مبلغ موقتاً بغائله آن روز خاتمه داد.

اما بعد از چندی ابتکار جدیدی از طرف آنان دیده شد: بعضی از سران اکراد نزد سمیتقو رفته و مبلغی میپرداخت و یکی از اشخاص سرشناس شهر را برای گرفتن لیره طلا منظور و با اجازه سمیتقو اجازه می کرد، آنوقت خودش یا نوکرش بشهر آمده شخص مورد نظر را می گرفت و مطالبه لیره می نمود اگر آن شخص علت این مطالبه را میپرسید، جوابش چنین بود:

آقا (یعنی اسماعیل آقاسمیتقو) شمارا بمن اجاره داده است!!

حال اگر آن شخص قادر بتأدیه بود که هیچ ولی اگر نداشت و یا از دادن پول خودداری میکرد ، دچار شکنجه‌های گوناگون و ابتکاری می‌گردید ، بسیاری از اشخاص برای آنکه مبادا بسروقت آنها بیایند (و آنها هم پول ندارند) و دچار شکنجه کسان سمیتگوشوند، تریاک خورده و خودکشی کردند .

و اگر افراد پی میبردند که فلانی از ترس شکنجه، تریاک خورده فوراً او را معالجه کرده و میگفتند: هان میخواستی بمیری و طلب ما را ندهی؟! ما مجبوریم طلب خود را وصول کنیم، شما اول قرض خود را ادا کنید بعداً در مردن یا زنده ماندن مختار هستید!! آری وضع مردم ارومیه بدینمنوال بود .

فرزیمت امیر ارشد برای سرگوبی سمیتقو

بدستور مخبر السلطنه امیر ارشد (سردار ارشد سامخان برادر محمد حسینخان ضرغام نظام و پسر رستم خان حاجی علیلو از وابستگان بدر بار مظفرالدین شاه) با ۳۰۰۰ هزار نفر از شرفخانه بسوی سلماس حرکت کرد و قرار داد که اقبال السلطنه ماکوئی نیز با سواران خود با امیر ارشد به پیوندد، و ۱۵۰۰ نفر ژاندارم تحت فرمان لیندبرگ (درخوی) هم باین دنیرو ملحق گردد تا با قوای مجهزی کار سمیتقو را بسازند، ضمناً کلبعلیخان نیز در کنار امیر ارشد مأمور تنظیم و کنترل عملیات و روشهای جنگی بود و حسینخان یاور نیز سمت تنظیم مخابرات و برقرار کردن ارتباط نیرو با مخبر السلطنه هدایت (استاندار و فرماده قوای آذربایجان) را داشت.

۲۸ آذر ماه ۱۳۰۰ شمسی (۲۷ ربیع الاول ۳۸ قمری - ۲۱ دسامبر ۱۹۱۹ میلادی) : بفرمان امیر ارشد، در دامندکوه شکر بازی (بین خوی و سلماس و محلیکه بنام قانسی دره) یعنی دره خونین معروف است) بین قوای دولتی و سواران سمیتقو جنگ سختی در میگیرد و خود امیر ارشد بالای کوه، عملیات جنگی را اداره میکرده است، اگراد بعد از زد و خوردی خونین، فرار کرده و بسوی چهریق میروند، خبر شکست اگراد وسیله تلفون منتشر میشود و همه شاد میشوند که از دست سمیتقو و یارانش خلاص شدند ولی بلافاصله خبر کشته شدن امیر ارشد نیز با اطلاع عموم اهالی میرسد و مردم سخت از این واقعه دردناک، متأثر میشوند، کلبعلیخان جنازه امیر ارشد را برداشته بارونق میبرد و فردای آنروز (۲۹ آذر) به سردار عشایر (محمد حسینخان ضرغام نظام) تحویل میدهد...

کشته شدن امیر ارشد با آنهمه تشکیلات و متفرق شدن ژاندارمهای وی سبب گردید که اگراد بیش از پیش جرئت گرفته و امیدواری مردم ستمدیده نیز بنو میدی بدل شد.

اشاره مختصر باوضاع سیاسی کشور

بر اثر اتفاقات چند ساله اخیر در ایران حوادث و وقایعی بوجود آمده بود که اهم آنها عبارت بودند از :

- ۱- فعالیت انگلستان در ایران بمنظور بهره برداری از قرارداد وثوق الدوله و نارضایتی عموم روشنفکران از این قرارداد ضد منافع ایرانی.
- ۲- عوض شدن پی در پی نخست وزیران که سبب سستی اجرای تصمیمات لازم در جهت تأمین امنیت و انتظام و تجارت و ترقی کشور میشد .
- ۳- عدم رسیدگی بکارها از طرف دولت های وقت و سرگردانی مردم و بمبارزه برخواستن توده شهرها و استانها و برخورد و تصادم افکار جدید و قدیم.
- ۴- تسلط کامل انگلستان ببلوچستان و سپردن کار آن سامان بدست مردی بنام بهرام خان ، و بیکه تازی او ، حتی ضرب سکه مخصوص و خارج کردن سکه ایران از گردش مبادله و عدم تبعیت از قانون دولت مرکزی (تهران) .
- ۵ - قیام شیخ خزعل در خوزستان و تبدیل آن خطه به تحت الحمايه انگلیس.
- ۶ - قیام میرزا کوچک خان در شمال ایران و تشکیل دولت جمهوری ایران و تعیین هیئت دولت جمهوری و تسلط به شئونات سیاسی و اقتصادی و نظامی مازندران و گیلان .
- ۷ - قیام مسلحانه سمیتقو در شمال غرب ایران و ورود چند نفر درجه دار و افسر عثمانی بجرگه سمیتقو و هدایت شورش های اسماعیل آقا و ایجاد نا امنی در آن ناحیه و نابود ساختن تجارت و فرهنگ و کار و فلاح و نشر افکار سوء در بین مردم .
- ۸- نمردهشایر و ایلات اطراف خراسان از رعایت مقررات دولتی و هرج و مرج در اطراف آن منطقه .

۹ - نبودن راههای ارتباطی وعدم وسایط نقلیه وعدم ابزار و آلات کشاورزی و صنعتی .

۱۰ - عدم وسائل مخابراتی صحیح و بی اطلاع ماندن مردم مناطق مختلف ایران از حال و احوال کشور و خارجه .

۱۱ - نبودن مؤسسات دولتی از قبیل : ثبت - دادگستری - کشاورزی و وزارت جنگ - بهداری - و مراکز نشر اطلاعات لازم .

۱۲ - نبودن بانک در شهرها و شهرستانها و عدم شهرداری در اکثر ولایات کشور .

۱۳ - نبودن مراکز تدریس و تعلیم طبق اصول علمی در تمام شهرهای ایران .

۱۴ - نبودن هم‌آهنگی کامل بین زمامداران و ملت ، و بین حاکمان و والیان ، و بین آنان با مردم و نبودن مردان کاردان در رأس کارها .

۱۵ - یأس و بدبینی اهالی نسبت باوضاع و شرایط و سردرگم شدن مردم ، در انتخاب يك راه حل منطقی ، و نجات دادن خود از بلایا و حوادث خارجی و داخلی .

۱۶ - بیسوادی و بی‌اطلاعی اکثریت مردم کشور و مبتلا بودن آنها به جهل و خرافات ، و آلت دست شدن آنها از طرف خارجیان .

۱۷ - نفوذ شدید خارجیها در کشور و بازبودن دروازه‌های مملکت بروی مأمورین سیاسی که در لباس روحانی و دکتر و محقق در نقاط حساس کشور و بین طوایف و قبایل و عشایر پراکنده شده بودند .

۱۸ - رواج کامل رشی و ارتشاء و خریداری القاب و مناصب با پول و پارتی و عدم توجه بلیاقت و پاکدامنی مأمورین و متصدیان مسئول ، شورش مسلحانه سمیتقو و حمله او بقشون امیر ارشد و ملکزاده و گرفتار ساختن ملکزاده و کشته شدن امیر ارشد ، و تسخیر بندر گلمخانه ، و ظلم و شکایات اهالی ارومیه و سلماس و منعکس شدن اوضاع در جراید تبریز و خارج از کشور ، حکومت مرکزی را وادار کرد تا نسبت برفع غائله سمیتقو يك حرکت مجهز و جدی بنماید .

قضیه لاهوتی

در اینموقع سرتیپ اسماعیلخان، از طرف سردار سپه (۱) بفرماندهی قشون اعزامی بآذربایجان منصوب شده و در نظامیه (باغ شمال) اقامت کرده بود. و به جمع تجهیزات و مهمات در باغ مذکور مشغول بود و از این حرکت معلوم می شد که سردار سپه قصد دارد بعد از رفع غائله جنگل دست باقدام زند (۲) چنانچه بعد از مرتفع شدن غائله جنگل، عده ژاندارم باقی مانده باغشاه با سرتیپ حبیب الله خان شیبانی (فرمانده کل قوای آذربایجان) برای مطالعه و بررسی اوضاع و راهها و جبهات، بآذربایجان اعزام گردیدند و سرتیپ شیبانی بلافاصله بعد از رسیدن به تبریز، بسوی مهاباد شتافت تا وضع آن خطه را زیر نظر گرفته بمطالعه قوای سمیتقو و موقعیت قلعه چهریق (ستاد عملیات سمیتقو) بپردازد در يك چنین موقعی قیام لاهوتی بوقوع پیوست. مازور لاهوتی (مایور ابوالقاسم لاهوتی) که چندی قبل بترکیه رفته و بعداً با درجه قبلی خود، دوباره در پادگان ژاندارمری تبریز زیر دست سرهنگ دوم پولادین خدمت میکرد شخصی بود ادیب، دانشمند و شاعر و در عین حال روشنفکر و انقلابی. لاهوتی با استفاده از موقعیت خود، و اینکه نیروی آذربایجان برای رفع غائله سمیتقو بسوی شرفخانه و مهاباد و ارومیه و چهریق پراکنده شده اند دست بقیام میزند و بدستور او سرهنگ ۲ محمود خان پولادین (فرمانده هنگ ژاندارمری تبریز) توقیف و مخبر السلطنه والی آذربایجان را نیز دستگیر و زندانی میکنند و سپس تمام ادارات مهم دولتی را اشغال می نمایند، این خبر فوراً به سرتیپ شیبانی میرسد و او

۱- آنروزها اعلیحضرت همایون رضا شاه کبیر سمت سردار سپه را داشتند.

۲- سردار سپه در ۱۸ فروردین ۱۳۰۰ (۴۵ روز بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹)

اولین دسته قشون را به آذربایجان اعزام نمود.

بدون فوت وقت ، فوج ۱۴ (۱) ژاندارمری تبریز و قوای نظامی مهاباد را بسوی تبریز حرکت میدهد و در میان دو آب با سرتیپ ظفرالدوله (سرلشگر بازنشسته مقدم فعلی) ملاقات و پیاده نظام و توپخانه را بنامبرده (که سمت فرماندهی قوای چریک را داشت) سپرده و دستور میدهد که وی آنها را به تبریز برساند ، و خود شیبانی فوراً بسوی تبریز حرکت و بقزاقخانه وارد میشود و قوای ژاندارم نیز بلافاصله قزاقخانه را محاصره میکنند .

سرتیپ شیبانی با مشاهده وضع پیغام میفرستد که لاهوتی دست از اقدامات خود بردارد و جنگی درنگیرد ولی لاهوتی پیغام را قبول نمی نماید و سرتیپ شیبانی دستور عملیات نظامی را صادر می نماید و از صبح ۱۹ بهمن ۱۳۰۰ شمسی جنگ بین قوای ژاندارم لاهوتی و قزاقهای سرتیپ شیبانی شروع و تا ساعت ۶ بعد از ظهر همان روز بشت ادامه پیدا میکند ، ولی بعد از رسیدن قوای سرتیپ مقدم و توپخانه سنگین ، ژاندارمها دست از مقاومت بر میدارند ، و لاهوتی به همراه چندین هم مسلک خود از راه مرنند و جلغا به روسیه فرار میکند و ادارات و ژاندارمری بدست قوای دولتی آزاد میشوند . این سرعت عمل سرتیپ شیبانی مورد پسند سردار سپه واقع شده ، و بد فرماندهی کل قوای آذربایجان منصوب می گردد و سرلشگر امیر فضلی فرمانده لشکر شمالغرب بتهران احضار میشود ، قیام لاهوتی سبب شد که حمله نیروهای دولتی به قلعه چهریق تا اوّل مرداد ۱۳۰۱ شمسی بتعویق افتد ، و ژاندارمهایی که در قیام لاهوتی شرکت کرده و مغلوب و گرفتار شده بودند در محاکم نظامی محکوم و زندانی گشتند و بعدها با وساطت آزادیخواهان آزاد شدند و با سلب یکدرجه ، در کارهای غیر حساس (در شهر بانی و ژاندارمری) مشغول کار گشتند .

۱- کلمه فوج بعد از دوران تسلط ایرانی به سرنوشت خود به کلمه هنگ بدل شد .

سمیتقو و روزنامه گردی

یکروز شیخ عبدالله^۱ (از کسان فهمیده سمیتقو و از اقوام سیدطه) به نزد اینجانب آمد و در ضمن صحبت اظهار داشت آقا (یعنی سمیتقو) در نظر دارد که با توجه به نبودن نشریه در رضائیه این نقص جبران شود و در رضائیه نیز روزنامه منتشر گردد، آیا بنظر شما، باچه قطر و تیراژ میتوان يك روزنامه در این شهر انتشار داد که هم وزین باشد و هم زیبا و هم مورد توجه نویسندگان در جواب شیخ عبدالله چنین بیان نمود: متأسفانه حروفات چاپخانه ما خیلی کم است و بچاپ روزنامه کافی نمی باشد. شیخ عبدالله وقتی این جواب را شنید، سخت متغیر و حالش منقلب گردید و من هم ترسیدم و باشتباه خود پی برده و گفتم:

اگر باکارگران مؤسسه خودمان همت نمائیم ممکن است نواقص را مرتفع و چاپ روزنامه را امکان پذیر ساخت، ولی باید خیلی زحمت کشید تا وسایل لازم را آماده نمود در اینجا قیافه شیخ عبدالله باز شد و جوابی هم نداد، اگرچه او وعده میداد که حقوق کارکنان و کارگران روزنامه را بدهد، ولی نمیشد روی قول اکراد، در آنروزها ایستاد، چون تمرد از دستور سمیتقو در آن شرایط، بازی کردن با جان خود بود، بعد از دوسه روزیکه در اطراف این موضوع اندیشه کردم، فکر و عقلم بجائی نرسید، ناچار کتابخانه خود را بسته و چاپخانه خود را تعطیل نموده، شبانه با یکی از نوگران خود و دوسه نفر و يك بلدچی (راهنما) از شهر خارج خود را بکنار دریایچه رسانده، و از آنجا گاه توی آب و گاه در میان سنگ و شن کوهپایه ها از راه انگنه و جمال آباد بقریه قوشچی نزد کاظم خان، که قلعه قرخلار را تبدیل باستحکامات کرده بود رفتیم و این راه پیمائی دو روز متوالی انجام گرفت تا از میان دهات ویران شده به محل مزبور رسیدیم.

کاظم خان احترام و محبت‌های زیادی باینجانب و همراهانم نمود و چند روزی هم مهمان ایشان شدیم . و من در این مدت توانستم دیوانخانه او را که عبارت از محوطه يك قهوه خانه بود و اکثراً در آنجا میبود و مانند اشخاص عادی با مردم به بحث و مشاوره و تصمیم میپرداخت به بینم، و یکروز نیز اینجانب را دعوت کرد تا بیالای قلعه که منزل کاظم خان نیز بود و سایرین حق ورود نداشتند ، رفته و در آن حوالی تماشائی بکنم .

در آن محل من و سایل و مهمات و ابزار توپ ریزی و آلات تعمیر تفنگ و توپ و وسایل تهیه باروت و فشنگ را دیدم و کاظم خان همه آنها را يك يك بمن نشان میداد و تفصیل آنها را می گفت .

ضمناً عده‌ای از نامه‌های که باو رسیده بودند و جوابهائی که او داده بود در اختیار من گذاشت تا من آنها را مطالعه نمایم . از آنجمله نامه‌ای جلب توجه مرا کرد که بدقت آنرا مطالعه می کردم و کاظم خان گفت این نامه مربوط به کونسول انگلیس کاپتن کرد است که بمن فرستاده و مضمون نامه تقریباً چنین بود :

آقای کاظم خان در این ایام بنظر من اینطور صلاح می بینم که شما از قلعه قرخلار خارج و در دهکده خود اقامت کرده و با سمیتقو متحد شده امنیت راه را بعهده بگیرید و مطمئن باشید که با این ترتیب راحت تر و آسوده تر خواهید بود و من هم بشما اطمینان میدهم که اسماعیل آقا نیز متقابلاً با شما همکاری کرده و صمیمی خواهد بود .

و راجع باوضاع طبیعی و آثار آن نیز هرچند آروزها از نزدیک دیده بودم در صفحه‌های گذشته این کتابچه نقل نموده‌ایم

باری پس از فرار و مهاجرت اجباری من، سمیتقو دستور داده بود که کتابخانه (۱)

۱ - از سال ۱۲۸۰ شمسی دارای کتابخانه بنام کتابخانه تمدن و از سال ۱۲۹۵ شمسی دارای دستکام چاپ بنام چاپخانه تمدن ، در ارومیه دایر داشتم که الان فقط کتابخانه ام موجود و چاپخانه را تعطیل نموده‌ام .

و چاپخانه‌ها را اشغال نمایند و ملا محمد ترجانی (۱) نام نیز مامور شده بود تا روزنامه کردی چاپ و نشر نماید و آقای ملا محمد ترجانی هم مضایقه نکرده قسمتی از کتب مفیده کتابخانه مرا برداشته و عده‌ای را نیز بمنزل خود برده بود ، علاوه بر این عمل در باره کتابخانه من ، بلکه اسم چاپخانه مرا نیز عوض کرده بودند .

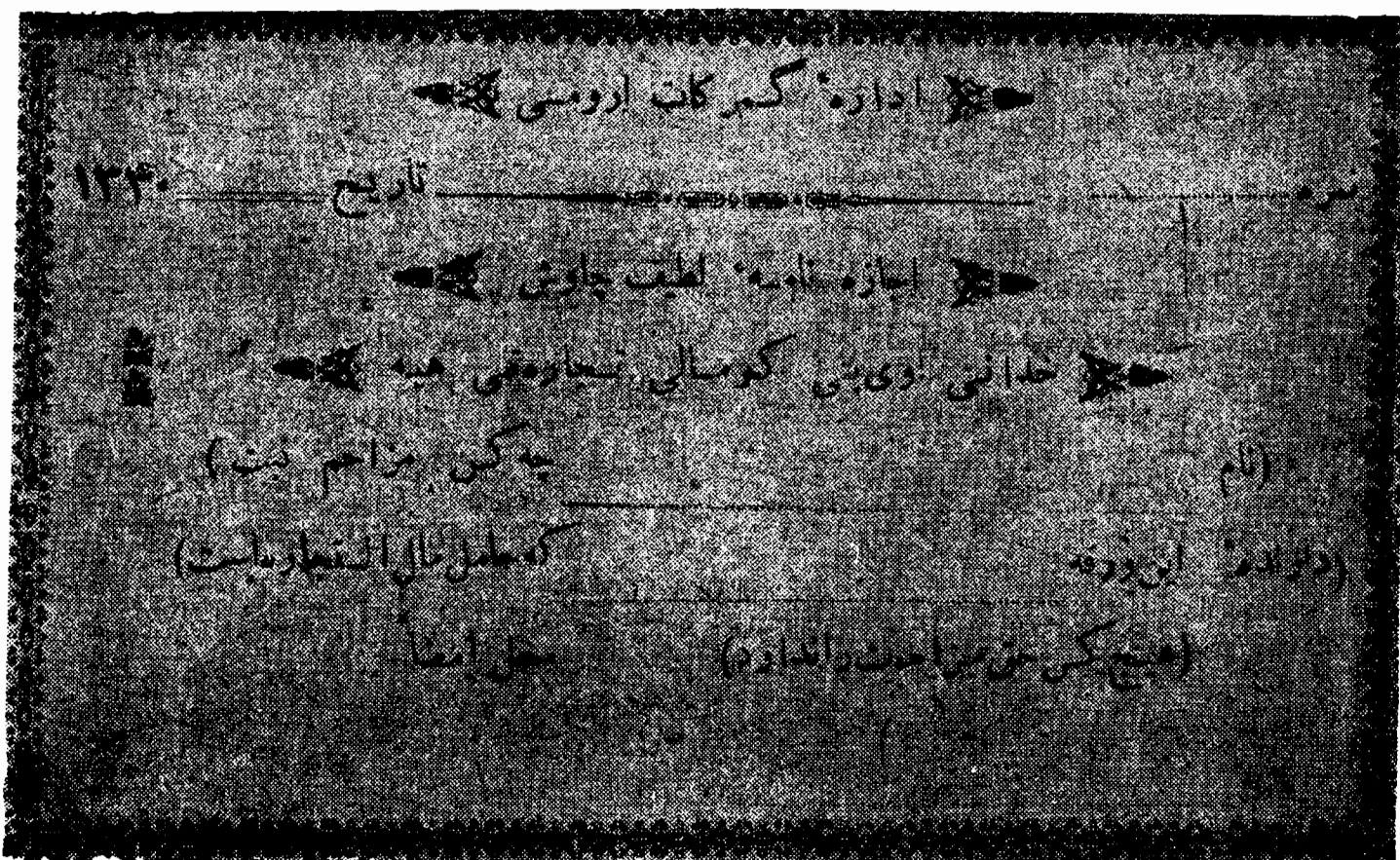
تا بلوی چاپخانه تمدن را برداشته ، بجای آن تا بلوی چاپخانه غیرت نصب کرده بودند ! و روزنامه‌ای که بزبان فارسی و کردی منتشر ساخته بودند ؛ فقط با اسم روزنامه هفتگی کرد تحت عنوان : (روزکرد - شوعجم) یعنی روزکرد و شب عجم بود که بعداً آنرا بنام روزکرد (روزکرد) چاپ نموده و بعد نیز فقط با اسم کرد در آورده بودند و ما اینک چند سطری از روزنامه کرد از شماره سال اول ۱۳۴۰ را برای نمونه در اینجا می‌آوریم .

س. اول		س. نهمه	
(واعظمه و ابجل الله جیمیا ولا نفر تو ا)			
			
			
جیکی اداره ورمی چاپخانه غیرت	مدیر محمد ترجانی	حق روزنامه یشکی	ورد گیری
مقالا تیک منعت کردان	تبدایی ورد گیری	داخه	خاربه
جاری له هر هفته ذا پیک چاپ	دکری	سالیك ۵۰	۶۰ قران
۱۲ مانك شوال ۱۳۴۰		شمالك ۲۷	۳۵
		قیمت يك نسخه ده شاهی	
		قیمت اعلانان هر دیری دو قران	
روزنامه‌یکه سیاسی ادبی اخباری سرمقالی ترجمه دکری بفارسی دیتوسی کردیک بوهور کردان			

کلیشه عناوین روز نامه کردی

۱ - ازاهالی ساوجبلاغ مکرری (مهیاد) .

سمیتقو علاوه بر دایر کردن روزنامه کردی «کرد» در ارومیه بلکه تشکیلاتی نیز برای اخذ گمرک درست کرده بود و از هر نوع جنسی که مردم میخواستند از ارومیه بسایر شهرها (مراغه - خوی - تبریز ...) حمل نمایند عوارض گمرکی اخذ نموده و قبوض چاپی بزبان کردی به مکاری میدادند و ریاست اداره گمرک را هم لطیف چاوش نام برعهده داشت اینک نمونه ای از آن قبوض تاریخی. این نکته را باید یادآوری نمود ، در آن ایام فقط توتون بخارج از شهر حمل میشد و ندرتاً از سایر اجناس حمل میشد که عامل آن اجناس نیز از منسوبان کسان سمیتگو بودند .



کلیشه قبوض عوارض گمرکی بزبان کردی

اعزام ماژور ملکزاده به مهاباد

فریاد و شکایات اهالی مهاباد و ارومیه باعث شد که حاج مخبر السلطنه هدایت ماژور ملکزاده را با ۸۰۰ ژاندارم جهت جلوگیری از توسعه نفوذ سمیتگو و لااقل برای آسایش خاطر خود به مهاباد اعزام و باو دستور میدهد که در مهاباد مانده و به تکمیل قشون خود بپردازد (۱) و بعد برضائیه حمله ور شده و شهر را آزاد نماید. از اینطرف نیز، خبر با اسماعیل آقا فرمانده اکراد میرسد و نامبرده در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۳۴۰ قمری) نیروی عظیمی را بسوی مهاباد حرکت میدهد و بایک جنگ پارتیزانی و غافلگیرانه نیروی ملکزاد را شکست داده و ۳۰۰ نفر از ژاندارمها را اسیر و خود ملکزاده و نایب هاشمخان امین را نیز گرفتار نموده با خود میبرد و در این جنگ عده‌ای از جوانان فعال و تعلیم دیده که در تشکیلات ژاندارمری و شهربانی اسدآقاخان خدمت میکردند و در جنگ مزبور نیز بسرپرستی اسدآقاخان شرکت کرده بودند کشته شدند و خود اسدآقاخان نیز در این جنگ بقتل رسید.

اسماعیل آقا، آن ۳۰۰ ژاندارم را دسته جمعی بمسلسل میبندند و نایب هاشمخان را بتوسط خواهش بعضی سران کرد، بشرط پرداخت خون بهای پسریکی از اکراد که گویا در همان جنگ کشته شده بود بپدر آن مقتول میسپارد. همینقدر وقتی مردم ارومیه از جریان هاشم خان با خبر شدند و دانستند که تأدیه خونبها برای مشارالیه (که از خاندان شریف و نیکوکار و خودافسری شریف و فداکار بود) در حال اسارت امکان ندارد، لذا جوهی جمع آوری و بآن کرد دادند

۱- آقای والی بی آنکه نیروی تعرضی اکراد را به سنجد و قوای کافی با تجهیزات و نقشه پیش‌بینی شده اعزام دارد، سرگرد ملکزاده را با آن نیروی قلیل بمحل تمرکز اکراد میفرستد !!

وجان يك افسر شريف را باز خریدند.

در مورد سرگرد ملكزاده ، سميتقو به يك صحنه كاملا تبليغاتی و درعين حال

سياستمدارانه دست زد بدین معنی كه ملكزاده را آزاد كرد ولی باو گفت :

آقا بروید باین والی (مخبرالسلطنه هدایت) بی لیاقت وقسی القلب بگوئید كه

خجالت بكشد و در چند قدمی پایان عمرش جوانان برومند و نوس را گوشت دم توپ

نسازد . و با این عبارات طعن آمیز ، ملكزاده را بسوی مخبرالسلطنه به تبریز

اعزام نمود .

قسمتی از وقایع از زبان خود ملکزاده بشنوید

چند روزی از توقف من و همراهانم در سلدوز نگذشته بود که در میان افراد اردو شایع شد که سمیتقو در طسوج (شمال دریاچه ارومیه) به ستون قزاق و سرلشکر مقدم حمله و همه را اسیر کرده و کشته اند و فرمانده ستون قزاق (ظفرالدوله) نیز بوسیله دریاگریخته است.

من باب احتیاط، آقای میرزا همایون خان (همایونفر) مسئول مخبرات ستون دستور دادم تا مراتب را از فرمانده قوا [حاج مخبر السلطنه هدایت که هم فرمانده قوا بود و هم والی!] بپرسد متأسفانه جوابی که دادند این بود: سلدوز آقای ماژور ملکزاده ظفرالدوله بی تجربگی کرده شما بیائید. مخبر السلطنه. (تلگراف نیز بجای آنکه رمز باشد کشفی بود) خواننده هر قدر هم از اصول و تشکیلات و روابط امور نظامی بی خبر باشد باز میداند که اگر چند نفر متحداً کاری انجام دهند و یکی از آنها صدمه برسد باید دیگران را با خبر سازند و حقایق را روشن نمایند و از وظایف مسلم فرماندهی نیز یکی آنست که در مواقعی که دشمن در یکی از جبهات رخنه میکند، یا عارضه‌ای دیده میشود فوراً ستونهای دیگر را از جزئیات واقعه مطلع سازد حال در مقابل جواب با اصطلاح نظامی آقای والی: ظفرالدوله بی تجربگی کرده! چه موضوعی روشن میشود؟ چه چیز دستگیر سؤال کننده میگردد؟ خوب با این تلگراف بی سروته چه کاری میشد انجام داد؟

در صورتیکه ما رمز داشتیم، دستگاه مخبرات مجانی و سیم هم در اختیار ما بود آقای مخبر السلطنه ملزم بودند اولاً برمز و ثانیاً توضیح کامل موضوع ثالثاً تکلیف مرا بروشنی و قاطعانه معین کنند ولی این دومین دسته گلی بود که فرمانده کل قوا!! والی سیاستمدار!! بالاخره صاحب سیف و قلم بآب جوی خون عده‌ای وطن پرست و ازجان

گذشته ، میداد ... و دنباله ها دارد .

من دیگر معطل نشدم برابر آنچه که در کتب نظامی خوانده عملاً دیده بودم، فوراً تمام اسبها و یابوهای عشایری و کرایه‌ای را گرفته و قریب ۱۰۰ نفر از افسران و نفرات آزموده خود را بآنها سوار کرده و خودم جلو افتاده برای کشف تعرض بطرف ارومیه و دیزج حرکت کردیم نزدیک بطلوع آفتاب بقریه‌ای رسیدیم و عده زیادی اسب و قاطر دیدیم و عده‌ای را هم سوار و آماده حرکت مشاهده کردیم، که داشتند بسوی ما می‌آمدند و یکدفعه حمله نمودند .

در بالای تپه دوسه دقیقه مکث کردیم که یکدفعه قریب ۵۰۰ نفر سوار بادیدن ما حرکت در آمدند من فوراً فرمان برگشت دادم و تا حیدر آباد پرتمه و چارنعل می‌آمدیم ولی بیش از یک تیررس بادشمن فاصله داشتیم .

سنگرهای خوبی در حیدر آباد از طرف مهاجمین روس و عثمانی در جنگ بین‌المللی تهیه شده بود که قبلاً بقیه ستون آنها را اشغال نموده بودند ، بعد از ظهر قوای دشمن تحت فرماندهی سید طه شروع بجنگ کرد و حملات شدید گردید ، ولی آتش نارنجک‌های دستی و تفنگ ژاندارمها تلفات سنگینی بدشمن وارد می‌آورد ، و قبل از طلوع آفتاب ، آنها فرار کردند و متجاوز از ۲۰ نعش اسب و چندین نفر مقتول هم جا گذاشته و رفته بودند و این تودهنی بسیار بموقع بود که قوای دشمن برای اولین بار می‌خورد .

در آن موقع نایب اول مهدیخان (که زنده و جزو آرتش هستند) با ۵۰ یا ۶۰ سوار در سلدوز وظیفه پیشقراولی را داشت و آنها ۲ نفر هندی را گرفته به مها باد آوردند و با هزار زحمت آنها را بزبان آوردیم و اظهار می‌کردند که از کراچی آمده برضائیه که همزبان و هم دین باما هستند می‌رویم - بالاخره در کاوشی که از آنها بعمل آمد ، نامه‌ای از لای جلیقه یکی از آنها کشف گردید ، این نامه از طرف حاکم نظامی (فرماندار نظامی) انگلیس در موصل ، بعنوان سید طه نوشته شده و در آن از ارسال البسه فرم و مهمات و غیره ذکر کرده بود .

با بدست آمدن این نامه پرده دسیسه استعمار و سیاست انگلیس دریده شد ، این بدبخت با آن همه سوابق در مقابل وظیفه سربازی و ایرانیت مجبور شدم کسه دولت علیه ایران و والی وفرمانده کل قوا ، را از این مهم با خبر نمایم با علم ووقوف بعواقب وخیمه آن ، شخصاً مفاد نامه را رمز کرده به تهران و تبریز مخابره کردم !

پس از چندی و ذکر مطالب ، بالاخره مینویسد ، از اوایل شب قوای مهاجم دشمن باطراف مهاباد رسید و جنگ شروع شده بود ، تا بعد از نصف شب ، حملات مکرر دشمن ، با موفقیت دفع گردید ، دو سه نفر بیشتر زخمی نداشتیم ، ولی سیم تبریز شبانه از کار افتاد !! ماهر دقیقه منتظر ورود قوای امدادی بودیم . بعد از نصف شب مرحوم سروان اسد آقا خان (فرمانده پیاده) تقاضا کرد که اجازه بدهم خط دفاع را عقب کشیده و در پشت مسیر رودخانه قرار بدهیم چونکه عده برای پوشانیدن جبهه کافی نبود .

جنگ رفته رفته شدیدتر و حملات دشمن بیشتر و سریعتر می شدند : هواروشن شد و استفاده از دوربین میسر گردید ، مشاهده کردیم که قوای دشمن چندین برابر عده ما میباشد .

مسلحها و توپخانههای دشمن شروع باتش کردند ، قسمت سوار دشمن به دسته های ۱۰۰ نفری و ۲۰۰ نفری جدا شده ، پشت سرهم به سنگرهای ژاندارمها که نهایت ۱۰ و ۲۰ نفر می بودند حمله کردند با دادن تلفات ، پیاده های دشمن از ترك سوارها پائین جسته و موضع می گرفتند و عموماً دارای انیفورم خاکی و دوخت خارجی بودند و تعداد حقیقی دشمن را ، سر آفتاب ۴۰۰۰ سواره و ۲۰۰۰ پیاده تخمین زدیم دو عراده توپ شیندر صحرائی و چهار مسلسل سنگین آلمانی (شمن) بیمحابا آتش می کردند در حالیکه توپ (اخاسیوس اطریشی) اسقاط ما در تیرهای اول بعلل موجه از کار افتاد و يك عراده شیندر کوهستانی دولتی که با چند توپچی قزاق تحت اختیار من کار می کرد ، از شلیک بازماند ، من دستور دادم کولاسها را بردارند و عقب

نشینی کنند ، چون در کوه شرقی مسلط به شهر بودند و ما هنوز محاصره کامل نشده بودیم .

البته خوانندگان بقیه و نتیجه را میدانند زیرا قبلا نتیجه این جنگ و اسیر شدن افسران و کشته شدن ۳۰۰ ژاندارم را ذکر کردیم . یعنی در صفحات قبل شرح داده ایم .

سرگرد ملکزاده در پایان این خاطرات چنین می نویسد :

خود سمیتقو در این جنگ شرکت کرده بود ، با اینکه برای العین در مهاباد با من روبرو و مکالمه مینمود ، باز باور نمی کردم ، سمیتقو زن و بچه و میلیونها اموال غارتی راویل کند با بودن ۱۲ هزار قوای دولتی در اطراف سمیتقو باز هم خود اسماعیل آقا با تمام قوای خود بطرف من بیاید و در مقابل ، از جایی اظهار وجودی نشود و یا صدائی بلند نسکردد !!... ولی هر چه بود يك حقیقتی بود - سمیتقو خود آمده بود !!

پایان خاطرات مایو ملکزاده

خالو قربان و گشته شدن او

خالو قربان مردی رشید و جنگاور و متهور بود که بامیرزا کوچک خان جنگلی دوست و در سال‌های قبل با ۸۰۰ تن از اکراد خود و با ۲ عراده توپ و ۶ قبضه مسلسل دستی که از روسها گرفته بود رشت و بندر پهلوی را زیر نظر خود گرفته باقوای دولتی می‌جنگید .

بعد از آنکه در مقابل نیروهای دولتی زیر نظر رضاخان سردار سپه مغلوب و شکست خورد، از طرف سردار سپه بخشوده شد و برای ابراز وفاداری اش بدولت، بجنگ با سمیتقو به آذر بایجان اعزام گردید و در آنجا فرماندهی عده‌ای را بدست گرفت و بسوی مهاباد و میاندوآب حرکت کرد :

هریک از دسته‌های زیر فرمان خود را یکی از بستگانش (نظیر: خالو مراد- خالو کریم- طاهر محمد-) سپرد و با چریکهای خود، خط میاندوآب و بوکان و بین مهاباد و سنندج را زیر نظر گرفتند و تعداد قوای او (از شاهسونیها و اکراد) به ۴۰۰۰ نفر میرسید و در این جبهه ۴ عراده توپ و ۲۰ قبضه مسلسل سبک در اختیار داشت و خود وی زیر نظر سرهنگ کیکاوس (رئیس ستاد) و سرهنگ شهاب و بهادر السلطنه (برادرزن فرمانفرما) که همه این افسران خود زیر فرمان سرتیپ شیبانی (فرمانده لشکر شمالغرب) انجام وظیفه می‌کردند، بود.

در حینیکه خالو قربان حمله خود را بامختصات تاکتیک نظامی در آن جبهه می‌سنجید شنید که سید طاها (۱) (پسر شیخ عبیدالله) با ۸۰۰ تن از اکراد جنگجوی خود بکمک اسماعیل آقا سمیتقو می‌آید سرهنگ روح‌الله میرزا جهانبانی (رئیس ستاد خالو قربان) تقاضای کند که راه الحاق سید طه به سمیتقو را به بندد، خالو قربان این تقاضا را قبول و دستور میدهد مسیر سید طه (از دره نخود (۲) فرسنگی سنندج) را به اشنویه (که تقریباً

۱- سید طه [طاها].

نزدیک به تپه‌های بوکان) از سمت ایندرقاچ (مقابل جاده بوکان باشنویه) مستحکم نمایند
تا در موقع مراجعت سید طه به اشنویه، که از میان این تپه‌ها عبور خواهد کرد، وی را
غافلگیر سازند و این دستور فوراً عملی میشود.

سپیده دم به خالو قربان و سرهنگ جهانبانی (سرهنگ کیکاس) خبر میرسد که
نیروی سید طه به تپه‌های ایندرقاچ نزدیک میشود.

سرهنگ کیکاس و خالو قربان سرعت بسوی تپه‌ها میروند در این موقع گلوله‌ای
از میان تپه شلیک میشود و صاف روی سینه خالو قربان میخورد و خالو قربان همانجا
بر اثر اصابت گلوله به قلبش، جلو پای سرهنگ کیکاس می افتد.

چریکها بادیدن این صحنه شروع بفرار می کنند و اسلحه و مهمات و توپها
و مسلسلها را گذاشته و متفرق میشوند بطوریکه سرهنگ کیکاس و سرهنگ شهاب هم
قادر بجلوگیری از فرار چریکها نمیشوند و فقط توانسته بودند باز حمت بسیار قزاقهارا
از آن معرکه نجات داده و دور سازند.

مردم که امیدوار بودند نیروی دولتی، سمیتقورا رام نماید باشندیدن اخبار قیام
لاهوئی و کشته شدن خالو قربان، فرار چریکهای وی و آمدن سید طه سخت ناامید شدند،
از طرفی اکراد با این پیروزیهای پی در پی سخت جسور و جرئتر گشتند، حال بهتر است
این قضیه (مرگ خالو قربان) را از روز نامه اکراد که در ارومیه بنام (کرد) چاپ
و توزیع می کردند و حاوی نکات ارزنده میباشد در اینجا نقل کنیم:

قضیه قتل خالو قربان

از فوق العاده روزنامه شماره ۲ کرد منطبعه ارومیه:

مخبر ما مینویسد: قتل خالو قربان و شکست اردوی اورا محض اطلاع خاطر قارئین گرامی توضیح میدهم. روز ۲۸ ماه رمضان (۱۳۴۰) قمری در ساعتیکه اردوی کرد در تحت فرماندهی آقای سیدطه افندی در حوالی قریه قوزلو خاک افشار حمله بصاین قلعه شده بود خبر تعرض اردوی خالو قربان از میان دو آب به شهر ویران و ساوجبلاغ (مهاباد) توسط دو نفر سوار آقای سردار مگری رسید بفوریت رو بساوجبلاغ کرده شب ۲۹ (رمضان) را در بوکان مانده فردا صبح زود حرکت و دو ساعت بغروب مانده در حوالی قریه درمان، رؤسای عشایر با سیدطه افندی مجلس مذاکره و مشاوره را تشکیل و نقشه حمله باردوی خالو قربان را اینطور کشیدند:

جهانگیر بیگ (از ایل هرکی) اسکندر خان (از اهالی برادوست) حمزه آقا (از ایل مامش) و امیر اسعد و هبوکری و سالار سعید از خط لاجین، در موقع غروب آفتاب و قرار گذاشتند که از خطوط ثلاثه در یکساعتی (معین) شروع بحمله و شلیک کرده شود امیر العشایر و امیر اسعد و سالار سعید موافق قرار داد عمومی در طلوع صبح ۲۹ (رمضان) از بالای کوه (زاوا بوک) بعدهای از قوای خالو قربان که در بالای تپه دوشان مجید میان استحکامات، حاضر جنگ بودند شلیک کردند و از طرفین بنای جنگ گذارده شد - سواران کرد راه ادامه را بجنگ نداده: جلوریز (ناخت کنان) خود را بمیان سنگرهای عجمها انداخته، آنها را بالوله تفنگ اخراج و راندند.. که عدهای اسیر - عدهای قتل - و عدهای هم روبه قریه (اگریقاش) نزد خالو قربان فراری شدند. سواران امیر العشایر هم آقای حاجی سطوة السلطنه حکمران ساوجبلاغ را اسیر کردند و سواران امیر اسعد یکعراده مترالیوز (مسلسل) را به غنیمت گرفتند.

اسب و قاطر و تفنگ زیادی هم در حین حمله گرفته شده بود . امیرالعیاشیر و امیر اسعد و سالار سعید بعد از فراغت از قتل و اسیر کردن افراد داویشان مجید (اسم کوهی است) عده ای سوار را به تعقیب فراریان روانه و خودشان بعد از دیگر از قوای خالو قربان که در بالای کوه (غزالی) بودند حمله کردند ، ایشان هم بعد از مختصر زد و خوردی ، موقع را تخلیه ، و فرار کردند ، از آنها عده قتیل و اسیر و اسب و تفنگ زیادی گرفته شد .

سواران سالار سعید در آنجا يك عراده مترالیوز را گرفته و همینکه فراریان این دو نقطه ، با این وضع و حال منکوبانه به آگریقاش رسیدند ، اردوی خالو قربان هم متوحش و متزلزل گردیده شروع به فرار کردند .

در آن حین آقایان منکور و هرکی و زرزا با آنها شوریده در اثناء مصادمه خالو قربان با عده ای از صاحب منصبان و افراد مقتول و عده زیادی هم اسیر گردیدند کسان سید طه افندی ۳ عراده توپ و سواران منکور يك عراده و سواران هرکی یک عراده مترالیوز را با تفنگ و اسباب زیادی و دو عراده توپ بزرگ غنائم گرفتند خالو قربان را بروایتی سواره احمد کلالی آقای منکور و بروایتی احمد خان هرکی بقتل رسانیده است .

فراریان اردوی خالو قربان اکثرشان بولایت خودشان و عده دویست نفری هم به تبریز رهسپار شدند و کلنل نصرالله خان رئیس اردوی ژاندارمری هم که از صاین قلعه به مکر (مهاباد) تعرض کرده بود ، از این وقایع بکلی بی خبر و در کمال تفرعن رویوکان حرکت کرده و بخیال الحاق بخالو قربان افتاده بود .

امیر اسعد با استماع این خبر ، حرکت (کرده) و بالفور خود را با امیر آباد جنب بوکان رسانده و کلنل هم بیوکان وارد شده بود و همینکه خبر قتل خالو قربان و هزیمت اردوی او را میشنود ، بوکان را تخلیه و بطرف صاین قلعه میرود .

سواران بیگزاده و سردار مکر ، آنها را تعقیب و سواران امیر اسعد و سایر آقایان و هبوکری هم جلو ریز (بتاخت) بکمک سواران مکر و بیگزاده رسیده

اردوی ژاندارمری را در کوه پشت قریه آلبلاغ محاصره و عده زیادی را مقتول و اسیر و غنایم زیادی گرفتند در حمله سلطان عبدالحمید خان (افسر ژاندارمری) کشته شده کلنل با باقیمانده عده شبانه از کوه پائین آمده و از بیراهه فرار می کنند.

آقایان بیگزاده ، فیض الله بیگی ، هم يك عراده توپ بزرگ را گرفته ، بچهریق فرستادند در واقع اقدامات و مجاهدات عموم آقایان مکرری ، دراستیفای وظایف ملیّه شایان بسی تقدیر ، انشاء الله بنام حقوق شناسی (حق شناسی) در آن جریده فریده درج خواهید فرمود - ع ش

هلت شکست نیروهای دولتی چه بود ؟

۱- اگر خواننده موضوع شاهزاده جهانگیر میرزا و سرهنگ محمد علیخان و میر هدایت و ۱۳ نفر سوار قرجه داغی را که بدستور استاندار و مکرم الملك (فرماندار خوی) به چهریق فرستادند و سمیتقو همه آنها را کشت ، از یاد نبرده باشد .

۲- اگر موضوع مازور ملکزاده که بعلت سهل انگاری و عدم لیاقت در امور نظامی مخبر السلطنه والی (استاندار) آذربایجان را در صفحات قبل خوانده باشید و اینک توضیحی مختصر از روی خاطرات مخبر السلطنه را که می آوریم که چنین می نویسد :

مردم مهاباد فریاد میکنند که آقایان همه دروغگویند شما از تبریز برای نمایش نیروئی بفرستید که رسمی باشد ما خودمان دفاع میکنیم، ملکزاده را فرستادم، مردم بگفته خود عمل نکردند ، و ملکزاده هم غافل شد ، افتضاح بزرگی بار آورد، خودش را هم سمیتقو اسیر کرد و بقطوربرد ، از طرفی اقبال السلطنه حرکت سمیتقو را تکذیب میکند که من اینجا هستم او کجا می رود، و امر بر من مشتبه شد و من بملکزاده تلگراف کردم که هوشیار باشد ولی اگر اد سیم را بریده اند و تلگراف با و نرسید.

خواننده می تواند در اینجا هم بعدم دلسوزی و لیاقت و همکاری جدی بین والی و بیچاره ملکزاده را بفهمد و حتی از اینکه اقبال السلطنه والی را در اشتباه گذارده فکر کند و اگر دخالت و دسیسه انگلستان را نیز بیاد آورد و تلگراف جوابیه بی سرونه والی را مطالعه کند دچار تأثر میگردد.

۳- اگر بقتل امیر ارشد از روی گفتارهای صفحه ۱۴۴ کتاب تاریخ ارسباران تألیف سرهنگ بایبوردی توجه شود معلوم نمیکرد که مخبر السلطنه از اعزام امیر ارشد بجنگ سمیتقو منظورشان از بین بردن امیر ارشد بوده است یا اسماعیل آقا .

۴- اگر موضوع شکست نیروی خالوقربان و کشته شدن خود وی و از دست رفتن عده زیادی از ژاندارم و چریک و غیره و بغارت سپردن مقادیری توپ و تفنگ و مهمات که همه اینها برای ملت ، بسیارگران تمام میشد ، خوب اندیشه کنیم بجریان زیر که بسیار قابل توجه است برخورد میکنیم :

مسلم بود که طرح و عملیات قوای چریک خالو قربان ، قبلاً پیش بینی و همه جانبه مورد رسیدگی قرار گرفته و بتصویب سرتیپ شیبانی نیز رسیده بود و این نقشه پیش بینی شده چنین بود : که ضمن جلوگیری از رسیدن سید طه به بوکان و مقاومت نیروهای خالو قربان (در تپه های یندر قاج) و قوای تبریز که در بندر کمارلو تمرکز داشته ، با سواران ظفرالدوله که خود را محل و مرکز تجمع قرار داده بودند میبایستی به نیروهای سمیتقو حمله نمایند تا ازالحاق نیروی سید طه و سمیتقو جلوگیری کرده و هریک را مستقیماً و دور از هم و در نقاط مختلف سرکوب نمایند .

اما می بینم در موقعیکه چریکهای خالوقربان (بمنظور جلوگیری از حرکت سید طه و پیوستن او به سمیتقو) در تپه های یندر قاج متمرکز شده بودند ، هیچگونه اقدامی و حمله ای ، نه از طرف سواران ظفرالدوله و نه از طرف نظامیان مقیم بندر کمارلو ، بعمل نمی آید !! و سرانجام سبب انزمام و فراری شدن قوای چریک خالو قربان میگردد.

گویا ، پس از تلگراف حضوری ، که سرهنگ ۲ کیکاوسی با سرتیپ شیبانی نموده و علت عدم همکاری با قوای چریک را پرسیده بود ، مشارالیه در پاسخ چنین اظهار داشته است :

نقشه جنگ من چنین اقتضا می کرد که شما را تحریک بجنگ کرده باشم !!! در حالیکه اگر در آن موقع قشون تبریز و سواران ظفرالدوله حمله میکردند بعلت اینکه چهریق خالی از عده قوا بود ، پیروزی نصیب قشون دولتی میکردید و یا

اینکه سیدطه ، میدان را خالی و فرامی کرد ، در آن صورت نیز چریکهای خالوقربان ارومیه را فتح می نمودند، در نتیجه سمیتقو از هر دو طرف بمحاصره می افتاد.

ما از ذکر این مطالب خواستیم برای خوانندگان ، راه را برای پیدا کردن علت‌هایی که سبب اینهمه کشت و کشتار شد، باز گذاریم تا خود، از این حرکات مبهم دریابند معماً را .

وضع آذربایجان غربی

توجه خاص رضاشاه کبیر قرار می گیرد

قبلا گفتیم که ایران از شمال و جنوب و از شرق و غرب و در مرکز دچار وضعی سخت نابسامان شده ، و ملوک الطوائفی و تحریکات خارجی نیز ، هر گونه اقدام مثبت را خنثی می نمود و مردم نیز زیر بار فشار ستم و درماندگی ، نا امنی و هرج و مرج زجر می کشیدند .

با اینکه چندین فقره نیروهای آذربایجان اعزام گردید ، ولی نتیجه ای بدست نیامد و علت آن همانا نبودن يك آرتش اصولی در این منطقه و عدم هماهنگی رؤسای قشون و متصدیان امور ، و فقدان وسایل و لوازم مربوطه بود ، که "منتج بنومیدی و یأس ملت و جری شدن و وحشی بزرگ شدن دشمن می گردید تا اینکه جریان کودتای شب سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی (۱۳ جمادی الثانی ۱۳۳۹ قمری برابر با ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ میلادی) پیش آمد و رضاخان سردار سپه ، قدرت و زمام کشور را عملاً بدست خود گرفت و توانست در آذرماه سال ۱۳۰۰ شمسی اساس يك آرتش منظم و متحدالشکل ملی را بوجود آورد و افسران خارجی سابق (روسی - سوئدی - و غیره) را ، از رأس قشون های ایرانی بردارد و افسران میهن پرست و غیور ایرانی را ، بفرماندهی آنها - بگمارد و بنام های مختلفی نظیر قزاق - ژاندارم - داوطلب ... خاتمه دهد و تمام قدرت و نیروهای جدید را بنام نظامی ، با شکل و وضع مرتب و منظم بصحنه خدمت برای وطن ، وارد سازد چون ازدیرزمانی سردار سپه ، تمام حرکات سیاسی و نظامی آذربایجان را ناظر بود اینک ، برای رفع غائله سمیتقو و برای اعاده امنیت در این منطقه ، توجه خاصی بآذربایجان مبذول فرموده و تصمیم می گیرد ، که باین اوضاع آشفته آذربایجان قاطعانه خاتمه داده شود تا جریاناتی نظیر قضایای امیر ارشد ، ملکزاده ، ظفرالدوله

و خالو قربان وغيره تکرار نکردند برای اينکار اراده فرمود تا تمام نيروهای جنگی در آذربايجان متمرکز گردد .

برای اجرای اين طرح سرتيب امان الله ميرزا جهانبانی (رئيس ستاد ارتش) را بفرماندهی نيروهای آذربايجان منصوب و قلع و قمع سميتقو را بوی واگذار نمود . سرتيب جهانبانی با اطلاعاتی که از وضع آذربايجان و قوای سميتگو و راههای سوق الجیشی آذربايجان داشت ، برای سرکوبی سميتقو ، بعد از مطالعه در اطراف قلعه چهریق و شرفخانه برنامه عملیات نظامی خود را ترتيب داد .

قوائی که در آن موقع در آذربايجان ، متمرکز شدند بقرار زیر بودند :

۱ - واحدهای اعزامی لشکر گارد مرکز : (هنگ پیاده پهلوی - هنگ رضاپور سوار نظام و توپخانه و واحدهای لشکر شمالغرب آذربايجان) .

۲ - چریکها بتعداد ۵۰۰۰ نفر

۳ - غير نظامیها بتعداد ۱۰۰۰ نفر

۴ - سوار نظام بتعداد ۱۰۰۰ نفر

۵ - پیاده نظام بتعداد ۸۰۰۰ نفر

جمعاً ۱۵۰۰۰ نفر

۶ - دوآتشبار توپخانه صحرائی و دوآتشبار توپخانه کوهستانی

بعد از آنکه نقشه عملیات نظامی مطالعه و بررسی گردید ، سرتيب جهانبانی دستور داد :

۱ - کلیه نيروی اعزامی از مرکز بوسیله کشتیها محرمانه از بندر داناو به بندر شرفخانه حمل و در آنجا متمرکز شوند (باستثنای سواره نظام) .

۲ - کلیه نيروهای مقیم آذربايجان ، در بندر شرفخانه برای حمله به سميتگو و مراکز تجمعی طرفداران سميتقو در بندر شرفخانه جمع شوند .

۳ - سواره نظام اعزامی از مرکز ، نیز بسرعت خود را از راه خشکی به شرفخانه

برساند .

۴ - نیروی متمرکز در شرفخانه از ارتفاعات قزلداغ (از راه جدار مسطح کرانه شمالی دریاچه ارومیه) عبور و سلماس را آزاد و حمله به قلعه چهریق را عملی نمایند.

۵ - نیروی چریک (کردان مرادی از ابوابجمعی قشون خالو قربان) با یک قسمت نظامی، زیرفرمان سرهنگ ابوالحسن خان پورزند، از بندروسنگ کاظم خان پیاده شوند و باراهنمائی تفنگداران و کسان کاظم خان متحداً آماده حمله باشند. وضع ستونهای مأمور عملیات عبارت بودند از:

ستون گارد - شامل هنگهای پهلوی و رضاپور (پیاده نظام بودند) و یک اسواران اکتشافی و یک آتشبار روسی، و چهار عراده توپ بفرماندهی سرتیپ فضل الله خان زاهدی ستون شمال غربی - شامل دو هنگ پیاده لشکر آذربایجانی و یک اسواران اکتشافی و یک آتشبار و ۴ عراده توپ کوهستانی بفرماندهی سرتیپ حسین مقدم (ظفرالدوله) ستون سوار - شامل هنگ سوار لشکر غرب و هنگ سوار سنگین اسلحه مرکز و یک آتشبار و ۴ شنیدر صحرائی و یک دسته توپخانه ابر خوف صحرائی بفرماندهی سرهنگ کلبعلی خان نخجوانی که جوان و تحصیل کرده روسیه بود.

جنگجویان غیر نظامی - که تحت سرپرستی فرماندهان ارمنی اداره میشد. آتریاد همدان - بفرماندهی سرهنگ رضا خان کندی که در احتیاط فرماندهی کل قوای آذربایجان تعیین شده بود.

ساخلوی نظامی خوی - که عبارت بودند از قوای مختصر نظامی و سواران چریک و ژاندارمری زیر فرمان سرهنگ محمود خان فولادین.

کشتیهای دریاچه ارومیه - بدستور سرتیپ جهانبانی مجهز به تسلیحات و آماده فعالیت شده بودند.

ساخلو کاظم خان داشی - بفرماندهی پورزند جادههای کوهستانی را نور دیده و بسمت چهریق آماده حرکت و تهاجم بودند.



رضا شاه کبیر در لباس نظامی

اگراد بواسطه چندین سال تفوق بر دولتیان و ملت بسیار جسور و متهور شده وعده زیادی از اکراد اطراف نیز ، به تلقین سران و کسان سمیتگو و یا با دیدن پیروزی آنها ، با آنها پیوسته و یکعده قابل توجه (که ارزش جنگی خوبی نیز داشتند) شده بودند و از لحاظ اینکه در جنگهای اخیر چند عراده توپ و مسلسل نیز بدست آورده بودند ، خود را شکست نا پذیر تصور می کردند بخصوص که چند نفر درجه دار فراری عثمانی نیز با سمیتقو بودند موقعیت آنان نیز از لحاظ مکان و آشنائی بمختصات مواضع بسیار خوب بود وضع قلعه چهریق که تبدیل بدژ جنگی شده بود ، علاوه بر تزیینات و بناهایی که بدستور سمیتقو ساخته بودند ، برای سمیتقو و مشاورین نظامی و سیاسی اش محل امیدواری بشمار میرفت .

جنگ با سمیتقو شروع شد

در این جنگ چون قبلاً تمام مواقع و مواضع و موانع بررسی شده و روحیه سربازان نیز خوب بود و باین سبب بمجرد اعلام عملیات نظامی، چهریق این ستاد شکست ناپذیر سمیتقو بصورت زورقی در آمد که طوفانهای سرسخت آنرا فراگرفته باشند:

سرهنگ پورزند، از طرف پادگان سنگ کاظم خان با نیروهای مختلط خود و تفنگداران کاظم بیگ، بسرعت جاده های کمربندی قلعه چهریق را دورزد. و قوای متمرکز دربندر دانالو ازراه دریا بوسیله کشتی ها بسوی بندر شرفخانه حرکت نمود و کلیه قوای درحال آماده باش از شمال دریایچه بسوی چهریق حمله ور گردید و با عملیاتی سریع و حاد، در اندک زمانی قلعه چهریق بمحاصره نیروهای دولتی در آمد.

۲۴ ساعت تمام قشون سمیتقو با نوعی تهور و جسارت مقاومت و دفاع کردند ولی بعداً تاب ایستادگی نیاورده و شکست خورده و عقب نشینی نمودند دو روز بعد نیز سلماس بواسطه سرعت عمل نیروهای نظامی، پس از مختصر زد و خوردی سقوط کرد واکراد بناچار به قلعه چهریق پناه بردند.

ولی نیروی دولتی مجال نداد و پس از ۸ فرسخ جنگ کنان، از جاده های کوهستانی خود را بکناره های چهریق رسانید و تحت فشار خود گرفت، اکراد که از این سرعت عمل نیروهای نظامی سخت بهراس افتاده بودند، پس از مختصر جنگی، متواری شدند.

چون نقشه عملیات از طرف سرتیپ جهانبانی بدقت پی ریزی شده بود و سربازان نیز روحیه خوبی داشتند، دشمن تکلیف خود را فهمیده و عقب نشینی می کرد بطوریکه در ۱۳۰۱۵۲۰ ر ۱۳۰۱۵۲۰ قلعه چهریق بتصرف نیروی دولتی در آمد.

فرار سمیتقو و همکارانش بترکیه

سمیتقو بعد از آنکه غافلگیر شد و دار و دسته‌اش متواری گشتند ، با عده‌ای از محارمین و مشاورین و همکاران صمیمی‌اش چهریق را ترك گفته ، بتاخت ، رو به خاك ترکیه گذارده و فرار کردند .

دراین موقع عساكر ترك ، که از جنگ در چهریق و فرار سمیتقو با خبر شده بودند و میدانستند که سمیتقو مقادیری طلا و جواهر و نقدینه با خود حمل مینماید ، راه را براو و یارانش گرفته و بزد و خورد پرداختند .

در این زد و خورد محمد آقا برادر سمیتقو و پسرش و همچنین جواهر خانم سوگلی‌اش را ازدست داد .

و عده زیادی نیز کشته شدند ، ولی سمیتقو موفق شد خود را بخاك ترکیه رسانده در میان عشایر آنحدود مخفی شود بدینطریق در ۲۶ مرداد ۱۳۰۱ شمسی سمیتقو که تار و مار شده بود از چهریق و کشور ایران فراری گردید .

آرامش در شهر

و فعالیت مردم

خبر شکست سمیتقو و تصرف چهریق بوسیله نیروهای نظامی دولتی و فرار اسماعیل آقا بخاک ترکیه سرعت برق در ارومیه و سلماس و مهاباد و تبریز و سایر شهرهای ایران منتشر شد .

کسانی که در سالهای اخیر از ترس مسیحیان و اکراد ، محل سکونت و زادگاه خود را ترک و باطراف و خارجه مهاجرت کرده بودند ، از شنیدن خبر آزادی ارومیه و فرار سمیتقو ، جان گرفته و کم کم بصورت دستجات منظم و گاه بطور انفرادی ، از گوشه و کنار درآمده بسوی ارومیه شتافتند .

وضع ارومی در آن موقع بسیار تأثر آورده بود زیرا مدت چند سال جیلوها و مسیحیان باغات و مزارع را خراب کرده و اکثر این محلهها بلاصاحب مانده ، درختان آنها را بریده و سوزانده و برده بودند در بسیاری از باغات دیوارها را نیز کنده و باخاک یکسان ساخته و در بسیاری از دهات نیز منازل مسکونی دهقانان و طویله و انبارآنان را نیز واژگون کرده و آثار سکونت را محو نابود کرده بودند .

از طرفی لشکرکشیها ، از طرف سواران سمیتگو و جیلوها ، مزارع را زیر پا گرفته و باغات را بمنزله اطراق و سنکر درآورده بودند و بواسطه خالی بودن دهات خوکهپای نر (قabanها) که از سوقاتیهای روسها بود و روباه و گرگ و غیره نیز درختان بارور و آزاد ، محصولات و سبزیجات را پایمال کرده و آن حوالی را بصورت مخروبههایی در آورده ، و بدینوسیله سیمای ارومیه مبدل بگورستانی متحرک شده بود .

اقتصاد آذربایجان غربی نیز بسبب عبور و اقامت قوای مسلحه و اکراد و نظامیان روسی و بعثت ناامنی‌ها و آتش سوزیهای بازار و غارت کالاها که در گذشته شرح دادیم وضع بسیار بدی داشت ، عده زیادی نیز در مهاجرت ، از گرسنگی و مرض مرده بودند .

اغلب دهات خالی از سکنه بود در بعضی دهات اگر چند نفر از مرض و بدبختی مصون مانده و بچشم میخوردند قادر بآباد کردن آنهمه مزارع و باغات بلاصاحب و مخروبه نبودند .

اینک بامراجعت مهاجرین بارومیه و آرامشی که در شهر حکمفرما شده ، آسوده خاطر شدن مردم از بلوا و آشوب ، مجدداً کار و زحمت و کوشش و فعالیت را برای جبران مافات پیش پای مردم می گذاشت .

در اندک مدتی ، ارومیه که در زیر بار حوادث قد خم کرده بود ، عرض اندام نمود و توجه دولت در امر آبادی و رونق آن ، و ایجاد سربازخانه و دارالتربیه و شیرو خورشید و فرهنگ و مدارس و احداث خیابانها و غیره این شهر تاریخی را از نو ساخت و قیافه نئی بآن بخشید .

عبدالله خان طهماسبی

و ندامت سمیتقو

درمهرماه ۱۳۰۱ شمسی عبدالله خان طهماسبی بفرماندهی لشکرشمالغرب منصوب گردید دراینموقع سمیتقو وساطتی ایجاد نموده ابراز ندامت و درخواست بخشودگی کرد و طهماسبی هم باو تامين داد که بخاک ایران برگشته و امرار حیات نماید .

ولی از آنجا که سمیتقو شخصاً آدم ماجراجو بود ، از مهربانیهای دولت سوء استفاده کرده و دوباره دست با آشوب و شورش و قیام مسلحانه زد و دولت ناچاراً به سرکوبی مجدد سمیتقو پرداخت و سمیتقو باز هم بخاک ترکیه پناه برد (۱۳۰۵ شمسی) .

در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ شمسی موقعیکه ترکها مشغول سرکوبی عشایر کرد ، در منطقه خودشان بودند سمیتقو بعنوان توبه عملیات گذشته اش ، از نیروی دولتی ایران ، تقاضای بخشودگی می کرد و در این زمینه ، با یکعده از اکراد همکار خود ، باشنویه وارد شده و اظهار انقیاد می نماید ، در حالیکه منظورش ، جز يك حيله ، نبوده است و با همه اینحال چند شبی هم مهمان سرهنگ صادق خان (فرمانده اشنویه) میشود و در خواست می نماید که باسرتیپ ظفرالدوله (فرمانده تیپ) ملاقات و درباره عفو و قرار داد پیمان مذاکره نماید ، ولی در باطن منظوری جز اجرای يك نقشه توأم با سوء نیت نبوده ، و این جریانات در روزنامه جبل المتین (۱) منعکس می باشد که در جای خود ذکر خواهد شد .

سرباز خانه ارومیه

بهنگام ورود سربازان تزاری بایران و ارومیه ، در این شهر سربازخانه وجود نداشت و سربازان بزور و عنف بمنازل مردم تقسیم شده و مزاحم صاحب خانه‌های گشتند و این بود که مردم ارومیه تصمیم گرفته پولی جمع‌آوری و قطعه زمین وسیعی را در کنار شهر (موسوم بیاغچه حاجی مشیرالتجار) خریداری و آنرا برای اقامت سالدانهای تزاری ساختمان و آباد کردند تا سربازان مزبور در آن محل ساکن شده و از صاحب خانه‌ها رفع شر و شور گردد .

وبعد از آنکه روسهای تزاری بوطن خود بازگشتند ، این قازارها (سربازخانه) را به قوای مسلحه تحویل دادند !
و بعد از رفع غائله آقا بطرس سمیتقو سربازخانه مزبور در طی این مدت بحالت ویرانه درآمده بود .
بدستور سردار سپه (شاه فقید) سرباز خانه جدیدی در جای آن سربازخانه قدیمی احداث کردند .

بعلت اینکه پیمانکاران از تهران و تبریز آمده و کارگر و بنا نیز از تبریز و اطراف برای کار در محل مزبور وارد شهر شده بود ، علیهذا از آن روز ساختمان سربازخانه اثری مطلوب در رونق بازار احساس گردید و کم‌کم وجود سربازان تازه وارد نیز به جمعیت شهر افزود و از طرفی عده‌ای از کمبود کارگردر باغات و مزارع باخبر شده و باین شهر روی آوردند و بدینوسیله باز دیاد نفوس شهر و فعالیت کشاورزی و ساختمانی و تجارتی آن کمک شایانی گردید و درود مسیودا ناوی (مستشار آمریکائی) بدستور دکتر میلسپو بارومیه جهت توزیع اعانه و مساعدت به صاحبان مزارع و باغات و دهقانان ، سبب دلگرمی و موجب تشویق روستائیان و باغداران و در نتیجه باعث رونق مجدد وضع کشاورزی و محصولات صیفی گردید .

دارالتربیه ارومیه

مادر این کتاب درباره سالهای قحطی و مرض و گرسنگی یادآور شدیم که عده‌ای از مردم خیر برای بخش اعانه جمع‌آوری شده از طرف اهالی این شهر، تصمیم گرفتند محللهائی برای اسکان اشخاص فاقد هستی و کمک بآنها، تعیین نمودند و این امر در سال ۱۳۳۸ قمری انجام گرفت و عده‌ای از نیکوکاران شهر نیز، اطفال و بچه‌های اشخاص ستم‌دیده را به‌خانه‌های خود برده و از آنان، مانند فرزندان خود نگهداری کردند و باینکه خود اسیر چنگال انواع و اقسام تیرگی‌های وضع مالی بودند، این اطفال بی‌صاحب و بینوا و بدون نان و لباس را در زیر بال پرمهر و محبت خود قراردادند.

در سال ۱۳۳۹ قمری بطوریکه دیدیم ارومیه ضربتی خطرناک بدست سمیتقو، خورد و اوضاع آشفته شهر آشفته‌تر و اطراف شهر نیز پریشان‌تر از پیش گردید دوباره کوچه‌ها و بازارها و خرابه‌ها از اطفال یتیم و عریان و گرسنه و مریض و پریشان پر شده ناله و آه آنان مثل تیری زهرآگین، درقلب هر بیننده اثرکشنده میداد و عالمی را متأثر و گریان می‌ساخت دراینجا نیز مردم بدبخت ارومی به‌کمک این افراد بدبخت‌تر از خود آنها، شتافتند و در حدود مقدورات کمک کردند و نگهداری آنان پرداختند.

در سال ۱۳۴۰ قمری که از توجهات سردار سپه (فرمانده کل قوا = شاه فقید) سراسر ایران قرین امنیت گردید، ارومی هم بخودآمد و به‌جمع‌آوری و رفاه فقیران و گدایان همت گماشت و زیر نظر حاج سطوت السلطنه (فرماندار ارومیه) یکباب دارالتربیه باسلوب پانسیون، بانظم و ترتیب صحیح، ازطرف مردم و دولت دایر گردید و اطفال یتیم را در آن محل جای دادند، بعد از مراجعت عده‌ای از سکنه دهات، از عده این افراد کاسته شد، زیرا پدر و مادر اکثر آنان بدارالتربیه مراجعه و اطفال خود را

بخانه‌شان بردند و بقیه اطفال در نهایت عطوفت و مواظبت در همانجا ماندند و هزینه دارالتربیه مذکور از محل عواید کلیه محمولات ارومیه بقرار هر پوطی یکعباسی تامین میشد و کم‌کم باطفال این مؤسسه تدریس شد و برنامه مرتبی تنظیم گردید و این دارالتربیه زیر نظر کمیسیون اداریه میشد و اعضای این کمیسیون عبارت بودند از:

آقای موسی آقا (رئیس‌التجار) - آقای معتمد الوزاره - آقای حسین خان جهانگیری (بیکلری) آقای شمس‌الاسلام مدنی - حاجی رسول - محمد تمدن (نویسنده این تاریخ) در این دارالتربیه علاوه بر تدریس و تعلیم کارگاه‌هایی هم برای آموزش صنعت باطفال دایر شد و سازمان دارالتربیه چنین میبود:

۱- یکدستگاه کارگاه قالی‌بافی که تحت نظر استادان دایر شده بود و اولین نمونه آن بعنوان قالی‌های بافت هنرمندان دارالتربیه، از راه آزمایش بخت فروخته شد.

۲- یکباب مدرسه ۵ کلاسه شبانه روزی که زیر نظر و پروگرام وزارت معارف تدریس می‌شد.

۳- استخدام چند نفر استاد حرفه‌های مختلف جهت آموزشهای صنعتی باطفال.

۴- استخدام آموزگار ورزش جهت تعلیم انواع ژیمناستیک به اطفال.

۵- استخدام آقای میرزا علی اصغر خان طبیب‌النظام بسمت پزشک دارالتربیه جهت مواظبت صحت بدن اطفال و معاینه و مداوا و معالجه آنان.

۶- ایجاد یک باب مریضخانه مجهز بوسایل لازم و داروخانه.

۷- تهیه لباس و غذا و حمام و کتاب و غیره برای اطفال با اسلوب خاص و مرقی.

۸- نگهداری ۳۰ نفر دختر بیخانمان در قسمت مستقل و مجزای دارالتربیه که بایسرهای دارالتربیه کاملاً جدا بودند.

۹- ایجاد وسایل خیاطی - قلابدوزی برای دختران مزبور و تدریس و تعلیم علم

و هنر.

۱۰- در تمام دارالتربیه (بعد از آنکه عده‌ای اطفال خود را بخانه‌هایشان بردند)

تعداد صد نفر پسر و ۳۰ نفر دختر نگهداری میشدند .

۱۱- کلیه عواید و مخارج دارالتربیه موافق قواعد صحیح حسابداری واداری در

دفاتر مربوطه ثبت می گردید و در آخر هر ماه عین مخارج و عواید جهت اطلاع عمومی طبع و نشر میشد .

۱۲- علاوه بر دختران و پسران بیخانمان بالا، به چند نفر از اشخاص عائله دار

وفاقد هستی ، بمنظور جلوگیری از تکدی و عادت کردن برویه زشت گدائی ، مبلغی از عواید دارالتربیه پرداخت میشد و آنان در خارج از این مؤسسه و از عواید این مؤسسه امرار زندگی می نمودند .

در این موقع دکتر میلسپو که برای ترتیب دادن دفاتر و اوضاع مالیه در ایران

فعالیت می کرد ، به عواید مصرف شده در این دارالتربیه اعتراض و بنام اینکه عوارض (ازهر پوط محمول یکعباسی) بتصویب مجلس نرسیده و غیرقانونی است، و باید کلیه

مالیات غیرمستقیم که در دروازه گرفته میشود متروک گردد.. کمیسیون دارالتربیه را

دچار اشکال ساخت ولی مردم ارومیه جواب دادند که این پول جنبه عوارضی ندارد

بلکه از محل اعانه اهالی ارومیه میباشد ، بالاخره بعداً این مؤسسه بدولت واگذار

گردید و بعد از چندی بنام پرورشگاه فعلی نامیده شد و تامین مخارج آن را شهرداری بعهده گرفت .

کمیسیون بلدیه و ایجاد خیابان در ارومیه

یکی از اصلاحات اساسی و اقدامات خردمندانه اولیای امور در این شهر ، احداث خیابان بود از آنجا که وضع شهر فرسوده شده و کوچه‌های طویل و پیچ و خم‌دار استعداد خود را در مقابل وسایط نقلیه ازدست داده و مردم بوجود وسایل نقلیه وایاب وذهاب احتیاج داشتند ، این بود که تقاضای احداث خیابان را نمودند و در این مورد کمیسیونی بنام کمیسیون بلدی (شهرداری) تشکیل گردید و اعضای آن عبارت بودند از :

۱- آقای رحمت‌الله معتمدالوزاره رئیس بلدیه و رئیس کمیسیون بلدیه .

۲- آقای موسی آقا اجاق عضو »

۳- میرزا خلیل افشار عضو »

۴- محمد تمدن عضو »

۵- شالچی احمدی عضو »

۶- یکنفر دیگر عضو »

کمیسیون بادر نظر گرفتن علاقه و فعالیت سردار سپه در عمران و آبادی کشور که نتایج درخشانی داشت و باتوجه باینکه ارومیه نیز باید بموازات ترقی و تکامل سایر شهرها ، پیشرفت نماید و باز باتوجه باینکه قسمت اعظم نقاط مخروبه شهر با ایجاد خیابانها آباد و معمور شده و عمران و آبادی آن مانع از خسارات سنگین آینده خواهد شد ، به توافق رسید و احداث خیابانها تصویب شد و مقرر گردید که هزینه آن از طرف مردم بصورت اعانه و حق تشرف تامین شود و برای اجرای خیابانکشی نیز از ملا- زین العابدین (از معماران بصیر و زبردست و صحیح العمل و بی نظر) دعوت بعمل آمد و در اندک مدتی نام برده اولین خیابان نمونه را در این شهر بنام خیابان پهلوی پیاده نمود در اینجا باید

از کوششهای بیدریغ سرهنگ درخشانی و رئیس‌بلدیه (معتد الوزاره) نیز و معمار بصیر و چیره‌دست تشکر کنیم .

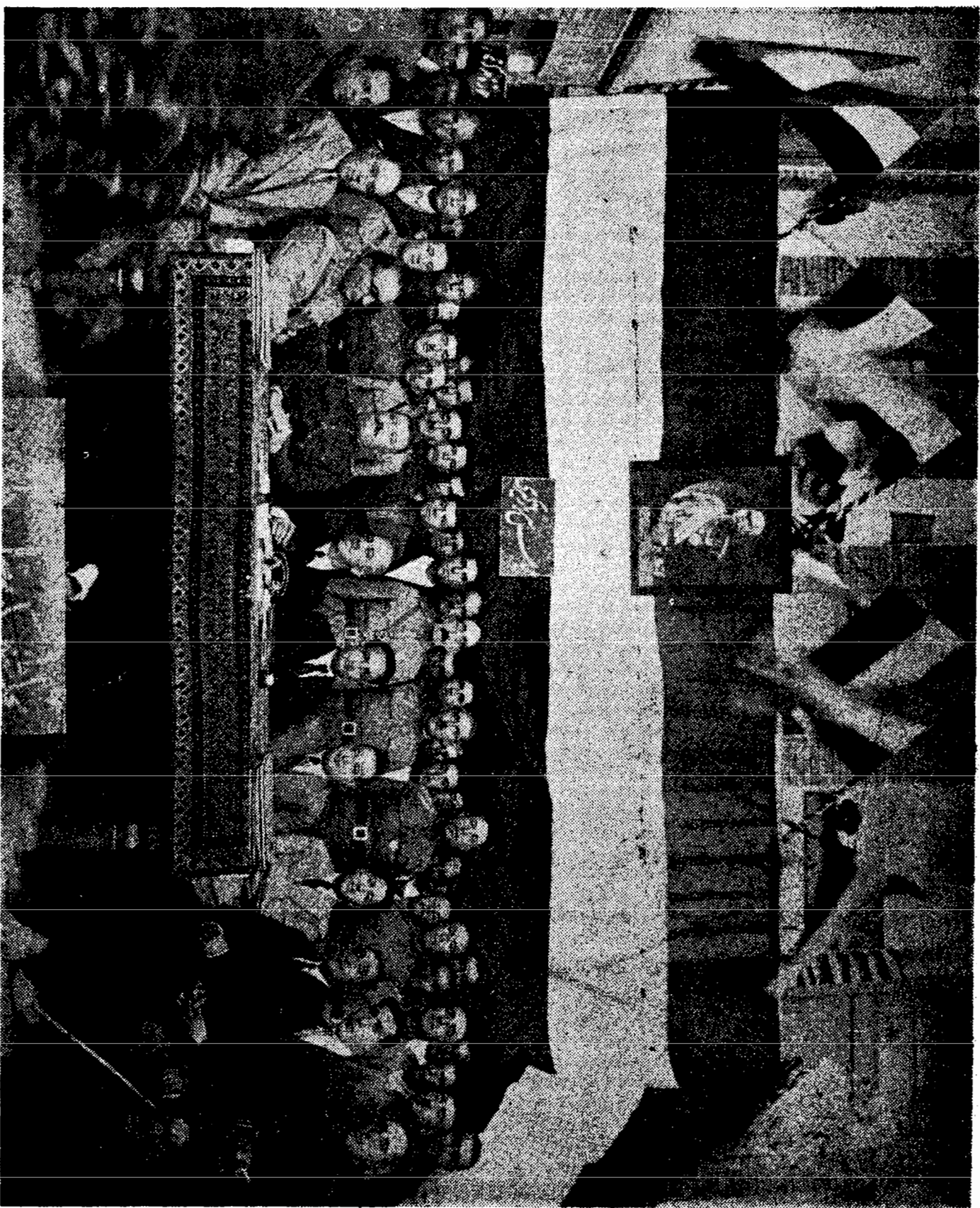
اهالی ارومیه بعلت دیدن فراز و نشیب‌های خطرناک و حوادث بیشمار و تلخ تاریخی حالا که خود را آزاد و در کمال امنیت میدیدند ، میخواستند بانعام قوا در پیش رفت شهر و کشور خود بکوشند و پایه‌های اساسی آنرا چنان محکم نمایند که دیگر هرگز در برابر سیل و طوفان حوادث داخلی و خارجی غافلگیر نشده و قدرت استقامت و دفاعی را از دست ندهند .

نظام وظیفه

در اوایل دوره سلطنت رضاشاه کبیر بنیان گذار ایران نوین از جمله آرمانهای ملت ایران یکی هم تنسيق موضوع نظام وظیفه بود که ، خوشبختانه قانون آن در تاریخ ۱۶ خرداد ماه ۱۳۰۴ شمسی از تصویب مجلس شورای ملی گذشت . اهالی رضائیه منتظر اقدام و اجرای قانون مقدس نظام وظیفه بودند تا اینکه در تاریخ ۱۳۰۶ شمسی

اولین مجلس سربازگیری باشعف و شوق فراوان از طرف آزادیخواهان رضائیه با تشکیل مجلس جشنی مفصل باشکوه با شرکت هزاران نفر از مردان و جوانان میهن پرست در صحن وسیع عمارت سابق شیر و خورشید سرخ برپا گردید . کسانی که این مجلس را دیده اند تصدیق خواهند کرد که اهالی این سامان تا آنروز مجلس جشنی چنین طبیعی و پرهیجان ندیده بودند ، نطقهای مهیج و آتشین ایراد گردید که حاکی از علاقه مفرط اهالی رضائیه و آرزوهای قلبی و طبیعی مردم این مرزبوم سرحدی بود . در آنروز پس از خاتمه تشریفات جشن با حضور مشمولین آماده بخدمت و انجام قرعه کشی ، مشمولین دوره اول تعیین و تشخیص گردید .

پس از دوره اول تا چندین دوره دیگر در کمیسیونهای سربازگیری که با تشریفات خاص و دقت کامل انجام میگرفت اینجانب (نگارنده) در اکثر کمیسیونها شرکت داشته و از نزدیک ناظر احساسات مردم و جوانان میهن دوست این سامان بودم .



کتابخانه

از راست به چپ ۱ تیمسار هاشم امین ۲ محمد تقی قدیم ۳ شاه الجئی ۴ رئیس آمار ۵ دادستان ۶ پیرنیکار مالی ۷ فرخ استنادار ۸ ذریاب ۹ پیران ۸ سر هفتک صدوقی رئیس نظام وظیفه

تأسیس شیر و خورشید سرخ ارومیه

پس از فتح ارومی و استقرار امنیت و فراهم شدن مقدمات عمران و آبادی در شهر ، اهالی ارومیه از دیدن روزهای سخت سابق و دوران مرض وبای اسپانیائی ، پند آموخته درصدد برآمدند که در ارومیه محلی برای بستری کردن مریضان و معالجه و مداوای آنها ، احداث نمایند در آن موقع میسیون آمریکا و اتباع ایشان و بعضی از مسیحیان ، بتدریج باو طان خود مراجعت مینمودند .

ولی مدارس و مریضخانه آمریکائیان همچنان دایر بود و مرضا و بیماران سرپاائی بعلت فقدان بهداری ، بمریضخانه آنان مراجعه می کردند و این مریضخانه دیگر تکافوی معاینه و معالجه مردم شهر و دهات را نمی کرد لزوم بیمارستان و درمانگاه و داروخانه و وسایل کافی طبی ، بیش از هر وقت دیگر احساس می گردید .

مردم ارومیه نمایندگانی ترتیب داده بود و این نمایندگان ، برای رسیدگی بکارهای مورد نیاز عمومی ، فعالیت می کردند ، این بود که جمعی از اهالی ارومیه بوسیله تماس با سرهنگ درخشانی (فرمانده قشون) تقاضای خود را مطرح و قرار شد که جمعیتی بنام جمعیت شیر و خورشید سرخ انتخاب و در اجرای تقاضای اهالی اقدام نماید در ۲۷ آذر ۱۳۰۷ شمسی ، شبانه در منزل سرهنگ درخشانی مجلسی از طرف نمایندگان اهالی تشکیل و بعد از شور و مذاکره در اطراف احداث يك چنین مؤسسه ای بالاخره تصمیم گرفته شد که در ارومیه جمعیت شیر و خورشید سرخ بوجود آید و جریان مجلس آن شب ، بشرح زیر صورت مجلس و بامضاء حاضرین رسید .



هیئت شیرخورشید سرخ رضائیه

- ۱- تیمسار هاشم امین (۲) محمد تمدن (۳) میرزا خلیل افشار (۴) حاج مهدی
- (۵) معتمدالوزاره (۶) آیه الله عرب باغی (۷) میرزا عبدالنایب قاضی لشکر
- (۸) تیمسار درخشانی (۱۰) سرهنگ خاک-پور (۱۱) حسین خان بیکلریبکی
- (۱۲) حاج امیر منظم (۱۳) بذاق سلطان (۱۴) آقا محمد حسین دیلمقانی (۱۵) طبیب الملک

صور تجلسه مورخ ۷ آذر ۱۳۰۷ شمسی

چون در تمام ممالك منظم دنيا مؤسسه شیر و خورشید سرخ بآلسنه مختلفه تاسیس و مخصوصاً در مرکز پایتخت ایران (طهران) این جمعیت تحت ریاست شخص اعلی حضرت شاهنشاهی پهلوی تشکیل و لازم بود که در این ولایت نیز ظل عواطف یگانه منجی ایران محض دستگیری فقرا و اعانت ضعفا و مساعدت بنوع بمبارکی و میمنت این مؤسسه خیر تاسیس و تشکیل بشود لذا بتاریخ روز چهارشنبه ۷ آذر ۱۳۰۷ امضاء کنندگان ورقه باکمال افتخار در دولت منزل حضرت آقای سرهنگ درخشانی فرمانده محترم قوای رضائیه حضور بهم رسانیده و هیئت مؤسسه جمعیت بقرار تفصیل ذیل ، با اکثریت انتخاب و معین شدند که بعداً پیوسته در این مؤسسه خیریه با اجرای وظایف مقرره خودشان مشغول باشند .

۱ - حضرت سرهنگ درخشانی رئیس

۲ - میرزا حسین خان جهانگیری منشی

۳ - محمد حسین آقازاده تحویلدار

۴ - سرهنگ خاکپور رئیس نظمیه مباشر

۵ - آقای محمد تمدن کارپرداز

در هفتم آذر ماه سال ۱۳۰۷ سایر اعضاء محترم که ذیلا اسامی شان نوشته میشود در تمامی جلسات حاضر و در مساعدت فکری و عملی هیئت مشاوره و تبادل افکار نموده و در پیشرفت این مقصود مقدس و تهیه وسایل لازم اقدامات جدی بعمل آورند .

۱ - حضرت آیت الله مجتهد عربی باغی

۲ - حاجی امیر منظم

۳ - آقا میرزا خلیل افشار

۴ - آقای حاج مهدی

۵ - نایب دوم هاشم امین

۶ - آقای معتمدی

پس از یکروز، برای تاسیس مریضخانه، یکباب عمارت وسیع، در محله فتحعلیخان (جنب مسجد لطفعلیخان) خریداری گردید و بتعمیرات آن اقدام شد و هزینه این مؤسسه از محل عایدی بنام عوارض شیروخورشید سرخ که از هر عدد پوست گوسفند و بزیکریال اخذ میشد، تامین گردید.



حضرت آیه الله مجتهد عرباغی

و ۱۹ آذر ماه ۱۳۰۷ شمسی مریضخانه برای بهره برداری آماده شد و حیاط اندرونی مریضخانه تا مسافرت رضاشاه بارومیه ، بصورت مخروبه مانده بود وقتی خبر مسافرت معظم له بارومیه انتشار یافت من که کار پردازافتخاری جمعیت شیر و خورشید سرخ ارومیه بودم که شبانه عده ای کارگر گذاشتم و در مدت يك هفته خاکهای زاید را برداشته و بساختمان اندرونی آن پرداختیم و در آن جاحمام - رختشویخانه - آشپزخانه و انبار ساخته شد و محوطه حیاط را اصلاح و باغچه بندی گردید و چمن کاشتند و در اندک زمانی آن قسمت مخروبه مریضخانه تبدیل با حدائاتی قشنگ و محوطه آن مبدل به گلزاری زیبا گردید .

پس از دو سال (در ۱۳۰۹ شمسی) برای بیماران زن نیز قسمتی مجزا درست گردید و بیخس نسوان موسوم شد بعداً آیت الله عرب باغی که ریاست افتخاری جمعیت بعهد ایشان بود املاک زیادی از موقوفه را بمؤسسه شیر و خورشید سرخ اهدا فرمودند میتوان گفت که کلیه دارائی شیر و خورشید سرخ ارومیه مرهون سعی و مراقبت و سرکشی دایمی معظم له رونق و توسعه یافته است .

زلزله شاهپور

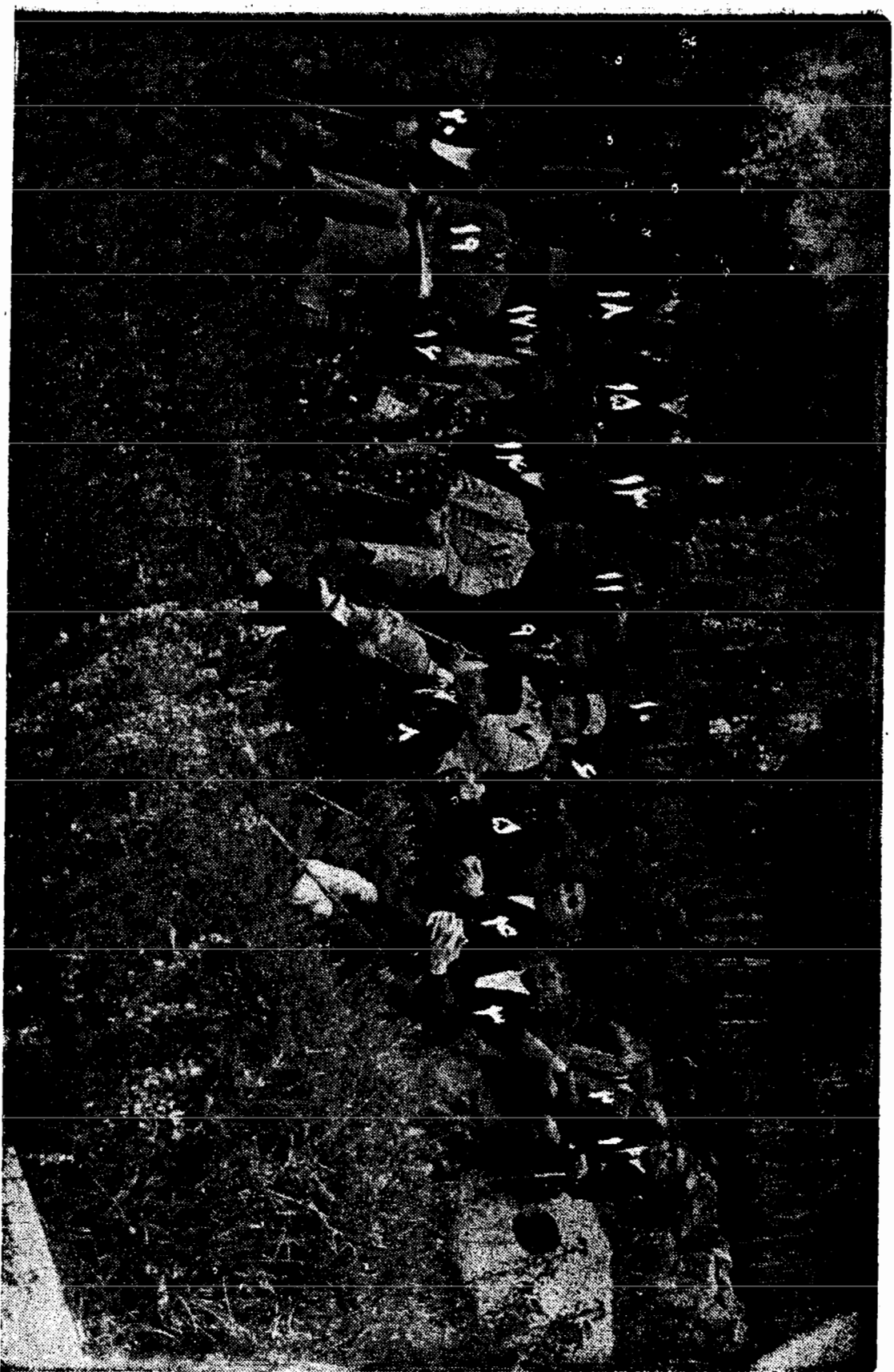
مادر طی حوادث الم انکیز ارومیه در این دوره اخیر بارها اسم از سلماس برده ایم این شهر علاوه بر آنکه بهنگام کشته شدن مارشیمون بدست سمیتقو ، دچار قتل عام و غارت گردید بلکه بارها در دوره سلطه نفوذ سمیتکو، دستخوش جریانهای بسیار ناراحت کننده شد و اهالی سلماس نیز مانند اهالی ارومیه بارها با مهاجرت و دادن کشتار و مرض و گرسنگی روبرو گردیده بود و تازه میخواست از امنیت و آسایشی که بر اثر طلیعه دودمان پهلوی پیش آمده بود بهره مند شود که دچار سانحه ای دلخراش گردید : ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۹ شمسی بهنگام ظهر ، زلزله سختی که هیچک از معمرین ارومیه نظیر آنرا در سابق سراغ نداشتند ، این شهر (ارومیه) را تکان داد ساعتی بعد خبر رسید که در سلماس نیز زلزله شدیدی حادث شده و چند خانه خراب و دوسه نفر مجروح شده اند فوراً جلسه هیئت مؤسسه شیر و خورشید سرخ ارومیه تشکیل و موضوع کمک و مساعدت مطرح شد و بلافاصله آقای حاج امیر نظامی افشار (از اعضاء پیشقدم در امور خیریه و عضو جمعیت مزبور) با آقای دکتر علی احمدخان مقادیری دارو و سایر مایحتاج لازم را برداشته برای معاینه و معالجه مجروحین و همچنین برای دستگیری بیخانمان شدگان زلزله به سلماس (شاهپور فعلی میان رضائیه و خوی) عزیمت کردند .

۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۹ فرمانده هنگ شاهپور با اطلاع اهالی میرساند که باید اهالی از شهر خارج شده و در بیرون شهر اقامت نمایند متأسفانه عده زیادی از مردم شاهپور باین اخطار توجه نکرده در خانه های خود مانده بودند و در شب مزبور زلزله بسیار هولناکی شهر شاهپور را گهواره مانند تکانداده و آنرا بکلی ویران نمود و جمع کثیری زیر آوارها مانده و کشته شدند اگرچه بدستور فرمانده هنگ ، سربازان به کمک زیر آوار رفتگان شتافته و عده ای را نیز نجات داده بودند ولی باز هم جمع کثیری محو

و نابود شد و فقط کسانی که در همان شب در خارج از شهر خوابیده بودند از مرگ نجات یافتند .

در اینموقع جمعیت شیروخورشید مرکزی و جمعیت شیرو خورشید سرخ رضائیه توانستند با تهیه وسایل لازم (چادر - رختخواب - دارو - غذا) به کمک ستم‌دیده‌ها بشتابند - آقای امیر اعلم رئیس جمعیت شیرو خورشید سرخ مرکزی و پزشک مخصوص دربار با چند نفر پزشک به شاهپور آمدند و در آنموقع آقای بلوری (از مجاهدین صدر مشروطیت) فرماندار رضائیه بود و آقای امیر اعلم چند روزی با پزشکان همراه خود ، در رضائیه بسربرد .

آقای بلوری ضیافت باشکوهی بافتخار امیر اعلم و پزشکان اعزامی مرکز در دامنه باطراوت کوه سیر ترتیب داد ، منظره باصفا و شاعرانه قریه سیر مورد تمجید آنان قرار گرفت . بعد از مدتی که سلماس (شاهپور) از دست زلزله نجات یافته و آرام شد ، اسدالله خان مهندس از تبریز برضائیه وارد و عازم شاهپور گردید و طبق نقشه شهرسازی شهر جدیدی ، در محل دیگر سلماس با طرز جالب و جذاب ، احداث و بنام شاهپور نامگذاری گردید .



از راست ۱- حسین خان بیکلر بیک ۲- بارون واهان ۳- شالچی ۴- میرزا خلیل افشار ۵- دکتر تقی رئیس بهداری رضائیه

۷- بلوری حکمران رضائیه ۸- دکتر شمس ۹- محمد تمدن نو سینده تاریخ ۱۰- دکتر سنگار ۱۱- سرهنگ خاکپور رئیس نظمیه

۱۲- دکتر امیراعلم رئیس جمعیت شیر و خورشید مرکز ۱۳- دکتر علی احمد خان ۱۴- موسی آقا رئیس التجار ۱۵- آیه الله عرب

باغی ۱۹- دکتر فقهی. این عکس در دامنه کوه معروف سیرمیان گلپای طبیعی برداشته

گشته شدن سمیتکو

در صفحات گذشته اشاره کردیم که سمیتکو بر اثر اقدامات دولت ترکیه در باره عشایر خود اقداماتی انجام میداد لذا سمیتکو بایکعده به اشنویه وارد و یکسره به نزد سرهنک صادقخان (فرمانده هنک اشنویه) رفته تقاضای ملاقات با فرمانده لشکر (سرتیپ ظفر الدوله) جهت مبادله قرارداد بخشودگی و انقیاد خود را کرد و سرهنک صادقخان نیز جریان را بفرمانده لشکر مخابره و جواب آنرا دریافت نمود ، و مضمون جواب تقریباً چنین بوده : که سمیتکو راتحت نظر بگیریید و اورا مهمان خود کرده و وانمود سازید که فرمانده لشکر بسوی اشنویه در حرکت است ، ضمناً کسان اورا خلع سلاح نمائید .

بالاخره برابر نقشه دقیق و پیش بینی شده سمیتکو در اشنویه بقتل رسید و پسر خسرو مجروح و بوسیله کسان اسماعیل آقا به ترکیه فرار نمود . اینک عین مشروح جریان آنروز را که به روزنامه شماره ۳۳ - ۳۴ جبل المتین (چاپ کلکته هندوستان) سال ۳۸ مورخه ۸ مهرماه ۱۳۰۹ برابر ۷ جمادی الاولی ۱۳۴۹ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۰ نوشته بودم درج شده است مطالعه فرمائید :

(سال سی و هشتم)

(نامہ مندرجہ)

(شماره ۴۱-۴۲)

Address

26-1, Ahoni Puker Road,
CALCUTTA.

قیمت اشتراك

(هندوستان)

سالانه شش ماهه

۱۸ روپيه ۱۰ روپيه

(ایران)

يك و نیم پهلوی ۱۷ ريال

ممالك ساير سلاه

يك و نیم ليره انگلیسی

المتین

مؤسسه ۱۳۱۱

Registered

No. C. 1311

مدیر مسئول

جلال الدین الحسینی مؤید

(دیر تار)

ق - م - مؤید زاده

(مهم)

ج - م - کاشای

نمبر ۲۶ - ۱ امری پوکر رود کلکته

سنة ۱۳ شعبه ۱۳ ایل ماه ۱۳۰۹ شمسی - ۱۲ حانہ الثانیہ ۱۳۴۹ قمری - ۴ نوامبر ۱۹۳۰ میلادی

ازر ضائیه : آشنایان تاریخ ایران کاملاً میدانند که اسماعیل آقا سمیتگو از باغیان مهم آذربایجان و اولین رؤسای اشرار ملوک الطوائفی بوده و ۲۰ سال تمام آذربایجان را محل تاخت و تاز و هدف سوء آمال خود قرار داده بود گاهی باقشون تزاری روس همقدم گشته بعد با وارد ساختن خسارات و خیانتها بقشون ترك ملحق شده و بالعکس همین رویه خود را از نقطه نظر موقع شناسی و حيله گری تکرار ، و بقشون روس داخل میشد ، و بعد از خاتمه جنگ بین المللی همین روش را در میان سرحد ایران و ترك و عراق تجدید می کرد و در این بین ها ، خسارات مهمی به رضائیه (ارومیه) و سلماس و ساوجبلاغ مکرری (مهاباد) وارد ، و باعث کشتارها و هزاران خونریزی شده بود .

تا اینکه در ۲۲ تیرماه با ۲۰۰ نفر سواره و پیاده خود با شنویه آمده و با اظهار ندامت و عفو شاهنشاه با عظمت پهلوی را خواستار گردید . چون رأفت و عطوفت شاهنشاه مقتدر پهلوی شامل حال عموم طبقات رعیت نزد همه روشن و مسلم میباشد ، لذا چنان تصور میرفت که این مرتبه سمیتگو فقط از در درستی آمده و راه صداقت می پیماید .

ولی بعداً معلوم شد که باز هم طریق خدعه پیش گرفته و خیال انجام خیانتی دیگر در نظر دارد و میخواست مجدداً آتش فساد را برپا و فتنه نوی برانگیزد این بود که فرمانده لشکر شما لغرب سرتیپ ظفرالدوله بسوء مقاصد وی پی برده و در اطراف این قضیه اقدامات و باتدبیر مستحسنه دستورات لازمه صادر نموده و چنانچه قبلاً از طرف فرمانده محترم لشکر پیش بینی شده بود در ۲۷ تیرماه کاملاً معلوم و ظاهر گشت یعنی همان روز میخواست افکار فاسد خود را بموقع عمل گذاشته و آخرین نقشه خیانت مخصوص به خویش را مجرا دارد .

ولی غافل از اینکه موقع کنونی ایران را با ادوار سابقه قیاس نمیشود کرد ، چه امنای لشکر شاهنشاهی بیدار و از منویات اشرار با خبر و مافی الضمیر خائنان را میخواهند .

باری در ساعت مذکور ، سمیتگو بطرف آقای سرهنگ صادق خان سوء قصد نموده

ولی نظامیان غیور که مواظب و مراقب حال بودند بمقام دفاع بر آمده و زد و خورد شروع و نایره جنگ تا ساعت ۴ از شب گذشته شعله ور ودوام داشته بالاخره در آن زد و خورد ، سمیتگو مقتول و پسرش خسرو سخت مجروح میشود .
و کسان سمیتگو برای بردن نعش سمیتگو ایستادگیها و پافشاریها مینمایند ولی پسرش را برداشته و فرار می کنند .



شرح عکس دسته جمعی اسماعیل آقا سمیتگو قبل از کشته شدن.

۱- اسماعیل آقا سمیتگو یکروز قبل از کشته شدن در اشنویه (۴ مرداد

۱۳۰۹ شمسی)

۲- سر هنگ ۲ صادقخان نوروزی فرمانده پادگان اشنویه .

۳- پسر اسماعیل آقا که هنگام تیر خوردن پدرش با او بود .

۴- مبشر نظام آجودان هنگ اشنویه .

۵- خورشید آغا هرکی .

روز ۲۸ تیرماه نعش سمیتکو را برضائیه وارد و اهالی ستمدیده که هزاران فجایع و میلیونها خسارت و تحقیرات از اودیده و دلسوخته بودند برای تماشای نعش به اتومبیل حامل جنازه سمیتکو، در جلو اداره دژبانی هجوم و از طرف مجتمعی صدای رعد آسای زنده باد شاهنشاه با عظمت پهلوی خلدالله مکه و سلطانه و جاوید باد فرمانده معظم و رشید آذربایجان و پاینده باد نظامیان غیور، شهر را متزلزل و بعیوق میرسید (۱) م، تمدن

۲۹ تیرماه ۱۳۰۹ - ۲۳ صفر ۱۳۴۹ - ۲۰ جولای ۱۹۳۰

۱ - چون نگارنده نمایندگی روزنامه حبل المتین را در آذربایجان غربی داشته لذا مشروح بالا نیز جهت اطلاع عموم و بر سبیل وظایف مخبری بروزنامه مزبور ارسال شده بود...

حبیل المتین

و فرهنگ رضائیه

نویسنده ، با احساس لزوم گسترش کلاس درس و دبستان و دبیرستان در ارومیه مجبور شد که مقاله‌ای تهیه نماید و این مقاله را با سیاست رنگ آمیزی و حقایق را نیزافشا، و برای درج بر روزنامه حبیل المتین بفرستد.

مخصوصاً از مدیر محترم حبیل المتین تقاضا کرده بودم که پس از چاپ مقاله مزبور برای هریک از وزرا و برخی نمایندگان مجلس ، يك نسخه ارسال دارند و ضمناً خواسته بودم که برای رضاشاه کبیر ، ۵ نسخه از آن مقاله را تقدیم دارند تا اعلیحضرت که بهنگام شب و قبل از خواب علاقه بمطالعه پیشنهادات ضروری را داشتند، آن مقاله را مطالعه فرمایند و نوشته بودم بالای گزارش من خط درشت قرمزی بکشند تا بمحض گشودن روزنامه ، صفحه و گزارش مورد نظر جلب توجه نماید .

بعد از آنکه ، آن مقاله در روزنامه مذکور چاپ و منتشر شد ، کمی بعد مشاهده گردید که در مجلس شورای ملی و هیئت وزرا ، وضع فرهنگ رضائیه مطرح گردید .

و میرزا رضاخان افشار (نماینده دوره چهارم مقننه) در این باره توضیحاتی در مجلس دادند که پس از بحث ، از طرف وزارت فرهنگ، آقای مترجم همایون (فروه‌وشی) برای مدیریت و تاسیس دبیرستان برضائیه اعزام گردید و بعد از این اقدام علاوه بر مدارس ابتدائی شش کلاسه و مدرسه مختلط ۶ کلاسه ، دبیرستانی نیز در رضائیه احداث و دایر شد.

اینک عین مقاله مزبور جهت اطلاع خوانندگان محترم ، درج میشود :

مقاله حبل المتین

پنجشنبه ۳۰ ابان ۱۳۰۴ شماره ۳۷ صفحه ۱۳ سال ۳۳ مورخه ۲۹ ع ۲ سنه

۱۳۴۴ هجری و ۱۷ نوامبر ۱۹۲۵

از ارومیه می نویسند: هیئتی از اطباء ترك، مركب از دوسه نفر، تحت ریاست دکتر حیدر بیگ بقصد تاسیس مریضخانه، از آنقره (آنکارا) وارد ارومی گردیده اند گویا عجلتاً تاچند روز دیگر بتاسیس مطب و شعبه جراحی اقدام خواهند کرد از آنجا که نظریات سیاسی ترکها نسبت به آذربایجان معلوم بوده و زیادت اهمیت سیاسی ارومی در میان سایر بلاد ایران و آذربایجان بجهات عدیده ظاهر و ثابت است لهذا بنده بسا بقه حس ایرانیّت بدرج شرح ذیل مجبور گردیده، نظریات خود را عرض مینماید:

مدتهاست که مکرراً بمرکزیان و به مجلسیان خاطر نشان شده و میشود که از نقطه نظر سیاست موقعیت و محلّیت، ارومی را نمی توان بسایر ولایات ایران قیاس کرد...

ازچندی باینطرف که انظار حریصانه ملل مختلفه خارجه، مجلوب ناحیه ارومیه گردیده معلوم است که تحت چه عنوانهای مختلفه رنگین و دلچسب از قبیل: میسیونرها مدرسه ها - پانسیون و جماعات خیریه - و مریضخانه های متعدده در این ناحیه داخل عملیات گردیده و مشغول تبلیغات عجیب و غریب میباشند!!

چونکه در مقابل خود، جوابدهی نداشته، و از طرف دولت و ملت توجهی باین نکته نمیشد رفته رفته حائز اهمیت گردیده، نفوذ کاملی در نزد عموم پیدا نمودند ولی از آنجا که اگر بخواهیم عنان قلم را رها ساخته و مفصلاً بشرح این مجمل بپردازیم سخن بدرازا کشیده و مجلات و مجلدات جمع خواهد شد لهذا اکتفا باختصار کرده ذیلا شاهی چند عرض مینماید:

مدتی مدید است که در هر دوره مبلغین کاتولیکی و پروتستانی و غیره باجدیت تمام مشغول عملیات میباشند .

مثلاً برابر استاتستیک (۱) آقای مالا باشی (مدیر مدرسه دولتی احمدیه) که از طرف حکومت محلی و رئیس معارف ولایتی فعلاً در شهر و دهات ارومی ۴۵ باب مدرسه پروتستانها موجود میباشد و علاوه بر اینکه در خود شهر مدارس آنها پانسیون مکمل و میسیونها و مدارس ژیمناستیک (۲) و کلوپ فوتبال و غیره دارند و این مدارس آنها نه آنکه کم مدتی است که در ارومی تاسیس شده اند و شاید تعجب نمایند که از نود و اندی سال متجاوز است که میسیونها و مدارس آمریکائی و کاتولیکها در ارومی موجود ، و ماهی ۱۱۰۰۰ تومان بودجه مؤسسات آمریکائیها در ارومی است و اینجا يك نکته دیگر نیز هست :

باید عرض شود چون لسان مستعمله آمریکائیان ، همین لسان انگلیسی میباشد لهذا دیگر انگلیسیها از اعزام مبلغ بارومی و اجرای بعضی تشبثات مستغنی شده اند از مسلمات است که ترویج اسان ملی (خصوصاً در ایران) ، چه قدر در سیاست و استقلال حائز اهمیت میباشد . و با وجود اینهمه وسایل خارجه ، مادر این ناحیه لااقل در ارومی ، در مقابل آنها ۲ باب مدرسه ذکور و اناث ولو آنکه ابتدائی باشد ولی بطور تکمیل نداشته باشد ؟

در واقع این مسئله درد بیدرمان گشته و هر چه گوئیم و دادزنیم باز بی ثمر است و آنچه که بجائی نرسد فریاد است .

مثلاً دولت همکیش و همجو ارما (ترکیه) با وجود اینکه دچار اشکالات پولیتیکی (۳) و هم آغوش کشمکش های سیاسی میباشد باز از اعزام هامورین ترویج

۱- Statistique آمار

۲- gymnastique ورزش

۳- Les Difficultes politiques سیاسی

لسان ترکی در آذربایجان خودداری نمی نمایند ، و بلکه بالعکس شدت تمام ، این مرام را در مد نظر گرفته و تعقیب مینمایند ، بدبختانه ارومی هم که نژاداً افشار میباشد !... و در میان سایر بلاد آذربایجان زیاده از همه عرصه عملیات واقع گردیده است حالا در میان این همه عناوین مختلفه و پروپاگاندهای متنوعه دیگران ما چه میکنیم ؟ و مرکزبان در چه فکر و خیالند ؟ خوداهالی در چه فکر و اندیشه ؟ مدارس ملی و دولتی چطور اقدامات مینمایند ؟

بلی دولت در ارومی اجازه و تصویب مدرسه را نموده است !... ولی فقط برای یک باب مدرسه چهار کلاسه ابتدائی که در مقابل دیگران اظهار وجود نماید !! قبل از وقوع بلوای ۱۳۳۹ باز ارومی دارای مدارس متعدد و مختلفه ملی ، از ابتدائی و متوسطه ، اناث و ذکور بود متأسفانه حالا از شدت فلاکت و استیصال ، اهالی خودشان ، دیگر مقتدر نیستند کما فی السابق اظهار مساعدت و معاضدت نمایند . نویسندگان و دانشمندان ایرانی از قبیل آقای تقی زاده و آقای کاظم زاده ایران شهر وحدت ملی را مرام مطبوعات و مسلک جراید و مجلات خودشان قرار میدهند و حتی آقای دکتر محمود خان (۱) آنقدر پی با اهمیت این مسئله برده اند که با وجود اینکه مجلات در ایران چندان دخل و خرجی ندارد ولی قیمت مجله آینده را برای آذربایجان ، بمناسبت ترك زبانی بودنش ارزان تر از مرکز و سایر ایالات قرار داده است ولی دیده میشود که با وجود کثرت اهمیت ارومی ، باز دولت بمدارس و معارف ارومی اعتنا ندارد و در ردیف دهات تبریز و شرفخانه ، شبستر و تسوج و غیره قرار داده و مدرسه چهار کلاسه تصویب مینماید !!...

در این اواخر یکدسته از جوانان حساس ارومی لزوم ورزش و وخامت نتایج احتیاج بدیگران را کاملاً احساس کرده و تشکیل یکدسته فوتبال نمودند و مدتی بود که در پی تجسس کلوب فوتبال بودند و مساعدتی نمی دیدند و جائی نمی یافتند که مقاصد

خودشان را بموقع اجرا گذارند بلی فعلا اگر بخواهم که باز بشرح پرداخته و نتایج و خیمه آنرا که تا حال روی داده در مقام شاهد عرض نمایم رشته بدرزا کشد لذا باین مختصر اکتفا نموده مواد چندی که بنظر اینجانب قابل توجه است ذیلا می‌نکارد :

۱- بملاحظه مفاد الأهم فالأهم چون اهمیت ارومی نسبت بسایر ولایات زیاده‌تر است لذا توسعه رشته معارف و تاسیس دوباب مدرسه اناث و ذکور دولتی اقلاد در آنجا لازم است .

۲- تاسیس دوباب مدرسه ذکور و اناث جهت آسوریهای ارومی (کلده - آشور) که عده‌ای از آنها در سنوات اخیر چون همواره جهت تدریس محتاج خارجه‌ها بوده و تحت نفوذ ایشان واقع شده بودند مذهب کاتولیک - پروتستان - اورتودکس را قبول نموده و بقیه در مذهب خود باقی مانده اند و از عملیات و تبلیغات دیگران منزجر شده‌اند .

علی‌الخصوص از ابتدای جنگ بین‌المللی بخوبی ملتفت شده‌اند که نمایندگان دول اروپا این بیچارگان را آلت غرض و مقاصد سوء خودشان قرار داده‌اند و نیز در زیر سیاست آنها پایمال و محوش شدند و در نتیجه هم ، ابدابوی عاطفه از آنها استشمام نشد ولی فعلا باز هم مدرسه ندارند و نداریم که در خصوص تحصیل محتاج دیگران نشوند .

باین جهت لازم است که دوباب مدرسه دولتی جهت آنها تاسیس شود که در آنجا تحصیل نموده و تصدیق‌نامه مدارس دولتی را اخذ نمایند .

۳- تاسیس صحنه ورزش و کلوب فوتبال در یکی از مدارس دولتی و یادرجای دیگر که از دیگران قطع احتیاج شده و در موقع لزوم و احتیاج کنفرانس و متینک هم داده شود بجهت اجتناب از اطاله کلام را خاتمه داده و شرح مطول آن را بذهن سلیم آقایان واگذار مینماید زیرا که زیاده‌تر از این شرح و بسط دادن منافی عالم

سیاست می باشد و نکته بینان آنچه لازم است از این مختصر درك مینمایند و مخصوصاً از ارباب
قلم و دانشمندان بزرگ استدعا میرود که در این زمینه قلم فرسایی و اظهار عقیده
فرمایند که تا نظر دولت باین نکته جلب و اقداماتی بشود . م - تمدن

اتهام ناروا

اگرچه مطالب ساده و شخصی قابل درج در تاریخ نمی باشند ولی اشخاص فهمیده و هوشیار و متفکر ، از نکات ساده نیز چیزهای زیادی بدست می آورند و بهمین منظور مطلب مورد نظر زیر نقل میشود پس از چند ماهی که از انتشار مقاله من (مربوط بوضع فرهنگ رضائیه که در صفحات پیش از نظر خوانندگان گذشت) در روزنامه حبل المتین گذشته بود یکروز اطلاع یافتم که در فرمانداری رضائیه ، جلسه ای با حضور فرماندار و رئیس نظمیه و فرمانده لشکر و ریاست رکن ۲ تشکیل یافته و درباره راپورتی مربوط به آقایان میرزا خلیل افشار - معتمد الوزاره - فخیم الممالک و کریمعلیخان زمانی و اینجانب محمد تمدن ، به بحث و مذاکره و رسیدگی پرداخته اند !! موضوع از اینقرار بوده است :

در آن موقع کارگزاریه که یادگار ایام منحوسه کاپیتولاسیون بودند ، هنوز منحل نشده و امور سیاسی در شهرهای بزرگ بعهده آنان واگذار شده بود ، پس از انتشار مقاله من در حبل المتین ، وزارت خارجه ، از کارگزار رضائیه (آقای بهنام) توضیح میخواهد که چرا همچو مطلب مهم را بمرکز اطلاع نداده و یا چرا بی خبر مانده است ؟

آقای بهنام جهت ادای توضیح گزارشی تهیه مینماید و بتصور اینکه آن مقاله و پیشنهادات من و جنبه سیاسی آن گفتارها ، در جهت مخالفت باوی ، بروزنامه حبل المتین داده شده در صدد برمی آید که اینجانب را در مظن اتهام قرار دهد ولی خود را در این مورد ، مقابل با محظوراتی دیده ، و در گزارش خود هم مسلکان و دوستان اینجانب را نیز (که نام آنان در بالا ذکر شد) که همگی از مردم آزادیخواه و وطن پرست بودند متهم بتمایلات چپی و اشتراکی نموده و در راپورت محرمانه اش نوشته بوده که اینها (منظور آقایان فوق الذکر و اینجانب) با خارجی ها تماس دارند و در جلسه فرماندار

همه حاضرین (هیئت مشاوره) بالاتفاق رأی میدهند که نسبت دادن این تهمت به این اشخاص سرشناس و نیکوکار ارومیه ، بکلی مغرضانه و کاملاً کوتاه فکرا نه میباشد و هیچگونه نسبت سوء باین آقایان ، چسبندگی ندارد.

البته این خبر بگوش دوستان من رسیده و از آن با خبر شده بودند ولی من بهیچ يك از هم سلکانم نگفته بودم که این اتهام ناروا ، از کدام ناحیه و از طرف چه کسی تراوش کرده است ولی خود من یقین نموده بودم روی چه منظوری و از کدام ناحیه اقدام شده است .

یادی از تاریخ فرهنگ رضائیه

در صفحات قبل گفته شد که در آن موقع از مدارس و دبیرستانها در ارومیه خبری نبود و فقط تأسیسات فرهنگی میسیونهای آمریکای کاتولیکها مراکز تحصیل و تدریس داشتند که در اختیار خود آنان بود و از طرف خود آنان اداره میشدند.

ولی اهالی بومی رضائیه، مانند سایر شهرستانهای ایران، دارای مکتب خانه با اصول قدیمه بوده که اکثراً در شبستانهای مساجد با طرز مندرس، تعلیماتی از روی کتب غیر درسی و قدیمی نظیر: جامع عباسی - ابواب الجنان - و صاف - دره نادری - تنبیه الغافلین و صرف و نحو و انموذج و عوامل و دیوان حافظ و گلستان سعدی و معجم نصاب الصبیان - تدریس می کردند و حتی دیوان حافظ و گلستان، بدون معنی خوانده میشدند.

در اوایل مشروطه در سال ۱۳۲۵ آقای حاج محمد حسن امیر نظامی افشار (امیر تومان) (۱) از رجال نیکوکار و از پیشقدمان ایل افشار، مدرسه‌ای بنام دارالتربیه اسلامیّه در محل سرای حاج صمد زهتاب که دارای اطاقهای متعدد و محوطه محفوظ بود تأسیس نمودند و آقای میرزا حسین رشیدی (که آشنا بمتودجدید تدریس و تعلیم بود) از تبریز وارد و مدیریت آنجا را عهده‌دار شد چون از علوم جدید نیز اطلاعاتی داشت و علاقمند بکارهای فرهنگی بود، لذا، این مدرسه در اندک مدتی، رونق گرفت و شاگردان آن لباس اینفورم و خوشدوخت پوشیدند و قسمتهای نجاری و کفافی نیز بآنان در داخل مدرسه تعلیم میگردد و مخارج تمام شاگردان آن مدرسه را که ۳۰ نفر بودند آقای حاج امیر نظامی متحمل میشد و بقیه مخارج را خود مردم نیکوکار جمع آوری

۱ - آقای امیر تومان که روزنامه رضائیه را هم بهزینه خود طبع و نشر می کردند.

و میپرداختند و بعد از مدتی مدیریت آنجا بعهده آقای میرزا رفیع رضوی از فضایل شهر واگذار شد .

دراثر حسن استقبال مردم نسبت به مدارس جدید چند نفر از روشنفکران اهالی شهر بتأسیس مدارس ملی پرداختند و با موفقیت روبرو شدند که با اصول صحیح و متد جدید مشغول تعلیم و تدریس شدند فهرست وار بدین قرار بود :

۱ - اسلامیه	با مدیریت رشديه
۲ - ابوالفضل حکمت	بنام کمالیه
۳ - میرزا مناف - میرزا حسین	» خیریه
۴ - میرزا قربانعلی	» سعادت
۵ - میر جلال هاشمی	جلالیه
۶ - میرزا رفیع	رفعت
۷ - آقا شیخ علی خوئی	دانش
۸ - یوسف آلماسی	سادات
۹ - آقا میرجعفر	جعفریه
۱۰ - میرزا رحمت الله	توفیق

۴- مدرسه نوید دانش که در سال ۱۲۹۵ شمسی بوسیله آقای حسین مستشاری تأسیس شد ولی با ظهور جنگ بین الملل اول ۱۴-۱۹۱۸ منحل گردید و بعد در سال ۱۲۹۸ شمسی مجدداً از طرف آقای حسین مستشاری دایر ولی بنام مدرسه احمدیه معروف گردید و از ۱۳۰۲ شمسی بنام :

۵- مدرسه دولتی پهلوی تغییر نام یافت که زیر نظر آقای عباس تبلیغی (ملاباشی) اداره میشد .



پیکرهٔ اولین فارغ التحصیلان دبیرستان رضاشاه کبیر در سال ۱۳۰۵ شمسی
 ردیف اول از راست: محمد مفری - هدایت الله نظمی - آقای مستشاری رئیس فرهنگ
 عباس تبلیغی مدیر دبیرستان - آقای سیم یار - آقای علی دهقان
 ردیف دوم: عباس جهانگیری - غلامرضا امینی - کاظم آقا زاده - حسین امینی
 اکبر دبیر - سیف الله خان

مدارس دخترانه

- ۱- مدرسه ناموس - که مدیریت آنرا بانو بتول رضائی عهده دار و ماهانه مبلغ ۶۰ تومان از طرف فرهنگ بعنوان کمک هزینه ، پرداخت میشد و این مدرسه در سال ۱۳۰۴ شمسی بوسیله بانو بتول رضائی دایر شد .
- ۲- مدرسه دوشیزگان - که در سال ۱۳۳۷ قمری بنام (مدرسه دوشیزگان) به وسیله خانم بدرالملوک انصاری تاسیس شد ولی در انقلابات ارومیه منحل گردید و در حدود ۱۸۰ نفر شاگرد داشت (۱۲۹۸ شمسی) .

۳- مدرسه دخترانه ششگلاسه - که بوسیله رئیس سازمانهای فرهنگی آذربایجان (دکتر احمد محسنی) بوجود آمد و بعدها که دبستانها از دبیرستانها جدا شدند ، قسمت دبیرستان آن بنام دبیرستان شاهدخت موسوم گردید و مدیران این دبیرستان عبارتاند از بانوان : خانم زهره نیکخو (خانم رئیس فرهنگ رضائیه) و بانو نادره امین - بانو سرمد- بانو زینبند امینی- بانو اکرم فرشچی و دکتر زهرا تسلیمی .

در سال ۱۳۲۴ شمسی ریاست این دبیرستان مجدداً ببانو زینبند امینی محول گردید.

جریان مدرسه اتحادیه

بانوجه باستقبالی که اهالی رضائیه آقایان میرزا رفیع رضوی و میرزا مناف و میرزا حسین و سید جعفر جعفریه باین فکر افتادند که شاگردان مدارس خود را متحداً در يك مدرسه بنام مدرسه اتحاد قرار داده و برنامه متحدالشکلی تنظیم و بآن مدرسه وضع آبرومندی بدهند و بهمین منظور ساختمان مفصل رشید نظام (واقع در کنار مسجد میرزا حسین آقا) را اجاره و شروع بکار کردند و در ضمن سه کلاس دبیرستانی هم بآن اضافه نمودند و هر معلم در يك کلاس تدریس مینمود و مسئول و مراقب همان کلاس بود.

ولی در کلاسهای دبیرستانی (متوسطه) که پروگرام آن از دروس مختلفه تشکیل یافته است معلمین مختلف در تدریس مواد مختلف آن شرکت می کردند ، متأسفانه مردم روی حساب دقیق کار نمیکند و تکلیف و حدود خود را قبل از قبول مسئولیت معین نمی نمایند و بر سر مسائل جزئی ، منافع کلی را فراموش مینمایند بطوریکه همین اتحادیه مؤسسين مدارس مختلف، که قدمهای پرارزشی در این ایام برداشته بودند ، ناگهان اختلاف نظر پیدا کرده ، منشعب شدند و بازهريك از مدیران اسبق ، شاگردان سابق خود را برداشته، بـمدرسه سابق خود برد و بدینوسیله مدرسه اتحادیه، قدرت خود را از دست داد و این ستاره که تازه در فضای معارف رضائیه درخشیده بود، فوراً افول نمود.

آقای حسین مستشاری که تازه تحصیلات خود را در اروپا تمام کرده و برضائیه مراجعت نموده بود در تاریخ ۱۲۹۴ شمسی (۱۳۳۴ قمری) که ریاست افتخاری فرهنگ را قبول کرده بود با همراهی جمعی از میهن پرستان مدرسه نوید دانش را افتتاح کردند ولی در اثر شروع جنگ جهانی اول منحل گردید تا اینکه در سال ۱۲۹۸ شمسی ۱۳۳۸ قمری آقای مستشاری مجدداً اداره معارف را تشکیل و مدرسه سابق (نوید دانش) را بنام مدرسه احمدیه دایر نمود و در سال ۱۲۹۸ شمسی (۱۹۱۹ میلادی) آقای سردار انتصار (مظفر اعلم) که فرمانفرما و فرمانده لشکر آذربایجان بود برای سرکشی برضائیه آمد، اینجانب با عده ای از معاریف و روشنفکران شهر، شرفیاب شدیم و ضمن عرض خیر مقدم، شمه ای از وضع سابق شهر را توضیح و فلاکت مالی مردم را شرح و عدم قدرت مالی اهالی را برای کمک بایجاد مدارس و کار انداختن آموزشگاه های لازم، خاطر نشان کردیم که در این شهر نه از مکتب قدیمه اثری مانده و نه از مدرسه جدید خبری میباشد اگر دولت توجهی باین شهر بنماید مردم حاضرند تشریک مساعی کنند و این کار مهم را به ثمر رسانند.

پس از بحث و مشاوره مقرر فرمودند که از هر پوط از محمولات کشتیرانی دریاچه رضائیه یکعباسی بمنظور تأمین هزینه کمک به مدرسه و ایجاد مدرسه اخذ شود و بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد، این تصمیم فوراً اجرا شد و عده ای از نیکوکاران نیز در این باره کمک مالی کردند و مدرسه ای تأسیس یافت.

و آقای حاجی میرزا غلام فقهی مدیریت مدرسه، و آقای میرزا حسن فرهنگی ادبیات آنرا عهده دار شدند و امور این مدرسه تحت نظر (هیئت معارف) متشکل از آقایان اعضاء: حسین مستشاری - معتمدالوزاره - میرزا خلیل افشار - صدیق نظام و اینجانب محمد تمدن، و صادق رضائی - جواد شالچی، و حاجی میرزا فضل الله مجتهد (که در رأس این هیئت قرار گرفته بود) اداره میشد، متأسفانه در غائله سمیتقو و تسلط اکراد بشهر، این مؤسسه مفید مانند سایر مؤسسات منحل و تعطیل شد. در این اواخر فقط در مدرسه توفیق، که بوسیله آقای رحمت الله توفیق تأسیس شده بود، چند

نفر تحصیل می کردند!!

پس از فرار سمیتقو و ورود قوای نظامی دولتی برضائیه و برقرارشدن امنیت و کار و فعالیت آقای حسین مستشاری برای سومین بار در رضائیه از سوم تیرماه ۱۳۰۱ شمسی (۲۸ شوال ۱۳۴۱ قمری) از طرف وزارت فرهنگ مأمور تشکیل اداره فرهنگ رضائیه شد و مدرسه دولتی احمدیه را بنام مدرسه پهلوی (دبستان پهلوی - دبیرستان پهلوی) و مدرسه مظفریه را بنام مدرسه نوید فتح (بمناسبت فتح رضائیه بوسیله دولت)، دایر ساخت که ۴ کلاسه بودند (۱) یکی از مدارس فعال آنروز مدرسه دخترانه ناموس بود که بوسیله خانم بتول رضائی از نسوان روشنفکر اداره میشد و ماهی ۶۰ تومان از طرف فرهنگ بعنوان کمک هزینه پرداخت می کردند، بقیه را اهالی و خود خانم رضائی تأمین می کردند تا اینکه در اثر درخواستهای متوالی اهالی و انتشار مقاله سیاسی من در روزنامه شماره ۳۷ حبل المتین، موضوع در مجلس شورای ملی مطرح و در روزنامه ایران منعکس و اثر خود را بخشید و بطوری که قبلاً ذکر شد آقای مترجم همایون (فروشی) برضائیه وارد و دبیرستان پهلوی افتتاح گردید و بدنبال آن طبق پیشنهاد این جانب، (در روزنامه حبل المتین) مدرسه‌ای نیز بنام مدرسه مختلط برای تحصیل فرزندان آسوری - ارمنی - کلیمی، تاسیس شد و مدیریت این مدرسه به آقای اسماعیل دیباج (از شخصیت‌های بارز و ممتاز) واگذار گردید و از اقلیت کسانی که مایل به تحصیل در مدارس دولتی بودند، بهمان مدرسه مختلط مراجعه و تحصیل می کردند.

۱- این دو مدرسه پهلوی و نوید فتح همان مدارس اند که در مقاله ارسالی و منتشره در حبل المتین از طرف نویسنده این کتاب اشاره شده است.

آقای ساعدالوزاره

در سال ۱۳۱۱ شمسی آقای محمد ساعد (ساعدالوزاره) با سمت استاندار وارد رضائیه شد و بعد سر تپ محمد شاه بختی فرماندهی لشکر رضائیه (۱) منصوب شدند و در ۱۳۱۲ شمسی آقای ساعد بعد از مطالعه دقیق در اوضاع حال و گذشته میسیونها خارجی و اثر تاسیسات آنها ، و انزجار مردم از اعمال و رویه آن تاسیسات و میسیونها، گزارشی تهیه و بمرکز تقدیم کرده بود که با اختلافاتی که بین مردم و خارجیان در این ناحیه وجود دارد و ... وجود مؤسسات خارجی در این شهر صلاح نیست و شاید بر اثر این گزارش در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۳۵۲ قمری) بامر اعلیحضرت همایونی سر سلسله دودمان پهلوی ، کلیه مؤسسات فرهنگی - بهداشتی - و بیمارستان آمریکائی در مقابل پول نقد بدولت ایران واگذار گردید و دستگاههای تبلیغاتی آمریکائیان در رضائیه بکلی برچیده شدند .

برچیده شدن مدارس و مراکز بهداشتی خارجیان سبب گردید که دولت و ملت بتوسعه مؤسسات فرهنگی و بهداشتی در این شهر بدست خود ایرانی اهمیت و علاقه بیشتری نشان دهند .

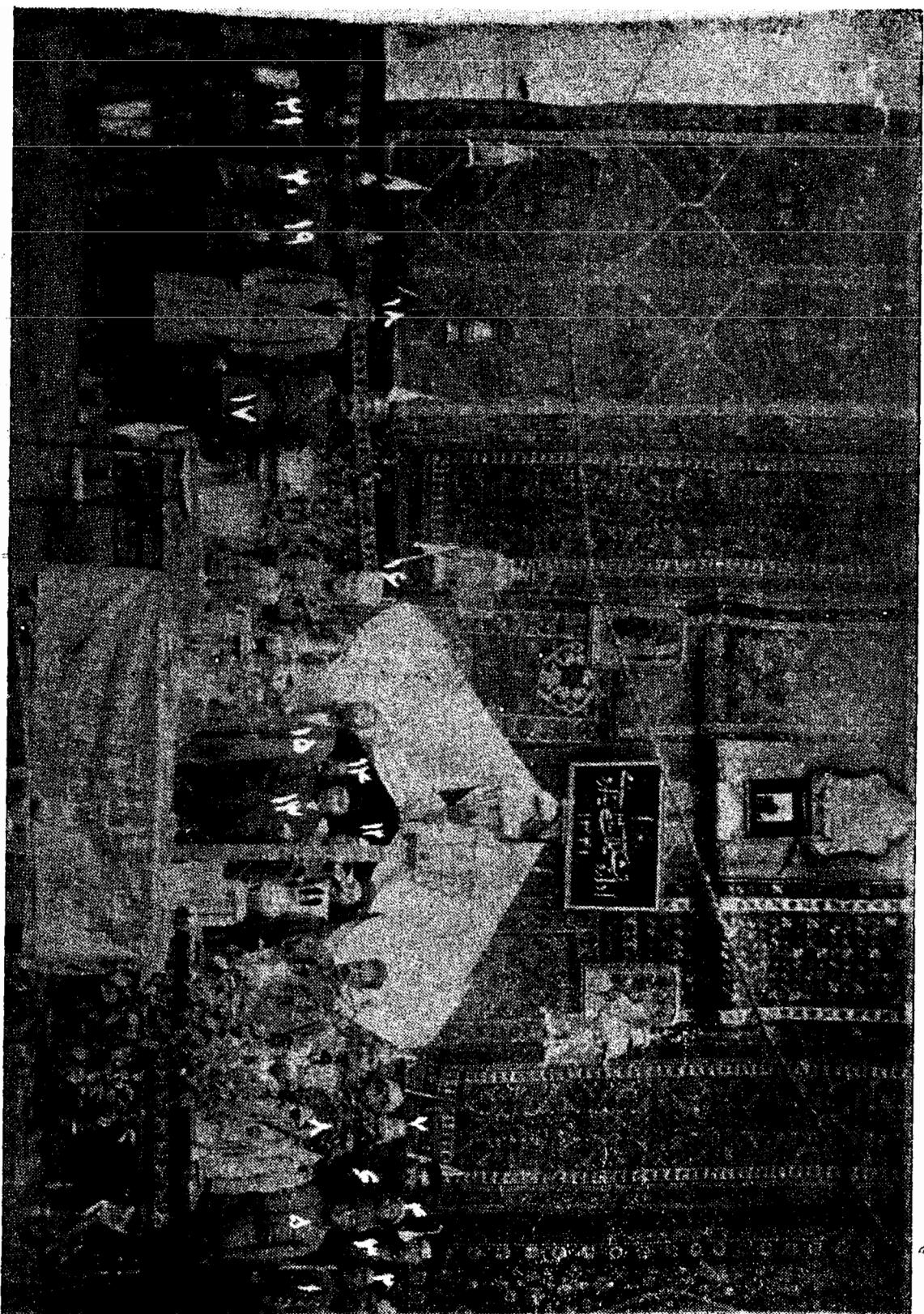
دانشسرای کشاورزی فعلی رضائیه ، ساختمان اداره فرهنگ ، ساختمان دارائی، دبیرستان رضا شاه کبیر ، دبیرستان شاهدخت ، مدرسه پروین ، بیمارستان پهلوی ، بهداشت مسلولین و همه اینها عمارات و مؤسسات آمریکائیان بودند که دولت آنها را خریداری نموده و تبدیل به مراکز اداری - علمی - بهداشتی - آموزشی کرده است . سابق بعلت نبودن مدارس ایرانی ، دختران و دانش آموزان ارامنه و آسوریهای رضائیه مجبورا بسوی مدارس آمریکائیان و کانولیکها جذب میشدند ، درست است که در آنجا علم و دانش یاد میگرفتند ، ولی ناگفته نماند نشریات ضد اسلامی که بوسیله ۱ - راجع به خدمات برجسته سپهبد شاه بختی و آقای ساعدالوزاره در جلد دوم تاریخ مشروحاً نوشته خواهد شد

میسوونها چاپ و بهمین محصلین آندارس بخش میشد، و سخنرانیهائی که در جهت اختلاف مذهبی و برای پاره کردن رشته الفت و همزیستی مسلم و مسیحی، بعمل می آمد، ثمره سوءش بیش از نتیجه خوب آن بود و بطوریکه دیدیم همین تعلیمات سبب شد که در حدود ۴۵۰۰۰ نفر مسلمان نابود شدند و سبب گردید که خود مسیحیان رضائیه در بدر و بیخانمان گردیدند.



تیمسار سپهبد شاه بختی

ولی امروز دختران و پسران دانش آموز (مسلمان و مسیحی و کرد و عجم و کلیمی) بدون هیچگونه تفاوتی در مدارس و دبیرستانهای دولتی درس میخوانند و گواهی نامه میگیرند ، و بدبیری و پزشکی و خدمات اداری و اجتماعی و ... مشغول میشوند هرگز در برنامه های تحصیلی و در فیلم ها و سخن رانیها ، از برتری فلان دین و مذهب و یا ایجاد کینه و تفرقه بین اقلیت و اکثریت ، صحبتی یا بحثی بمیان نمی آید بلکه همه ساکنین این کشور ، متفقاً و متحداً ، (مستقل از تفاوت های زبانی و مذهبی و دینی و نژادی ،) ایرانی محسوب میشوند . امروز روشنفکران مسلم و مسیحی پی میبرند که گفتار و کتب ارائه شده بوسیله کشیشان قبلی و میسیونرهای خارجی ، جز خواست سیاسی آن رندان مزور در جهت بدبختی اینان ، نبود است و اینان دیگر مانند ، همان مسیحیان پنجاه و هشتاد ساله چشم بسته سابق نیستند که در برابر تلقینات سوء عده ای ماجراجو و سودخواه ، آلت دست شده خود و وطن خود ، همشهریان و هم وطنان خود را دشمن انگاشته و رشته مودت را با مقراض خصومت پاره کنند .



جشن افتتاح شهر بانی - نظمیه

- (۸) ستوان محمد خان (۱۰) حاج اجال الممالک (۱۱) مجتهد زاده (۱۲) عبدالحسین عضو آگاهی (۱۳) اعزاز المملک (۱۵) ثقہ المملک
(۱۶) اعزاز رئیس شهر بانی (۱۷) مقتدب معاون شهر بانی (۱۸) باقر خان والی زاده رئیس آگاهی

رضائیه هرگز استان آذربایجان غربی

دوسه ماه از ورود سرتیپ محمد خان شاه بختی با سمت فرماندهی لشکر رضائیه ، نگذشته بود که حکم سرلشگری برای ایشان صادر گردید .

و آقای ساعد نیز استاندار آذربایجان غربی شد و بدینوسیله رضائیه مرکز استان آذربایجان غربی گردید انتخاب این دو شخصیت ممتاز که یکی جدی و نظامی و دیگر ملایم و پرحوصله بود یکی از آن حسن انتخابها محسوب میشود که بنفع آبادی و عمران رضائیه تمام شده است .

اهتمام استاندار و فرمانده لشکر از طرفی ، همت و خودیاری اهالی از طرف دیگر ، سبب گردید که خرابیهای گذشته ترمیم شدند و دهات ویرانه روبه آبادی گذاشتند و بانگ کشاورزی که در حل مشکلات زارعین و خرده مالکین نقش مؤثری بازی می کرد و خود دولت نیز مشوق دهقان و مالکین بود و کم کم به توسعه کشاورزی انجامید و توتونکاری نیز مزید علت برای استفاده شایان مردم گردید و سمپاشی و رسیدگی بمحصولات هم سبب افزون شدن فرآورده های تجارتنی و مصرفی ، و در نتیجه به ثروت همگانی منجر گردید .

ساختمان شهرداری و استانداری نیز در زمان استانداری آقای ساعد اقدام و ساخته شد و طبقه دوم آن نیز در دوره استانداری مظفر اعلم با تمام رسید و شهرداری توانست به تسطیح و تکمیل خیابانها که مدتی طول کشید بکوشد و موفق شود . مسلم است بواسطه کم بودن بودجه شهرداری ، و پر جمعیت شدن شهر و زیاد شدن هزینه بلدیه ، شهر نمی توانست چندانکه باید و شاید زیباتر شود .

از طرفی تیمسار شاه بختی با شروع ساختمان ستاد لشکر ، و توسعه ساختمان سربازخانه که بعداً يك لشکر [مرکب از : يك هنگ سوار - يك هنگ توپخانه - يك

هنگ پیاده] در آن جای گرفتند، این تعداد قابل توجه، در وضع اقتصادی شهر و وضع مالی مردم سخت مؤثر افتاد بخصوص افسران ارشد در نقاط مختلفه شهر، برای اقامت خانواده‌های خود، دست به عملیات ساختمانی زدند و خود این امر نیز به عمران و آبادی شهر کمک کرد.

مردم نیز با استفاده از امنیت، چه در داخل و چه در خارج شهر به عمارت و ساختمان پرداختند و از این راه کمک دیگری برونق و زیبایی شهر شد.

از طرفی مؤسسات شیر و خورشید سرخ رضائیه بر اثر توقعات منطقی شهر توسعه پیدا کرد و بمنظور تامین هزینه آن سینمای شیر و خورشید (اولین سینما در رضائیه) در خیابان پهلوی ساخته شد و برابر برای آقای مجتهد عرب باغی (در شبی که جلسه داشتیم) قرار شد که در سینمای مزبور فقط فیلم‌های آموزنده و اخلاقی و مترقی نشان داده شود و از فیلم‌های جلف و زننده و منافی دین و اخلاق، جلوگیری بعمل آید (با این شرط با ایجاد سینما بمنظور کمک به شیر و خورشید رضائیه موافقت فرمودند) بالاخره سینمای مزبور ساخته و آماده شد و آپارات (۱) آن نیز از آلمان خریداری و نصب گردید و افتتاح و شروع بکار نمود.

جوانان وابسته به شیر و خورشید سرخ، که از دانش آموزان (دختر و پسر) مسلم و مسیحی تشکیل میشد توانستند هدفهای جمعیت شیر و خورشید سرخ را دریابند و خود روح همکاری - همدردی و بشر دوستی را به نوباوگان و مردم عام تلقین و تفهیم نمایند و سائقه انسان دوستی و عواطف بشر پرستی و مهر و محبت و یگانگی را بآنان تعلیم دهند و آنها را برای آینده، مردان با قلب و دل آکنده از صمیمیت و دلسوزی و مسالمت آمیز و صلح دوست و نیکو کار به بار آورند.

اکنون خواننده می تواند قسمت های اولیه این تاریخ را با قسمتهای آخری آن مقایسه کند و دریابد که این شهر تاریخی، از چه حوادثی جان بدر برده و با چه

اتفاقانی رو برو گردید، روزگاری زیرسم^۲ هواداران بیگانه ، بصورت مخروبه وزمانی
برائرسم کشنده دلسوز نماهائی ، به گورستانی ساکت و یاس آور ، در آمد ، وعاقبت
بازهم بدست خودایرانی ، از آن خرابی و ویرانی ، نجات پیدا کرد و تبدیل بسرزمین
خرم و آباد شد .

ساختمانها ساخته گردید ، مؤسسات ایجاد شد ، مدارس و دانشگاه و دبیرستانها
و ادارات و میادین و خیابانها بوجود آمدند که باعث سر بلندی نسل ایرانی در گذشته
و آینده اند .

چه تلخی ها که مردم نچشیدند ، چه رنجها که توده این خطه تحمل نکردند ،
چه غمهای حسرت بار و کشنده که نکشیدند ، ولی با قدرت شرف و مردانگی
ایستادند و تسلیم نشدند و حوصله و صبر بکار بردند ، موفق شدند و پایدار
ماندند ...

باتوجه باین حوادث سکنه این ناحیه رضائیه کنونی اعم از مسلم و مسیحی شهری
و دهانی در بین هموطنان پاک سرشت بوطن پرستی و میهن دوستی معروف و شناخته
شده اند بعلمت اینکه آنهمه مصائب و اتفاقات ناگوار و ناامنی ها و ناراحتی ها را برای
العین دیده و تلخی و مرارت آنرا چشیده و مفاصد و نتایج سوء آنها را دیده و فهمیده
لذا ارزش امنیت و بهاء استقلال واقعی را بهتر درك و حس نموده اند قدرعافیت کسی
داند که بمصیبتی گرفتار آید .

فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۶۲	وگزارش کارگزار ارومیه		حقایق چند از خاطرات نیکیتین
	متن مذاکرات نمایندگان حکومت	۲۲۶	کونسول روس
۲۶۷	باخیری بیک فرمانده قشون عثمانی	۲۳۳	اعضای مسیون ارتودس
	دستور نظریه خانم که نباید کسی از خانه		تحقیق در ریشه نژاد آسوری
۲۷۲	خود خارج شود	۲۳۵	ونسطوری و کلدانی
	شمشه فرهاد و قتل عظیم السلطنه	۲۳۸	حقایق در مورد جیلوها از نیکیتین
۲۷۵	سردار	۲۴۰	روابط سیاسی مسیحیان با روسها
۲۷۷	مواد شرایط صلح		دنباله یادداشت نیکیتین و صحبت
۲۷۷	نتیجه سیاسی این شروط چه بود	۲۴۱	از اعتماد الدوله
۲۷۸	قتل عام عسگر آباد	۲۴۳	دنباله یادداشت اقدامات بهداشتی
	خبر آمدن قوای عثمانی از مغرب	۲۴۵	« آمبولانس فرانسوی
۲۸۱	ارومیه	۲۴۷	« تشکیلات مسلحه مسیحیان
۲۸۴	آندرانیک و محاصره خوی		« جریان واقعی تشکیلات
	وضع غله - جمع آوری آن -	۲۵۰	مسلحه مسیحیان
۲۸۶	برده گیری مجدد مسیحیان	۲۵۳	« قتل عام تاریخی ارومیه
	قتل سید محمد پیشنماز یا		رفتن آمبولانس مسیو کوژول فرانسوی
۲۸۹	فجیع ترین قتل	۲۵۴	از ارومیه
	پرواز یک طیاره در آسمان ارومیه	۲۵۶	طلیعه قشون عثمانی در سلدوز
۲۹۲	وغرش شلیک تیرها		اعلان قوای مسیحیان (بایک سند
۲۹۵	اظهارات ژنرال دنستروویل	۲۵۷	تاریخی (و متن اعلان (آگهی)
۲۹۷	عجز ولابه اهالی ارومیه		ورود نمایندگان دولت و تبریز
۲۹۹	اعلان مسیحیان به سه زبان	۲۵۸	و خلیفه ارامنه بارومیه
	دستور تلفنی آقا پطرس بستاد	۲۶۱	هارتون (یک کانگستر حرفه ای)
۳۰۰	عملیات نظامی مسیحیان		جریان مذاکره با فرماندهان قشون عثمانی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۳۲	وترك موقتى مخاصمه		از بين بردن مهمات و تخليه اروميه
۳۳۳	مختصرى از تاريخچه سميتقو	۳۰۲	و اسباب كشى مسيحيان
۳۳۵	جعفر آقا برادر سميتقو	۳۰۳	ورود قواى عثمانى باروميه
	بازهم سردار فاتح حكمران		مراجعت مهاجرين اروميه بشهر-
۳۳۷	اروميه شد	۳۰۴	و وبائى اسپانيائى
	انفجار بمب سوقاتى مكرم الملك	۳۰۷	گراور ليره عثمانى
۳۳۸	در چهرىق		سخنرانى فرمانده قشون عثمانى
	قضيه جهانگير ميرزا - خيانت	۳۰۸	در مسجد جامع اروميه
۳۳۹	مكرم الملك	۳۱۰	اعداد حكيم اسراييل
۳۴۲	حمله سميتقوبه قره قشلاق (لكستان)		پيشنهاد منطقى فرمانده قشون
	دوره استاندارى مظفر اعلم	۳۱۱	عثمانى
۳۴۳	(سردار انتصار)	۳۱۲	حكومت سردار فاتح
۳۴۵	عين الدوله	۳۱۳	مراجعت دكتور پاكارد
	كاظم خان و استحكامات شبه		آمدن اعتضاد الملك و جمع آورى
۳۴۶	جزيره قرخلار	۳۱۳	مردم پريشان
	سرهنگ كلبعلخان و (كونسول	۳۱۶	فعاليت در زمينه يك سياست خطرناك
۳۴۷	انگليس در تبريز)	۳۲۰	آمدن ضياء الدوله باروميه
۳۴۹	قيام خيابانى	۳۲۱	مخالفت اكرااد با ضياء الدوله
۳۵۲	قرارداد خائنانه و ثوق الدوله	۳۲۲	اكرااد وايده آلهائى آنان
	ميروشينكوف و قرارداد ۱۰ اوت	۳۲۳	شروع جنگ اكرااد
۳۵۳	و ثوق الدوله		مراجعت فراريان - محاصره
۳۵۴	دوران استاندارى مخبر السلطنه هدايت	۳۲۶	اروميه - كميسيون جنگ
۳۵۷	رئيس شهربانى	۳۲۷	عكس دسته جمعى اكرااد
	از جان گذشتگى امير الملك	۳۳۰	حمله اكرااد به قلعه اروميه
۳۵۸	رئيس دخانيات		ورود كونسول انگليس باروميه

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	کمیسیون بلديه و ایجاد خیابان		عمرخان و جمع آوری لیره
۴۰۱	در ارومیه	۳۶۰	واسلحه مردم
۴۰۳	نظام وظیفه		عزیمت امیر ارشد برای سرکوبی سمیتقو ۳۶۴
۴۰۴	عکس سربازگیری		اشاره مختصری باوضع سیاسی کشور ۳۶۵
۴۰۵	تأسیس شیر و خورشید سرخ ارومیه	۳۶۷	قضیه لاهوتی
۴۰۶	هیئت شیر و خورشید سرخ رضائیه		سمیتقو و روزنامه کردی ۳۶۹
	صورت جلسه مورخ ۷ آذر		کلیشه عناوین روزنامه کردی ۳۷۱
۴۰۷	۱۳۰۷ شمسی		کلیشه قبوض عوارض گمرکی ۳۷۲
۴۰۸	آیه الله مجتهد عرب باغی		اعزام مازور ملکزاده بجنک سمیتقو ۳۷۳
۴۱۰	زلزله شاهپور		قسمتی از وقایع از زبان خود ملکزاده ۳۷۵
۴۱۲	جمعیتی در دامنه کوه سیر		خالو قربان و کشته شدن او ۳۷۹
۴۱۳	کشته شدن سمیتقو		قضیه قتل خالو قربان از فوق العاده
۴۱۵	عکس دسته جمعی اکراد		روزنامه شماره ۲ « کرد » ۳۸۱
۴۱۷	جبل المتین و فرهنگ رضائیه		علت شکست نیروهای دولتی چه بود ۳۸۴
۴۱۷	مقاله جبل المتین		وضع آذربایجان غربی در مرکز
۴۲۳	اتهام ناروا		توجه خاص شاهنشاه رضا شاه کبیر
۴۲۵	یادی از تاریخ فرهنگ رضائیه		قرار میگیرد ۳۸۷
	فارغ التحصیلان دبیرستان		رضاشاه کبیر در لباس نظامی ۳۹۰
۴۲۷	رضاشاه کبیر		جنک با سمیتقو شروع شد ۳۹۲
۴۲۷	مدارس دخترانه		فرار سمیتقو و همکارانش
۴۲۸	جریان مدرسه اتحادیه		(بترکیه) ۳۹۳
۴۳۱	آقای ساعد الوزاره		آرامش در شهر و فعالیت مردم ۳۹۴
۴۳۲	تیمسار سپهبد شاه بختی		عبدالله خان طهماسبی و ندامت سمیتقو ۳۹۶
۴۳۴	جشن افتتاح شهر بانی		سربازخانه ارومیه ۳۹۷
۴۳۵	رضائیه مرکز استان آذربایجان غربی		دارالتریه ارومیه ۳۹۸
۴۳۵	ساختمان شهرداری و استانداری		

غلطنامه و استدراك

برخی اغلاط چاپی در کتاب راه یافته است که مسلماً خواننده خود متوجه آن خواهد بود و درج آن در این غلطنامه زاید بنظر میرسد ولی تذکر اشتباهات زیر ضروری است و از خواننده محترم خواهشمند است قبل از مطالعه در تصحیح آن اقدام نمایند :

صفحه	سطر	عنوان
۲۱	۱۰	این چهار متر عرض طول و بعمق دو یست متر آیا بدست بشر کنده است ؟ و یا بیلکریسکی صحیح است .
۳۷	۱	مسعودی در قرن سوم میزیسته اکثر نقاط آسیا را سیاحت نموده و از مورخین بزرگ اسلامست کتب و رسائل زیادی از خود باقی گذارده از جمله اخبار الزمان و مروج الذهب و غیره میباشد .
۱۰۶	۳	شاهزاده امامقلی میرزا حکمران ارومی از ناصرالدین شاه عموی خویش تقاضا نموده که از مسیون امریکائی دلجوئی و تشویق شود .
۱۰۴		در ضمن عکس اعتماد الدوله خانم و کونسول روس و چند نفر از امراء رضائیه بوده اند .
۱۵۱	۱۳	میافند و برکمر می بندند .

در روزهای ۷ و ۸ بهمن ماه بین پولیس جیلوها و مسلمانان	۵	۱۲۴
تصادماتی رخ داد .		
آخوند ملا علیقلی صحیح است.	۱۳	۱۸۸
مار صحیح است مانند مار سرگز.	۴	۲۱۰
اتفاق گستاخانه دیگری .	۹	۲۶۱
با نویسنده دوستی داشت .	۱۵	۲۹۲
علی احسان پاشا	۱۵	۲۹۹
آشنائی باین نوع حرفها نداشتند .	۴	۳۰۲
سرداری صحیح است .	۴	۳۱۱
بعد از عزیمت و تجلیه روسها .	۱۸	۳۴۰
کلمه دموکرات زاید است .	۱	۳۵۰
حتی بزرگ شدن دشمن .	۱۰	۳۸۷
زیر کلیشه سرلوح جبل المتین عبارت زیر سقط شده است		۴۱۳
آخرین شماره این کوکب درخشان پس از سی و هشت سال		
خدمت و مجاهدت افول ابدی نمود رحمة الله علیه		
رحمة واسعه .		

• ترجمه مقاله‌ای از مجله شیمی آمریکا •

مهندس سیروس تمدن (بنده‌زاده) ترجمه مقاله یکی از مجلات مهم آمریکا را که در باره دریاچه (یوتا) شور که کاملاً هم مثل دریاچه رضائیه است فرستاده ، چون حاوی نکات مهم و دارای اهمیت شیمائی میباشد لذا ترجمه مزبور را عیناً نقل مینماید:

June 12/1965

Chemical Week

AME Ceraw - Hill Publication

پیش بینی پروژه های بزرگ

ناگهان بعد از چند سال فراموشی دریاچه شور یوتا ملکه زیبائی شرکت‌های صنعتی شده است .

این هفته « June 12/1965 » در حالیکه افلا دو کمپانی مشغول ساختن کارخانه های بدوی و استخرهای تبخیر هستند ، کمپانی استافر نیویورک قرار است درخواست نامه خود را تقدیم دائره زمینهای ایالت یوتا برای اجاره ۲۰۱۹۰ جریب زمین بنماید.

حق استخراج مواد معدنی به کمپانی های دیگری چون : کونیتانا - لیتیم - سیگنال و غیره نیز داده شده است .

چرا دریاچه کبیر یوتا که بارها از سال ۱۸۴۸ بررسی و تجزیه و تحلیل گردیده ، امروز اینقدر مورد توجه کمپانیهای شیمیائی گردیده ؟

در درجه اول وضع روشن بازار مخصوصاً برای منگیزیم و پتاس میباشد قیمت مواد غیر آبی دریاچه شور در حدود ۱۰۰ بیلیون دلار تخمین زده شده است کمپانی کونیتانا در نظر دارد که:

۱- با اجازه ۸۰۰۰۰ جریب زمین در جوار دریاچه بتواند صدها تن Potash

سالیانه استخراج نماید .

۲- با سنگهای فسفری و با گازهای طبیعی قادر خواهد بود که کارخانه های

انیدرید آمونیاك (ANHYDROUS AMMONIAK) تهیه نماید .

بدین ترتیب کاملاً روشن است که کونیتانا در نظر دارد کارخانه های عظیم

کود شیمیائی برپا نماید - زیرا در یکجا میتواند - گاز نیتروژن ، فوسفور و پتاس فراهم کند .

پروژه های چند محصولی: نشینال لید . هوکر . نیز در صدد ساختن کارخانه

اکترولیت میباشد که بتواند کلوراید مگنیزیم را به فلز مگنیزیم تبدیل نماید ،

(سالیانه ۳۰۰۰۰۰ تن) ، کارکلورین = ۱۷ = ۸ تن سالیانه .

سالیانه ۱۲۰۰۰۰۰ تن اکسید منگنز و اسید هیدورکلوریک و ۵۹۸۶۰ تن

سولفات کلسیم .

شرکت لیتیم - با برنامه حاضر خود در ۵۵۰۰۰ جریب زمین در نظر دارد سالیانه

۴۵۰۰۰۰ تن پتاس و ۲۰۰۰۰۰۰ تن سولفات سدیم ، ۸ میلیون تن پوند کلوراید لیتیم

و بیش از ۸ میلیون پوند برومین و در حدود ۴۵۰۰ تن بوراکس و محصولات دیگر

استخراج نماید .

کمپانی سیگنال اویل و گاز - علاوه بر محصولات فوق در نظر دارد که در ضمن

استخراج فلز منگنز عده زیادی از مواد شیمیائی الی نیز بدست آورد .

